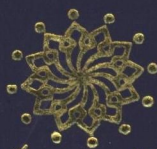


تحقیق در رساله فیه

بآقای درانکاره آثار امام قشیری

تألیف

دکتر محترم رضایتی کیشی خاله



انجمن آثار و معارف اسلامی

۱۳۸۶

*Studies on
al-Risâlat al-Qushairîyya
and
an investigation on Qushairî's
Thought and works*

by

Muharram Rizâyatî Kîsha Khâlah



**Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries**

Tehran 2005

تحقیق در رساله



78749522

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

مکتبہ دارالعلوم

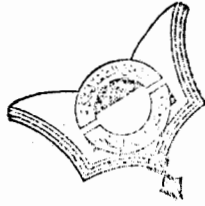
مکتبہ دارالعلوم

آئینہ شریعت

۲۳۸۶

۱/۷۰۰ ف ا

۱۹/۵

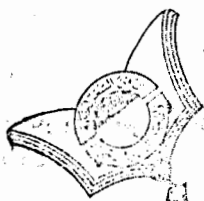


تاسیس ۱۳۷۶
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحقیق در رساله مشیره

به پدرم
و مادرم
دو شمع پرفروغ زندگانیم



تأسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

تحقیق در رساله قشیری

باتامنی در انکار و آثار امام قشیری

تألیف

دکتر محرم رضایتی کیشه خاله



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

۱۳۸۴

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
شماره ۳۴۲

رضایتی کیشه خاله، محرم
تحقیق در رساله قشیریّه با تأملی در افکار و آثار امام قشیری / تألیف محرم رضایتی کیشه خاله.
-- تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، ۱۳۸۴.

دوازده، ۳۷۱ ص. -- (سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ شماره ۳۴۲)
ISBN : 964-7874-95-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. ۳۶۱ - ۱۳۷۱؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۳۷۶ - ۴۹۵ ق. الرسالة القشیریّه -- نقد و تفسیر. ۲. قشیری،
عبدالکریم بن هوازن، ۳۷۶ - ۴۹۵ ق. -- سرگذشتنامه. ۳. عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.
۴. تصوف -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۵. نثر فارسی -- قرن ۵ ق. ۶. عرفان -- اصطلاحها و تعبیرها.
۷. تصوف -- اصطلاحها و تعبیرها الف. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۳۷۶ - ۴۹۵ ق. الرسالة القشیریّه.
شرح. ب. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ج. عنوان. د. عنوان: الرسالة القشیریّه. شرح.

۲۹۷/۸۲

BP ۲۸۲/۶/۵۰۴۲۲۴

م۸۴-۱۱۳۵۷

کتابخانه ملی ایران



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

تحقیق در رساله قشیریّه با تأملی در افکار و آثار امام قشیری

تألیف: دکتر محرم رضایتی کیشه خاله

ناظر فنی چاپ: محمد رئوف مرادی

چاپ اول، ۱۳۸۴ □ شمارگان ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ برای انجمن آثار و مفاخر فرهنگی محفوظ است

دفتر مرکزی: تهران - خیابان ولی عصر - پل امیر بهادر - خیابان سرگرد بشیری (بوعلی) - شماره ۱۰۰

تلفن: ۵۵۳۷۴۵۳۱.۳، ۵۵۳۷۴۵۳۰ دورنویس:

دفتر فروش: خیابان انقلاب بین خیابان ابوریحان و خیابان دانشگاه - ساختمان فروردین - شماره ۱۳۰۴،

طبقه چهارم - شماره ۱۴؛ تلفن: ۶۶۴۰۹۱۰۱

شابک: ۹۶۴-۷۸۷۴-۹۵-۲ ISBN : 964-7874-95-2

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

1. 在 1949 年 10 月 1 日，即中华人民共和国成立那天，毛泽东在天安门城楼上向全国人民发表了著名的“新中国第一声”，宣告了新中国的诞生。

پیشگفتار انجمن

رسالة قشیریّه از کتب معتبر صوفیه در قرن پنجم است که زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد قشیری در ۴۲۷ هـ. ق. نوشته است. البته رسالة قشیریّه قدیم ترین کتاب صوفیه نیست، زیرا که قبل از آن، ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی (وفات ۳۷۸ هـ)، کتاب اللّمع و ابوبکر محمد بن اسحق بخاری کلابادی (وفات ۳۸۰ هـ)، التعرف لمذهب اهل التّصوّف و حتّی ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی (وفات ۴۶۴ هـ)، کشف المحجوب را تدوین کرده بودند، البته در مورد اخیر نظر دیگری هم در دست است که هجویری در زمان تألیف کتاب خود، رسالة قشیریّه را در دست داشته است، هر چند که امام قشیری پیش از هجویری وفات یافته است، مع الوصف جامع ترین و معتبرترین کتابی است که از قدما در بناب تصوّف بر جای مانده است. رسالة قشیریّه، نامه یا پیامی است که قشیری به صوفیان شهرهای اسلامی فرستاده است و آن را در سال ۴۳۷ هـ. آغاز کرده و در ۴۳۸ هـ. به پایان رسانده که علت نوشتن آن ظهور فساد در طریقت و انحراف صوفی نمایان از آداب و سنن مشایخ پیشین و ظهور مدّعیان دور از حقیقت و دروغین بوده است و مصنف در مقدمه، این مطلب را از روی سوز و گداز شرح داده است، قشیری پس از مقدمه‌یی که غایت آن تنزیه و تبرئه صوفیه از اتهاماتی است که به سبب وجود ملامتیه بر آنها وارد شده، به بیان این نکته می‌پردازد که مبادی صوفیه به هیچ وجه با عقاید و مبادی عامه اهل اسلام تفاوت ندارد و در شرح این نکته به ذکر احوال و مقامات عده‌یی از زهاد

و صوفیه می‌پردازد و می‌گوید که قبل از ظهور ابراهیم ادهم این طایفه اولیا را زاهد و عابد می‌خواندند و سپس آنان را صوفی نامیدند. و خلاصه، مبادی و اصول صوفیه را با بیانی موجز و دقیق باز می‌نماید.

این کتاب روی هم رفته دو فصل و پنجاه و چهار باب دارد. بی‌گمان رساله قشیریة یکی از مآخذ و اسناد مهم و معتبر تصوف است و کسانی که بخواهند از اصول طریقت یا تاریخ تصوف اطلاع درست و مستند داشته باشند از مطالعه و مراجعه بدین کتاب هرگز بی‌نیاز نخواهند بود.

رساله قشیریة از همان زمان تألیف شهرت کسب کرده است. شاگردان و معتقدان قشیری این کتاب را نزد خود او خوانده و سماع کرده‌اند، شرحهایی هم بر رساله نوشته‌اند. از جمله آنها شرح شیخ الاسلام زکریای انصاری از مشایخ صوفیه، (وفات ۹۲۶ هـ.) به عربی، شرحی مفید و بالنسبه دقیق است که آن را احکام الدلالة علی تحریر الرسالة نامیده است، دیگر مصطفی بن محمد عروی در ۱۲۷۱ هـ حاشیه بسیار مفصلی بر این شرح نوشته و آن را نتائج الافطار القدسیة فی بیان معانی شرح الرسالة القشیریة نامگذاری کرده است. حاجی خلیفه از دو شرح دیگر نام برده که یکی تألیف سدیدالدین ابو محمد عبدالمعطی بن محمود بن عبدالعلی و دیگری از مولی علی قاری است:

سید محمد گیسودراز از مشایخ سلسله چشتیه (وفات ۸۲۵ هـ.)، شرحی به فارسی بر رساله دارد که در حدّ خود دقیق و روشن است و این شرح در حیدرآباد دکن چاپ شده و تا باب بیستم، یعنی باب توکل است.

اما از رساله، دو ترجمه هم موجود است. ترجمه اول ظاهراً از ابوعلی [حسن] بن احمد عثمانی یا پسر ابوبکر احمد بن حسن بن محمد حیرری جَرشی است و مرحوم فروزانفر شخص اول را ترجیح می‌دهد. دیگر ترجمه‌بی است که ظاهراً در کرمان صورت گرفته، این قدر معلوم است که شیخ الشیوخ احمد بن محمد پارسا می‌خواسته است که از ترجمه رساله نسخه‌بی داشته باشد، نسخه‌بی که به کرمان آورده بودند، سقیم بوده است و ابوالفتوح عبدالرحمن بن محمد در آن هنگام از خراسان به کرمان آمده بود، نسخه را نزد وی فرستادند تا اصلاح کند، او ترجمه را ناقص یافته، ولی اجل مهلتش نداده است که از نو پاری کند، به هر حال فردی نامعلوم در اواسط یا اواخر قرن ششم ترجمه دوم را به پایان رسانده است.

مرحوم فروزانفر این ترجمه را در ۱۳۴۵ ه. ش تصحیح و در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. شاید اگر آن مرحوم تصحیح ترجمه فارسی رساله را وجهه همت قرار نداده بود، هنوز علاقه‌مندان می‌بایست به اصل عربی آن مراجعه می‌کردند، پس از گذشتن قریب چهل و پنج سال از تصحیح ترجمه رساله قشیریّه کتابی یا تحقیقی که بتواند با تصحیح مرحوم فروزانفر برابری کند، به چاپ نرسیده است.

کتابی که اکنون در دست شماست، تحقیقی است کامل، در پنج فصل که در فصل اول آن شرح احوال و آثار قشیری، استادان و شاگردان وی بررسی شده، در فصل دوم مباحث دستوری و زبانی کتب در سه بخش مورد بحث قرار گرفته، در فصل سوم ضمن برگردان اشعار عربی رساله به فارسی از گویندگان آن اشعار هم سخن به میان آمده، در فصل چهارم احادیث شریف نبوی و احیاناً احادیث قدسی با ذکر مآخذ آنها جای گرفته، و در آخرین فصل که مفصل‌ترین بخش این کتاب است، شخصیت‌های ذکر شده در رساله که بیش از پانصد و شصت نفرند، در صورت امکان معرفی شده‌اند، فهرست‌های پایانی کتاب بر ارزش این تحقیق افزوده است. ضمن آرزوی موفقیت مؤلف محترم این کتاب، آرزو مندیم که گام‌های بلندتر در اعتلای فرهنگ و معارف ایران کهنسال بردارند.

توفیق ه. سبحانی

عضو هیئت علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

فهرست مطالب

فصل اول

۱	شرح احوال، افکار و آثار قشیری.....
۶	قشیری مفسر
۷	شیوه قشیری در التیسیر
۸	شیوه قشیری در لطایف الاشارات
۱۳	قشیری محدث
۱۷	قشیری فقیه
۱۹	قشیری متکلم
۲۲	قشیری صوفی
۲۹	قشیری شاعر
۳۵	آثار قشیری
۳۵	آثار چاپ شده
۳۶	آثار خطی
۳۸	کتاب المعراج
۳۹	ترتیب السلوک

۳۹	فتوی
۴۰	نحو القلوب
۴۱	التحجیر فی التذکیر
۴۲	شکایة اهل السنة
۴۴	رساله قشیریه
۵۶	نگاهی انتقادی به رساله قشیریه
۵۹	کتابشناسی قشیری

فصل دوم

۶۳	مختصات دستوری و زبانی ترجمه رساله قشیریه
۶۴	مختصات آوایی
۶۷	مختصات صرفی
۶۷	حروف اضافه
۷۰	حروف ربط (پیوند)
۷۱	صفت‌های مشتق و مرکب
۷۳	قیدهای مشتق و مرکب
۷۳	ویژگی‌های اسمی
۷۵	ویژگی‌های فعلی
۸۰	الگوهای نحوی

فصل سوم

۸۵	اشعار عربی رساله و بررسی مآخذ آنها
----	------------------------------------

فصل چهارم

۱۲۱	احادیث نبوی رساله و معرفی مآخذ آنها
-----	-------------------------------------

فصل پنجم

اعلام رجال رساله و معرفی مآخذ آنها	۱۶۳
۱- گروه پیامبران	۱۶۴
۲- گروه اصحاب	۱۷۱
۳- گروه تابعان	۱۸۸
۴- گروه محدثان، فقها و متکلمان	۲۰۲
۵- گروه صوفیه و زاهدان	۲۳۱
۶- گروه ادبا، شعرا، امرا و	۲۹۰
۷- گروه زنان	۲۹۸

مستدرک فصل اول

التقصیدة الصوفیة	۳۰۳
------------------------	-----

فهرست‌ها

فهرست آیات	۳۰۵
فهرست احادیث	۳۰۶
فهرست اشعار عربی	۳۱۲
فهرست اشعار فارسی	۳۲۶
فهرست کتاب‌ها، مقالات و مجلات	۳۲۷
فهرست نام‌ها	۳۳۷
فهرست جای‌ها	۳۵۵
کتابنامه و مراجع	۳۵۸

اول دفتر به نام ایزد دانا
صانع پروردگار حی توانا

پیشگفتار

رساله قشیریه با آن همه شهرت در میان انبوه آثار عرفانی، در زبان فارسی کمتر مورد عنایت محققان قرار گرفته است. اگر مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر، در راه تصحیح ترجمه فارسی این اثر همت نمی‌گماشت و با مقدمه مفصل و فاضلانۀ خود گرد بیگانگی از رخسار آن نمی‌سترد، معلوم نبود ما فارسی زبانان هم اکنون تا چه مقدار با احوال، افکار و آثار قشیری، به ویژه با اثر مشهورش، رساله آشنایی پیدا می‌کردیم. امروز، بیش از چهل سال از تصحیح آن استاد می‌گذرد. در این فاصله نسبتاً طولانی، جز یک مقاله که به معرفی مستندات بعضی از اشعار رساله قشیریه پرداخته،^۱ و یک گزیده که اخیراً از این کتاب فراهم آمده،^۲ تقریباً هیچ اثر مستقل دیگری درباره قشیری به زبان فارسی به طبع نرسیده است. کم توجهی به امام قشیری از یک سو، و نقش و تأثیر انکار ناپذیر او در تاریخ تصوف اسلامی، از دیگر سوی، موجب شد تا نگارنده این سطور، ضمن مطالعه و بررسی رساله قشیریه و تأمل و تحقیق در مسائل مختلف این کتاب، که بخش عمده تألیف حاضر را به خود اختصاص داده است، به معرفی آثار، و تبیین و تحلیل برخی از وجوه شخصیت علمی قشیری نیز با تکیه بر آثار او بپردازد.

۱ - مستند اشعار رساله قشیریه: دکتر احمد مهدوی دامغانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، «یادنامه استاد بدیع الزمان فروزانفر»، ۱۳۵۴، ص ۱۸۶-۱۶۷

۲ - قرائت و درک متون عرفانی (گزیده رساله قشیریه): دکتر علی اکبر افراسیاب پور، انتشارات زهیر، قم

این اثر در پنج فصل فراهم آمده است: فصل اول، به شرح احوال، افکار و آثار امام قشیری اختصاص دارد. در ابتدای این فصل، شرح احوال قشیری به اختصار ذکر گردیده و در ضمن آن به چگونگی تحصیل، معرفی برخی از اساتید صاحب نام او، و همچنین واقعه تلخ نیشابور - که منجر به هجرت وی از آن شهر گردید - و... اشاره شده است سپس ابعاد مختلف شخصیت علمی او مورد بررسی قرار گرفته است.

با مطالعه و بررسی آثار قشیری در می یابیم که وی در بسیاری از علوم و فنون، از جمله: فقه، تفسیر، حدیث، کلام، شعر، عرفان و... از استادان نام آور روزگار خود به شمار می آمده است، اما شهرت صوفیانه او که با تألیف آثاری چون رساله و لطایف الاشارات به دست آمده، بعدها بر دیگر جنبه های علمی او غلبه یافته است.

در این فصل با نشان دادن جلوه هایی از این علوم و فنون، سعی شده است برخی از آنها، عمدتاً با تکیه بر رساله، مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرند ضمن آن که اشعار پراکنده او نیز، از متون مختلف گردآوری، و در این فصل نقل شده است. به دنبال آن، به معرفی آثار او - اعم از چاپی و خطی - پرداخته ایم و چند اثر مهم او، یعنی: کتاب المعراج، الفتوی، التحبیر، شکایة اهل السنة مخصوصاً الرساله را با تفصیل بیشتری معرفی کرده ایم. از آنجا که الرساله از دیرباز محل توجه عالمان و متعلمان بوده و نزدیک به عصر مؤلف، به زبان فارسی ترجمه شده است، درباره اهمیت، محتوا، ترجمه و شرح هایی که بر آن نوشته اند، بیشتر سخن به میان آورده و بخش هایی از آن را با دید انتقادی مورد بررسی قرار داده ایم. در پایان این فصل، بیش از شصت اثر فارسی و عربی، به عنوان منابع قشیری شناسی معرفی شده اند.

در فصل دوم، ساخت های دستوری و زبانی ترجمه رساله قشیریه در سه سطح آوایی، صرفی و نحوی، با ذکر امثال و شواهد متعدد توصیف شده است. ترجمه فارسی این اثر که مربوط به قرن ششم هجری است، از نظر مطالعات تاریخی زبان فارسی نیز، حائز اهمیت است.

در فصل سوم، کلیه اشعار رساله قشیریه که بالغ بر صد و هشتاد بیت است، به فارسی ترجمه شده اند. اگر این اثر، و لطایف الاشارات را با توجه به حجمی که دارند، در میزان استنادات و شواهد شعری با دیگر آثار صوفیه بسنجیم، گرایش شاعرانه قشیری، و ذوق

ادبی و هنری او بیشتر احساس می‌شود. البته تعداد انگشت شماری از گویندگان اشعار در رساله معرفی شده‌اند. قشیری چنان که رسم صوفیه است، از تمامی اشعار، ولو غیر صوفیانه، و حتی جاهلی، در توجیه و پرورش موضوعات و تعالیم عرفانی استفاده برده است. در این فصل، با تحقیق در منابع مقدم بر رساله، شمار قابل توجهی از گویندگان، و همچنین مآخذ و مستندات بسیاری از اشعار این اثر را به دست داده‌ایم ضمن آن که پاره‌ای آثار صوفیانه بعد از قشیری نیز، که به نوعی متأثر از این اشعار بوده‌اند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در فصل چهارم، همه احادیث نبوی، و احیاناً قدسی که مجموعاً افزون بر صد و چهل مورد بوده، از متن عربی الرساله استخراج، و به فارسی ترجمه شده است. سپس در ذیل ترجمه، مآخذ مربوط به هریک از آنها ذکر گردیده است. وجود این احادیث، در آثار عرفانی بعد از قشیری نیز، گهگاه مورد توجه بوده که بدان نیز پرداخته‌ایم.

فصل پنجم که مفصل‌ترین بخش تألیف حاضر است، به معرفی شخصیت‌های رساله قشیریه اختصاص دارد. اسامی بیش از ۵۶۰ نفر از رجال در این کتاب آمده که عمده آنها را گروه صوفیه و زهاد تشکیل می‌دهند. در مجموع حدود ۴۶۰ تن از آنها شناسایی و معرفی شده‌اند. در میان ناشناختگان، اغلب، منسوبان به گروه صوفیه و زهاد، چون: مریدان، کنیزان، قوالان و... قرار دارند. به خاطر تنوع شخصیت‌ها، آنان در هفت گروه، طبقه‌بندی، و به ترتیب الفبایی تنظیم شده‌اند. تمامی رجال بر اساس مآخذ معتبر به اجمال معرفی شده، سپس در ذیل تعریف، اهم آثاری که می‌توانند در تحقیق هر یک از آنها برای پژوهندگان مفید باشند، ذکر گردیده‌اند. در معرفی اعلام، سعی کرده‌ایم از منابع دست اول و اختصاصی استفاده کنیم.

بعد از پایان حروف چینی و تنظیم فهرست‌های مختلف این اثر، دوست ارجمندم جناب آقای سعید گلناری، با اطلاع از چاپ چهار رساله قشیری در «مجله المجمع العلمی العراقی»، با کمال بزرگواری رونوشت آنها را از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برای بنده تهیه کردند که از این روی از ایشان بسیار سپاسگزارم. مختوم آن رسایل، القصیده الصوفیه بود. به سبب اهمیت این قصیده در نشان دادن بخش مهمی از اندیشه‌ها و عقاید کلامی قشیری، آن را به عنوان مستدرک و فائت فصل اول، ضمیمه آخر کتاب

ساختیم تا مگر سخن‌های پریشان این دفتر را ختام مسک آن، معطر و مختوم کند. در تألیف و تکمیل این اثر، سایهٔ عنایت و هدایت تنی چند از استادان بزرگوار همواره چراغ راه نگارنده بوده است که جا دارد ضمن تشکر، از همهٔ آنها به نیکی یاد کنم. نخست استاد بزرگوار، خانم دکتر امیربانو کریمی، آن بانوی فرزانه و مهربان، که طی این مرحله با همراهی و راهنمایی او صورت گرفت. سپس استادان دیگر، آقایان: دکتر مظاهر مصفا، و دکتر جلیل تجلیل که بی مشاورت و مساعدت آنها رفع برخی از کاستی‌های این اثر، به آسانی ممکن نبود.

بعلاوه، رهین الطاف همکاران فاضل و بزرگوارم، آقایان: دکتر محمدکاظم یوسف‌پور، دکتر علیرضا نیکویی، و دکتر رحمت پورمحمد در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان هستم، که هریک با مطالعهٔ پیش‌نویس فصل‌هایی از این تألیف، نکات ارزشمندی را به بنده یادآوری فرمودند.

از همسر، خانم جیران رضایی صمیمانه تشکر می‌کنم که به رغم مشغله‌های مختلف، اولاً با فراهم کردن آرامش خاطر، موجب شدند تا دل آسوده به این اثر پردازم، ثانیاً در یافتن برخی اعلام رجال از پاره‌ای مأخذ، بویژه در تهیه و تنظیم فهرست‌های پایان کتاب، بسیار کمک کردند. از شورای محترم علمی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، و انتشارات معزز آن انجمن، به ویژه از استاد محترم جناب آقای دکتر توفیق ه. سبحانی به خاطر حسن نظرشان نسبت به تصویب چاپ و نشر این کتاب بسیار سپاسگزارم. شایسته است به خانم ربابه طالعی نیز دست مریزاد بگویم که زحمت حروف چینی این اثر را پذیرفتند و مراجعات مکرر و وسواس‌های زیاد بنده را پیوسته با گشاده‌رویی تحمل کردند.

در پایان، قدردان توجهات و عنایات خوانندگان فاضل و نکته‌سنجی خواهم بود که با یادآوری لغزش‌ها، کاستی‌ها، و ارائهٔ پیشنهادهای اصلاحی، مؤلف را در رفع نقائص این نوشته یاری کنند.

محرم رضایتی کیشه خاله

اسفندماه ۱۳۸۳

فصل اول

شرح احوال، افکار و آثار قشیری

قشیری در ربیع الاول سال ۳۷۶ هجری در ناحیه استوا^۱ دیده به جهان گشود. نامش عبدالکریم، کنیه اش ابوالقاسم، و لقب هایش امام، استاد، و زین الاسلام بوده است. نسبتش به «قشیر» بدان سبب است که خاندان او از اعراب «بنی قشیر» بوده اند که به خراسان آمدند و در آنجا ساکن شدند. از طرف پدر، «قشیری» و از طرف مادر، «سلمی» بود و دایی اش، ابوعقیل سلمی، از وجوه دهاقین استوا بوده است.^۲ هنوز کودک بود که پدرش، هوازن بن عبدالملک، درگذشت و تربیت او را به ابوالقاسم الیمانی که از دوستان خاندان قشیری بود، واگذار کردند. قشیری مقدمات زبان و ادبیات عرب را نزد الیمانی فراگرفت. دارای هوش سرشار و عالی بود. در نواحی استوا قریه ای بود که ساکنان آنجا از پرداخت مالیات سنگین به ستوه آمده بودند. تصمیم گرفت به نیشابور برود و علم حساب و استیفا بیاموزد مگر بتواند آن ده را از خراج سنگین برهاند.^۳

۱ - استوا، روستایی غله خیز بر کنار راه نسا بوده که بیشتر خواروبار نیشابور را تأمین می کرده است. (حدود قوچان کنونی) رک: احسن التقاسیم، ابو عبدالله مقدسی، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، ج ۲، ص ۴۶۶

۲ - طبقات الشافعیه: تاج الدین سبکی، ج ۵، ص ۱۵۵

۳ - وفیات الاعیان: ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۰۶

نیشابور در آن روزگار مرکز خراسان، و مهد علوم و فنون مختلف بود. علما و دانشمندان زیادی در آن جمع بودند و اسباب تحصیل از هر جهت برای طالبان علم فراهم داشت. تعدد کتابخانه‌ها، مساجد، مدارس و خانقاه‌های آنجا دل هر رهگذر طالب علمی را می‌ربود. قشیری از همان روزهای اول ورود به نیشابور، تحت تأثیر حال و هوای علمی و معنوی شهر قرار گرفت و آوازه علمی ابوعلی حسن بن علی نیشابوری، مشهور به دقاق که در نیشابور دستگاه ارشاد داشت و از اهل کشف و کرامت بود، موجب شد به مجلس درس وی کشیده شود. چنانکه گفتیم، انگیزه قشیری از این سفر، تحصیل کمال و معنویت نبود، اما دست تقدیر حکم دیگری برای او رقم می‌زد. جاذبه و سیطره معنوی دقاق در تار و پود وجود او چنان اثر گذارد که رهایی از آن، تا آخر عمر، برایش مقدور نبود. به همین روی، از علم حساب و استیفا به یکبار صرف نظر کرد و به طریقت روی آورد. چون استاد، آثار و نشانه‌های نجابت و کمال را در شمائل او به فراست دریافت، وی را به خود پذیرفت و این اتصال معنوی سرانجام به خویشاوندی ظاهری نیز مبدل شد چنانکه شیخ دقاق، دخترش را به عقد نکاح او درآورد.

از آنجا که طریقت استاد، مبتنی بر زهد و شریعت بوده است، قشیری بنابر توصیه وی، برای تحصیل و تکمیل علوم شرعی، از محضر استادان زیادی بهره‌مند گردید. از جمله به مجلس درس ابوبکر محمد بن ابوبکر طوسی (وفات: ۴۰۵ هـ) حاضر شد و از او فقه آموخت، و در این علم، چنان آگاهی یافت که بر بعضی کتابهای فقهی شرح و تعلیق نوشت. سپس به راهنمایی استادش، از مجلس درس امام ابوبکر بن فورک (وفات: ۴۰۶ هـ) استفاده کرد. ابن فورک در اصول از امامان عصر خود بود. قشیری اصول فقه را نزد او آموخت. بعد از فوت استاد، به حلقه درس ابواسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی (وفات: ۴۱۸ هـ) پیوست. ابواسحاق اسفراینی در نیشابور مدرسه‌ای داشت که در آن روزگار بی‌نظیر بوده است و شاگردان نام‌آوری چون ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (وفات: ۴۵۸ هـ) و قاضی ابوطیب طبری (وفات: ۴۵۰ هـ) از آنجا کسب علم کرده بودند. قشیری مدت اندکی توانست از محضر این استاد استفاده کند، زیرا از نظر علمی چنان پیشرفت کرد که بنا به تشخیص و اشارت استاد، لازم نبود در درس وی حاضر شود، بلکه

مطالعه مصنفات او برایش بسنده بود.^۱ سپس به مطالعه آثار کلامی ابوبکر باقلانی مالکی (وفات: ۴۰۳ هـ) پرداخت. البته به موازات فراگیری و تکمیل علوم شرعی و کلامی، پیوسته در مجلس استاد دقاق حاضر می‌شد، و مشام جان را به رایحه دلنواز آموزه‌های عرفانی می‌نواخت.

ابوعلی دقاق در سال ۴۰۵ یا ۴۰۶، و به قولی ۴۱۲ هجری درگذشت. قشیری بعد از وفات او به حلقه صحبت ابو عبد الرحمن سلمی پیوست. اما معلوم نیست که مدت زیادی در سلک صحبت سلمی به سر برده باشد، چون وفات سلمی نیز در سال ۴۱۲ هجری روی داده است.^۲

قشیری علاوه بر مسافرت به شهرهای مختلف خراسان، دو بار به بغداد و مکه سفر کرد. سفر اول به همراه ابو محمد جوینی (وفات: ۳۴۸ هـ)، احمد بیهقی (وفات: ۴۵۸ هـ) و گروهی از مشاهیر علما، از راه بغداد به مکه بوده است. در این سفر بود که از ابو الحسن بن بشران، و ابو الحسن بن فضل در بغداد، ابو محمد جناح بن نذیر در کوفه، و ابن نظیف در مکه، سماع حدیث کرد.^۳ سفر دوم وی در سال ۴۴۸ هجری، به خاطر تعصبات مذهبی و فتنه بزرگی بوده است که در نیشابور به وقوع پیوست. ابن عساکر و سبکی، هر دو، این واقعه را مشروحاً یاد کرده‌اند. به اختصار آنچه را که سبکی آورده است، ذیلاً نقل می‌کنیم:

این واقعه دلخراش در روزگار سلطنت طغرل بیگ سلجوقی به وقوع پیوست. طغرل بیگ، خود فردی مسلمان، خیر، عادل بود، و اصحاب علم را تکریم می‌کرد اما وزیر او، عمیدالملک ابونصر کندی، معتزلی متعصبی بود که سب شیخین و سایر صحابه را روا می‌داشت و به عقاید کرامیه و آراء قدریه متهم بود. در آن روزگار، استاد ابوسهل بن موفق، یکی از رجال طبقه چهارم شافعیه، در نیشابور می‌زیست و در بین مردم اعتبار و نفوذی زاید الوصفی داشت. ثروتمندی بخشنده بود که منزلش محل گفتگوی دانشمندان و دیدار ائمه فریقین بود. کندی از ترس آنکه مبادا مقام وزارت به او تفویض گردد، پیش سلطان از وی بدگویی می‌کرد. ابوسهل مذهب اشعری داشت و در

۱ - تبیین کذب المفتری: ابن عساکر، ص ۲۷۳

۲ - جستجو در تصوف ایران: دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۱، ص ۳۹۰ (تعلیقات)

۳ - منتخب من السیاق: ابراهیم صریفینی، صص ۵۱۴-۵۱۳

تبلیغ آن می‌کوشید. کندی به لطایف‌الحیل موفق شد حکم سب مبتدعین را از سلطان بگیرد. او با استفاده از این فرصت، اشاعره را به جرگه آنها پیوست. در نتیجه انواع حقارت‌ها و اهانت‌ها را متوجه آنان شد؛ علمای اشعری از وعظ و تدریس منع شدند و از ایراد خطبه جمعه عزل گردیدند.

شعله‌های این فتنه، نه تنها در نیشابور و خراسان، بلکه تا شام و عراق و حجاز هم گسترش یافت و پیروان اشعری در بیشتر سرزمین‌ها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. خطبای معتزلی و پیروانشان در جمع، و برمنابر، اهل سنت، مخصوصاً ابوالحسن اشعری را لعن و سب می‌کردند. در همین زمان بود که قشیری رساله مشهور خود، شکایه اهل السنه را نوشت و با دلیل و برهان عقلی از کلام اشعری و عقاید اهل سنت دفاع کرد.

بنا به دستور طغرل‌بیک، قشیری و رئیس فراتی^۱، دستگیر و روانه زندان کهن دژ شدند. امام‌الحرمین جوینی به حجاز گریخت و ابوسهل بن موفق که خارج از نیشابور بود، وقتی از ماجرا آگاهی یافت، به کمک سپاهی مجرب، شبانه به نیشابور حمله کرد و با شکست حاکم شهر، قشیری و فراتی را از زندان رها نمود. قشیری پس از رهایی از بند، همراه سهل بن موفق به شکایت نزد طغرل‌بیک به ری رفت. اما سلطان به خاطر سعایت حاکم نیشابور، ابوسهل بن موفق را دستگیر، و روانه زندان کرد و اموالش را مصادره نمود. دفاع قشیری از اشعری هم، نتوانست نظر عنایت سلطان را جلب کند؛ به ناچار تصمیم گرفت اهل و دیار خود را ترک کرده آواره شهرها شود. در پی همین آوارگی، به بغداد رفت. خلیفه وقت، القائم بامر الله، وقتی به منزلت علمی او پی برد، از او به گرمی استقبال کرد و در منزل خود برایش مجلس درس و وعظ فراهم نمود.

آورده‌اند که در این سفر، افراد زیادی از جمله خطیب بغدادی از او استماع حدیث کردند. قشیری در مدت اقامت خود در بغداد، در مساجد آنجا به تدریس پرداخت. سپس به حج رفت و به امام‌الحرمین جوینی و گروه کثیری از ائمه دین که به خاطر آن فتنه به آنجا پناه برده بودند، پیوست. به روایتی، شمارشان به چهار صد تن می‌رسید. از جمله آنان حافظ ابوبکر بیهقی بود. آنها بعد از مراسم حج با هم به مشاوره پرداختند که

۱ - ابوالفضل احمد بن محمد رئیس الفراتی الخراسانی، از بزرگان نیشابور بود که مدتی ریاست این شهر را بر عهده داشت و در سال ۴۴۶ درگذشت. الوافی بالوفیات: صفی، ج ۷، ص ۳۴۷

کجا بروند. هریک نظری داشت اما سرانجام بر این اتفاق کردند که به نظر یکی از بزرگان تن دهند و رأیش را بپذیرند و آن کس جز ابوالقاسم قشیری نبود. وی بالای منبر رفت و پس ایراد سخنانی مؤثر و جان‌گداز، لحظاتی به آسمان نگریست و از تکلم باز ایستاد سپس در حالی که قبضه محاسن خود را در دست گرفته بود، گفت: ای اهل خراسان! به سرزمیتان بروید به سرزمیتان! زیرا که دشمن شما، کندری، مثله شده و هر عضو او در جایی افتاده است و من هم اکنون او را می‌بینم و این شعر را بر خواند:

عَمِيدَ الْمُلْكِ سَاعَدَكَ اللَّيَالِي عَلَى مَا شِئْتَ مِنْ دَرْكِ الْمَعَالِي
لَمْ يَكُ مِنْكَ شَيْءٌ غَيْرُ أَمْرِ بِلَغْنِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الثَّوَالِي
فَقَاتِلَكَ الْبَلَاءُ بِمَا تُلَاقِي فَذُقْ مَا تَسْتَحِقُّ مِنَ الْوَبَالِ

بنا بر نقل سبکی، عیناً در همان روز و همان ساعت، سلطان (آلب ارسلان) دستور داده بود عمیدالملک کندری را مثله کرده، هر عضو او را در جایی دفن کنند و اتفاقاً آن چنان نیز شد.^۱

با آمدن سلطان آلب ارسلان سلجوقی به جانشینی عمویش، طغرل بیگ، مخصوصاً در دوره وزارت خواجه نظام‌الملک طوسی که خود دانشمندی شافعی مذهب بود، قشیری حدود ده سال با اعزاز و احترام کامل زندگی کرد و با خیالی آسوده به وعظ و تدریس و املاي حدیث پرداخت.

ام‌البین فاطمه، همسر او، از زنان دانشمند و عارف بود. آورده‌اند در علم و ادب جایگاه والایی داشت و از ابونعیم اسفراینی، ابوالحسن علوی، ابوعبدالله حاکم، و گروهی دیگر روایت حدیث می‌کرد. وی دختر شیخ دقاق بود، ازدواج قشیری با او، که هیچ یک از مورخین متعرض تاریخ آن نشده‌اند، احتمالاً باید بین سالهای ۴۱۰ تا ۴۱۵ هجری صورت گرفته باشد.

قشیری شش پسر داشت که همگی از علمای عصر خود به حساب می‌آمدند. پسرانش به نام‌های: ابوسعید عبدالله، ابوسعید عبدالواحد، ابومنصور عبدالرحمن، ابونصر عبدالرحیم، ابو الفتح عبیدالله، و ابوالمظفر عبدالمنعم، جملگی بنا به قول سمعانی روایت حدیث می‌کرده‌اند. یکی از نوادگان قشیری به نام ابوالاسعد هبة الرحمن بن ابی سعید از

محدثان بزرگ به شمار می آمده است. سمعانی، ابوالاسعد هبة الرحمن، و همچنین یکی از پسران او به نام ابوالمظفر عبدالمنعم را دریافته و از آن دو استماع حدیث کرده است.^۱ یکی از دختران او امة الرحیم (یا امة الکریم) نام داشت که مادر عبدالغافر فارسی بود. علاوه بر فاطمه، زن دیگری نیز داشته است که دختر احمد بن محمد چرخ‌ی بلدی بود، و به جز امة الرحیم چهار دختر هم داشت که نام یکی از آنان ماهک بوده است.^۲

قشیری قبل از سفر، در نیشابور مجلس املای حدیث داشت، هرچند مدتی به خاطر آوارگی او به تعطیلی کشیده شد، اما بعد از آن که در سال ۴۵۵ هجری به نیشابور بازگشت، در همانجا تا پایان عمر خود به درس، وعظ، و املای حدیث ادامه داد و شاگردان زیادی را از محضر خود بهره‌مند ساخت تا این که صبح روز یکشنبه، دهم ربیع الآخر سال ۴۶۵ هجری فرمان حق را اجابت کرد و در کنار قبر پیر خود، ابوعلی دقاق، به خاک سپرده شد.^۳

قشیری از شخصیتی جامع و گسترده بهره‌مند بود. بنا بر قول مورخین، در فقه، حدیث، کلام، اصول، تفسیر، تذکیر، نحو، لغت، ادب، شعر و ... حظی وافر داشت، اما به علت غلبه بعد عرفانی - که به ویژه با تألیف رساله به دست آمده است - دیگر جنبه‌های حیات علمی او چندان شهرتی نیافته‌اند. در صفحات آینده می‌کوشیم با تکیه بر آثار او، مخصوصاً رساله قشیریہ به توصیف ابعاد شخصیت فکری و علمی وی بپردازیم و برخی از جلوه‌های آن را به اختصار بازنماییم.

قشیری مفسر

از بارزترین جلوه‌های شخصیت علمی قشیری، توجه او به تفسیر قرآن است. وی در این موضوع، دو اثر عمده تألیف کرده است: التیسیر و لطایف الاشارات. تفاوت این دو تفسیر، نتیجه حداقل دو نوع نگرش در طول حیات فکری او بوده و بالطبع در نگارش آنها، دو شیوه مختلف برگزیده است که به اختصار این دو شیوه را بررسی می‌کنیم:

۱- الانساب: سمعانی، ج ۴، صص ۵۰۳ و ۵۰۴ ۲- ترجمه رساله قشیریہ: مقدمه، صص ۴۸ و ۶۰
۳- در شرح احوال قشیری به همین مختصر بسنده کردیم برای آگاهی بیشتر رک: مقدمه استاد فروزانفر بر ترجمه رساله قشیریہ، صص ۶۴-۱۳ و همچنین مقاله «ابوالقاسم قشیری» از عبدالکریم زهور عدی در «مجله علمی العربی بدمشق»، مجلد ۵۶، صص ۷۹۳-۷۵۳

شیوه قشیری در التیسیر

التیسیر که در نزد بعضی از بزرگان به نام التفسیر الکبیر^۱ هم شهرت دارد، بیانگر شیوه تفسیری قشیری قبل از پیوستن او به جرگه صوفیان بوده است. بنابراین، بالطایف الاشارات، کتابی که آن را بعد از سالها تجارب صوفیانه تألیف کرده است، تفاوتی آشکار دارد. البته، این سخن بدان معنی نیست که هنگام نوشتن التیسیر اصلاً زمینه تمایلات صوفیانه نداشته و یا در این اثر، هیچ جلوه‌ای از بینش عرفانی منعکس نشده است، بلکه به عکس، در این اثر، آثاری از گرایش‌های طبیعی صوفیانه، به ویژه وقتی که از قصص و آیات قرآن، اشارات و نکات لطیفی استخراج کرده است، به چشم می‌خورد. اما روی هم رفته، التیسیر یک تفسیر تقلیدی و سنتی است، و قشیری در آن، همچون غالب مفسران، قرآن را از حیث لغت، اشتقاق، صرف، نحو، قراءات، اسباب نزول و ... تفسیر کرده است. ولی التیسیر یک فرق اساسی با قاطبه تفاسیر ممنوع خود نیز دارد و آن، اینکه برخلاف غالب تفاسیر سنتی، در آن، «بسمله» هر سوره بر حسب فضای عمومی آن سوره تفسیر شده است، یعنی با اختلاف سوره‌ها، تفسیر او از «بسمله» متفاوت می‌شود. البته قشیری، این روش را بعدها در لطایف الاشارات پی گرفته و تکمیل می‌کند.

شیوه قشیری در این تفسیر چنان است که ابتدا، عدد آیات و تعداد حروف آن را ذکر می‌کند، سپس مکان نزول آیات را توضیح می‌دهد. البته به این مسأله هم توجه دارد که ممکن است مکان نزول بعضی از آیات یک سوره، با دیگر آیات متفاوت باشد. علاوه بر این، عنایت زیادی به ذکر انواع قراءات، مثلاً قرائت حفص، ابن کثیر، کسائی و دیگر مشاهیر قرّا دارد؛ همچنین اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، نکات صرفی و نحوی، مسائل بلاغی، آراء کلامی و فقهی را همچون سایر مفسران مورد توجه قرار می‌دهد. این نکته را هم باید افزود که قشیری در این تفسیر، توجه شدیدی به نقل و استشهاد آراء صحابه، تابعان و تبع تابعان داشته و علی‌الخصوص به نظرات ابن عباس و شاگردان او، نظیر: مجاهد، سعید بن جبیر، عکرمه، ابن اسحاق، ابن جریج، ضحاک، مقاتل بن سلیمان و ... بسیار پرداخته و گاه جز ابن عباس، آراء دیگران را به نقد کشیده است. در این تفسیر، قشیری به اسرائیلیات و نصرانیات، به ویژه در مواضعی که به

۱ - طبقات الشافعیه: ج ۵، ص ۱۵۹، وفيات الاعیان: ج ۳، ص ۲۰۶

آفرینش حیات و هستی، خلق مخلوقات، و داستان‌های پیشینیان مربوط می‌شود، بسیار توجه نموده و در این موارد، روایات وهب بن منبه، عبدالله بن سلام، ابی بن کعب و دیگران را نقل کرده است.

در یک کلام چنین می‌توان گفت که التیسیر ثمره تفکر و اندیشه غیر عرفانی قشیری است و هنگام تألیف آن، تصوف و عرفان بر ذهن و زبان او سیطره بلامنازع نداشته است. هرچند چنان که گذشت، آثاری از گرایش‌ها و تمایلات عرفانی در بعضی مواضع دیده می‌شود، ولی روی هم رفته، غلبه با تفکر غیر عرفانی است.^۱

شیوه قشیری در لطایف الاشارات

در این کتاب که بعد از تفسیر سهل تستری و حقایق التفسیر عبدالرحمن سلمی، قدیمی‌ترین تفسیر صوفیانه است، قرآن بر طریقه ارباب قلوب، تفسیر اشاری شده است. نظر قشیری را درباره این کتاب می‌توان چنین خلاصه کرد که نص قرآن، ظاهری و باطنی دارد، صاحبان علوم ظاهری، فقط معانی ظاهر آیات را در می‌یابند ولی فهم باطن قرآن، مخصوص کسانی است که خداوند آنها را برگزیده و در تحمل انواع ریاضتها و مجاهدت‌هایی که موجب تصفیه دل و صفای بصیرت آنها می‌شود، کمک کرده است و آنان با لطف و عنایت الهی، قدرت تعبیر باطن قرآن، و استخراج اشارات لطیف از آن را به دست آورده‌اند. به تعبیری دیگر، این تفسیر به اشارت متکی است نه بر عبارت. قشیری در این کتاب سعی کرده است از حقیقت پوشیده الفاظ - چه مفرد و چه مرکب - بدون توقف در ظواهر مألوف و معانی قاموسی آنها پرده بردارد. به نظر وی ارباب قلوب، الفاظ قرآن را دارای جوهر و حقیقتی می‌دانند که بر فهم عادی پوشیده است و اهل تجرید، به لطف و عنایت خداوندی، برخوردار از معرفتی هستند که به کمک آن، پرده از این حقیقت مکثوم بر می‌دارند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر هدف صوفیه و اهل قلوب، بیان معانی باطنی و استخراج اشارات از قرآن است، پس در این صورت، تفسیر اشاری با تأویل چه فرقی دارد؟ آیا تفسیر اشاری (صوفیانه) خود نوعی از تأویل نیست؟ با توجه به آموزه‌های

۱ - در تهیه این بخش، از کتاب «الامام قشیری» نوشته دکتر ابراهیم بیونی بسیار بهره‌مند بوده‌ام.

صوفیانه، در پاسخ باید گفت که تفسیر اشاری با تأویل فرق فاحشی دارد: این نوع تفسیر با مجاهدات نفسانی و تحمل انواع رنج‌ها و ریاضت‌هایی که موجب صفای درون و قطع علائق می‌شود، ارتباط دارد. به تعبیر دیگر، علم به تفسیر اشاری، مرتبط با مجاهده و کوشش است و تحقق صفای بصیرت که به ادراک اشارات قرآن منتهی می‌شود، علاوه بر کشش الهی، متکی به کوشش انسانی و تصفیه نفس از زنگار تمامی کدورت‌هاست. وقتی این زمینه‌ها فراهم گردد، خدای تعالی از بین بندگان مخلص خود، فرد یا افرادی را بر می‌گزیند و آنها را به مکنونات علم خود موفق و مخصوص می‌کند. البته، ناگفته پیداست که گاه کشش و لطف الهی، مقدم بر کوشش انسانی، و زمینه‌گرایی به مجاهده و سلوک عرفانی است.

با قبول مطالب فوق، بدیهی است که تفسیر اشاری یک امر عقلانی نیست که با خردورزی و مهارت ذهنی و هوشیاری حاصل شود، بلکه نتیجه دو امر مهم است: ۱ - عمل اکتسابی انسان ۲ - فضل و عنایت الهی. به عبارت دیگر، کوشش انسان، و کشش الهی، و این امور چه بسا نزد اهل تأویل یافت نشوند. لفظ «تأویل» در چند جای قرآن آمده است، و نه تنها مذمت نشده بلکه به عکس، مورد تأیید هم قرار گرفته است. در اینجا به ضرورت، نص قرآن را درباره «تأویل» به اجمال نقل می‌کنیم، سپس نظر قشیری و استنباط او را درباره آن توضیح می‌دهیم تا مشخص شود چه نوع تأویلی نزد او مستحسن و نیکوست و چه نوعی، نکوهیده و مطرود به حساب می‌آید.

تأویل در قرآن در چند مورد به کار رفته است:

الف - تأویل خواب ب - تأویل افعال ج - تأویل افکار.

درباره هریک از موارد تأویل، آیاتی نقل می‌کنیم تا مطلب روشنتر شود.

الف - تأویل خواب:

از امثال روشن آن، بعضی از آیاتی است که در سوره یوسف آمده است:

﴿يَا أَيَّتُهَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾ یوسف/۱۰۰

ای پدر این است تعبیر آن خواب من که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است.

﴿أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾ یوسف/۴۴

اینها خواب‌های آشفته است و ما را به تعبیر این خواب‌ها آگاهی نیست.
 ﴿قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِثًا يَتَّوِيلُهُ﴾ يوسف/۳۶
 دیگری گفت: خودم را دیدم که نان بر سر نهاده می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. ما را
 از تعبیر آن آگاه کن.

ب - تأویل افعال:

نمونه‌هایی از موارد آن، در داستان خضر و موسی آمده است:
 ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَنِي وَ بَيْنَكَ سَاعَتُكَ يَتَّوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ کهف/۷۸
 اکنون زمان جدایی میان من و توست. تو را هم اکنون از تأویل آنچه که قبلاً تحمل آن را
 نداشتی، آگاه می‌کنم.

﴿مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ کهف/۸۲
 من به میل خود این کار را انجام ندادم. این است تأویل آنچه که تو تحمل آن را نداشتی.
 ج - تأویل افکار:

در تأویل افکار، غالباً قبل از لفظ تأویل، کلمه‌ای از ماده «ع ل م» یا هم معنی آن، در
 آیه می‌آید:

﴿مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ آل عمران/۷

تأویل آن جز خدای، کسی نمی‌داند.

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ یونس/۳۹

چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطت نداشتند و از تأویل آن هنوز بی‌خبرند.

﴿وَكَذَلِكَ مَكْنًا يُؤْسَفُ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ يوسف/۲۰

و بدین گونه یوسف را در زمین مکانت دادیم تا بدو تعبیر خواب بیاموزیم.

چنانکه مشاهده می‌شود، تأویل از نظر قرآن، نه تنها ناپسند نیست بلکه در مواردی
 خداوند آن را به خودش هم نسبت داده است.

حال ببینیم معنی لغوی و اصطلاحی «تأویل» چیست و مقصود قرآن از این اصطلاح
 چه می‌باشد. «تأویل» مشتق از «أول» است که در لغت به معنی برگشت و رجوع است.
 تأویل کلام یعنی گردانیدن کلام به سوی اول و بیان کردن از عبارتی به عبارتی دیگر.^۱

بنابراین، از نظر قرآن، شاید تأویل به معنی قدرتی است که به کمک آن، امری را از آغازش می‌فهمند و کنهش را درک می‌کنند و این امر جز برای کسانی که مخصوص به لطف و عنایت خداوندی هستند، ممکن نیست. این معنی، هم در تأویل خواب، و هم کارهای خلاف عادت، و همچنین در افکار و اندیشه‌هایی که درک آن بر ذهن عادی بشر پوشیده است، به کار می‌رود که نوع اخیر، از مهمترین انواع تأویل در قرآن به شمار می‌رود. مسائلی نظیر: ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، حروف مقطعه در آغاز بعضی از سوره‌ها، و نظایر آن، از جمله اموری است که به تأویل نیاز دارند، یعنی ادراک مقصود آنها، بر ذهن عادی بشر، ممکن نیست یا حداقل درباره آن به رای قطعی نمی‌توان رسید. حاصل بحث این که قرآن علاوه بر تفسیر، گاهی نیازمند تأویل است.

نظر علما در مورد تفسیر و تأویل مختلف است. بعضی میان آن دو فرق نهاده‌اند و معتقدند: «تفسیر، کشف ظاهر قرآن است و تأویل کشف باطن. بعضی دیگر گفتند: تفسیر آنست که به روایت تعلق داشته باشد و تأویل به درایت، و برخی گفتند: تفسیر محکّمات را باشد و تأویل متشابهات را، و برخی دیگر گفتند: هرچه ادراک بشر در معانی و حقایق آن برسد، تفسیر است و هرچه نرسد، تأویل خوانند...»^۱

گروهی برآنند که هر دو لفظ، به یک معنی است اما راغب می‌گوید: تفسیر اعم از تأویل است. تفسیر بیشتر در الفاظ و مفردات به کار می‌رود ولی کاربرد تأویل، اغلب در معانی و جمله‌هاست؛ درباره کتب آسمانی، بیشتر تأویل به کار می‌رود در صورتی که تفسیر هم در مورد کتب آسمانی و هم جز آن استعمال می‌شود. برخی دیگر گفته‌اند: تفسیر، بیان لفظی است که جز یک معنی ندارد اما تأویل، گزینش و توجیه یک معنی از معانی مختلف لفظ است براساس آنچه از ادله استنباط می‌شود.^۲

ابوعبیده، فیروزآبادی، و طبری، تأویل و تفسیر را به یک معنی می‌دانند.^۳ قشیری ضمن جدا کردن تأویل از تفسیر، بعضی از انواع تأویل را مطرود دانسته است اما در تفسیر آیه «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ» گفته است: تأویل برای خواص است، و تفسیر

۱ - لغت نامه: به نقل از کشف الظنون، ذیل تأویل

۲ - کشاف اصطلاحات الفنون: تهانوی، ج ۳، صص ۴۲۵-۴۲۴

۳ - الامام قشیری: ص ۱۱۱

قرآن برای عوام.^۱ البته، وی معنی نکوهیده تأویل را بیشتر در وصف کسانی به کار می‌گیرد که در مقابل معجزه پیامبران موضع‌گیری می‌کنند یا افرادی که کلمات قرآن را از مواضع اصلی‌شان تحریف می‌نمایند؛ به ویژه در وصف بداندیشانی که قرآن را به میل و مراد خود تفسیر می‌کنند. در حقیقت، از نظر قشیری، تأویل نه از حیث اصطلاح، که از جهت کاربرد باطل و ناصواب آن مذمت می‌شود.

در لطایف الاشارات که در حقیقت برای سازگاری بین حقیقت و شریعت تألیف یافته است، قشیری شیوه مشخصی را دنبال کرده که از اول تا آخر کتاب بدان ملتزم بوده است. ابتدا آیه «بسمله» را کلمه به کلمه و گاه، حرف به حرف تفسیر می‌کند و براساس سیاق عمومی هر سوره و فضای خاص، آن را تفسیری اشاری می‌کند - گویا به نظر او در قرآن تکرار وجود ندارد - بعد به حروف مقطعه، که در ترتیب آیات، بعد از «بسمله» قرار گرفته‌اند، می‌پردازد و به طریق اشاری و صوفیانه، تفسیری ذوقی و معنوی از آنها به دست می‌دهد. سپس تمامی آیات را به ترتیب، تفسیر می‌کند، هرچند از تفسیر بعضی آیات به سرعت می‌گذرد.

وی در لطایف الاشارات کمتر به روایت و حدیث استناد کرده و اسباب نزول آیات را هم به ندرت یاد نموده است ولی در عوض، جای جای تفسیر خود را به اشعار زیبایی آراسته که شمار آن بالغ بر ششصد و هفتاد بیت می‌باشد و گاه، اشعاری از خود بدان پیوسته است. اگر در مواردی به شرح اسباب نزول، مبادرت کرده، چه بسا در جوف آن نکته‌ای صوفیانه و لطیف پرورده است. محض نمونه به تفسیر او از «الم» سوره بقره اجمالاً اشاره می‌کنیم:

«این حروف مقطعه، در اوایل سوره‌ها، از متشابهی است که گروهی برآند تأویل آن را جز خدا نمی‌داند. برای هر کتابی سری است و سرّ خدا در قرآن، این حروف مقطعه است. گروهی دیگر برآند که آنها کلیدهای اسماء الهی هستند: «الف» از «الله» گرفته شده است، «لام» از «اللّطیف»، و «میم» از «المجید» و «الملک». و گفته‌اند: خداوند به خاطر شرف این حروف، به آنها قسم یاد کرده است، زیرا اسماء و خطاب الهی از این حروف ترکیب یافته‌اند. و گفته‌اند: آنها اسامی سور قرآن است. و گفته‌اند: «الف» دلالت

دارد بر «الله»، «لام» بر «جبرئیل»، و «میم» بر «محمد» (ص). یعنی این کتاب از خداوند بر زبان جبرئیل بر محمد (ص) نازل شده است و ...^۱

به نظر می‌رسد رشیدالدین میبیدی در نوبه الثلاثة کشف الاسرار از شیوه تفسیر، و همچنین مطالب لطایف الاشارات قشیری بسیار متأثر شده باشد.

قشیری محدث

قشیری در نیشابور زندگی می‌کرد، شهری که در عالم اسلامی از نظر کثرت محدثان و مهارت آنها در حدیث، شهرت فراوانی داشته است. مسلم بن حجاج، صاحب صحیح مشهور، دومین کتاب معتبر حدیث نزد اهل سنت، اهل این شهر بوده است. از مطالعه سیر علمای این عصر، به درستی این امر درک می‌شود که حدیث در روزگار قشیری، به ویژه در نیشابور، منزلت و پایگاه ارزشمندی داشته است. قشیری از این خوان گسترده به بهترین نحو استفاده برد و حدود سی سال از عمر خود را صرف تحقیق و آموزش حدیث نمود و از محضر استادان بزرگ کسب فیض کرد و نهایتاً به درجه‌ای رسید که ریاست مجلس حدیث در مسجد «مطرز» نیشابور را بدو محول کردند و در ایام آن محنت جانگداز، وقتی مجبور به جلای وطن شد و به بغداد هجرت کرد، آوازه‌اش از قبل به بغداد رسیده بود، به طوری که گروهی از طالبان این علم به گردش حلقه زدند و از او استماع حدیث کردند. یکی از این افراد، خطیب بغدادی، مؤلف تاریخ بغداد بود که در تاریخ خود، به این موضوع اشاره کرده و چنین گفته است:

«قشیری در سال ۴۴۸ هجری نزد ما به بغداد آمد و برای ما حدیث گفت و از او

حدیث نوشتیم. ثقه بود. روایت می‌گفت و وعظی نیکو و اشارتی زیبا داشت.»^۲

استادانی که قشیری از آنها استماع حدیث کرده است بنا بر نقل سبکی عبارتند از: ابوالحسین خفاف، ابونعیم اسفراینی، ابوبکر بن عبدوس مزکی، ابونعیم احمد بن محمد مهرجانی، علی بن احمد اهوازی، ابو عبد الرحمن سلمی، ابن باکویه شیرازی، ابو عبدالله حاکم، ابن فورک، ابوالحسین بن بشران و غیره.^۳

۲ - تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، ج ۱۰، ص ۸۳

۱ - لطایف الاشارات: ج ۱، ص ۵۳

۳ - طبقات الشافعیه: ج ۵، ص ۱۵۳

عبدالغافر نیز با تفاوت‌هایی، استادان حدیث قشیری را چنین معرفی کرده است: قشیری در نیشابور از ابوالحسین خفاف، ابونعیم اسفراینی، ابن فورک و ابوالحسن علوی استماع حدیث کرد، در مکه از ابن نظیف، در کوفه از ابومحمد جناح بن نذیر، و در بغداد از ابوالحسین بن بشران و ابوالحسین بن فضل. علاوه بر اینها از چند نفر دیگر هم نام برده است. مثل: ابن یوسف، ابن حبیب، قاضی ابی زید، و ابن باکویه.^۱

بنا بر نقل سبکی، گروه زیادی از قشیری اخذ حدیث کرده‌اند. از جمله: پسرش عبدالمنعم قشیری، نوه‌اش ابوالاسعد هبة الرحمن، همچنین ابوعبدالله فراوی، زاهر شحامی، عبدالوهاب بن شاه شادیاخی، وجیه شمامی، عبدالجبار خواری.^۲ شمس الدین ذهبی بر فهرست فوق، عبدالرحمن بن عبدالله بحیری و سه تن از پسران قشیری به نام‌های عبدالله، عبدالواحد، و ابونصر عبدالرحیم را افزوده است.^۳

قشیری آن چنان که در الرساله و المعراج به ذکر حدیث و سند آن توجه دارد، در لطایف الاشارات چندان در بند آن نیست و اگر هم حدیثی بیاورد، ذکر سند را ضروری نمی‌داند. در الرساله حدود یکصد و چهل حدیث از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که بیشتر آنها را با اسناد کامل آورده است و قسمت اعظم آن احادیث در آغاز باب‌ها به دنبال آیه یا آیات کلام الله مجید آمده‌اند. گویا غرض قشیری از آوردن حدیث به دنبال آیات قرآن، بعد از «عنوان باب» این بوده است که «عنوان باب»، چنان که در قرآن آمده، در سنت پیامبر (ص) هم مؤکد شده است. به تعبیر دیگر، موضوع صوفی از دو مصدر اساسی، یعنی قرآن و سنت اخذ می‌شود و این امر، با هدف نهایی قشیری از تألیف الرساله که پیوند محکم طریقت با شریعت است، سازگاری و هماهنگی دارد.

پیوستن قشیری به جرگه صوفیان موجب نشد تا از شیوه اصلی خود در استفاده درست از حدیث عدول کند و همچون برخی از صوفیه متقدم و حتی هم عصر خود، وضع احادیث و تغییر اسانید را برای خود مباح بداند. این امر خود عنایت دقیق مصنف را در انتخاب احادیث صحیح برای توضیح موضوعات صوفیانه نشان می‌دهد. نیاز قشیری به ذکر حدیث در الرساله وقتی ضروری می‌نماید که می‌بیند هیچ لفظی در

۲ - طبقات الشافعیه: ج ۵، ص ۱۵۴

۱ - منتخب من السياق: ص ۵۱۳

۳ - سیر اعلام النبلاء: شمس الدین ذهبی، ج ۱۸، صص ۲۲۸ و ۲۲۹

آیه، با توجه به نص و صراحت معنی، با «عنوان باب» تناسب ندارد. مثلاً لفظ «زهد» در کل قرآن، یکبار (وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ يوسف/ ۲۰) آمده است و این کلمه در سیاق معمولی خود، مضمون صوفیانه را بر نمی‌تابد. به ناچار در این گونه موارد، از احادیث کمک می‌گیرد تا با تکیه بر آنها، موضوع صوفیانه را شرح دهد. از جمله به این حدیث متمسک می‌شود که:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ أُوْتِيَ زُهْدًا فِي الدُّنْيَا وَ مَنَطِقًا فَاقْتَرَبُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُطْلَقُ الْحِكْمَةَ»^۱

«هرگاه مردی دیدید که به او پرهیز از دنیا و منطق عطا کرده باشند، به او نزدیک شوید زیرا او حکمت یاد می‌دهد.»

در اینجا است که می‌بینیم حدیث مزبور، مقصود قشیری را تأمین کرده است. زیرا لفظ «زهد» در این حدیث، یک رایحه کاملاً صوفیانه دارد.

قشیری در رساله گاه به احادیثی متوسل می‌شود که بطور غیر مستقیم با «عنوان باب» مرتبط است یا با برخی از معانی مختلف آن مناسبت دارد، چنان که هیچ نقیضی از حدیث، صریحاً نمی‌تواند «عنوان باب» قرار بگیرد. مثلاً موضوع «فتوت» از نظر معنی خیلی گسترده است و در رساله از بزرگان صوفیه به فراخور ذوق و دریافت آنها، تعبیرهای مختلفی درباره آن نقل شده است. وقتی قشیری می‌بیند حدیث مشخصی نیست که بتواند وجوه مختلف معانی این موضوع، یعنی «فتوت» را برتابد، بدون تردید به احادیث مختلفی روی می‌آورد تا با مدد آنها بتواند یک یا چند معنی از «فتوت» را شرح دهد. مثلاً از این حدیث کمک می‌گیرد که:

«لَا يَزَالُ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَاجَةِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ».

هر چند در این حدیث، ظاهراً ذکر از «فتوت» به میان نیامده است، ولی به معانی و خصایص معروف «فتوت»، یعنی «بذل و ایثار» اشاره شده است.

بیشتر اسانید الرساله با یکی از این بزرگان، یعنی ابوالحسین علی بن محمد بشران، علی بن احمد اهوازی، ابن فورک، ابن شعاع براز، ابوالحسین خفاف، عبدالله بن یوسف، و ابونعیم اسفراینی شروع می‌شود و در زنجیره اسناد، به صحابه‌ای چون ابودرداء این

مسعود، ابوهریره، عایشه، انس بن مالک، و غیره ختم می‌شود.

چنانکه می‌دانیم یکی از استادان قشیری در حدیث، ابو عبدالرحمن سلمی است. این صوفی محدث و مفسر بزرگ، در عهد خود به اتهام وضع حدیث، شدیداً در معرض نقد بوده است چنان که برخی از تراجمی که از او سخن گفته‌اند، متعرض این امر شده‌اند.^۱ ابن عماد در ترجمه سلمی چنین گفته است:

«قشیری، بی‌هقی و جز آن دو، از او روایت کرده‌اند. او حافظ حدیث و اهل زهد بود اما در حدیث مورد اعتماد نبوده است.»^۲

قشیری در کتاب المعراج، توجه شدیدی به حدیث دارد و اصلاً جز با اسناد حدیثی نمی‌آورد و به ندرت به نقد اسناد هم می‌پردازد. از امثال عبارات نقد گونه او در کتاب المعراج، جملات زیر را می‌توان نقل کرد:

«حدیث معراج را دیگر صحابه هم روایت کرده‌اند، اما روایت انس از دیگر روایت‌ها، هم شرحش بیشتر است، و هم نقلش مبسوط‌تر.»^۳

در مورد حدیث «رَأَيْتُ رَبِّي وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ ذَهَبٍ»^۴ می‌گوید:

«این از اخبار دروغ است و اگر صحیح باشد، باید گفت رؤیایی در خواب بوده است.»^۵

درباره روایت ابو حذیفه از حدیث معراج، چنین تعبیر کرده است:

«همچنین حدیث معراج، توسط ابو حذیفه اسحق بن بشر قرشی بخاری با اسانیدی روایت شده است که محدثان درباره آن سخن‌ها گفته‌اند و افزونی‌هایی دارد که اهل این فن، یعنی ائمه محدثان آن را نمی‌پذیرند زیرا حدیث وی حُجَّت ندارد. ما برخی از اضافات روایت او را که به حد انکار نرسیده است، نقل کردیم.»^۶

به جز الرساله و کتاب المعراج که از دانش محدثانه قشیری بسیار متأثر بوده‌اند، دو اثر مستقل به نام‌های اربعون حدیث و ناسخ الحدیث و منسوخه را هم جزو مؤلفات وی در این حوزه بر شمرده‌اند.

۱ - تذکرة الحفاظ: شمس الدین ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۶

۲ - «حدث عنه القشیری، البیهقی و غیرهما و کان حافظاً زاهداً و لکنه لیس بعمدة» شذرات الذهب:

ابن عماد، ج ۳، ص ۱۷۶ ۳ - کتاب المعراج: ابوالقاسم قشیری، ص ۲۷

۴ - پروردگار را دیدم در حالیکه نعلینی از طلا بر پاهایش داشت.

۵ - کتاب المعراج: صص ۹۶ و ۹۷ ۶ - همان: صص ۵۶ و ۵۷

قشیری فقیه

قشیری در عصر حکومت دو سلسله‌ای زندگی می‌کرد که مذهب شافعی بر هر دوی آنها غلبه داشت. در دوره غزنویان، سلطان محمود که در ابتدای حال بر مذهب حنفی بود، بعداً به مذهب شافعی گرایید.^۱ در دوره سلجوقیان نیز، مذهب شافعی همچنان سیادت داشت؛ علی‌الخصوص در دوره آلب ارسلان سلجوقی، وزیر نامدارش، خواجه نظام الملک طوسی، در ترویج و تبلیغ این مذهب بسیار کوشید و یکی از شرایط شرکت در مدارس نظامیه را تعلیم و تعلم مذهب شافعی قرار داد.

قشیری از نظر فقهی بر مذهب شافعی بود و از بزرگان این مذهب به شمار می‌رفت. او فقه را ابتدا نزد ابوبکر محمد بن ابوبکر طوسی، مفتی و پیشوای شافعیان نیشابور، که از مقدمان این طایفه در زهد و ورع بود، تلمذ کرد. سپس به اشارت این استاد، اصول فقه را نزد ابوبکر محمد بن حسن بن فورک به اتمام رسانید. بعد از وفات ابن فورک، به حلقه درس استاد ابواسحاق اسفراینی پیوست. اما بعد از اندک زمانی، از شرکت در کلاس‌های درس او معاف شد و بنابر توصیه استاد به مطالعه آثار فقهی وی پرداخت. آورده‌اند روزی ابواسحاق اسفراینی روی به قشیری کرد و گفت:

«این علم (فقه) با سماع صرف، حاصل نمی‌شود البته فکر نمی‌کرد که او (قشیری) آنچه را شنیده، به حافظه سپرده است. قشیری به بیانی نیکو، بدون کوچکترین خللی، تمام آنچه را که از استاد شنیده بود، باز گفت. استاد از او شگفت زده شد، جایگاه علمی او را شناخت و تکریمش کرد و گفت: نمی‌دانستم به این درجه از علم رسیده‌ای، تو دیگر نیازی به شرکت در کلاس‌های درس نداری، کافی است که کتاب‌هایم را در مطالعه بگیری و راه و روش مرا بگیری، اگر دچار مشکلی شدی، از من سؤال کنی.»^۲

علیرغم شهرت فقهی او که برخی از نویسندگان تراجم متعرض آن شده و گفته‌اند که بر برخی کتب فقهی، شرح و تعلیق نیز نوشته است، آراء فقیهانه قشیری در آثارش کمتر منعکس شده است. البته این امر، ممکن است متأثر از سیطره فقهی امام شافعی، و عشق و ارادت خاصی بوده باشد که قشیری نسبت به او داشته است، چنانکه بسیاری از اقوال و اخباری که از او نقل می‌کند، حکایت از عشق و علاقه امام شافعی به زهد و تصوف، و

توجه او به مسائل صوفیانه می‌کند. البته شیفتگی به شخصیت امام شافعی، فقط محدود به قشیری نبوده و نیست، بسیاری از بزرگان صوفیه، برای امام شافعی شأن و منزلت خاصی قائلند و از زهد و فراست او سخن‌ها گفته‌اند.^۱

اکنون دو نمونه از آراء فقهی قشیری را نقل می‌کنیم تا دیدگاه‌های او را مخصوصاً وقتی که از یک موضوع فقهی عام، حکم صوفیانه خاصی استخراج کرده، تا حدودی روشن کرده باشیم:

الف - رخصت

صوفیان متشرع از جمله قشیری، تمایل زیادی به رعایت و متابعت احکام شرعی داشتند و در انجام آن به نحو چشم‌گیری مبالغه می‌کردند. مثلاً انواع ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها را بر خود روا می‌داشتند و در تحمل سختی‌ها، شکیبایی می‌کردند، تکالیف و مشکلات را خود برمی‌گزیدند، و رخصت‌ها و امور سهل و ساده را به عامه مردم واگذار می‌کردند. نظر قشیری در مورد رخصت چنین است:

«رخصت اندر شریعت، کار ضعیفان بود و کار مشغولان و این طایفه را هیچ شغل نبود مگر فرمان خداوند تعالی به جای آوردن؛ و از بهر این گفته‌اند که چون درویش از درجه حقیقت با مقام رخصت شریعت آید، نیت خویش فسخ کرده باشد با خدای، و عهدی که او را بود با خدای نقض کرده.»^۲

از نظر قشیری، وقتی صوفی راضی به تحمل انواع مشقات شد، سپس به انجام امور سهل و ساده شرعی روی آورد، علاوه بر کاهش شأن و مقام، چه بسا ممکن است مجاهدات اولیه او در معرض خطر شدید قرار گیرد چنان که در تفسیر «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفَىٰ خُسْرٍ عَصْر/۲» گفته است:

«روی آوردن به رخصت‌ها بعد از تحمل و برگزیدن انواع مشقت‌ها و امور شایسته، از خسران است.»^۳

در رساله آراء زیادی از مشایخ صوفیه در معنی «رخصت» نقل شده است. از جمله قول ابراهیم شبیان که گفته است: «هرکی خواهد که از جمله بطلان بود، گو رخصت را

۱ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به حلیه الاولیا: ابونعیم اصفهانی، ج ۹، ص ۶۳؛ تذکرة الاولیا: عطار، ص ۲۴۹؛ کشف المحجوب: هجویری، ص ۱۴۳ - ۲ - ترجمه رساله قشیری: ص ۷۲۸
۳ - لطایف الاشارات: ج ۳، ص ۷۶۵

ملازم گیر.»^۱ و یا قول ابن خفیف شیرازی که گفت: «از نوافل بازماندم اکنون بدل هر رکعتی کی مرا ورد بود، دو رکعت نشسته همی کنم.» سپس علت فقهی آن را چنین بیان می‌کند: «از آن خبر که نماز نشسته، نیمه نماز بر پای بود.»^۲

ب - شراب و قمار

قشیری در بیان معنی شراب و قمار در لطایف الاشارات چنین گفته است: «شراب یعنی آنچه که موجب از بین رفتن عقل می‌شود همچنان که شراب، حرام است، مستی هم حرام است، و کسی که از شراب غفلت سرمست شده باشد، سزاوار آن چیزی است که شارب خمر شایسته آن است. و معنی اشاری آن چنین است: همچنان که مست شراب از اقامه نماز ممنوع شده است، مست غفلت هم از وصل، بی نصیب است. و معنی قمار در اکثر کارهای بی‌خبران دیده می‌شود وقتی که در گفتارشان راه مکر و دروغ ببینند.»^۳

قشیری متکلم

توجه قشیری به علم کلام، همواره در طول حیات علمی‌اش وجود داشته و نشانه‌های آن کم و بیش در همه آثار او به چشم می‌خورد. آثار کلامی ابوبکر اشعری (باقلائی)، حلقات درس ابن فورک و ابواسحاق اسفرائینی، که هر سه از بزرگان کلام در عصر او بوده‌اند، در تکوین شخصیت کلامی وی نقش بسزایی داشته است و حتی بعد از پیوستن قشیری به جرگه صوفیه، این پیوند و تعلق نه تنها گسسته نشد، بلکه مستحکم‌تر گشت، زیرا او خود را موظف می‌دانست در مقابل خطراتی که ممکن بود مسلک صوفیه و پیروان حقیقی آن را تهدید کند، به ویژه اصول و بنیان تصوف را به مخاطره بیندازد، به دفاع برخیزد. از نظر قشیری بنیان تصوف بر توحید نهاده شده و پیران صوفیه موحدان واقعی هستند، چنان که در رساله آورده است:

«پیران این طایفه، بنا کردند قاعده کارهای خویش بر اصل‌های درست اندر توحید و نیت‌های خویش نگاه داشتند از بدعت، و آنچه سلف را بر آن یافتند، بدین گرفتند و آنچه اهل سنت بر آن بودند بر آن بیستادند از توحیدی کی اندر وی تشبیه و تعطیل نه و...»^۴

۱ - ترجمه رساله قشیری: ص ۷۶
 ۲ - همان: ص ۸۰ و ۸۱
 ۳ - لطایف الاشارات: ج ۱، ص ۱۷۶
 ۴ - ترجمه رساله قشیری: ص ۱۳

توجه قشیری به کلام و اخلاص او در مذهب اشعری، فقط در حرف و حدیث خلاصه نمی‌شود، او در روزگار سلطان طغرل بیگ و وزیرش، کندی، با شجاعتی کم‌نظیر، عملاً اخلاص و سرسپاری خود را به مذهب اشعری نشان داد و در این راه، محنت‌های زیادی تحمل کرد چنان‌که حدود ده سال از موطن خود تبعید شد اما سب ابوالحسن اشعری را به اتهام مبتدع که در منابع صورت می‌گرفت، برنتافت.

در الشکایة مباحثی مطرح می‌کند که اطلاعات ارزشمند و جالبی از دیدگاه‌های کلامی او در اختیار ما می‌گذارد. این کتاب علی‌رغم حجم اندک، سندی صادق بر فترت و محنتی است که وی دچار آن گردید. در حقیقت، بیش از هر چیز دیگر، دانش کلامی وی موجبات مصائب او را فراهم کرد. او دشمن معتزله بود و این دشمنی، نتیجه ضروری ایمان و اعتقاد او به افکار اشعری بود و این امر، در غالب آثار او آشکار است. چنان‌که در الفتوی در وصف ابوالحسن اشعری می‌گوید:

«او (ابوالحسن اشعری) چون شمشیری برکشیده بود بر معتزله، و روافض و مسلمانان مبتدعی که از دایرة اسلام خارج شده‌اند.»^۱

در رساله به نقل از ابن کاتب (وفات: ۳۴۱ هـ) می‌گوید:

«معتزله خواستند کی خدای را منزّه گویند از جهت عقل، و به خطا افتادند؛ و صوفیان از طریق علم، تنزیه خدای گفتند و مصیبت بودند.»^۲

در الشکایة نظر معتزله و اشاعره را درباره ثواب و عقاب الهی چنین آورده است:

«معتزله گمان کردند که بر خداوند تعالی واجب است به مطیعان ثواب دهد، و همچنین گناه کاران را معذب نماید، و طاعت مطیعان علت استحقاق آنها به ثواب الهی است، و لغزش‌های گناه کاران موجب استحقاق آنها به عذاب خداوندی است، اما اهل سنت اشعری و هر آن کسی که با معتزله مخالف است، می‌دانند که بر خداوند سبحانه چیزی واجب نیست، زیرا خلق همگی آفریده اوست، و ملک به تمامی ملک اوست و حکم، حکم اوست و او هرطور بخواهد، می‌تواند در امور بندگان تصرف کند و هرچه بخواهد از درد و لذت، به بندگان می‌رساند.»^۳

نکته جالب آنکه موضوعات و مسائل کلامی را بیشتر با ذوق و سلیقه صوفیانه تأویل می‌کند. از نظر او بحث در ذات و صفات الهی، یک بحث صرفاً نظری نیست که موجب

۲ - ترجمه رساله قشیریہ: ص ۷۵

۱ - طبقات الشافعیہ: ج ۳، ص ۳۷۴

۳ - طبقات الشافعیہ: ج ۳، صص ۴۱۲ و ۴۱۴

افزونی آگاهی و یا مثلاً منجر به معرفت محض شود، بلکه لازمه هر معرفتی، سلوکی است و هر علمی، عملی به همراه دارد. به نظر او معتزله که صفات الهی را منکر شدند، در حقیقت، یک اصل اساسی را انکار کرده‌اند و آن ایمان به صفاتی است که عمل و سلوک انسانی را در پی دارد و آن را تقویت می‌کند.

به دنبال مسأله ذات و صفات الهی، طبعاً مسائلی نظیر آنچه که خداوند در قرآن، ظاهراً خود را با آن توصیف می‌کند، مثل صورت و دست و چشم و امثال آن مطرح می‌شود. قشیری همه این صفات را بدون اثبات تشبیه می‌پذیرد. در غالب آثار او، این عقیده وجود دارد که خداوند، صورت، دست، چشم و ... دارد، اما ساحت قدس او منزله از تشبیه است. مثلاً در تفسیر این آیه قرآن که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ شُورَى/۱۱» می‌گوید:

«فَمَنْهَاهُ لَيْسَ لَهُ مِثْلٌ، وَالْحَقُّ لَا شَبِيهَ لَهُ فِي ذَاتِهِ وَلَا فِي صِفَاتِهِ وَلَا فِي أَحْكَامِهِ. وَقَدْ وَقَعَ قَوْمٌ فِي تَشْبِيهِ ذَاتِهِ بِذَاتِ الْمَخْلُوقِينَ فَوَصَفُوهُ بِالْحَدِّ وَالنَّهْيَةِ وَالْكُونِ فِي الْمَكَانِ، وَأَفْتَحَ قَوْلًا مِنْهُمْ مَنْ وَصَفُوهُ بِالْجَوَارِحِ وَالْآلَاتِ، فَظَنُّوا أَنَّ بَصَرَهُ فِي حَدَقَةٍ وَ سَمْعُهُ فِي عُضْوٍ وَ قُدْرَتُهُ فِي يَدٍ ... إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ. وَ قَوْمٌ قَاسُوا حُكْمَهُ عَلَى حُكْمِ عِبَادِهِ، فَقَالُوا: مَا يَكُونُ مِنَ الْخَلْقِ قَبِيحاً قَبِيحاً قَبِيحٌ وَ مَا يَكُونُ مِنَ الْخَلْقِ حَسَناً قَبِيحاً حَسَنٌ وَ هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ أَصْحَابُ التَّشْبِيهِ - وَالْحَقُّ مُسْتَحِقٌّ لِلتَّنْزِيهِ دُونَ التَّشْبِيهِ، مُسْتَحِقٌّ لِلتَّوْحِيدِ دُونَ التَّحْدِيدِ، مُسْتَحِقٌّ لِلتَّخْصِيلِ دُونَ التَّعْطِيلِ وَ التَّمْثِيلِ»^۱

و معنایش آنست که او نظیری ندارد و حق، نه در ذات و نه در صفات و نه در احکامش، شبیهی ندارد. گروهی از مردم ذات او را به ذات آفریدگان مانند کردند و او را به داشتن حد و نهایت، و بودن در مکان توصیف کردند و بدتر از آنان، سخن کسانی که او را به داشتن جوارح و آلات وصف نمودند و تصور کردند که بینایی او در چشم، شنوایی او در گوش و قدرت او در دست است، الی آخر؛ و گروهی حکمش را با حکم بندگان قیاس کردند و گفتند: آنچه از نظر خلق، قبیح باشد، از نظر حق، قبیح است و آنچه از نظر خلق نیکو باشد، از نظر حق نیکوست، و اینها، همگی از اصحاب تشبیه هستند، و حق سزاوار تنزیه است بدون همانند سازی، و سزاوار یکتایی و توحید است بدون تحدید، و شایسته فهم و درک است بدون تعطیل و تمثیل.

قشیری در مقدمه رساله نیز اصرار شدیدی بر این معانی دارد و «توحید» شیوخ صوفیه را مثل اعلای حقیقت می‌داند که بر اصول درست بنا نهاده شده و از بدعت و تشبیه و تعطیل منزّه است. وی در این مقدمه، ضمن نقل جمله‌های زیادی از شیوخ صوفیه، کلامش را چنین به پایان می‌رساند:

«حق سبحانه و تعالی، موجودیست قدیم و حکیم، قادر و علیم، قاصد و رحیم، احد و باقی و صمد، و او عالمست به علم، قادر به قدرت، مرید به ارادت، سمیع به سمع، بصیر به بصر، متکلم به کلام، حئی به حیوة، باقی به بقاء، و او را وصفی است که او را ید خوانند و هرچه خواهد، بیافریند بر تخصیص، و او را وجه است و صفتی است از صفات ذات، و صفات ذات، قائم به ذات اوست، و نگویند غیر اوست بلکه صفاتی است ازلی و نعوتی سرمدی، و ذات او یک چیز است که با هیچیز نماند از آفریده‌ها، جسم نیست، جوهر نیست، و صفات و اعراض نیست، اندر و هم صورت نبندد، و به عقل تقدیر نتوان کرد، و جهت و مکان بروی روا نیست، و هیئت و اندازه را بدو راه نیست و حد و نهایت او را قطع نکند، محل حوادث نیست، و لون بر وی روا نیست، و او را به مدد کس حاجت نیست...»^۱

در لطایف الاشارات ضمن تفسیر بعضی آیات کلام الله مسجید با ذوق و مشرب صوفیانه، اشارات دقیقی به مسائل کلامی، نظیر: شفاعت، رؤیت خدا، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب، ارسال رسل، شیطان، مسأله خیر و شر، جبر و اختیار، خلق قرآن و ... دارد که هریک از این موضوعات می‌تواند درخور تحقیق گسترده‌ای باشد و ما به خاطر احتراز از تطویل، در حد اجمال به همین قدر بسنده می‌کنیم.

قشیری صوفی

هر چند درباره تفکر صوفیانه قشیری در مباحث پیشین به صورت پراکنده مطالبی نقل کرده‌ایم، اما جای آن دارد نکاتی چند به اختصار یادآوری کنیم. با تأمل در زندگی و احوال قشیری در می‌یابیم که گرایش وی به صوفیه، و اتصال او به حلقه درس ابوعلی دقاق، برخلاف برخی از شیوخ صوفیه، چون ابراهیم ادهم، فضیل عیاض - که با یک انفعال معنوی غیرمنتظره و ناگهانی به جرگه تصوف پیوسته بودند - با آگاهی اولیه، و پس

از احاطه نسبی به برخی از علوم نقلی و عقلی صورت گرفت و به تدریج، تعلقات او به این طایفه افزون‌تر شد. او در بدایت سلوک، یک انسان آگاه بود و در سایه تصوف احساس قناعت وجدانی، و طمأنینه قلبی می‌کرد، و دل و جان‌ش برای قبول آنچه می‌خواند یا از صوفیه می‌شنید، کاملاً آمادگی داشت. عشق او به تصوف موجب شد با شیخ ابو علی دقاق ارتباط بیشتری داشته باشد؛ گذشت زمان نیز این پیوستگی را استوارتر می‌ساخت. پیوستن او به صوفیه نه تنها موجب انفکاک او از علوم مدرسی و عقلی نگردید، بلکه همزمان به توصیه شیخ خود در فراگیری و تکمیل آن علوم نیز کوشید. زیرا به نظر او علوم برهانی و عقلی در تصحیح و تقویت ایمان نقش مهمی دارند.

از نظر قشیری، علم صوفی از دو منشأ اساسی سرچشمه می‌گیرد و کامل می‌شود:

الف - عنصر انسانی، که تکیه بر علوم کسبی و مدرسی دارد، ب - عنصر ربّانی، که متکی به معارف فیضی و الهامات غیبی است. او این دو را با هم درآمیخته بود و گرچه هرگز به دریافت نکات و اشارات لطیفی که در اغلب آثار، به ویژه تفاسیر او به چشم می‌خورد، مؤفق نمی‌شد. در طول حیات صوفیانه، التزام شدیدی به رعایت احکام شریعت داشت، چنانکه در کوچکترین حکمی تقصیر روا نمی‌دانست. ضمن پرهیز از «رخصت»، پیوسته مریدان را از گرایش بدان برحذر می‌داشت و معتقد بود «رخصت» برای ضعیفان است. سبکی روایت کرده که قشیری در زمان مرگ هم ایستاده نماز می‌خوانده است^۱، زیرا به نظر او نماز نشسته، نصف نماز ایستاده است.

در آغاز رساله بر مدعیان تصوف که تحت عنوان ادعاهایی نظیر: محو و فنا، نماز و عبادات را خوار می‌شمردند و مرتکب محرمات می‌شوند، به سختی تاخته است. به نظر او عبادت به عبودیت پیوسته است و هیچ وقت بنده از آن مستغنی نیست و عبودیت هم با عبادت حاصل می‌شود.

او در تصوف پیرو مکتب «صحو» و زاهدانه شیخ جنید بغدادی بود و روایات و حکایات او را در رساله بعد از روایات و سخنان رسول اکرم (ص) در مرتبه دوم قرار داده است. از نتایج مهم التزام قشیری به این مکتب، آمیزش طریقت با شریعت است چنانکه حتی در دقیق‌ترین مباحث صوفیانه، مثل فنا و بقا در عرفان، منکر توحید اهل

سنت نیست بلکه توحید صوفیانه را با توحید اهل سنت یکی می‌داند. مثلاً فنا به نظر او، فنای افعال، اخلاق و صفات ذمیمه است و بقا، بقای افعال، اخلاق و صفات ستوده است و این امر، ثمره تجربه والای اوست که از آن به نیکی تعبیر کرده است و مسئله دیگر، پرهیز از کاربرد کلمه «عشق» است. پیروان مکتب «صحو» به آن دلیل که این کلمه و مشتقات آن، در نص قرآن و احادیث معتبر به کار نرفته، از استعمال آن احتراز کرده‌اند و به جای آن لفظ «محبت» را به کار برده‌اند. قشیری در رساله به جای «عشق»، از «محبت» (باب چهل و نه) و «شوق» (باب پنجاه) استفاده کرده و از قول پیر خود، ابوعلی دقاق، آورده است:

«عشق آن بود که در محبت از حد درگذرد و حق تعالی را وصف نکنند بدان که از حد درگذرد پس او را به عشق وصف نکنند و اگر جمله دوستی خلق، همه به یک شخص دهند، به استحقاق قدر حق سبحانه نرسد. پس نگویند که بنده از حد درگذشت در محبت حق تعالی، و حق تعالی را وصف نکنند به عشق، و بنده را نیز در صفت او تعالی وصف نکنند به عشق. پس شاید وصف کردن حق به عشق بنده را و نه بنده را به عشق حق، به هیچ وجه روا نباشد.»^۱

از زمانی که او به شیخ خود، دقاق پیوست، نفوذ کلام و سیطره معنوی شیخ چنان بر جان و دل او سایه گسترده که تا پایان عمر دقاق، بین آن دو جدایی نیفتاد. در سفر و حضر، پیوسته با پیر خود بود، به ویژه در سفر طولانی که فرصت مناسبی برای عزلت و محاسبه نفس، و همچنین تهذیب جسم و روح به شمار می‌آید، او را همراهی می‌کرده است. قشیری ارادت و اعتقاد خود را به شیخ دقاق چنین بیان کرده است:

«هرگز نزدیک استاد ابوعلی نشدم اندر ابتدا الا که روزه داشتمی و نخست غسل کردمی و به مدرسه شدمی چند بار و بازگشته بودم از حشمت او، تا یک راه که آن حشمت برخاست و چون به میان مدرسه رسیدمی، از حشمت چنان بودمی که کسی را دست و پای خفته باشد، به خویشتن قدرت نداشتمی. اگر سوزن اندر من زدنیدی، آگاهی نداشتمی. پس چون بنشستم هر واقعه‌ای مرا بودی، به زبان نبایستی گفت، به شرح آن خود ابتدا کردی، چند بار چنین افتاده بود و من به عیان دیده بودم و اندیشیدمی که اگر خداوند تعالی در وقت من رسولی فرستد تا حشمت او بر دل من بیشتر بود یا حشمت او، اندر دل صورتی نبستی که آن ممکن بود و هرگز اندر مدت

روزگار که با وی صحبت داشتم و پیوستگی حاصل آمد، به دل من اعتراضی نیفتاده بود مرا بر وی تا از دنیا بیرون شد.^۱

قشیری نخستین شرط ورود به حلقه تصوف را قدم صدق و درست کردن اعتقاد میان بنده و خدای می‌داند، و بعد فراگیری علم شریعت، آن قدر که فریضه بدان بگزارد. در صورت خلاف فقها، واجب است مرید آنچه را که به احتیاط نزدیک تر است، اختیار کند. زیرا رخصت در شریعت، کار ضعیفان و مشغولان است. سپس توبه کردن و اعراض از همه زلت‌ها، ردّ مظالم و خشنود کردن خصمان است. بعد از این مراحل، باید بکوشد تا تمام علاقه‌ها از خود بپندارد. از علاقه مال ابتدا کند سپس به علاقه جاه برسد که جاه خویش دیدن در طریقت، مهلکه عظیم است. «پس از آن شیخ می‌تواند به مرید تلقین ذکر کند، و ذکر، الله الله گفتن است؛ و سالک باید بکوشد که «ذکر زبان» به «ذکر دل»، و سرانجام منتهی به غیبت از ذاکر و ذکر شود تا به درجه فنا در مذکور برسد. شرط دیگر، اطاعت و تسلیم از پیر است. مرید باید هر چه شیخ وی می‌گوید، بی‌چون و چرا بپذیرد، و به دلش نیت مخالفت نگذرد، و واقعیات و احوال درونی خویش را از وی به هیچ روی پنهان ندارد. به عقیده او طیّ مدارج و منازل سلوک بی‌دستگیری شیخ و پیری راه‌دان ممکن نمی‌شود».^۲

قشیری درباره «سماع» نظری معتدل دارد. به عقیده وی سماع آواز خوش، به چند شرط می‌تواند مباح باشد: مستمع را اعتقاد حرامی نباشد؛ بر چیزی که در شرع نکوهیده است، سماع نکند؛ و بر سبیل هوی و هوس نباشد.^۳ البته مرید به اختیار خود نباید در «سماع» به صرف داشتن وجد، حرکت کند مگر به ضرورت وقت و غلبه حال، چنان که واردی بر وی درآید و تمیز از وی برخیزد. چون غلبه زایل شود، باید بنشیند و آرام بگیرد. اگر به اشارت پیر باشد، حرکت کند و باکی ندارد و اگر درویشان به حرکت اشارت کنند، در حرکت آن قدر که از آن چاره نیست، مساعدت کند.^۴ و از قول ابوعلی دقاق درباره سماع چنین آورده است:

«سماع حرام است بر عام، زیرا که ایشان را نفس مانده است، و زاهدان را مباح است از

۱ - ترجمه رساله قشیری: ص ۵۰۸

۲ - همان: مقدمه، ص ۴۵

۳ - همان: صص ۵۹۱ و ۵۹۲

۴ - همان: ص ۷۴۳

بهر آنکه ایشان مجاهدت کرده باشند، و مستحب است صوفیان را از برای زندگی دل ایشان»^۱

او می‌کوشد بین فقه و تصوف، نوعی خویشاوندی ایجاد کند و پیوسته در تراجم شیوخ صوفیه، سعی می‌کند به مذاهب فقهی‌ای که بدان منسوبند، اشاره کند. مثلاً جنید بر مذهب ابو ثور بود، رویم بر مذهب ابوداود، و شبلی بر مذهب مالک^۲ و... و پیوسته اشاره دارد به شأن و منزلت این شیوخ در افتا، و صدور احکامی که با آن بر اهل ظاهر غالب می‌شوند و دهشت بزرگان فقها را فراهم می‌کنند چنانکه آورده است:

«چنین گویند که فقیهی بود از بزرگان فقها، و حلقه درس او در پهلوی حلقه شبلی بود در بغداد در جامع منصور، و این فقیه را ابو عمران گفتندی و سخن شبلی، کار درس بر ایشان شوریده می‌داشت. روزی یکی از اصحاب ابو عمران مسأله‌ای از حیض، شبلی را پرسید و می‌خواست که او را خجل کند. شبلی مسأله بگفت و خلاف مردمان در آن مسأله یاد کرد، ابو عمران بر پای خاست و بوسه بر سر شبلی داد و گفت: یا ابابکر ده قول در این مسأله مرا فایده بود که نشنیده بودم، از هر چه تو گفتی، سه قول دانستم»^۳

به نظر می‌رسد قشیری به چند دلیل بر تحکیم شأن صوفیه در صدور احکام فقهی، اصرار و تأکید داشت: اولاً می‌خواست این نکته را اثبات کند که شریعت و تصوف با هم رابطه استواری دارند؛ ثانیاً بر این مهم تأکید کند که هر چند صوفیه، ظاهراً اهل وجد و حال و ذوق هستند، اما اگر به علوم و احکام شرعی پای بند نباشند، عملشان مبتنی بر اصول صحیح نخواهد بود، و کسی که اصول را ضایع کند، هرگز به فیض وصول نمی‌رسد. ثالثاً با این عمل می‌خواست بذل اعتماد و یقین در دل‌های مریدان نسبت به مشایخ بکارد تا از صمیم قلب به فتاوی آنها اعتماد کنند و توجیهات‌شان را بپذیرند و جز با نظر و مصلحت آنان، چیزی نخواهند. چنانکه در این مورد گفته است:

«مریدی را که او را ایمان بود بدیشان... محتاج آن نبود که خویشتن را طفیلی می‌کند بر کسی که او خارج از این طایفه بود، و اگر این مرید، طریق او طریق تقلید بود و به حال خویش، مستقل نبود و خواهد که بر راه تقلید رود تا آنگاه که به تحقیق رسد، گو پیران سلف را مقلد باش و بر طریقات ایشان می‌رو که آن، او را از آن اولی تر از دیگر طریقت‌ها»^۴

۲ - همان: تراجم آن اشخاص

۴ - همان: ص ۷۲۷

۱ - ترجمه رساله قشیریه: ص ۶۰۰

۳ - همان: ص ۷۲۵

برای آنکه بتواند کاملاً مرید را تسلیم سیطره معنوی پیر کند و از این جهت خیال مرید را برای همیشه آسوده نماید، چنین تصریح می‌کند:

«حجت ایشان (پیران صوفیه) اندر مسئله‌ها قوی‌تر بود از حجت همگنان، و قاعده مذهب ایشان قوی‌تر و محکم‌تر بود از آن دیگران، و مردمان، یا اصحاب نقل و اثرند، و اما خداوندان عقل و فکر؛ و پیران این طایفه از این جمله برگزیده باشند، آنچه مردمان را غیب باشد، ایشان را ظاهر باشد و آنچه خلق را از معرفت مقصود بود، ایشان را از حق سبحانه و تعالی موجود بود؛ ایشان خداوندان و صالند و دیگران اهل استدلال»^۱

در باب «وصیت مریدان» آگاهی‌های مهمی از تجارب شخصی و ارزنده خود را در اختیار مریدان می‌گذارد؛ او معتقد است:

«مرید باید شاگردی پیر کرده بود که هر مرید که ادب از پیری فرانگرفته باشد، از او فلاح نیاید»^۲

«چون درویش از درجه حقیقت با مقام رخصت شریعت آید، نیت خویش فسخ کرده باشد با خدای، و عهدی که او را بود با خدای عزوجل، نقض کرده»^۳

«هرگاه قبول خلق و ردّ ایشان نزدیک مرید یکسان نباشد، از وی هیچیز نیاید و زیان‌گارت‌ترین چیزها او را آن بود که مردمان او را به چشم اثبات ببینند»^۴

«صعب‌ترین آفت‌ها در طریقت صحبت کودکان است. هرکه به چیزی از این معنی مبتلا شد، اجماع پیران است که خدای عزوجل او را خوار و مخدول گردانید»

«نباید که مرید اعتقاد دارد که پیران معصوم باشند بلکه واجب بود که ایشان را باز احوال خویش گذارد و بدیشان ظن نیکو برد»^۵

«از آداب مرید بلکه از فرایض حال او آنست که موضع ارادت خویش را ملازم کند و به سفر بیرون نشود پیش از آنکه طریقت او را قبول کند و پیش از آنکه به دل به حق رسد. که سفر، مرید را نه در وقت خویش، زهری قاتل بود»^۶

«زیان‌گارت‌ترین چیزی مرید را آنست که شاد بود بدانچه اندر سرّ او پیدا آید از تقریبات حق تعالی بدانکه او را مخصوص کرده باشد بدان»^۷

«بر تنگی و درویشی صبر کند و سؤال نکند و به قلیل و کثیر معارضه نکند اندر آنچه او را حظی بود در آن»^۸

۱ - ترجمه رساله قشیری: ص ۷۲۷

۲ - همان: ص ۷۲۹

۳ - همان: ص ۷۲۸ و ۷۲۹

۴ - همان: ص ۷۳۰

۵ - همان: ص ۷۳۵

۶ - همان: ص ۷۳۷

۷ - همان: ص ۷۳۹

۸ - همان: ص ۷۳۹

قسمت اعظم عمر قشیری در نیشابور گذشت، هرچند نیشابور در عصر او از مراکز مهم تعلیم و تعلم مذهب ملامتی بود و در آنجا شاگردان ابو حفص حداد، حمدون قصار و ابو عمرو بن نجید سلمی به تعلیم و تبلیغ این مذهب می پرداختند، اما هیچ سندی و اثری وجود ندارد تا براساس آن حکم کنیم که قشیری از این طرز تفکر صوفیانه متأثر بوده است جز اینکه بگوییم تواضع، انزواطلبی، و دوری از اظهار فضل و ادعاهای گزاف، جلوه‌هایی از این تأثر بوده‌اند. او بیشتر وقت خود را به تدریس و تألیف، ریاضت و تفکر، و اجتماع با اصحاب و مریدان می‌گذراند و مجالس ذکر و سماع، و املاي حدیث داشت. عبدالغافر فارسی، سلسله اسناد طریقت قشیری را چنین بیان کرده است:

«قشیری طریقه تصوف را از ابوعلی دقاق، دقاق از ابوالقاسم نصرآبادی، نصرآبادی از شبلی، شبلی از جنید، جنید از سرّ سقّطی، سرّ از معروف کرخی، معروف از داود طائی، و داود هم از تابعین اخذ کرده است.»^۱

توجه قشیری به صوفیه و پیوستن او به آنان موجب نشد که در زندگی عادی از قیام به امور مشروع بازماند. چنان که مجلس درس در نیشابور، بغداد، مرو، نسا داشت ولی هرگز از قبل تدریس قصد جمع آوری مال و نصیب دنیوی نداشته است. به نظر او دانشمندان وارثان پیامبرانند و پیامبران بخاطر تعلیماتشان از مردم چیزی اخذ نمی‌کرده‌اند.

وی در حیات عادی، زاهدی حقیقی و مسلمان بوده است. همچون اکثریت مسلمان‌ها ازدواج کرد و صاحب خانواده و فرزند شد، اما این ازدواج و فرزندان، به هیچ روی بین او و آرمان‌های ارزشمندی که زندگی‌اش را وقف آن کرده بود و برای تحقق آن می‌کوشید، فاصله ایجاد نکرد. محنتی که دچار آن گردید، ثابت کرد که او از آن دسته افرادی نیست که مصلحت موهوم و عاطفه خانوادگی را بر حق و حقیقت ترجیح دهد، بلکه به خاطر رسیدن به حقیقت، اهل و عشیره و سرزمین خود را ده سال کامل ترک کرد و آواره دیار غربت گردید. البته لازم به ذکر است که این همه آزار و اذیت و زندان و دربه‌دري را نه از این روی که فقیه بود و متکلم و محدث و ...، تحمل کرد که بیش از هر چیز دیگری و قبل از همه، آنها را به خاطر صبر زاهدانه و ایمان صوفیانه‌ای که

داشت، پذیرفت. چنان که بعضی از علمای وقت به خاطر دوراندیشی، مصلحت بینی و ترس از دربه‌داری به تقیه روی آوردند و لب دوختند ولی او قد برافراشت و آماج سرزنش‌ها قرار گرفت و حتی به زندان رفت و شکایه اهل السنة را نوشت و در مقابل سلطان ایستاد، اما راضی نشد که حقیقت را فدای مصلحت کند. در خاتمه، این بخش از گفتار را با وصفی که عبدالغافر فارسی، از او کرده، و سبکی نیز آن را نقل نموده است، به پایان می‌رسانم:

«او زبان عصر خود و سید وقت خود و سرّ خدا بین مردم و شیخ مشایخ و استاد مردم و رئیس طائفه و مقصود سالکین طریقت و شعار حقیقت و عین سعادت و حقیقت ملاحظ بود. کسی مثل خود ندیده است و در کمال و برائت کسی مثل او ندیده است. بین شریعت و حقیقت جمع کرد و اصول طریقت را به بهترین وجهی شرح.»^۱

قشیری شاعر

علاقة قشیری به شعر و ادب در اکثر آثار او، به ویژه در لطایف الاشارات و رساله به وضوح دیده می‌شود. اگر خود شعری نمی‌گفت، همین شواهد شعری، که در رساله حدود یکصد و هشتاد بیت، و در لطایف الاشارات بالغ بر ششصد و هفتاد بیت است، و به اقتضای حال و هوای خاص مباحث صوفیانه، آنها را به اذنباب کلام و روایات پیوسته، خود دلیلی است استوار بر توجه او به شعر و ادب، و برخورداری وی از استعداد هنری و ذوق ادبی. ولی به تصریح خودش در لطایف الاشارات و نقل دیگران، به نظم شعر نیز مبادرت کرده است. هرچند در رساله ظاهراً شعری از او نمی‌بینیم، به تعبیر دیگر، در این اثر، شعری به خود نسبت نداده است، ولی در لطایف الاشارات حدود سی بیت از خود نقل کرده و به این امر تصریح نموده است. البته وجهه شاعری قشیری، و شهرت ادبی و هنری او در همان روزگار خودش، چیزی نبود که از دید بزرگان و نویسندگان مخفی مانده باشد، چنان که باخرزی یکی از معاصران او، ضمن معرفی شعرای نیشابور، با وصفی مبالغه آمیز از وی چنین یاد کرده است:

«الْأُسْتَاذُ الْإِمَامُ زَيْنُ الْإِسْلَامِ، أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هَوَازِنَ الْقَشِيرِيُّ، جَامِعٌ لِأَنْوَاعِ الْمَعَاسِرِ، تَنَفَّادٌ لَهُ صِعَابُهَا ذُلُّ الْمَرَاثِمِ، قَلَوُ قَرَعِ الصَّخْرِ بِسَوِّطِ

التَّخْذِيرِ لَذَابٍ ، وَ لَوْ اِزْتَبَطَ اِبْلِيسُ فِي مَجْلِسِ تَذْكِيرِهِ ، لَتَابَ ، وَ لَهُ فَضْلُ الْخِطَابِ فِي فَضْلِ التَّطْقِ الْمُسْتَطَابِ ، مَا هُوَ فِي تَكَلُّمٍ عَلَى مَذْهَبِ الْأَشْعَرِيِّ ، خَارِجٌ فِي إِحَاطَتِهِ بِالْعُلُومِ عَنِ الْحَدِّ الْبَشَرِيِّ ، كَلِمَاتُهُ كُلُّهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، لِلْمُسْتَفِيدِينَ فَوَائِدُ وَ قَرَائِدُ وَ عَثَبَاتُ مِنْبَرِهِ لِلْعَارِفِينَ وَ سَائِدُ ، ثُمَّ إِذَا عَقَدَ بَيْنَ الْمَشَايخِ الصُّوفِيَّةِ حَبَوْتَهُ ، وَ رَأَوْا قُرْبَتَهُ مِنَ الْحَقِّ وَ حُطُوتَهُ ، تَضَاءَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَلَاشَوْا بِالْإِضَافَةِ إِلَيْهِ وَ طَوَّاهُمْ بِسَاطِهِ فِي حَوَاشِيهِ وَ انْقَسَمُوا بَيْنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ وَ التَّفَكُّرِ فِيهِ وَ لَهُ شِعْرٌ تَوَجَّحَ بِهِ رُئُوسُ مَعَالِيهِ إِذَا خُتِمَتْ بِهِ أَذْنَابُ أَمَالِيهِ»^۱

«استاد امام زین الاسلام، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، جامع انواع نیکویی‌ها بود. ایراد معانی سخت و دشوار برایش ساده و هموار بوده است. اگر تازیانه تحذیر بر سنگ سخت می‌کوبید، ذوب می‌گردید. اگر ابلیس به مجلس ذکر او راه می‌یافت، هر آینه توبه می‌کرد. در سخنان نیکو و برتری کلام، گوی سبقت از همگان رفته و در کلام اشعری به حد استادی رسیده بود. تسلط علمی او از حد بشری خارج بود و تمامی سخنانش برای طالبان حقیقت، فایده‌ها داشته و بی‌نظیر بوده است. عارفان، پله‌های منبرش را تکیه‌گاه خود به حساب می‌آوردند. وقتی به جرگه صوفیه پیوست و آنها قربت و منزلت او را در درگاه حق مشاهده کردند، در مقابلش زانو می‌تسلیم بر زمین نهادند، و سر به خواری فروگرفتند و در سایه عظمت او محو گردیدند. گسترده‌ی دانش او، همه را در پیرامون او جمع کرده بود: عده‌ای در مجلس درسش حاضر شدند و جمعی نیز، به تأمل و تحقیق در آثار او پرداختند. شعرش چنان بود که وقتی آن را به اذنان کلام خود می‌پیوست، شرف و بلند پایگی او چون تاجی مزین می‌درخشید.»

علاوه بر باخرزی، ابن خلکان، ابن عماد، ابن کثیر، عبدالغافر، و ذهبی، ضمن برشمردن ساحت‌های متنوع حذاقت او، به بعد شاعری و ادبی وی اشارت کرده‌اند. قشیری به مطالعه دواوین شعرای عرب نیز علاقه داشته است. اکثر مآخذ آورده‌اند که دیوان متنبی را از محمد بن باکویه شیرازی - وقتی که به نیشابور رفته بود - فراگرفت.^۲ ابن باکویه دیوان متنبی را مستقیماً از شخص متنبی استماع کرده بود.

دکتر (فیر) محمدحسن، از محققان پاکستانی، جزو آثار قشیری، از «دیوان شعر» یاد کرده است، ولی متأسفانه توضیح بیشتری در مورد نسخه‌های موجود از آن ارائه

نداده است.^۱ در اینجا پاره‌ای از اشعار قشیری را که از مآخذ مختلف استخراج کرده‌ایم، جهت افزونی فایده نقل می‌کنیم:

لَا تَدْعُ خَدَمَةَ الْأَكَابِرِ وَ اعْلَمْ أَنْ فِي عِشْرَةِ الصُّغَارِ صَغَارًا
وَابِغِ مَنْ فِي يَمِينِهِ لَكَ يُخْنُ وَ تَرَى فِي الْيَسَارِ مِنْهُ الْيَسَارَا^۲

لَوْ كُنْتُ سَاعَةً بَيْنَنَا مَا بَيْنَنَا وَ شَهِدْتَ حِينَ تُكَرِّرُ التَّوْدِيعَا
أَيَقُنْتَ أَنَّ مِنَ الدَّمْعِ مَحْدَثًا وَ عَلِمْتَ أَنَّ مِنَ الْحَدِيثِ دُمُوعًا^۳

فَبِتَّ بِخَيْرٍ وَ الدُّنَى مَطْمَئِنَّةٌ وَ أَصْبَحْتَ يَوْمًا وَ الزَّمَانُ ثَقَلْبَا^۴

جَنِّبَانِي الْمُجْبُونُونَ يَا صَاحِبِيَّا وَ اتْلُوا سُورَةَ الصَّلَاةِ عَلَيَّا
قَدْ أَجَبْنَا لِزَاجِرِ الْعَقْلِ طَوْعًا وَ تَرَكْنَا حَدِيثَ سَلْمَى وَ مَيَّا
وَ مَنَعْنَا لِمَوْجِبِ الشَّرْعِ نَشْرًا وَ شَرَعْنَا لِمَوْجِبِ اللَّهِو طَيَّا
وَ وَجَدْنَا إِلَى الْقِنَاعَةِ بَابًا وَ وَضَعْنَا عَلَى الْمَطَامِعِ كَيَّا
كُنْتُ فِي حَرٍّ وَحَشْتِي لِاخْتِيَارِي فَتَعَوَّضْتُ بِالرِّضَى مِنْهُ فَيَّا
إِنْ مَنْ يَهْتَدِي لِقَطْعِ هَوَاهُ فَهُوَ فِي الْعِرْزِ حَازِ أَوْجِ الثَّرَيَّا
وَ الَّذِينَ ارْتَوَوْا بِكَاسِ مُنَاهُمْ فَعَلَى الصَّدِّ سَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيَّا^۵

قَالُوا: بُئِئِنَّهُ لَا تَفْنَى بَعْدَاتُهَا رُوحِي فِدَاءُ عِدَاتِهَا وَ مِطَالِهَا

۱ - الرسائل القشيرية: ص ۲۶؛ وصف این نسخه در فهرست نسخه‌های خطی عربی در برلین به شماره ۱۲۶-۳ آمده است و شرحی نیز به شماره ۳۰۹۳ در برلین دارد. رک: مجلة المجمع العلمي العراقي، مجلد ۱۸، «اربع رسائل في التصوف لابي القاسم القشيري»، تحقيق دكتور قاسم السامرائي، پانوشت ص ۲۴۴. البته دكتور السامرائي به تصريح خود نسخه‌ای از آن، در اختيار داشته و تأکيد کرده است که این «ديوان شعر» از ابوالقاسم قشيري نیست بلکه به پسرش ابونصر عبدالرحيم تعلق دارد. رک: همان، ص ۲۴۴

۲ - شذرات الذهب: ج ۳، ص ۳۲۰ و طبقات الشافعية: ج ۵، ص ۱۶۱

۳ - البداية و النهاية: ابن كثير، ج ۱۲، ص ۱۳۱؛ طبقات الشافعية: ج ۵، ص ۱۶۱ وفيات الاعيان: ج ۳، ص ۲۰۷

۴ - لطايف الاشارات: ج ۳، ص ۲۷۹ - طبقات الشافعية: ج ۵، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

إِنْ كَانَ نُجَزَّ عِدَاتِهَا مُسْتَأْخِرًا فَلَقَدْ تَشَرَّفْنَا بِتَقْدِ مَقَالِهَا^۱

طَلَعَ الصَّبَاحُ فَلَاتَ حِينَ سِرَاج وَ أَتَى الْيَقِينُ فَلَاتَ حِينَ حِجَاب
حَصَلَ الَّذِي كُنَّا نَوْمِلُ نَيْلَهُ مِنْ عَقْدِ الْوَيْةِ وَ حَلِّ رِتَاج
و الْبُغْدُ قَوَّضَ بِالذُّتِ خِيَامَهُ وَ الْوَصْلُ وَ كَدَّ سَجَلَهُ بِعَنَاج
قَدْ خَانَ عَهْدُ لِسَرُورٍ فَحِيَهْلَا لِهَوَاجِمِ الْأَحْزَانِ بِالْأَزْعَاجِ^۲

و لَمَّا أَتَى الْوَاشِينَ أَتَى زُرْثُهَا جَحَذْتُ حِذْرًا أَنْ تَشِيَعَ السَّرَائِرُ
فَقَالُوا: تَرَى فِي وَجْهِكَ الْيَوْمَ نَضْرَةً كَسَتْ مُسَحَّيَاكَ وَ هَذَاكَ ظَاهِرُ
و بُرْدُكَ لَا ذَاكَ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ بِهِ طَيْبٌ تَشْرِ لَمْ تُشْفَعِ الْمَجَامِرُ
فَمَا كَانَ مِنِّي مِنْ بَيَانٍ أَقِيمَهُ وَ هِيَهَاتَ أَنْ يُخْفَى مُرِيبٌ مَسَاتِرِ^۳

مَا خِضَابِي بِيَاضُ شَعْرِي الْآ حِذْرًا أَنْ يُقَالَ: الشَّيْخُ خَلِيعُ^۴

وَمَنْ كَانَ فِي طَوْلِ الْهَوَى ذَاقَ سَلْوَةً فَأَنَّى مِنْ لَيْلَى لَهَا غَيْرُ ذَائِقِ
وَ أَكْثَرُ شَيْءٍ نِلْتُهُ مِنْ وَصَالِهَا أَمَانِي لَمْ تَصُدِّقْ كَخَطْفَةِ بَارِقِ^۵

الْبَدْرُ مِنْ وَجْهِكَ مَخْلُوقٌ وَ السَّحَرُ مِنْ طَرْفِكَ مَسْرُوقُ
يَا سَيِّدًا تَيَمَّنِي حُبُّهُ عَبْدُكَ مِنْ صَدِّكَ مَرْزُوقُ^۶

يَا مَنْ تَغَيَّرَ صَوْرَتِي لَمَّا بَدَا لَجَمِيعِ مَا ظَنَّنَا بِنَا تَحْقِيقُ^۷

- ۱ - دمية القصر: ج ۲، ص ۹۹۵
۲ - لطایف الاشارات (چاپ لبنان): ج ۲، ص ۱۶
۳ - همان: ج ۳، ص ۷۰۳
۴ - دمية القصر: ج ۲، ص ۹۹۶
۵ - البداية و النهاية: ج ۱۲، ص ۱۳۱. ظاهراً «ابن خلکان» و «ابن عماد» هم این ابیات را جزو اشعار قشیری برشمردند اما خود قشیری در «رساله» این ابیات را به ابوالقاسم نصرآبادی نسبت داده است. رکن: ترجمه رساله قشیریہ: ص ۵۶۳
۶ - سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸، ص ۲۳۲
۷ - لطایف الاشارات: ج ۳، ص ۷۰۲

سَقَى اللَّهُ وَقْتًا كُنْتُ أَخْلُو بَوَجْهِكُمْ وَ تَغْفُرُ الْهَوَى فِي رَوْضَةِ الْأَنْسِ ضَاحِكُ
أَقَمْتُ زَمَانًا وَالْعُيُونُ قَرِيرَةٌ وَ أَصْبَحْتُ يَوْمًا وَالْجُفُونُ سَوَانِكُ^١

يَا مَنْ تَشَكَّى رَمَدًا مَسَّهُ لَا تَرْفَعِ الشُّكُوى إِلَى خَالِكِ
مَوْجِبُ مَا مَسَّكَ مِنْ عَارِضٍ أَنْكَ لَمْ تَنْظُرْ إِلَى وَامِيكِ^٢

يَقُولُ مَوْلَايَ : أَمَا تَسْتَعِى مِثْلًا أَرَى مِنْ سُوءِ أَعْمَالِكِ
قُلْتُ : يَا مَوْلَايَ رِفْقًا فَقَدْ جَرَّأَنِي كَثْرَتُ إِنْضَالِكِ^٣

أَلَا رَضُ أَوْسَعُ رُفْعَةً مِنْ أَنْ يُضِيقَ بِكَ الْمَكَانُ^٤

وَ إِذَا نَبَّاحُكَ مَنَزِلُ وَ يُظِلُّ يَلْحَقُكَ الْهَوَانُ
فَاجْعَلْ سِوَاهُ مُعَرَّسًا مِنْ الزَّمَانِ لَكَ الْأَمَانُ^٥

إِيَّهَا الْبَاحِثُ عَنْ دِينِ الْهُدَى طَالِبًا حُجَّةً مَا يَغْتَقِدُهُ
إِنْ مَا تَطْلُبُهُ مَجْتَهِدًا غَيْرَ دِينِ الشَّانِعِ لَا تَجِدُهُ^٦

مَازِلْتُ أَخْتَالُ فِي زَمَانٍ وَ حَالٍ حَتَّى أَمِنْتُ الزَّمَانَ مَكْرَهُ
حَالَ عَلَى الصُّدُودِ حَتَّى لَمْ تَبْقَ مِثْلًا شَهْدَتْ ذَرَّةُ^٧

مَنْ لِي بِمَنْ يَثِقُ الْفَوَادَ بِوَدِّهِ فَإِذَا تَرَحَّلَ لَمْ يَزْغُ عَنْ عَهْدِهِ
يَا يَوْسُ نَفْسِي مِنْ أَخٍ لِي بِاذِلٍ حَسَنَ الْوَفَاءِ بِوَعْدِهِ لَا تَنْقُذِهِ
يُؤَلِي الصَّفَاءَ بِنُطْقِهِ لَا خُلُقِهِ وَيَدُسُّ صَابَأَ فِي حِلَاوَةِ شَهْدِهِ

١ - وفيات الاعيان: ج ٣، ص ٢٠٧، سير اعلام النبلاء: ج ١٨، ص ٣٢، شذرات الذهب: ج ٣، ص ٣٢١

٢ - لطايف الاشارات: ج ٣، ص ٦٩٧

٣ - همان: ج ٢، ص ٩٩٥

٤ - لطايف الاشارات: ج ٣، ص ١٨١

٥ - دمية القصر: ج ٢، ص ٩٩٤

٦ - دمية القصر: ج ٢، ص ٩٩٥

٧ - طبقات الشافعية: ج ٥، ص ١٦١

فلسانهُ یُبدی جواهرَ عقدِه و جَنائهُ تُغلی مراجِلَ حقدِه
لا هُمَّ انی لا أُطیقِ مِراسَه بِکَ اَسْتَعِذُّ مِنَ الحسودِ وکیده^۱

* * * * *

اِنْ نَابَکَ الدَهرُ بِمَکروهِهِ فَعِشْ بِتَهوینِ تَصانِفِه
فَعَن قَرِیبٍ یَنجَلِی غَیْمُه وَ تَنقُضِ کُلَّ تَصاریفِه^۲

* * * * *

قَولاً لِمَنْ سَلَبَ الفُؤادَ فِراقُه وَ لَقَد عَهِدنا اَنْ یُبَاحَ عِناقُه
بَغَدَ الفِراقِ... فَبالذی هُوَ بَیننا هَلّا رَجَحْتُمْ مَن دَنا اَزهاقُه؟
عَهدی بِمَن جَعَدَ الهوی اَزمان کُ سَنا بِالصَبابَه لا یَضیقُ نِطاقُه
وَ اَلانَ مُذْ بَخِلَ الزَّمانُ بِوَصَلنا ضاقَ البَسیطَةُ حَینَ دَما فِراقُه
هَل تُزَجِّعُ مِن وَصَل عِزِّکَ رِجَعُه تَحنو عَلی قَمرٍ یَدومُ مَحاقُه؟
اِنْ کَانَ ذاکَ کَما تَروُمُ فَاخبروا اَتَی لَه اَنْ یَعوَدَ شُروقُه؟^۳

* * * * *

یا مَن تَفاصَرَ شُکری عَن اَیادِیهِ وَ کَلَّ کُلُّ لَسانٍ عَن مَعالِیهِ
وَجودُه لَم یَزَلْ فَرِداً بِلا شَیْئِهِ عَلّا عَن الوَقْتِ ماضِیهِ وَ آتِیهِ
لا دَهرُ یُخَلِّقُه لا قَهرُ یَلحِقُه لا کَشَفَ یُظهِرُه لا سِترُ یُخفیهِ
لا عَدَدٌ یَجْمَعُه لا حِیدٌ یَمْنَعُه لا حَدَّ یَقْطَعُه لا قُطرُ یُخویهِ
لا کَوْنٌ یَخْضُرُه لا عَوْنٌ یَنْصُرُه وَ لَیسَ فی الوَهمِ مَعلومٌ یُضاهِیهِ
جَلاَلُه اَزلی لا زَوالٌ لَه وَ مُلْکُه دائِمٌ لا شَیْءٌ یُفنیهِ^۴

* * * * *

لیلی مِنْ وَجْهِکَ شَمس الضُّحا (.....)^۵
فالناس فی الظَلَمَة مِن لَیلِهِم وَ نَحنُ مِن وَجْهِکَ فی الضَّوئِ^۶

۱ - لطایف الاشارات (چاپ لبنان): ج ۲، ص ۳۷۵

۲ - همان: ج ۳، ص ۶۰۱

۳ - همان (چاپ لبنان): ج ۲، صص ۳۷ و ۳۸

۴ - طبقات الشافعیه: ج ۵، ص ۱۶۰

۵ - در اصل، سفید است اما در بعضی نسخ، این مصراع به صورت: وَ اِنَّمَا الظَّلَمَةُ فی الجَوِّ آمده است.

۶ - لطایف الاشارات (چاپ لبنان): ج ۲، ص ۳۹

* * * * *

وَ إِذْ سُقِيتُ مِنَ الْمُحِبَّةِ مَصَّةً أَلْقَيْتُ مِنْ فَرْطِ الْخُمَارِ خِمَارِي
كَمْ تُبْتُ قَصْدًا ثُمَّ لَاحَ عِذَارُهُ فَخَلَعْتُ مِنْ ذَاكِ الْعِذَارِ عِذَارِي^۱

* * * * *

عَمِيدَ الْمُلْكِ سَاعَدَكَ اللَّيَالِي عَلَى مَا شِئْتُ مِنْ دَرْكِ الْمَغَالِي
فَلَمْ يَكُ مِنْكَ شَيْءٌ غَيْرُ أَمْرٍ يَلْعَنُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى التَّوَالِي
فَقَابَلَكَ الْبَلَاءُ بِمَا تُلَاقِي فَذُقْ مَا تَسْتَحِقُّ مِنَ الْوَبَالِ^۲

آثار قشیری

تمام آثار قشیری بدون استثنا به زبان عربی نوشته شده است. متأسفانه جز چند اثر، بقیه مؤلفات او هنوز به چاپ نرسیده‌اند. از بین آثار او فقط الرسالة به زبان فارسی ترجمه شده است. در این فصل، ابتدا آثار او را - اعم از چاپی و خطی - فهرست وار نام می‌بریم، سپس درباره برخی از آنها مطالبی به شرح باز می‌گوییم. در تهیه این فهرست، از چند اثر از جمله: مقدمه استاد فروزانفر بر ترجمه رساله، کشف الظنون حاجی خلیفه، هدیة العارفين اسماعیل پاشا، الامام قشیری از دکتر بسیونی، طبقات الشافعية سبکی، سیر اعلام النبلاء ذهبی، مقدمه دکتر محمدحسن بر الرسائل القشيرية، مقالة ابوالقاسم قشیری از عبدالکریم زهور عدی، و مقدمه دکتر السامرائی بر اربع رسائل فی التصوف استفاده شده است.

آثار چاپ شده:

- ۱ - الرسالة: اصل عربی این کتاب بارها به چاپ رسیده است، ترجمه فارسی آن به همت استاد بدیع الزمان فروزانفر با تصحیح، تحشیه، و مقدمه مفصل به چاپ رسیده است.
- ۲ - لطایف الاشارات: این کتاب در سه مجلد با مقدمه و تصحیح دکتر ابراهیم بسیونی، و اخیراً به همت عبداللطیف حسن عبدالرحمن به طبع رسیده است.
- ۳ - کتاب المعراج: این کتاب با مقدمه و تصحیح دکتر علی عبدالقادر در مصر به طبع رسیده است.

۱ - طبقات الشافعية: ج ۵، ص ۱۶۱

۲ - دمية القصر: ج ۲، ص ۹۹۴؛ طبقات الشافعية: ج ۳، ص ۳۹۴؛ تبیین کذب المفتری: ص ۱۰۹

- ۴ - الرسائل القشیریة: این اثر که شامل سه رساله از مؤلفات قشیری است و به همت دکتر (فیر) محمد حسن در پاکستان به طبع رسیده است، عبارتند از:
- الف - شکایة اهل السنة بما نالهم من المحنة^۱
- ب - کتاب السماع
- ج - ترتیب السلوک فی طریق الله^۲
- ۵ - اربع رسائل فی التصوف: این رسائل با مقدمه و تحقیق دکتر قاسم السامرائی در مجله المجمع العلمی العراقی چاپ و معرفی شده است و عبارتند از:
- الف - کتاب مختصر فی التوبة
- ب - کتاب عبارات الصوفیة و معانیها
- ج - منشور الخطاب فی مشهور الابواب
- د - القصيدة الصوفیة
- ۶ - فتوی: این اثر کوچک در طبقات سبکی و تبیین کذب المفتری چاپ شده است.
- ۷ - التحبیر فی علم التذکیر: این رساله، همان شرح الاسماء الحسنی است^۳ که توسط دکتر بسیونی منتشر شده است^۴.

آثار خطی:

- ۱ - التیسیر فی التفسیر (در رامپور، لیدن، کتابخانه مجلس، آکادمی علوم شوروی)^۵
- ۲ - حياة الارواح و الدلیل الی الطريق الصلاح و الفلاح (در اسکوریال)
- ۳ - اربعون حدیث یا کتاب الاربعین فی الحدیث (در برلین و لیدن)
- ۴ - بلغة المقاصد فی التصوف (در قاهره)

۱ - این رساله به تمامی در طبقات الشافعیة سبکی نیز آمده است. رک: طبقات الشافعیة، ج ۳، ص ۳۹۹

۲ - این اثر قبل از چاپ محمد حسن، با تصحیح و ترجمه آلمانی فریتس مایر در مجله «ارینس» لیدن، سال ۱۹۶۲، و بعد از آن، توسط دکتر السامرائی در کتاب «مسألة العروج فی الكتابات الصوفیة» چاپ شده است. رک: مقالة «ابوالقاسم القشیری» ص ۷۹۱ - ۳ - مجلة المجمع العلمی العراقی: جلد ۱۸، ص ۲۴۴

۴ - مقالة «ابوالقاسم القشیری» ص ۷۷۵؛ برخی از محققان، «روح الارواح» سمعانی را ترجمه گونه‌ای از «الخبیر» قشیری می‌دانند اما به نظر استاد فروزانفر، سمعانی در نگارش کتاب خود، به این اثر نظر داشته است. ضمناً «الخبیر» توسط ابن جوزی خلاصه شده است. روح الارواح: ابوالقاسم سمعانی، مقدمه، ص ۴۴

۵ - به نظر دکتر سامرائی، این کتاب به رغم انتسابش به ابوالقاسم قشیری، متعلق به فرزندش، ابونصر عبد الرحیم است. رک: مجلة المجمع العلمی العراقی، مجلد ۱۸، ص ۲۴۴

- ۵ - الفصول فی الاصول (در قاهره و آصفیه هند)
 - ۶ - استفادات (استفاضة) المرادات (در ایا صوفیه، یحیی افندی، و فیض الله)
 - ۷ - اللمع فی الاعتقاد (در قاهره)
 - ۸ - التوحید النبوی (در قاهره)
 - ۹ - کتاب الجواهر (در مونیخ)
 - ۱۰ - نحو القلوب الصغیر (کتابخانه مجلس، برلین و مصر)
 - ۱۱ - نحو القلوب الکبیر
 - ۱۲ - المقامات الثلاثة (استانبول و کتابخانه دانشگاه قاهره)
 - ۱۳ - ناسخ الحدیث و منسوخه
 - ۱۴ - کتاب المناجاة
 - ۱۵ - آداب الصوفیه
 - ۱۶ - کتاب السیرة المشایخ^۱
 - ۱۷ - المنتهی فی نکث أولى النهی
 - ۱۸ - مجالس ابی علی الحسن الدقاق
 - ۱۹ - عیون الاجویة فی فنون الاسئلة
 - ۲۰ - مدارج الاخلاص
 - ۲۱ - دیوان الشعر^۲
 - ۲۲ - مختصر نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول للترمذی
 - ۲۳ - الاحادیث التي سمعها بسند متصل من شیخه ابی علی دقاق^۳
 - ۲۴ - فصل الخطاب فی فضل النطق المستطاب^۴
- اینک به معرفی و توصیف اجمالی چند اثر قشیری می پردازیم:

- ۱ - به نظر دکتر سامرائی این کتاب، احتمالاً همان کتاب «آداب الصوفیه» مفقود است. مجلة المجمع العلمی العربی: مجلد ۱۸، ص ۲۴۳
- ۲ - درباره انتساب این اثر به ابوالقاسم قشیری در پانوش ص ۳۱، شماره ۱، مطلبی نقل کرده ایم.
- ۳ - این اثر را دکتر (فیر) محمدحسن جزو آثار قشیری نقل کرده است. الرسائل القشیریة: مقدمه، ص ۲۵. آیا این کتاب، همان «الاربعمین فی الحدیث» است؟
- ۴ - به جز این آثار، برخی «کتاب الفتوة» را نیز به او نسبت داده اند اما این کتاب در حقیقت از مؤلفات ابو عبد الرحمن سلمی است که در سال ۱۳۹۷/۱۹۷۷ با تحقیق دکتر سلیمان آتش در دانشگاه آنکارا به طبع رسیده است. رک: مقالة «ابوالقاسم القشیری»، ملحق، ص ۷۹۰

کتاب المعراج

این کتاب چنان که از نامش پیداست، به مسأله معراج، که یکی از معجزات نبی اکرم (ص) است، پرداخته و فهم صوفیانه قشیری از این خبر در آن منعکس شده است. به نظر قشیری معراج یک رحلت عرفانی است و حضرت رسول (ص) در خلال این سفر معنوی، بی واسطه به کشف و شهود و معرفتی دست یافت که در ظرف علوم متعارف، نیل بدان برایش مقدور نبود. گویی وی در این اثر می خواهد به این نکته تاکید کند که محمد (ص) اولین صوفی است، زیرا او به بالاترین مرتبه‌ای که یک ولی ممکن است با کرامت خود به آن برسد، دست یافته است. جدا از این که نبی، برخوردار از معجزه هم هست. اگر بحث‌های کرامت و ولایت در تصوف اسلامی را به ویژه از دیدگاه ابن عربی مطالعه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که برخی از صوفیه سعی دارند بین کرامت ولی و معجزه نبی، اتصال و پیوند ایجاد کنند.

این کتاب به دو فصل تقسیم می‌شود: در فصل اول، کلمه معراج از حیث لغت، شرح و تفسیر شده، و در فصل دوم، آراء مختلفی که مؤید یا مکذب آن است، به تلخیص بیان گردیده است. قشیری در این اثر، منکران معراج را به دو دسته تقسیم کرده است: اول، کسانی که قضیه معراج را از اصل انکار کرده‌اند. دوم، افرادی که منکر معراج جسمانی او بوده‌اند؛ سپس نظر مؤیدان معراج را از دیدگاه اهل سنت - که قشیری آن را مذهب اهل حقیقت دانسته - مورد بررسی و تحقیق قرار داده، و به شبهات مختلفی که ممکن است در این خصوص وجود داشته باشد، پاسخ داده است. مثلاً آیا مسأله معراج در خواب صورت گرفته یا در بیداری؟ آیا حضرت رسول (ص) با جسم خود به آسمان رفته، و یا فقط روحش عروج کرده است؟ جواب قشیری را چنین می‌توان خلاصه کرد که حضرت رسول (ص) در عالم بیداری، با جسم خود از مکه خارج شده، و به بیت المقدس رفته و از آنجا هم با جسم خود به آسمان عروج کرده است.

قشیری در ضمن این کتاب، فوائد معراج را برشمرده و احتمال آن را برای سایر انبیاء، مشروط به زوال عقل دانسته است. در نهایت پس از فراغت از خبر معراج، صفات ممتاز پیامبر اکرم (ص) را که بدان بر سایر پیامبران فضیلت دارد، برشمرده و از برتری امت او بر سایر امم مطالبی نقل کرده است.

ترتیب السلوک

رساله‌ای است مختصر در شرایط نخستین سلوک و ورود در طریقت؛ از قبیل تجرد از دنیا، علم به فرائض، رجوع به شیخ، و شرایطی که شیخ هنگام قبول بر عهده سالک می‌گذارد، و تلقین ذکر، و اکتفا به فرائض و سنن، و ترک نوافل، و قرائت قرآن و مداومت بر ذکر، چنان که سالک از همه چیز غافل شود. سپس می‌پردازد به شرح ترقی سالک از ذکر زبانی به درجه ذکر قلبی و احوال و شگفتی‌هایی که در مقام ذکر حاصل می‌شود تا آن که ذکر و ذاکر هر دو، فانی شود و مذکور باقی بماند، و سالک به مذکور که الله است، متحقق گردد و از خود فانی، و به او باقی شود. در ضمن این مباحث، مسأله خطرات و الهام و وسوسه را پیش می‌کشد و تفاوت آنها را به اجمال بیان می‌کند و به مرحله وصول که باقی شدن به حق است، پایان می‌پذیرد.

اهمیت این رساله از آن جهت است که بر روش و طریقه قشیری در ذکر و مدارج آن مشتمل است و این معنی از رساله قشیریه به دست نمی‌آید، و دیگر آن که قشیری گاه به مناسبت، از احوال خود در ابتدای سلوک حکایتی می‌آورد، و از آنجا تا حدی زندگانی و احوال باطنی او در اوان سلوک روشن می‌شود.^۱

فتوی

این اثر، کوچک‌ترین آثار قشیری از نظر حجم است، زیرا از چند سطر تجاوز نمی‌کند. با این وجود، خیلی از اصحاب تراجم ضمن ذکر مؤلفات قشیری، متعرض آن شده‌اند. سبکی در طبقات خود آورده است که قشیری این رساله را در جواب استفتائاتی که از او شده بود، در سال ۴۳۶ هجری در تأیید ابوالحسن اشعری نوشت و به اطراف و اکناف بلاد اسلامی فرستاد. عین فتوی قشیری را که در طبقات سبکی^۲ و تبیین کذب المفتری ابن عساکر^۳ آمده است، نقل می‌کنیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، اِتَّفَقَ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ أَنَّ آبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْأَشْعَرِيَّ كَانَ إِمَاماً مِنْ أَيْمَةِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ ، مَذْهَبُهُ مَذْهَبُ أَهْلِ

۱ - ترجمه رساله قشیریه: مقدمه، صص ۶۷ و ۶۸ ۲ - طبقات الشافعیه: ج ۳، ص ۳۷۴

۳ - تبیین کذب المفتری: ص ۱۱۳

الْحَدِيثِ تَكَلَّمَ فِي أَصُولِ الدِّيَانَاتِ عَلَى طَرِيقِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَرَدَّ عَلَى الْمُخَالِفِينَ مِنْ أَهْلِ الزَّيْغِ وَالْبِدْعَةِ وَكَانَ عَلَى الْمُعْتَزِّلَةِ وَالرَّوَافِضِ وَالْمُبْتَدِعِينَ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ الْخَارِجِينَ عَنِ الْمِلَّةِ سَيْفًا مَسْلُولًا وَمَنْ طَعَنَ فِيهِ أَوْ قَدَحَ فِيهِ أَوْ لَعَنَهُ أَوْ سَبَّهُ، بَسَطَ لِسَانَ السُّوءِ فِي جَمِيعِ أَهْلِ السُّنَّةِ. بَدَّلْنَا خُطُوبَنَا طَائِعِينَ بِذَلِكَ الذِّكْرِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةِ ٤٣٦ هـ وَالأَمْرُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي هَذَا الذِّكْرِ كَتَبَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ هَوَازِنَ الْقَشِيرِيُّ.»

«به نام خداوند بخشنده مهربان، جمله اهل حدیث متفقند بر این که ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری از محدثان بزرگ است و مذهب او، مذهب اهل حدیث. در اصول عقاید بر اساس طریقه اهل سنت سخن گفته و به مخالفان خود، از قبیل گمراهان و مبتدعان پاسخ داده است. او چون شمشیری برکشیده بود بر معتزله و رافضی‌ها و مسلمانان بدعت‌گزاری که از دایره اسلام خارج شده بودند. هرکس او را طعن کند یا از او به بدی یاد کند، و یا او را لعن و سب نماید، در حقیقت در حق همه اهل سنت زبان به بدی گشوده است. این نامه را در ذی‌قعدة سال ۴۳۶ هجری با کمال میل کتابت کردیم. درباره این جمله‌ای که در این یادداشت عبدالکریم بن هوازن قشیری آن را نوشته است، حکم با خداست.»

قشیری با این فنوی نشان داد که در صف مقدم اشاعره روزگار خود قرار گرفته و یکی از رجال نامدار این طبقه است.

نحو القلوب

کتابی است مختصر در ذکر قواعد نحو عربی و تطبیق آنها بر نکات عرفانی به عبارتی ملیح و شیوا که گاهی به مناسبت، اشعاری نیز بدو پیوسته است؛ عنوان هر قاعده نحوی، لفظ «فصل» است و نکته عرفانی با تعبیر «الاشارة» شروع می‌شود و مجموعاً شصت و یک قاعده است ولی گاه در ذیل بعضی قواعد، به یک «الاشارة» اکتفا نکرده و دو سه نکته ذکر نموده است.

ظاهراً مقصود قشیری از تألیف این کتاب آن بوده است که طالبان معرفت از همان آغاز کار که تحصیل قواعد زبان را شروع می‌کنند، با لطائف تصوف آشنا گردند.^۱

التحجير في التذكير

استاد فروزانفر از قول بروکلمن آورده است که نسخه‌هایی از التحجير در برلن، الجزایر، ایاصوفیه، کوپرولو، حمیدیه، فاس و قاهره وجود دارد^۱ ولی آن نسخه‌ها را معرفی نکرده است. دکتر بسیونی در الامام قشیری، دو نسخه خطی از این کتاب را معرفی نموده است: یکی در کتابخانه تیموریه مصر به شماره ۱۹۶ که اسم کاتبش بدین صورت در پایان آن آمده است: عبد المنعم سلامة الدنجاوی الشافعی الازهری؛ و دیگری نسخه‌ای که از اولی قدیمی‌تر است و در کتابخانه فردوسی شهر دوشنبه ازبکستان موجود است. بنابر نقل بسیونی، این دو نسخه چندان فرقی با هم ندارند. در معرفی این اثر، به اختصار از کتاب الامام قشیری مطالبی نقل می‌کنیم:

اهمیت تحجير بیشتر از آن جهت است که به مسأله ذات و صفات الهی، در یک حال و هوای صوفیانه، به دور از فضاهاى فلسفى و کلامى می‌پردازد. درست است که اکثر صوفیه، در ضمن موضوعاتی که تدریس می‌کرده‌اند، به موضوع توحید نیز توجه داشته‌اند، اما قشیری اولین کسی است که یک اثر مستقل در این موضوع نوشته است. امام محمد غزالی در کتاب المقصد الاسنى، از این اثر بهره فراوانی گرفته است. این کتاب، مبتنی بر حدیثی است از پیامبر اکرم (ص) که ابوهریره آن را چنین روایت کرده است: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، إِنَّهُ وَثَرٌ وَيَحِبُّ الْوَثَرَ، مَنْ أَحْضَاها دَخَلَ الْجَنَّةَ، هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، ...»^۲

قشیری این حدیث را در مقدمه کتاب خود نیاورده، اما غزالی آن را ذکر کرده است. روشی که قشیری در نگارش این کتاب بدان ملتزم بوده است، چنین است: ابتدا در مورد هر اسم و صفت، مباحث لغوی را به اجمال مطرح می‌کند و به اصل و ریشه آنها و معانی اصلی آنها می‌پردازد؛ سپس به معانی ثانوی آنها اشاره می‌کند، و معانی مختلف آن اسامی و صفات الهی را بر می‌شمارد تا این که در نهایت به هدف اساسی خود از نگارش این کتاب برسد و آن این که هرکس این اسامی و صفات را شناخت، باید به این صفات متخلق شود. به تعبیری دیگر، قشیری به این بسنده نمی‌کند که باید از اسما و صفات الهی

۲ - سنن الترمذی: دعوة ۸۲/۳۵۱۸ -

۱ - ترجمه رساله قشیری: مقدمه، ص ۸۳

آگاهی نظری پیدا کرد بلکه پس از این آگاهی، نوبت عمل فرا می‌رسد. این روش در حقیقت، نتیجه تفکر صوفیانه اوست. زیرا نزد صوفی علم به شیئی کفایت نمی‌کند بلکه عالم باید معلومات خود را به صحنه عمل دریاورد.

قشیری در پایان مباحث لغوی، آراء کلامی و فقهی زیادی می‌افزاید و در نهایت آن را با چاشنی تفسیر عارفانه و اشاری از قرآن، و همچنین احادیث مروی از نبی اکرم (ص) در کام خوانندگان خوش و شیرین می‌گرداند.

شکایة اهل السنة

متن کامل این شکوائیه در طبقات الشافعیه سبکی^۱، و خلاصه آن در تبیین کذب المفتری^۲ ابن عساکر آمده است. دکتر (فیر) محمد حسن، این شکوائیه را به همراه دو رساله دیگر قشیری در پاکستان به چاپ رسانیده و به اردو نیز ترجمه کرده است.^۳ با توجه به اینکه مجموع صفحات این رساله، طبق نقل سبکی از ۲۲ صفحه تجاوز نمی‌کند، اما از نظر کلامی اهمیت فراوانی دارد. به ویژه از آن جهت که قشیری به کمک آن به دفاع از مذهب کلامی ابوالحسن اشعری برخاست درست در زمانی که خود گرفتار یک محنت جان‌گذاری شده بود.

او با این اثر کم حجم ثابت کرد که اندیشمندی آزاده و معتقد است، نه سطوت حکام، و نه کید مکاران، هیچ یک او را مرعوب نمی‌کنند. او در این کتاب، شیوه‌ای متین و به دور از انفعال و هیجان برگزیده است: کلام او با عبارات ستایش آمیز و کوتاه، که موسیقی مؤثری دارد، آغاز شده است. این امر هم از فشارهای روانی شدیدی که وجدان و فکر او را آشفته ساخته است، حکایت دارد، و هم از عقیده و اعتماد او به قدرت و نصرت خداوند متعال خبر می‌دهد؛ خداوندی که حق مظلوم را از ظالم، روزی خواهد گرفت هرچند این ظالم خود سلطانی صاحب شوکت باشد. کلام قشیری در این رساله با عبارت‌های زیر شروع می‌شود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُجْزِلِ فِي بَلَائِهِ ، الْمُجْزِلِ فِي عَطَائِهِ ، الْعَدْلِ فِي قَضَائِهِ ، الْمُكْرِمِ

۱ - طبقات الشافعیه: ج ۳، ص ۳۹۹

۲ - تبیین کذب المفتری: ص ۱۰۹

۳ - الرسائل القشیریة: ص ۱

لَاؤْلِيَّائِهِ، الْمُنْتَقِمِينَ مِنْ أَعْدَائِهِ، النَّاصِرِينَ لِدِينِهِ، بِإِضَاحِ الْحَقِّ وَ تَبْيِينِهِ، الْمُسَبِّحِينَ
الْإِنِّكَ وَ أَهْلِهِ، الْمُجْتَنِّتِينَ لِلْبَاطِلِ مِنْ أَضْلِهِ، فَاضِحِينَ الْبِدْعَ بِلسَانِ الْعُلَمَاءِ، وَ
كَاشِفُ الشُّبُهَةِ بَيِّنَاتِ الْحُكَمَاءِ، وَ مُهْلِلُ الْغَوَاةِ حِينًا، غَيْرَ مُهْمِلِهِمْ، وَ... هَذِهِ قِصَّةُ
سَمَنَّاها: «شِكَايَةُ أَهْلِ السُّنَّةِ بِحِكَايَةِ مَا نَالَهُمْ مِنَ الْمِخْنَةِ» تُخْبِرُ عَنْ بَيْتَةِ مَكْرُوبٍ
وَ نَفْتَةٍ مَغْلُوبٍ، وَ شَرْحٍ مُلِمٍّ مُؤَلِّمٍ، وَ ذِكْرِ مُهِمِّ مُوْهِمٍ، وَ بَيَانِ خَطْبٍ قَادِحٍ، وَ
شَرِّ سَانِحٍ لِلْقُلُوبِ جَارِحٍ، رَفَعَهَا عَبْدُ الْكَرِيمِ ابْنُ هَوَازِنَ الْقَشِيرِيُّ إِلَى الْعُلَمَاءِ
الْأَعْلَامِ، لِجَمِيعِ بِلَادِ الْإِسْلَامِ.^۱

ستایش خداوندی راست که مختصر کننده بلاست، افزون کننده عطاست، در
حکمش عادلست، دوستانش را نوازنده است، از دشمنانش انتقام گیرنده است، دینش
را یاری گریست با آشکار ساختن حق و بیان کردنش، نابود کننده دروغ است با اهلش
و درآورنده باطل است از اصلش، رسوا کننده بدعتهاست به زبان علما، و از بین
برنده شبهات است به بیان حکما، مهلت دهنده گمراهان است مدتی، بدون آن که
رهایشان کرده باشد، و... این قصه‌ای است که آن را شکایت اهل سنت به ذکر بلاهایی
که به آنان رسیده، نامیده‌ایم - که از اندوهی جانکاه، خلطی گلوگیر، شرح مصیبتی
دردناک، ذکر امری وهمناک، بیان پیشامدی سخت، و از شرّ سانحه‌ای که دلها را به
درد آورده، خبر می‌دهد - که عبدالکریم بن هوازن قشیری آن را برای علمای بزرگ
در تمام سرزمین‌های اسلامی بیان کرده است.

قشیری پس از این مقدمه کوتاه، هدفش را از نگارش این رساله به تفصیل بیان کرده
که مهمترین آنها، لعن و سب ابوالحسن اشعری بوده است، امری که به نظر او کاسه صبر
متدینان را لبریز، و قلبشان را جریحه دار، و سوزدل آنها را به آسمان بلند کرده بود. در
حقیقت، این کتاب خلاصه‌ای از مهمترین آراء کلامی اشعری است که به کمک آن،
قشیری موفق شد ضمن پاسخ به مخالفان، شبهات آنها را در ردّ کلام اشعری دفع کند.
درباره اثر بخشی این رساله کوتاه، سبکی آورده است: کتاب قشیری با حجم اندک
خود وقتی به دست متدینان میانه‌رو افتاد، تأثیر شگرفی در آنها ایجاد کرد. مثلاً وقتی در
بیهق به دست حافظ بیهقی رسید، دعوتش را اجابت کرد و نامه‌ای نظیر آن، اما با لحنی
ملایم‌تر به کندی نوشت، و وقتی به بغداد رسید، شیخ ابواسحاق شیرازی شافعی، و
قاضی دامغانی حنفی، با نوشتن نامه‌هایی نظیر آن، از قشیری حمایت کردند.^۲

رساله قشیریه

هیچ یک از آثار قشیری به اندازه رساله از شرح و شهرت برخوردار نبوده است. با توجه به این که این اثر، از نظر حجم و محتوا، بزرگترین اثر قشیری نیست، اما از دیرباز چنان آوازه پیدا کرده که نام قشیری از آخر آن افتاده و به تنهایی برای او «عَلَم» شده است.

رساله قشیریه در سال ۴۳۷ هجری فراهم آمد و قشیری هنگام نگارش آن شصت و یک سال داشت، به تعبیری، در اوج تجربه معنوی و کمال پختگی فکری بود. این اثر از همان آغاز تألیف، آن قدر شهرت و مقبولیت به دست آورد که وقتی به دست جماعات صوفیه در اطراف و اکناف بلاد اسلامی رسید، نه تنها خواندن آن در میان آنها متداول و مرسوم شد، بلکه در به هم پیوستن صفوف گسسته اهل سنت و صوفیه، نقش بسیار شایسته‌ای داشته است. شاگردان و معتقدان قشیری در نیشابور آن را از خود وی سماع کردند و حتی برخی از علمای بغداد در سفر دوم قشیری بدان شهر (۴۴۸ هجری)، آن را نزد وی خواندند. در قرون بعدی نیز همچنان در نزد صوفیه مقبولیت و اهمیت داشته است، چنان که مولانا در توصیف علم لدنی و وحیانی حضرت نوح (ع)، و تفضیل آن بر دانش مدرسی و مکسبی بشری، از این اثر، و همچنین قوت القلوب مکی به عنوان نمونه‌های شاخص و برگزیده آثار تعلیمی عرفانی یاد کرده و در مثنوی چنین گفته است:

نوح نهصد سال در راه سوی بود هر روزیش تذکیر نوی
لعل او گویا ز یاقوت القلوب نه رساله خوانده نه قوت القلوب^۱

رساله قشیریه ضمن آن که از مراجع مهم امام محمد غزالی در تألیف آثارش بوده، در شیوه تأملات و سلوک عرفانی و معنوی او نیز نقش بسزایی داشته است. در حقیقت با تألیف این اثر، کوشش‌های دیرینی که قبل از قشیری توسط ابوطالب مکی و ابونصر سراج، مبنی بر دعوت از صوفیه عصر به پیروی از سنت مشایخ سلف، سلوک راه تقوی، ملازمت قول و عمل، و پرهیز از بدعت، آغاز شده بود، استمرار یافت و غزالی پس از رویگردانی از منصب تدریس در بغداد، و بعد از گذشت حدود پنجاه سال از تألیف

۱ - مثنوی مولوی: تصحیح دکتر سبحانی، دفتر ششم، ص ۹۱۲ (مرحوم فروزانفر و نیکلسون برغم برخی از محققان معتقدند که مقصود از رساله در این بیت، همان اثر مشهور قشیری، یعنی رساله قشیریه است. رک: ترجمه رساله قشیریه، مقدمه، ص ۷۲، شرح مثنوی: نیکلسون، ترجمه حسن لاهوتی، دفتر ششم، ص ۲۱۶)

رساله، با آمیزش کامل طریقت و شریعت، آن را به کمال رسانید.

این کتاب ارزشمند، از منابع و مآخذ مهم تصوف اسلامی است و تحقیق در مبانی و تاریخ تصوف، بدون مطالعه آن کامل به نظر نمی آید. شوق و اقبال عامه متعلمان به فراگیری آن، سبب شد از همان آغاز یکی از شاگردان قشیری، به نام ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، برای شمول فایده و بهره‌مندی همگان، آن را از زبان تازی به دُرّ لفظ دری بیاراید. مترجم این اثر، به درستی شناخته نشده چنان‌که استاد فروزانفر در معرفی او گفته است:

«درباره این ابوعلی حسن بن احمد عثمانی در مراجع مختلف مطلبی نیافتم.»^۱

آیا این شخص همان ابوعلی حسن بن عبدالله العثماني است که باخرزی وصفش را در *دمية القصر* آورده و افزوده است که با پدر وی دوستی داشته، و مترجم بعضی شعرها از فارسی به عربی بوده است؟^۲

دکتر شفیعی کدکنی در تعلیقات خود بر *اسرار التوحید*، ذیل نام «ابوعلی عثمانی» نوشته است:

«ابوعلی حسن بن عبدالله بن عثمانی، از کسانی است که از شیخ الاسلام صابونی سماع حدیث داشته و در چهارصد و هفتاد و اندی درگذشته است. احتمال این که همان مترجم *رساله قشیری* به فارسی، باشد، یعنی ابوعلی الحسن بن احمد العثماني، نیز هست. چرا که وی شاگرد امام قشیری بوده و معاصر بوسعید، و استاد فروزانفر بدین نکته توجه نکرده است.»^۳

از این ترجمه (ترجمه نخستین)، دو نسخه هم اکنون موجود است: یکی به شماره ۲۰۷۷ در کتابخانه ایاصوفیه، و دیگری به شماره ۴۱۱۸ در کتابخانه موزه بریتانیا،^۴ ولیکن هر دو سقیمند و خطاها و حذف‌های زیادی دارند. در دیباچه ترجمه *رساله قشیری* در وصف این نسخه، که آن را از خراسان به کرمان آورده بودند، چنین آمده است:

«در آن عهد که خواجه امام اجل، زاهد ابوالفتوح عبدالرحمن بن محمد النیسابوری رحمه الله علیه در کرمان بوده، شیخ الشیوخ احمد بن ابراهیم... رغبت کرد که او را نسختی باشد... از خواجه امام ابوالفتوح رحمه الله درخواستند تا در آن نظر کند و هر

۱ - ترجمه *رساله قشیری*: مقدمه، ص ۷۳ - ۲ - *دمية القصر*: ج ۲، ص ۱۰۰۸

۳ - *اسرار التوحید*: محمد بن منور، ج ۲ (تعلیقات)، ص ۶۶۸

۴ - الامام قشیری: ص ۶۱

آنچه به اصلاح حاجت است، بدان قیام نماید. و بر لفظ او رفت ... اگرچه این کس که نقل باز پارسی کردست شخصی عزیز بود و به انواع فضل متحلی، اما هم کسی بایستی که در درجه استاد امام بودی تا درین شروع توانستی کرد و میخواست که خود باز پارسی کند و در آن باب ید بیضا نماید، لکن اجل مهلت نداد و ...»^۱

دکتر صفا با نقل بخشی از این مقدمه، به این نتیجه رسیده است که ترجمه دوم یا اصلاح ترجمه اول بر دست ابوالفتوح عبدالرحمن بن محمد نیشابوری بعد از سال ۵۵۰ در کرمان انجام گرفته و افزوده است:

«از این مقدمه معلوم می شود که استاد امام قشیری خود میخواست رساله را به پارسی درآورد لیکن بدین کار توفیق نیافت، و شاگردش ابوعلی عثمانی بدین کار قیام نمود ولی ترجمه او سقیم بود و از این روی به اشارت شیخ الشیوخ احمد بن ابراهیم پارسا بر دست ابوالفتوح نیشابوری اصلاح شد.»^۲

از توضیحات دکتر صفا چند نکته استنباط می شود:

۱ - ظاهراً دیباچه ترجمه رساله قشیریه را به ابوالفتوح عبدالرحمن بن محمد نیشابوری نسبت داده است.

۲ - ترجمه دوم یا اصلاح ترجمه نخستین را هم به او منسوب کرده است.

۳ - با توجه به مقدمه ترجمه رساله، به این نتیجه رسیده است که امام قشیری خود میخواست رساله را به فارسی ترجمه کند، ولی اجل مهلتش نداد است.

در مورد نکته اول باید گفت با توجه به این که در این مقدمه، از ابوالفتوح نیشابوری با صفاتی چون «خواجه امام اجل، زاهد» یاد گردیده، و حتی با ذکر تعبیر «رحمة الله علیه» برای او طلب مغفرت شده است، نامعقول است که نویسنده دیباچه، شخص ابوالفتوح نیشابوری بوده باشد. احتمالاً کاتب یا شخص دیگری است که بعد از فوت ابوالفتوح نیشابوری آن را تحریر کرده است.

در باره نکته دوم با توجه به صراحت دیباچه ترجمه رساله، مسلم است که ابوالفتوح نیشابوری موفق به ترجمه مستقل و کامل از این اثر نشده است و از این دیباچه نیز، چیزی در مورد اصلاح و تکمیل ترجمه سقیم اولیه توسط وی استنباط نمی شود. اما در عین حال ممکن است که ابوالفتوح نیشابوری، کاستی ها و نقص های ترجمه اول را جبران

۲ - تاریخ ادبیات در ایران: دکتر صفا، ج ۲، ص ۸۹۰

۱ - ترجمه رساله قشیریه: دیباچه، ص ۱

کرده و این اصلاح و تکمیل، به عنوان ترجمه دوم، بعدها به نام او نقل و ثبت شده باشد. درباره نکته آخر نیز باید گفت چنان که به وضوح در این دیباچه آمده است، مقصود از «خود»، شخص ابوالفتوح نیشابوری است نه امام قشیری، یعنی ابوالفتوح نیشابوری، آرزو داشت صرف نظر از اصلاح و تکمیل نقصان ترجمه ابوعلی عثمانی، خود به ترجمه مستقل از رساله قشیری اقدام کند و توضیحات مکفی ضمیمه آن نماید که اجل مهلتش نداد، و این خود دلیلی است که مترجم دوم رساله قشیری او نبوده است مگر آن که مقصود از ترجمه دوم، به تسامح، همان اصلاح و تکمیل ترجمه اول بوده باشد. تنها در این صورت ممکن است این ترجمه به ابوالفتوح نیشابوری نسبت داده شود وگرنه مترجم باید شخص دیگری باشد که متأسفانه هویت او بر ما پوشیده است.

بنابر مقدمه استاد فروزانفر بر ترجمه رساله قشیری، ترجمه دوم یا اصلاح ترجمه نخستین، در اواسط یا اواخر قرن ششم پایان پذیرفته است و هم اکنون نسخه‌ای از آن در کتابخانه لالا اسماعیل موجود است و همین نسخه بود که مبنای کار ایشان در تصحیح این اثر قرار گرفت.^۱ و در مقدمه آن آمده است: «ترجمه‌های نادرست متناسب با بزرگی شأن کتاب و عظمت قدر نویسنده آن نمی‌باشند».^۲

رساله قشیری پس از تألیف و انتشار، مورد توجه و استقبال بسیاری از بزرگان قرار گرفت چنانکه در نیمه اول قرن ششم، ابوالحسن نصر بن احمد موصلی (وفات: ۵۵۲ هـ) کتابی به اسم مناقب الابرار و محاسن الاخیار نوشت که این اثر، کاملاً بر پایه موضوعات رساله و شیوه نگارش آن به رشته تحریر درآمد. در این کتاب شواهد شعری و عبارات کاملی از رساله نقل شده است.^۳

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، سدیدالدین ابومحمد عبدالمعطی اللخمی الاسکندری، اولین کسی بود که رساله را شرح کرد و نامش را الدلالة على فوائد الرسالة گذاشت و قسمتی از این شرح (ج ۱، ص ۴۱ شماره ۳۰۱۳) در قاهره پیدا شده است.^۴ البته در این شرح، آن رایحه صوفیانه، و اشراق معنوی که در خود رساله هست، چندان دیده نمی‌شود. سدیدالدین، فقهی مالکی مذهب بود و دریافت‌های فقهی او بر سراسر این

۲ - الامام قشیری: ص ۶۱

۱ - ترجمه رساله قشیری: مقدمه، ص ۷۶

۴ - همان: ص ۶۲

۳ - همان: ص ۶۱

شرح سایه انداخته است. گویی شارح اساساً تصوف و اندیشه‌های صوفیانه را با شریعت اسلامی سازگار نمی‌یابد، به همین سبب به لطایف الحیل می‌کوشد اقوال و افعال صوفیه را با موازین فقه اسلامی توجیه و تأویل نماید. در حقیقت، شرح فقهی او از این اثر با معنویت قشیری و شیوخ صوفیه که اقوال آنها نقل شده است، فرق فاحشی دارد.^۱ مولی علی قاری نیز به نقل حاجی خلیفه^۲ به شرح آن در یک جلد پرداخته است.

علاءالدین علی بن عثمان بن مصطفی بن ابراهیم ماریدینی (وفات: ۷۵۰ هـ) برای اولین بار رساله را خلاصه کرد و اسمش را منتخب الرسالة القشیریه گذاشت.^۳

در اوایل قرن نهم، سید محمد گیسو دراز، از مشایخ سلسله چشتیه (وفات: ۸۲۵ هـ) شرحی کوتاه به زبان فارسی بر آن نوشت. نسخه چاپی این کتاب که در حیدرآباد منتشر شده است، تا باب توکل (باب بیستم) را در برمی‌گیرد.

در اواخر قرن نهم مهم‌ترین شرح رساله به زبان عربی نوشته شد و آن احکام الدلالة علی تحریر الرسالة نام دارد که شیخ زکریا انصاری در سال ۸۹۳ هجری آن را به پایان رسانید. زکریا انصاری از دانشمندان و بزرگان طریقت در عصر خود بود و امام شعرانی، صاحب الطبقات الکبری، در شرح کرامات و فضائل او سخن‌ها گفته و از او به نیکی یاد کرده است.^۴ احکام الدلالة شرح مجمل و ارزشمندی است. بخصوص اطلاعات علمی او در شرح عبارات غامض و نکات عرفانی رساله بسیار گره‌گشاست اما ابوالعلاء عفیفی درباره این شرح نظر دیگری دارد چنانکه گفته است:

«وقتی دو شرح انصاری و لخمی بر رساله قشیریه را مطالعه و مقابله می‌کردم، مشابهات زیادی بین آن دو پیدا کردم به طوری که بعداً به این نتیجه رسیدم که شرح زکریا انصاری اغلب مأخوذ از شرح سدیدالدین لخمی است و شهرتی که بیش از چهار قرن به عنوان شارح رساله قشیریه از آن برخوردار است، شهرتی ساختگی و کذائی است. او بر شارح اصلی این کتاب، یعنی سدیدالدین لخمی، هیچ فصلی ندارد جز این که شرح کامل و مفصل او را تلخیص کرده است.»^۵

۱ - الرسالة القشیریه: چاپ معروف زریو و...، مقدمه، صص ۲۸ و ۲۹ (به نقل از تراث الانسانیة)

۲ - کشف الظنون: حاج خلیفه، ج ۲، ص ۵۶۰ و ۵۶۱

۳ - الامام قشیری: ص ۶۲ (به نقل از بروکلیمان در L-p432 و در Sup, L, p, 770)

۴ - الطبقات الکبری: عبدالوهاب الشعرانی، ج ۲، ص ۱۶۷، ذیل شیخ زکریا انصاری

۵ - الامام قشیری: ص ۶۳ (به نقل از تراث الانسانیة)

در سال ۱۲۷۱ هجری قمری، مصطفی محمد عروسی، حاشیه بسیار مفصلی بر شرح شیخ زکریا انصاری نوشت و آن را نتایج الافکار القدسیة فی بیان شرح الرسالة القشیریة نام نهاد. ابوالعلاء عقیفی در باره این حاشیه نیز گفته است:

«این حاشیه برغم تفصیل آن، از نظر شرح ارزش زیادی ندارد چون خواننده را با طرح نظریات و آراء ابن عربی گمراه می‌سازد. اصطلاحاتی هم که به کار برده است، با نص رساله قشیری و شرح زکریا انصاری چندان مناسبت ندارد. و آنچه هم در تراجم برخی از صوفیه آورده، غالباً از طبقات عبدالرثوف المنادی اخذ کرده است.»^۱

ترجمه فارسی رساله قشیری، با تصحیح، تحشیه، و مقدمه مفصل استاد بدیع الزمان فروزانفر منتشر شده و متن عربی آن هم بارها به طبع رسیده است.^۲ این کتاب علاوه بر ترجمه فارسی، اخیراً به زبان فرانسه نیز ترجمه گردیده است.^۳

تردیدی نیست که قشیری در تألیف این اثر از منابع مقدم بر خود، مخصوصاً قوت القلوب ابوطالب مکی (وفات: ۳۸۶ هـ)، تعرف کلاباذی (وفات: ۳۹۰ هـ) و اللمع ابونصر سراج (وفات: ۳۷۸ هـ) به نیکی استفاده کرده است و این امر در شباهت آشکاری که حداقل در بخشی از ابعاد فکری، و حتی بیانی آنها وجود دارد، به وضوح دیده می‌شود. قشیری از شیوه و روش ابوطالب مکی در استفاده از فقه، حدیث، و کلام برای تحکیم پیوند شریعت و حقیقت (دین و تصوف) بسیار متأثر بود؛ هرچند به تصوف عملی بیشتر از ابوطالب مکی توجه داشته است.

رساله قشیری و تعرف کلاباذی از جهت انگیزه مشترک مؤلفان آنها در تدوین آثار، همانندی زیادی با هم دارند. قشیری در مقدمه رساله، علت تعلیق و سبب نگارش آن را چنین برشمرده است:

«پس بدانید رحمکم الله که خداوندان حقیقت از این طایفه پیشتر برفتند و اندر زمانه ما از ایشان نماند مگر اثر ایشان... و اندر طریقت فترت پدید آمد لا بل یکسره مندرس گشت به حقیقت، و پیران کی این طریقت دانستند، برفتند و اندکی اند برنایان

۱ - الرسالة القشیریة: مقدمه، ص ۲۸ (به نقل از تراث الانسانیة)

۲ - دکتر عبدالحلیم محمود و محمود بن شریف، و همچنین معروف زربو و علی عبدالحمید بلطه‌جی از جمله کسانی‌اند که درباره رساله قشیری تحقیق کرده و متن عربی آن را به چاپ رسانیده‌اند.

۳ - سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸، ص ۲۲۷ (پانویس)

که به سیرت و طریقت ایشان اقتدا کنند. ورع برفت و بساط آن برنوشته آمد و طمع اندر دل‌ها قوی شد و بیخ فروبرد، و حرمت شریعت از دل‌ها بیرون شد و ناباکی اندر دین، قوی‌ترین سببی دانند، و دست بداشتند تمیز کردن میان حلال و حرام. ترک حرمت و بی حشمتی دین خویش کردند و آسان فراز گرفتند گزاردن عبادت‌ها، و نماز و روزه را خوار فراز گرفتند... چشم همی‌داشتم که این فترت بگذرد و بریده گردد و با صلاح آید... و هر روز کار صعب‌تر است... ترسیدم بر دل‌ها که اعتقاد کنند کی ابتدای این طریقت همچنین بودست و بنا بر این قاعده کردند و سلف بر این جمله برفتند و این رسالت تعلیق کردم به شما...^۱

کلاباذی هم در مقدمه تعرف، انگیزه تألیف خود را چنین وصف کرده است:

«رغبت‌ها اندک گردید، و طلب حقیقت سست شد، و خلق به جواب و سؤال و نامه و پیغام مشغول گردیدند. معانی نزد صاحبان معنی ماند و سینه‌ها از فهم آن عاجز شد به طوری که معنی رفت و فقط اسم ماند، حقیقت برخاست و رسم جایگزین آمد. تحقیق پیرایه گشت و تصدیق آرایه، و مر این را دعوی کرد آن که مر این مذهب را شناخت، و خویشان بدین مذهب بیاراست آن که وصف این مذهب ندانست، و منکر گشت به فعل مر این راه را آن که به زبان مقرر آمد که این حق است، و پنهان کرد به راستی این مذهب را آن که ظاهر کرد به بیان و عبارت آن را، و اندر آوردند بدین مذهب آنچه نه از وی است، و بدو منسوب کردند آنچه نه اندر وی است. در نتیجه خلق، حق این مذهب را باطل گردانیدند و عالم این مذهب را جاهل خواندند، و پیروان حقیقی این مذهب، از خلق جفا کشیدند، و آنکس که این مذهب وصف دانست کرد، از رشک ناهلان زبان درکشید، و دل‌ها از این سخنان بردمید و تن‌ها از صحبت این طایفه برگشت. این علم و اهلش برفتند، و بیان این مذهب و کارکرد آن از میان برخاست. نادانان جای علما را گرفتند و علما خوار شدند. این مسائل مرا برانگیخت تا در کتاب خویش پدید کردم...»^۲

چنان که مشخص است، این دو مقدمه با یکدیگر همانندی و هم‌نوایی بسیار زیادی دارند. به عبارت دیگر، چندان تفاوتی در انگیزه‌های قشیری و کلاباذی در تألیف رساله و تعرف نمی‌بینیم جز این که کلاباذی موضوعات صوفیانه را غالباً براساس آراء کلامی

۱ - ترجمه رساله قشیریہ: ص ۱۲-۱۰

۲ - التعرف لمذهب اهل التصوف: ابوبکر کلاباذی، ص ۲۰ (ترجمه از شرح تعرف، مستملی بخاری، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۰۲ نقل شده است.)

شرح و تفسیر کرده، ولی قشیری به این وجه، گرایش کمتری نشان داده است. تأثر قشیری از ابونصر سراج هم چیزی نیست که به توضیح زیادی نیازمند باشد، زیرا نام سراج چه در شرح مصطلحات صوفیه، چه در شرح مقامات و احوال، و همچنین هنگام استفاده قشیری از اسانید شیوخ، همواره نامی آشنا برای خواننده رساله است. قشیری معمولاً آنچه را که از سراج نقل می‌کند، به واسطه ابوحاتم سجستانی است و جز در موارد اندک، نام او را از سلسله اسانید خود حذف نکرده است. از مقدمه قشیری بر رساله مشخص می‌شود که قشیری از تحریر آن، حداقل سه هدف عمده را دنبال می‌کرده است:

الف - دفاع از توحید صوفی و عدم تباین آن با توحید اهل سنت

ب - پیوند بین طریقت و شریعت

ج - نفی بدعت و فساد، از راه درست تصوف و متصوفه

درست است قبل از رساله آثاری چون اللمع و تعرف، هریک به نحوی از انحاء، از اسائت به ساحت تصوف راستین و ظهور فساد در طریقت، و انحراف مدعیان تصوف از آداب و مناهج مشایخ پیشین، شکوه‌ها آغاز کرده بودند، ولی گویا در دوره قشیری، این بلای جانسوز، مزمن گشته، و حقارت و ضعف این طایفه بدانجای رسیده بود که حتی مهم‌ترین ویژگی دین، یعنی اصل توحید در معرض تهدید جدی قرار داشت. بنابراین، می‌بینیم که قشیری از سطور اولیه این کتاب تا پایان آن، با شوق و شور زیادی سعی می‌کند توحید صوفی را از هر ادعای نادرستی که مبانی آن را سست می‌کند، بپیراید. هرچند تعبیر او گاه، پیچیده و مبهم به نظر می‌رسد، اما غالباً روشن و دقیق است. او پیوسته بر این نکته پافشاری دارد که احکام شریعت و جوهر عقیده، از شرایط اولیه و اساسی ورود به جرگه تصوف است و حقیقت، بدون اتکا به شریعت، و یا تساهل در آن، دست یافتنی نیست. به نظر وی کوتاهی در عبادات، به هر بهانه‌ای، مثلاً با ادعای محو و فنا، و یا دوستی با زنان، و هم‌نشینی با نوجوانان، گدایی کردن و... با کسوت صوفیانه، انحراف از حقیقت به حساب می‌آید. از این روی، شدیداً با آن مخالفت می‌کرد. حتی حرکاتی که در مجلس سماع تحت عناوینی چون تواجد و انجذاب صورت می‌گرفت، از نظر او پسندیده نبود. خلاصه کلام آن که قشیری در رساله لحظه‌ای از کشف فضایح

مبتدعان، آرام ننشست زیرا بیم داشت عامه مردم از آنان تبعیت کنند و در آن صورت، شریعت دچار تهدید جدی شود.

قشیری برای نیل به مقاصد متعالی خود، در تمامی ابواب رساله شیوه تقریباً مشخص و ثابتی در پیش گرفته است. بعد از ذکر عنوان هر باب، اغلب یک یا دو آیه از قرآن کریم، و همچنین یک یا چند حدیث متناسب با آن باب نقل می‌کند. او با این روش می‌خواهد به خواننده تفهیم کند که اصل موضوع (عنوان باب) از کتاب خدا و سنت پیامبر اخذ شده است و مورد تأیید شریعت است. سپس به نقل اقوال و حکایات از صحابه و تابعان و شیوخ صوفیه می‌پردازد، و از منظر نگرش‌های صوفیانه، هر باب را شرح و تفسیر می‌کند، و به مناسبت، اشعاری زیبا از صوفیه و غیر صوفیه برکلام خود می‌افزاید.

در رساله نقل اقوال و حکایات اولیای دین و شیوخ صوفیه، بیشتر مطمح نظر بوده تا اظهار رای و نظر مولف، که این امر، البته دلایلی داشته است اما در عین حال ممکن است برخی تصور کنند که قشیری در این اثر جز جمع‌آوری، تبویت، انتظام مطالب، و بیان آراء مختلف کار دیگری نکرده است، و از این نظر، فضلی ندارد. اما چنان که قبلاً نقل شد، غرض از تألیف این اثر، دفاع از توحید صوفی، پیوند شریعت با حقیقت، و پیراستن ساحت تصوف از افتراءات و انحرافات بوده است و توسل به نقل اقوال و حکایات شیوخ صوفیه و بزرگان دین، برای نیل به این هدف، صورت گرفته است. به تعبیری دیگر، شیوه‌ای که مؤلف از آن تبعیت کرده، متناسب با مقصود، و به مقتضای حال جماعات صوفیه بوده، و اظهار رأی و نظر شخصی، با هدف او از نگارش این اثر، چندان سازگار نبوده است. برای اطلاع از جلوه‌های تأملات قشیری، لازم است به دیگر آثار او مراجعه شود. البته در رساله نیز به اقتضای مقام و موقعیت، گاه از اظهار نظر پرهیز نکرده است. مثلاً هر وقت در شواهد منقول، پیچیدگی و یا اشکالی احساس کرده، آن را توضیح داده است. در اینجا نمونه‌هایی از توضیحات و تأملات وی را درباره اقوال دیگران به اختصار نقل می‌کنیم:

واسطی می‌گوید: «چون حق ظاهر گردد بر اسرار، آنجا نه خوف ماند و نه رجا» قشیری این سخن را مبهم دانسته، درباره آن چنین توضیح داده است:

«واندرین اشکال است و معنی اش آن بود که چون سَرها پاک شود به شواهد حق، و شواهد حق، همه سَر فراگیرد، اندرو هیچ نصیب نبود ذکر مخلوق را، و خوف و رجا از آثار بقای حس بود به احکام بشریت.»^۱

یا واسطی گوید: «خوف حجابی بود میان بنده و خدای تعالی» قشیری درباره سخن فوق چنین شرح داده است:

«اندرین لفظ اشکالی است و معنی اش آن است که خائف وقت ثانی چشم می‌دارد و ابنای وقت، انتظار مستقبل نکنند، و حسنات ابرار سیئات مقربان باشد.»^۲

درباره این سخن مظفر کرمان شاهی (قرمیسینی) که گفته است: «درویش آن بود که او را به خدای حاجت نبود.»، چنین توضیح داده است:

«اندرین لفظ اشکالی دَرست هر که بر وصف غفلت سماع کند، و اشارت او اندرین آنست که از مطالبات بیفتاده باشد و اختیار خویش با یکسو نهاده و بدانچه حق تعالی همی داند، رضا داده باشد.»^۳

گاه در مورد آرائی که حول موضوع واحدی متعارض هستند، نظر و عقیده خود را ابراز می‌کند. مثلاً درباره «رضا» با بیان اختلاف آراء، نظر خود را چنین بیان کرده است: «خراسانیان گویند: رضا از جمله مقامات بود، و این نهایت توکل است، و معنی این باز آن آید که بنده به کسب و حلیت بدو رسد. و عراقیان گویند رضا، از جمله احوالست و بنده را اندرین کسب نبود بلکه اندر دل فرود آید چون حال‌های دیگر، و ممکن بود میان هر دو زبان جمع کردن، گویند: بدایت رضا، مکسب بود بنده را، و آن از مقامات است و نهایت وی از جمله احوال بود و مکتسب نیست.»^۴

قشیری در تألیف رساله از تمامی ساحات علمی خود، از جمله حدیث، تفسیر، کلام، فقه و غیره بهره گرفته است اما در ابراز برخی از ساحات علمی که غیر تقلیدی است، موفق نشان می‌دهد. به ویژه مباحث زیادی در علوم نفس، اخلاق و تربیت بیان کرده است که بسیار ارزشمند است. از امثال آن می‌توان از تعریف او از «نفس»، تفسیر او از موضوع «رؤیا نزد صوفیه» و مخصوصاً نظر او درباره «اصول تربیت» هنگام وصیت به مریدان، و دقت نظر او در وصف جایگاهی که مرید بدانجا می‌رسد، و انجام اموری که در آن حال برای مرید شایسته است، و دقت او در توضیح کیفیت ارتباط متقابل مرید و

۲ - همان: ص ۱۹۲

۱ - ترجمه رساله قشیری: ص ۱۹۴

۴ - همان: ص ۲۹۵

۳ - همان: ص ۴۶۱

مراد، و غیره نام برد. علی‌الخصوص در تربیت مریدان، پیشنهادات جالبی مطرح کرده است؛ مثلاً شایسته است که شیخ در تربیت مریدان سخت نگیرد؛ موقعیت آنها را درک کند، در تربیت و تکلیف آنها، استعدادها و توانایی‌های فردی‌شان را در نظر بگیرد و همه را به واجبات یکسانی مکلف نکند. وقتی احساس کرد که مرید گرفتار تعلقات و یا دچار انحراف گردیده، چنان که میل به شهرت و هوی، و یا توجه به رُخص و نظایر آن پیدا کرده است، بر شیخ واجب است که او را به سفر و تغییر جای امر کند، و...^۱

چنان که می‌بینیم از نظر روانشناسی تربیتی، نظر قشیری بسیار ارزشمند است و حکایت از فهم دقیق او از اصول و مسائل تربیتی می‌کند. توجه به این مسأله، ایجاب می‌کند که با تأمل و دقت بیشتری آرای صوفیان، مسلک تصوف، و اصول و آداب آن، مطالعه شود و برای فهم عمیق تصوف، اصول و آداب آن از منظر علوم جدید، به ویژه روانشناختی و جامعه‌شناختی نیز مورد تحقیق قرار بگیرد.

رساله قشیریه پنجاه و پنج باب دارد. باب اول در بیان عقاید صوفیان است در مسائل اصول. در این باب، قشیری به مسأله توحید صوفی، و ذات و صفات الهی پرداخته و سعی کرده است بین نظر مشایخ صوفیه با عقاید کلامی اشعری و اهل سنت پیوند و هماهنگی ایجاد کند.

باب دوم در ذکر مشایخ طریقت و نقل سیر و اقوال ایشان است. در این باب، قشیری از کتاب طبقات الصوفیه سلمی بسیار استفاده برده، و به ذکر تراجم کوتاه و نقل احوال مختصر هشتاد و سه نفر از مشایخ سلف صوفیه، از ابراهیم ادهم تا ابن عطا پرداخته است. البته در این اثر، نظم و نسق طبقات الصوفیه سلمی در تراجم رجال صوفیه، مشاهده نمی‌شود. قشیری در این باب، از ترجمه احوال بعضی از شیوخ صوفیه که صاحب مسلک‌های گستاخانه، و یا متهم به تساهل در احکام شریعت بوده‌اند، بعمد خودداری ورزیده است. با آن که در اسرار التوحید بارها از دیدار و گفتگوی قشیری با ابوسعید ابوالخیر سخن به میان آمده است، در کل این اثر، نام و نشانی از ابوسعید به چشم نمی‌خورد و یا ترجمه حسین بن منصور حلاج جزو تراجم شیوخ صوفیه دیده نمی‌شود، هرچند در متن کتاب، اقوال متعددی از او نقل شده است. علت این امر شاید آن بوده

است که قشیری با تألیف این اثر می‌خواست بر اجماع شیوخ صوفیه بر تعظیم شریعت، قولاً و فعلاً تأکید بیشتری کند. مسأله‌ای که صوفی متشرع، حافظ ابونعیم اصفهانی نیز، بدان سخت پای بند بوده، و نام حسین بن منصور حلاج را جزو صاحبان تراجم صوفیه در *حلیۃ الاولیا* ذکر نکرده است. البته در رساله ظاهراً نظر منفی نسبت به حلاج دیده نمی‌شود اما گویا چندان مورد تأیید قشیری هم نبوده است چنان که به نقل از او درباره حلاج آمده است:

«اگر وی یکی از ارباب معانی و حقیقت بود، به هجران ایشان مهجور نگردد، و اگر مردود حق و مقبول خلق بود، به قبول خلق، مقبول نگردد. به حکم تسلیم وی را بدو بازگزاریم و بر قدر نشانی که در وی یافتیم از حق، وی را بزرگ داریم.»^۱

قشیری به ابوسعید هم ارادتی نداشته است و مانند ابن باکویه شیرازی و دیگر مشایخ نیشابور، بوسعید را به دیده انکار می‌نگریسته است. علت این انکار به درستی مشخص نیست. شاید بسط حال و آسان‌گیری او در امر معاش خود و یاران، و یا اظهار کرامات یا سماع وی علت این امر بوده باشد. در بعضی از داستانها، مؤلف *اسرار التوحید*، محمد بن منور، مسأله علم و مجاهده قشیری را مطرح می‌کند که از آنها می‌توان حدس زد که قشیری علم خود را فراتر از علم بوسعید می‌دانسته است. البته این مسأله به تنهایی ملاک رد و قبول او نتواند بود.^۲

در آخر این باب چند تن از صوفیه هم عصر خود را نام می‌برد ولی به ذکر احوال و اقوال آنها نمی‌پردازد. شاید نمی‌خواسته است به تمایل، یا کم‌ارادتی به یکی از آنها منسوب شود.^۳

باب سوم در شرح الفاظ و اصطلاحات صوفیان است. در این باب، حدود پنجاه اصطلاح صوفیانه، نظیر: قبض و بسط، انس و هیبت، جمع و تفرقه، فنا و بقا، حضور و غیبت، و ... را شرح و تفسیر کرده و اقوال و حکایاتی از پیران مشایخ، و همچنین اشعاری زیبا به مناسبت موضوع و مقام، برای توضیح بیشتر نقل کرده است که اغلب توضیحات او دقیق و روشنگر است. نزدیک به ربع اشعار رساله در این باب گرد آمده

۲ - اسرار التوحید: ج ۲ (تعلیقات)، ص ۶۷۶

۱ - کشف المحجوب: ص ۱۹۰

۳ - ترجمه رساله قشیری: مقدمه، ص ۶۹

است. بعضی از اصطلاحات را هم در ضمن ابواب دیگر توضیح داده است. ابواب دیگر این کتاب مشتمل است بر ذکر احوال و مقامات، آداب، معاملات، اخلاق و سنن صوفیه. چنانکه قبلاً گذشت، معمولاً پس از عنوان هر باب، به ذکر یک یا چند آیه از قرآن کریم، و به دنبال آن، حدیث یا احادیثی از نبی اکرم (ص) می‌پردازد، سپس حکایات و اقوال پیامبران، صحابه، تابعان و مشایخ صوفیه را در شرح و توضیح موضوع باب بیان می‌کند، و گاه به مناسبت، اشعاری هم بدان می‌پیوندد.

نگاهی انتقادی به رساله قشیریه

هرچند رساله قشیریه به خاطر طرح و نقل اخبار، آداب، حکایات، و آراء شیوخ صوفیه، تعریف اصطلاحات صوفیانه، و ذکر تراجم مشایخ تصوف و... اثری ارزشمند است و از این منظر، مطالعه آن برای خوانندگان مغتنم می‌باشد، ولیکن به تنهایی، برای درک کامل شخصیت علمی قشیری و ترسیم تصویری شایسته از او کفایت نمی‌کند. آثار دیگر او چون لطایف الاشارات، التحبیر، الشکایة، کتاب المعراج و... شاید بیشتر از رساله جلوه‌گاه فکر و اندیشه وی قرار گرفته‌اند و به نظر می‌رسد منظومه فکری قشیری مجموعاً در آنها روشن‌تر و حتی حقیقی‌تر از رساله منعکس شده باشد. البته این امر، از ارزش رساله به هیچ وجه نمی‌کاهد، زیرا چنان که قبلاً نیز گفته‌ایم هدف قشیری از نگارش آن، طرح دریافته‌ها و دیدگاههای فردی در موضوعات مختلف صوفیانه نبوده، بلکه می‌خواسته است با پیوند طریقت و شریعت، از انحراف تصوف راستین، و سقوط آن در منجلاب بدعت، شهرت طلبی، دنیاخواهی و... جلوگیری کند. لذا به نقل آیات، احادیث، اخبار، حکایات، اشعار، و به ویژه نقل اقوال شیوخ صوفیه روی می‌آورد تا سخنش بیشتر محل قبول بیابد. البته از این روی، به بیش‌ترین توفیق دست یافته و به هدف خود نائل آمده است. ولی نکته اینجاست که این اثر گران قدر، با وجود غلبه شهرت، حجم سنگین، و مواد فراوان، فاقد ترکیب و ساختار منسجم و محکمی است که در برخی از آثار مشابه مشاهده می‌شود. ذیلاً به برخی از موارد آن اشاره می‌کنیم:

چنان که می‌دانیم تصوف را بدایتی، وساطتی، و نهایی است. در بدایت، حال مریدان، در وساطت، حال سالکان، و در نهایت، حال عارفان و مشایخ وصف می‌شود.

از این نظر، رساله ساختار مشخصی ندارد و مراحل احوال سالکان، به ترتیبی که در سایر آثار تعلیمی آمده، در آن رعایت نشده است، به طوری که گاه توصیف حال عارفان و اثبات کرامات اولیا، مقدم بر حال مریدان و وصیت به آنها آمده است.^۱

قشیری هم چون دیگر صوفیه بین «مقام» و «حال» فرق قائل است و در قسمت‌های مختلف کتاب به تفاوت این دو اشاره کرده است. چنان که آورده است:

«احوال، عطا بود و مقام، کسب، و احوال از عین جود بود و مقامات از بذل مجهود، و صاحب مقام اندر مقام خویش متکی بود، و صاحب حال برتر می‌شود.»^۲

در پایان باب سوم، پس از فراغت از «شرح الفاظ»، چنین تصریح کرده است:

«اکنون یاد کنیم بابها اندر شرح مقامات که سالکان برو رفته‌اند و پس از این، بابی چند در تفصیل احوال ایشان، بدان حد که خداوند آسان کند.»^۳

اما در متن رساله این دو، عملاً از هم تفکیک نشده به طوری که گاه «احوال» به «مقامات»، و گاه «مقامات» به «احوال» پیوسته است. درباره این مطلب لازم است توضیح بیشتری داده شود. مثلاً «یقین» (باب بیست و دوم) بین «شکر» و «صبر» آمده است، حال آن که «یقین» بنابر آنچه که خود نقل کرده است، «علمی بود از حق سبحانه و تعالی که در دل پیدا می‌شود»^۴، یعنی غیرمکتسب است و «حال» به شمار می‌رود ولی «شکر» و «صبر»، هردو، عمل اکتسابی هستند و مستلزم جهد و کوشش، و از این نظر، در زمره «مقامات» قرار می‌گیرند. همچنین باب «فراست» (باب سی و پنجم) بین «فتوت» و «خلق» که هر دو از «مقامات» هستند، آمده است حال آن که در تعریف «فراست» خود چنین نوشته است:

«فراست خاطری بود که بر دل مردم درآید، هر چه مضاد او بود، همه را نفی کند و وی را بر دل حکم بود.»^۵

با توجه به تعریف فوق، بدون تردید «فراست» جزو «احوال» محسوب می‌گردد. به علاوه، «ولایت» (باب سی و نهم) میان باب‌های «جود و سخا» (باب سی و هفتم) و «ادب» از یک طرف، و «احکام سفر» و «صحبت» از طرف دیگر آمده است، اما چنان که

۱ - ترجمه رساله قشیری: بابهای ۵۳ و ۵۵ ۲ - همان: ص ۹۲

۳ - همان: ص ۱۵۹ ۴ - همان: ص ۲۷۱

۵ - همان: ص ۳۶۶

می‌دانیم این باب‌ها از فضایل و رسوم هستند و شایسته است چند مرحله قبل از «ولایت» قرار بگیرند، زیرا «ولایت» به یک تعبیر، پایان راه و انتهای سیر و مقام سالک است، نیکوتر آن بود که سخن بدان پایان پذیرد. اگر باب «ولایت» مثلاً به باب «اثبات کرامات اولیاء» نزدیک‌تر می‌شد، چه بسا انسجام اثر، بیشتر احساس می‌گردید. و یا باب «ارادت» که اساس علم صوفی و آغاز راه سلوک است، در میانه کتاب، بین «عبودیت» و «امتقائم» آمده است حال آن که شایسته بود در ابتدای ابواب آورده می‌شد. نظر قشیری در تعریف «ارادت» چنین است:

«ارادت، ابتدای راه سالکان باشد، و آن نامی است نخستین منزل قاصدان را به خدای سبحانه و تعالی، و این صفت را «ارادت» نام کرده‌اند زیرا که «ارادت» مقدمه همه کارها باشد، و هر چه ارادت بنده بر آن مقدم نباشد، نتواند کرد. چون این، اول کار بود آن را که طریق خدای عزوجل ورزد، ارادت نام کرده‌اند»^۱

بنابراین می‌بینیم که قشیری در رساله در بیان مقامات و احوال، خود را به پیروی از یک روش معین و معهودی ملتزم نکرده است.

موضوعات اخلاقی هم در این اثر، به نحو چشم‌گیری نامنظم و پراکنده‌اند و آن ترتیبی که امام محمد غزالی در کتاب احیاء علوم به نیکی رعایت کرده، مثلاً «منجیات» را از «مهلكات» مجزا نموده است و...، اصلاً در رساله به چشم نمی‌خورد. به عنوان مثال «شعور و تواضع» (باب پانزدهم) بین «گرسنگی و بگذاشتن شهوت» و «مخالفت نفس و ذکر عیب‌های آن» آمده است، و یا باب «قناعت» (باب نوزدهم) بعد از باب‌های «حسد» و «غیبت» آورده شده است که ظاهراً مبتنی بر ترتیب و تبویب درستی نیستند. عجیب‌تر آن که قشیری در اواخر کتاب بعد از ذکر باب‌های مختلف در شرح مقامات و احوال، چنین نوشته است:

«چون طرفی از سیر این قوم اثبات کردیم و بابی چند از مقامات با او پیوسته کردیم، خواستیم که این رسالت را ختم کنیم به وصیت مریدان و...»^۲

چنان‌که به وضوح می‌بینیم، در این شاهد، ذکر از «احوال» به میان نیامده است، و طبعاً با سخن پیشین او - که وعده ذکر احوال سالکان را داده بود - تعارض آشکار دارد. با توجه به این نکات می‌توان نتیجه گرفت که رساله قشیریه برخم شهرت و مقبولیت، و

غناى مواد، از حيث تبويب و تنظيم مطالب، از دقت لازم برخوردار نبوده و انسجام زيادى ندارد.

کتابشناسى قشیری

در بررسى و نگارش اين فصل (احوال، آثار، و افکار امام قشیری)، به منابع زيادى مراجعه شده است که اغلب به زبان عربى نوشته شده‌اند. به نظر مى‌رسد در پايان اين فصل، معرفى اين آثار، براى خوانندگان خالى از حسن نباشد. تفصيل اين منابع در کتاب‌شناسى آخر کتاب آمده است.

- (۱) الرسالة القشيرية: با تصحيح و مقدمة دکتر عبدالحليم محمود و محمود بن شريف
- (۲) الرسالة القشيرية: با تصحيح و مقدمة معروف زربو و على عبد الحميد بلطه جى
- (۳) ترجمة رسالة قشيرية: با تصحيح و مقدمة مرحوم استاد بديع الزمان فروزانفر
- (۴) الرسائل القشيرية: با تصحيح و مقدمة دکتر (فير) محمد حسن
- (۵) کتاب المعراج: با تصحيح و مقدمة دکتر على عبدالقادر
- (۶) لطايف الاشارات: با تصحيح و مقدمة دکتر ابراهيم بسيونى
- (۷) الامام قشیری: دکتر ابراهيم بسيونى
- (۸) اربع رسائل فى التصوف: با تصحيح و تحقيق دکتر قاسم السامرائى، مجلة المجمع العلمى العراقى، مجلد ۱۷، صص ۲۸۴-۲۵۹، و مجلد ۱۸، صص ۲۸۶-۲۴۲
- (۹) مقالة ابوالقاسم قشیری: عبدالکريم زهور عدی، مجلة العلمی العربی بدمشق، مجلد ، صص ۷۹۳-۷۵۳
- (۱۰) ابعاد عرفانى اسلام: آن مارى شيمل، ترجمة عبدالرحيم گواهی، صص ۱۶۶-۱۶۵
- (۱۱) ارزش ميراث صوفيه: عبدالحسين زرین کوب، صص ۱۳۱
- (۱۲) جستجو در تصوف ايران: عبدالحسين زرین کوب، صص ۶۷-۶۴
- (۱۳) نفحات الانس: جامی، صص ۳۱۹-۳۱۸
- (۱۴) کشف المحجوب: هجویری، صص ۲۱۰-۲۰۹
- (۱۵) اسرار التوحید: محمد بن منور، ج ۱، صص ۴۱-۴۰، و ج ۲، صص ۴۷۷-۴۷۶
- (۱۶) مبانی عرفان و احوال عارفان: على اصغر حلبی، صص ۳۸۴-۳۷۶

- (۱۷) مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف: ضیاء الدین سجادی، صص ۹۵-۹۳
- (۱۸) قرائت و درک متون عرفانی: علی اکبر افراسیاب پور، صص ۳۵-۱۱
- (۱۹) صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها: نادر ابراهیمی، صص ۴۴۳-۳۷۳
- (۲۰) لغت نامه دهخدا: ذیل ابوالقاسم قشیری
- (۲۱) دمیة القصر: باخرزی، ج ۲، صص ۹۹۸-۹۹۳
- (۲۲) تبیین کذب المفتری: ابن عساکر، صص ۲۷۶-۲۷۱
- (۲۳) تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۸۳
- (۲۴) کتاب الانساب: سمعانی، ج ۴، صص ۵۰۴-۵۰۳
- (۲۵) منتخب من السياق: الصریفینی، صص ۵۱۴-۵۱۳
- (۲۶) البداية والنهاية: ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۱۳۱
- (۲۷) اللباب فی تهذیب الانساب: ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۸
- (۲۸) وفيات الاعیان: ابن خلکان، ج ۳، صص ۲۰۸-۲۰۵
- (۲۹) الکامل فی التاریخ: ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۸۸
- (۳۰) مجمل فصیحی: ذیل ۴۶۵
- (۳۱) روضات الجنات: خوانساری، ترجمه محمد باقر ساعدی، ج ۵، صص ۳۱۷-۳۱۲
- (۳۲) المنتظم: ابن جوزی، ج ۸، ص ۲۸۰
- (۳۳) طبقات الاولیا: ابن ملقن، صص ۲۶۱-۲۵۷
- (۳۴) مرآة الجنان: یافعی، ج ۳، صص ۹۳-۹۱
- (۳۵) طبقات الشافعیه: سبکی، ج ۳، صص ۴۳۲-۳۷۴، و ج ۵، صص ۱۶۲-۱۵۳
- (۳۶) طبقات المفسرین: سیوطی، صص ۲۲-۲۱
- (۳۷) شذرات الذهب: ابن عماد، ج ۳، صص ۳۲۱-۳۱۹
- (۳۸) سیر اعلام النبلا: ذهبی، ج ۱۸، صص ۲۳۳-۲۲۷
- (۳۹) اعلام: زرکلی، ج ۴، ص ۱۸۰
- (۴۰) تاریخ الخمیس: دیاربکری، ج ۲، صص ۳۵۹-۳۵۸
- (۴۱) العبر: ذهبی، ج ۳، ص ۲۵۹
- (۴۲) طبقات الشافعیه: اسنوی، ج ۲، صص ۳۱۵-۳۱۳

- (۴۳) هدیة العارفین: اسماعیل پاشا، ج ۱، صص ۶۰۸-۶۰۷
- (۴۴) تاریخ ادبیات در ایران: دکتر صفا، ج ۲، صص ۸۸۹-۸۹۰
- (۴۵) معجم المؤلفین: کحاله، ج ۶، ص ۷-۶
- (۴۶) دایرة المعارف: بستانی، ج ۲، ص ۳۱۶
- (۴۷) النجوم الزاهرة: ابن تغری بردی، ج ۵، ص ۹۱
- (۴۸) کشف الظنون: حاجی خلیفه، ج ۱، صص ۵۶۱-۵۶۰
- (۴۹) رساله قشیری در تصوف: ریچارد هارتمن، چاپ برلین، ۱۹۱۴^۱
- (۵۰) مقاله Al-koshayri در دایرة المعارف اسلام: ج ۵، صص ۵۲۷-۵۲۶
- کتابهای زیر به نقل از تعلیقات سیر اعلام النبلاء^۲ ذکر می شوند که اینجانب به آنها دسترسی نداشته است:
- (۵۱) مفتاح السعادة: ج ۲، صص ۱۰۹-۱۰۷
- (۵۲) درر الابکار: ص ۱۱۱
- (۵۳) معجم السفر: ج ۱، ص ۱۷
- (۵۴) انباه الرواة: ج ۲، ص ۱۹۳
- (۵۵) تاریخ: ابی الفداء، ج ۲، ص ۱۹۰
- (۵۶) دول الاسلام: ج ۱، ص ۲۷۴
- (۵۷) تلخیص: ابن مکتوم، ص ۱۱۴
- (۵۸) تممة المختصر: ص ۱۱۴
- (۵۹) مسالك الابصار: ج ۵، صص ۹۱-۸۹
- (۶۰) طبقات الشافعية: ابن قاضی، ص ۲۶
- (۶۱) الرسالة المستطرفة: ص ۱۶۶
- (۶۲) طبقات: ابن الصلاح، ص ۶۱
- (۶۳) طبقات المفسرین: داودی، ج ۱، صص ۳۴۶-۳۳۸

۱ - به نقل از «ابعاد عرفانی اسلام»: آن ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۱۶۵ (پانویس)

۲ - سیر اعلام النبلاء: ج ۱۸ (تعلیقات)، ص ۲۲۷

فصل دوم

مختصات دستوری و زبانی ترجمه رساله قشیریه

رساله قشیریه به نثری بسیار ساده، روان و بی تکلف به فارسی ترجمه شده است. اگر مختصر پیچیدگی‌هایی در برخی از عبارت‌های آن دیده می‌شود، چه بسا بدان سبب پرده که مترجم به عمد نخواسته است از محدوده ترجمه به اصطلاح لفظی فراتر رود و انگلیسی بسیاری از خلل‌ها و لغزش‌های این ترجمه، با دقت زاید الوصف استاد فخرالدین یادآوری و اصلاح گردیده است. در حقیقت، کشف ارزش و اعتبار این اثر در زبان فارسی تا حدود زیادی مرهون همت والای آن استاد بزرگ است که با تصحیح، تعلیل و مقدمه مستوفای خود بر آن، از چهره غبار گرفته امام قشیری در زبان و ادب فارسی به نحو شایسته‌ای پرده برگرفت و کتاب ارزشمند رساله را به جامعه فارسی زبانان معرفی کرد. وی بسیاری از نارسایی‌ها و اشکالات ترجمه را جا به جا در پانوشته‌ها با مقابله نسخه‌های مختلف، و همچنین استفاده از متن عربی تصحیح کرده است. در این حال، برخی کاستی‌ها همچنان در این ترجمه به چشم می‌آید که بررسی و تصحیح آنها خود مجال دیگری می‌طلبد. در اینجا به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های زبانی و دستوری این ترجمه اشاره می‌کنیم:

مختصات آوایی

ترجمه رساله قشیریه از نظر آوایی، ویژگی‌هایی دارد که در مطالعات تاریخی زبان فارسی قابل توجه است. در اینجا به برخی از مهم‌ترین آنها، یعنی ابدال، حذف و اضافه با ذکر شواهدی اشاره می‌کنیم:

الف - ابدال

ابدال هم در حوزه صامت‌ها و هم در حوزه مصوت‌ها دیده می‌شود اما وقوع آن، معمولاً در آواهای قریب المخرج بیشتر است.

(۱) ابدال صامتها

«پ» به «م»:

۷۴ ص - همیدون توانچه دیدم که بر چشم می‌آمد.

«پ» به «ب»:

۲۱۰ ص - خدای عزوجل... بدید کرد که روح آفریده است.

۳۱۱ ص - ارادت سوزی بود در دل و تبشی اندر نقطه دل.

«س» به «ز»:

۲۸۶ ص - تا ضعفا این امت را انده گزاری بود اگر سخنی بگویند در این باب.

«ب» به «و»:

۳۴۸ ص - پیغامبر (ص) گفت اندر وامداد و شبانگاه شوید و ذکر خدای کنید.

۲۱۰ ص - نفیس‌ترین چیزها که بنده... یاود از نیکویی‌ها، اندوه بود.

«ز» به «ج»:

۲۱۴ ص - من یک شب شفقت کردم پانجده دانه پیش وی بردم.

۳۸۵ ص - اندر دلم افتاد که مرتعش پانجده درم می‌آرد مرا تا رکوه خرم بدان.

۲۱۴ ص - نیت کرد که پانجده روز هیچیز نخورد.

«ف» به «و»:

۲۲۷ ص - ناربنی دیدم... و یکی باز کردم، بشکستم، ترش بود، بیوکندم، فراتر شدم.

۴۷۱ ص - صوفی چون زمینی باشد که همه زشتی‌ها بر او آوکنند.

۲۲۹ ص - چون روزه بگشاد یکی برگرفت و اندر دهان نهاد و سپس بیوکنند.

۲) ابدال مصوتها

«ای» به «ای»:

- هیچکس را از فریشتگان از آن سِرّ خبر نداد. ص ۱۲۱
- خواطر خطابی بود که بر ضمائر درآید. بود که از فریشته بود و بود که... ص ۱۲۸
- دوازده درم قبا بود... و ایزار پای و رداء و جفتی موزه و کلاهی. ص ۲۲۲

«ا» به «ای» (اماله):

- برادری از آن تو صَرة فرستیده است از بصره. ص ۶۴۸

«و» به «و»:

- این غیبتی بود از حد فراتر تا بی‌هشی آورد. ص ۱۱۰

«ای» به «ای»:

- نصرآبادی در وی نگرست. ص ۳۶۵
- یکبار در بهشت نگرستم، مرا ادب کرد. ص ۴۲۴
- بنگرستند، اندر تنور بود؛ یک موی بر وی نسوخته بود. ص ۳۱۱
- عادت مردمان اندر غالب، استادان است اندر وطن. ص ۳۰۹

ب- حذف

حذف «ا» در کلمه «او» در ترکیب با حرف اضافه:

- آنک چنو کس نیست. ص ۱۶
- جزو کس اعراض نتواند آفرید. ص ۱۷
- کس را بازو شرکت نیست. ص ۱۸
- گفت از پس او چنو نیز نباشد. ص ۳۳
- غلبه بر شما حدیث خلقت، و برو حدیث حق. ص ۱۲۶
- سخن را اندرو باز پڑوهیدن محال بود. ص ۱۳۰

حذف یکی از دو صامت همسان:

- ابویزید را گفتند چه سخت‌تر بود از آنچه دیدی اندر راه باری تعالی. ص ۳۹
- از پدرش ضیاع بازماند هیچیز برنگرفت. ص ۳۴
- ترهات بترین چیزها بود. ص ۵۶
- مرید را هیچیز بتر از مسامحه نفس نبود. ص ۸۰
- هیچیز نبود اندر ملکش مگر به قضای او. ص ۲۳

- ۴۴ ص - خویشان را بهیچیز مشغول مدار.
- ۲۳۵ ص - کمترین گناهی که کرده باشی، سختتر بود بر تو از...
- ۱۹۸ ص - هر که چند سپندانه ایمان اندر دل دارد، او را از دوزخ بیرون آرید.
- ۱۳۶ ص - هیچ چیز نیست دوستر بر خدای عزوجل از برنای تائب.
- ۲۲۰ ص - اندر میان مردمان هیچ کس را از خویشان بتر نداند.
- ۶۳ ص - هیچیز کی دست آدمی فرا آن رسیده بودی، نخوردی.
- حذف «ن» در میان کلمه «شانزده»:
- ۲۷۱ ص - شازده روز بود تا چیزی نخورده بودم.
- حذف «د» در پایان کلمه «خشنود»:
- ۳۸۴ ص - حج چنین کنند، مادر بگذارند و وی را خوشنوا کرده.
- حذف «ا» در فعل «ایستادم» هنگام پیوستن «ی» بدان:
- ۳۸۳ ص - یک ماه نزدیک او بیستادم.
- حذف «و» در بن مضارع «آور»:
- ۴۴۹ ص - گفته اند دعا، ترا به حضرت آرد.
- ۲۴۴ ص - بندگی به جای می آرد بی رنج و مشقت.
- ۳۶۴ ص - شکر آن بود که آنچه در وسع تو بود، اندر آن به جای آری.
- حذف «ا» در آغاز فعل «افکنده ست»:
- ۲۳۸ ص - گفت آن وقیعت من در مردمان مرا اینجا فکنده ست.
- حذف «ا» در آغاز بعضی از کنیه ها:
- ۸۴ ص - بو عبدالله یکی از شاگردان را گفت.
- ۲۲۳ ص - رسول صلوات الله و سلامه علیه فرمود یا باذر.
- ۳۲۸ ص - عبدالله بن منازل او را گفت یا باعلی مرگ را ساخته باش.
- ۴۱۶ ص - گفتم یا بانصر مردمان اندر جامه زیادت کنند.
- ۵۳۲ ص - بویزد اندر وقت نزع می گفت: ...
- ۵۰۵ ص - می خواهم که با تو صحبت کنم یا با محمد.
- ۲۷۱ ص - بوجعفر حداد گوید ابوتراب نخشی مرا دید اندر بادیه.
- ۷۱۹ ص - بخواب دیدم که کسی می گوید یا باعثمان از خدای عزوجل بترس.
- ۷۱۸ ص - بوسلیمان دارانی را بخواب دیدند؛ گفتند: خدای با تو چه کرد.

ج - اضافه

مقصود از اضافه در اینجا، باقی ماندن و حفظ آواهایی است که در اصل وجود داشته ولی به تدریج از زبان حذف شده‌اند.
حفظ «ا» در آغاز بعضی از اسم‌ها:

- نام تو اندر لوح محفوظ از جمله اسپهسالاران اثبات کنم. ص ۵۷۷
- بوبکر رازی گفت: ... حدیث اوام همی رفت، گفت: ما را اوامی بود. ص ۲۵۶
- حفظ «د» بعد از حرف اضافه «به» (به شرط آنکه پیش از «این»، «آن»، «او»، و امثال آنها بیاید). البته این ویژگی را می‌توان جزو ابدال «ا» به «د» هم به حساب آورد:
- بدو پیدا آمدند. ص ۱۷
- و پیدا گشت بدین سخن. ص ۱۷
- و مراد بدین دیدار، رؤیت علم است نه رؤیت چشم. ص ۱۳۲
- بدین است که این معنی از شرک خفی شمرده‌اند. ص ۱۳۲
- حفظ «ی» بعد از مصوت بلند «ا» یا «و»:
- ذالنون را پرسیدند که سفله کیست؟ گفت: آنک بخدای راه ندارد. ص ۲۷
- بنگرستند، اندر تنور بود یک موی بر وی نسوخته بود. ص ۳۱۱
- دوازده درم قبا بود و عمامه و پیراهن و ازار پای و رداء و ... ص ۲۲۲

مختصات صرفی

الف - حروف اضافه

«اندر» به جای «در»:

- هرکه اندر روز نیکویی کند، اندر شب مکافات یابد. ص ۴۱
- هرکه اندر بدایت او را برخاستی نبود، اندر نهایت وی را نشستی نبود. ص ۱۴۷
- میان ایشان خلاف افتاد اندر حدیث خواب و بیداری. ص ۷۰۳
- بدانک اول قدم مرید، اندر طریقت چنان باید که بر صدق بود. ص ۷۲۲
- هر مرید که اندر دل او چیزی را از دنیا قدر بود و خطر، ... ص ۷۴۰
- گفت: آن جایگاه که نفس را اندر سر ریاضت کنی ... ص ۱۷۹
- حسن بصری گوید: زهد اندر دنیا آنست که اهل او را دشمن داری. ص ۱۷۸

«را» به جای «به» و «از»:

- کسی ذوالنون مصری را گفت: ... ص ۱۷۹
- ابوموسی اشعری را آوازی دادند چون آواز داود علیه السلام. ص ۵۹۸
- یحیی بن معاذ رازی را گفتند: ... ص ۲۰
- صوفیانی را گفتند: کو خدای؟ گفت: دور بادیا. ص ۲۱
- رویم را پرسیدند ... ص ۱۴
- ابوبکر زاهر آبادی را پرسیدند از معرفت. ص ۱۵
- واسطی را پرسیدند ... ص ۱۸
- ابوعلی رودباری را رحمة الله علیه پرسید از توحید. ص ۱۸

«وا» به جای «با» به ندرت:

- حمدون را پرسیدند که روا بود مرد را سخن گفتن و مردمان؟ ص ۵۰

«به» به جای «در»، «برای» و «از»:

- کسی دایم سی سالست تا به مکه است. ص ۱۶۷
- اصل وی از نهاوند بود و مولد وی بعراق بود. ص ۵۱
- مذهب ملامت از وی پراکنده شد پمشابور. ص ۵۰
- از استاد ابوعلی دقاق شنیدم رحمة الله گفت: وقتی یمر و بیمار شدم. ص ۱۸۷
- گویند بوعبید بُسری وقتی یغزا رفته بود، ... ص ۶۹۰
- و پشاهد آن خواهند کی اندر دل مردم بود. ص ۱۳۰
- و مراد بدین دیدار، رؤیت علم است نه رؤیت چشم. ص ۱۳۲

«از» به جای «درباره»، نسبت به:

- پرسیدند پیغامبر را (ص) از فاضلترین جهاد. ص ۱۴۶
- رویم را پرسیدند از توبه. ص ۱۴۲
- صبر از ایمان به جای سرست از تن. ص ۲۷۹

«-» (کسرهٔ اضافه) به جای «از»:

- علامت خذلان، دست برداشتن گریستن است. ص ۴۱
- نوری گوید: تصوف دست برداشتن حظ نفس است. ص ۵۴
- ورع دست برداشتن همه شبهت هاست و دست برداشتن آنچه ترا به کار نیاید. ص ۱۶۹
- زهد دست برداشتن دینارست و درم. ص ۱۷۷

البته، گاهی در همین شکل، از حرف اضافه «از» استفاده شده است:

ص ۱۷۸ - زهد دست بداشتن است از آنچه ترا از خدای مشغول دارد.
«فرا» به جای «به»:

ص ۱۷ - ابو عثمان مغربی روزی فرا خادم محمد گفت: ...

ص ۳۴ - چون دست فرا طعامی کردی، ...

ص ۵۸ - مردی لشگری فرا من رسید و مرا آب داد.

ص ۶۳ - و هیچیز کی دست آدمی فرا آن رسیده بودی، نخوردی.

ص ۱۱۰ - شبلی فرا گریستن افتاد.

ص ۱۲۶ - فرا هریکی از ایشان مرغی داد.

«با» به جای «به»:

ص ۱۲۸ - چون از نفس بود، با متابعت هوا و شهوت خوانند.

ص ۲۸ - از آنجا بازگشت آن شب با ویرانی شد.

ص ۲۶ - مرا دل از معصیت با عز طاعت آر.

ص ۱۱۰ - از هوش بشد تا دیگر روز پاهوش آمد.

ص ۱۸۰ - عارف به خدای مشغول بود و با سوی وی نگرد.

ص ۱۹۲ - نوری گوید: خائف از خدای با خدای گریزد.

ص ۴۳ - با حاتم گفتند: ترا چه آرزوست؟

«باز» به جای «با» و «به»:

استفاده از این حرف در ترجمه رساله بسیار فراوان و گسترده است:

ص ۴۳ - و از آنجا باز نیشابور آمد.

ص ۵۱ - اندر آن رجوع بازو کنند.

ص ۹۰ - هرکی وقت بازو بسازد، وقت او، وقت بود.

ص ۱۰۲ - چون جهم دانست که حال دُقی برترست از حال او، باز انصاف آمد.

ص ۹۵ - واردی بود که بازو هیچیز را گذر نبود اندر صاحب او.

ص ۵۷۲ - مرد بازان بود که آن را دوست دارد.

ص ۱۹۲ - هرکه از چیزی ترسد، از او بگریزد و آنک از خدای ترسد، بازو گریزد.

ص ۱۳۷ - توبه اندر شرع، بازگشتن بود از نکوهیده‌ها باز آنچه پسندیده است از شرع.

ص ۴۹۱ - ابو عبدالله مغربی سفر کردی دائم و شاگردان وی بازو بودندی.

ص ۱۸ - کس را بازو شرکت نیست.

ص ۱۴۲ - یارب نگویم که توبه کردم، و نیز باز آن نگردم.

ص ۱۲۸ - عارف را نفس مسلم نبود زیرا که بازو مسامحه نرود.

«بر» به جای «علیه و ضد»:

- ۶۳ ص - همه با ایشان بودم و بر خویشان بودم.
- «از بهر» به جای «برای»:
- ۲۲۷ ص - اندر خواستم از محرک القلوب تا دل به حرکت آرد از بهر من.
- ۲۲۹ ص - شرم نداری که از بهر ما دست نداشته بودی از آن و باز سر آن شدی؟
- ۴۲ ص - پانصد سالست تا مرا می‌پروراند از بهر تو در این پرده‌ها.

ب - حروف ربط (پیوند)

«تا» به جای «که»

این حرف معمولاً بعد از اسم‌های زمان می‌آید:

- ۱۹۶ ص - چهل سالست تا چنان همی دانم که نظر خداوند به من نظر خشم است.
- ۴۴ ص - نود و پنج سالست تا دری همی گویم.
- ۳۳ ص - چهل سالست تا مرا بریان آرزو همی کند.
- ۶۶ ص - چهار روز بود تا هیچ نخورده بودم.
- ۹۳ ص - چهل سالست تا خدای مرا اندر هیچ حال نداشته کی من آن را کاره باشم.
- ۱۶۷ ص - کسی دانم سی سالست تا به مکه است.
- ۲۰۱ ص - هفتاد سالست تا وی را روزی همی دهیم.
- ۲۲۸ ص - چهل سالست تا اندر زیر هیچ نهفت نبوده‌ام شب.

«کی» به جای «که»

البته از «که» نیز در مواردی استفاده شده است:

- ۱۴ ص - رویم را پرسیدند کی نخست فریضه... چیست؟
- ۳۵ ص - آواز نوحه‌گری شنید کی همی گفت: ...
- ۱۰۷ ص - هر کی معالجت کند خوی خویش را...، گویند از خوی‌های بد فانی گشت.
- ۱۴۰ ص - عزم کند با خویشان کی نیز معصیت نکند.
- ۱۳۰ ص - و به شاهد، آن خواهند کی اندر دل مردم بود.
- ۶۳ ص - و هیچیز کی دست آدمی فرا آن رسیده بودی، نخوردی.
- ۲۰۹ ص - روایت کنند کی پیغامبر (ص) پیوسته اندوهگین بودی.
- ۱۰۲ ص - ابوبکر دق را گفتند کی جهم دق اندر حال سماع درختی بگرفت...

«از بهر آنک» به جای «زیرا»:

- اگر درویش را هیچ فضیلت نباشد مگر آنک فراخی جوید و نرخ ارزان خواهد، مسلمانان

را کفایت بود از بهر آنک او را بیاید خرید، و توانگر را بیاید فروخت. ص ۴۵۳

«پیش تا» به جای «پیش از آن که»:

- کار به جوانی کنید پیش تا به پیری رسید. ص ۱۴۷

«إمّا» به جای «یا»:

- تغیر بر بنده، از دو حال یکی بود که درآید، إمّا از قوّه وارد یا از ضعیفی

خداوندش. ص ۱۲۲

- مریدان ... باید علم شریعت به حاصل آرند إمّا به تحقیق و إمّا سؤال از ائمه. ص ۷۲۸

«و» به جای «در حالی که»:

- نوری گوید: بنده را مشاهدت درست نبود و بر اندام وی رگی قائم ماند. ص ۱۱۹

- وقتی مریدی را همی شستم، انگشت مرا بگرفت و وی بر تن شوی بود. ص ۶۷۸

ج - صفت‌های مشتق و مرکب

الگوهای ساختاری صفت‌های مشتق و مرکب در ترجمه رساله به شرح زیر است.

«به» + اسم:

- گویند نوری ... پروژه بودی و بازاریان پنداشتند که اندر سرای نان خورده‌ست. ص ۵۵

پروژه = روزه‌دار، صائم

- بذکر من براحث باشند. ص ۴۲

براحت = آسوده

- مردیش بزد زخمی بنیرو. ص ۲۹

بنیرو = نیرومند

- نشستن تو با هر گروهی که بود از مردمان، بسلامت‌تر از آنک با صوفیان. ص ۵۶

بسلامت‌تر = سالم‌تر، صحیح‌تر

- هیچ مرید به وی بادب نگردد. ص ۷۶

بادب = مؤذب

- اندر دنیا نافع‌تر کدام است و اندر آخرت کدام بکارتر است. ص ۴۸۰

بکارتر = سودمندتر

- «فرا» + اسم:
 - طربی اندر داود علیه السلام فرادیدار آمد. ص ۱۴۴
 - توبه اندر دل وی فرادیدار آمد. ص ۱۳۸
 فرادیدار = پدیدار، آشکار
- اسم + «گار»:
 - ذوالنون گوید مردمان تا ترسگار باشند، برراه باشند. ص ۱۹۳
 ترسگار = ترسنده، ترسو
- «بر» + اسم:
 - ذوالنون گوید مردمان تا ترسگار باشند برراه باشند. ص ۱۹۳
 برراه = مستقیم، هدایت یافته
- اسم + بن ماضی + «ه»:
 - عمر بن عبدالعزیز گوید: حاسد ستمکاری بود چون ستم رسیده. ص ۲۳۲
 ستم رسیده = مظلوم
- صفت + اسم:
 - حسن، برادر سنان، گوید چهارده حج کردم تهی پای. ص ۲۵۲
 تهی پای = پابرهنه
- اسم + بن مضارع:
 - تا ضعفا این امت را اندوه‌گزاری بود اگر سخنی بگویند درین باب. ص ۲۸۶
 اندوه‌گزار = غمگسار
- بن ماضی + «ه»:
 - اگر تو محو‌گردی و فانی‌گردی، رسته شدی. ص ۹۰
 رسته = رها
- «خود» + بن ماضی:
 - درخت خودرُست برگ آرد ولیکن بار نیارد. ص ۷۲۹
 خودرُست = خودرو
- «به» + صفت + «ی»:
 - امروز اندر مملکت کاری افتادست بنویی. ص ۳۸۰
 بنویی = تازه

د- قیدهای مشتق و مرکب

الگوهای ساختاری قیدهای مشتق و مرکب در ترجمه رساله به شرح زیر است:

«به» + اسم + «ی»:

۱۱۱ ص - اگر بهمگی از خلق غائب بود، بهمگی به حق حاضر بود.

۱۱۹ ص - نه بهمگی محو کند و نه اثری بگذارد.

۱۲۲ ص - بهمگی از همگی خویش باطل گشت.

بهمگی = تماماً

۲۹ ص - هرکه بهمگی از خدای برگردد، خدای بهمگی ازو برگردد.

بهمگی = تماماً

۲۹ - ۳۰ صص - هرکه به خدای گردد بکلی، خدای عزوجل بر وی به رحمت بازگردد.

بکلی = کلاً

«بر» + اسم:

۱۳۲ ص - و حدّش اینست بر جمله.

بر جمله = باجمال، خلاصه

«به» + اسم + «خویش»:

۲۱۹ ص - برخاست بتن خویش و چراغ روشن کرد.

بتن خویش = بشخصه، شخصاً

«به» + اسم:

۳۱۳ ص - هرکرا اندر بدایت، ارادت درست نیاید، پروزگار نفزاید وی را مگر ادبار.

پروزگار = تدریجاً، باگذشت زمان

«اندر» + اسم:

۳۰۹ ص - عادت مردمان اندر غالب، استادن است اندر وطن.

اندر غالب = غالباً، اغلب

ه- ویژگی‌های اسمی

۱) اسم‌های مشتق و مرکب

الگوهای ساختاری اسم‌های مشتق و مرکب در ترجمه رساله به شرح زیر است:

بن ماضی + «ه»:

- ۴۶۹ ص - هرکسی از افتادهٔ خویش عبارتی کرده‌اند.
افتاده = تجربهٔ معنوی و حال عرفانی
اسم + بن مضارع:
- ۶۷۸ ص - وقتی مریدی را همی شستم، انگشت مرا بگرفت و وی بر تن شوی بود.
تن شوی = تخته‌ای که مرده را بر آن نهند و شویند.
اسم + اسم:
- ۴۰۶ ص - ابوالحسن بوشنجه اندر طهارت جای بود، شاگردی را آواز داد ...
طهارت جای = وضوخانه
اسم + «گاه»:
- ۳۷۶ ص - وقتی گرمگاه بود، من اندر شدم، وی اندر کباب خانه بود.
گرمگاه = هنگام گرمای روز، نزدیک ظهر
اسم + «ی»:
- ۳۵۱ ص - گفته‌اند فرشته را دستوری باید خواستن اندر جان برگرفتن ذاکر.
دستوری = اجازت

۲) جمع بستن دوبارهٔ اسم‌های جمع

- ۸۷ ص - قصد ایشان کشف آن معانی هاست.
- ۶۵ ص - هیچ مقام نیست برتر از مقام متابعت دوست اندر فرمانها و افعالها و اخلاقها.
- ۳۳۰ ص - ابراهیم ستنه، ابراهیم دوحه را گفت: علایقها که با توست بینداز.
- ۳۷۴ ص - خدای عزوجل را الطافهای خفی است.
- ۳۹۰ ص - حق تعالی پیغامبر را صلی الله علیه و سلم خصائصها بسیار داد.
- ۴۷۹ ص - ابن سیرین را پرسیدند که از آدابها کدام نزدیکتر به خدای؟

۳) کاربرد «آن» و «از آن» بعنوان ضمیر عام

- ۴۴۹ ص - پسری از آن من به روم اسیر مانده‌ست.
- ۳۹۲ ص - پسری طفل، آن قیس حاضر بود.
- ۷۳ ص - صحبت ابوحفص کرده بود و آن حمدون قصار.
- ۶۷ ص - صحبت جنید کرده بود و آن نوری.
- ۶۷ ص - صحبت سری و آن مسوحی کرده بود.

- خبر به عمر بن عبد العزیز... برداشتند که پسری از آن تو انگشتی خریداری... ص ۲۲۲
- یحیی بن اکثم القاضی دوست من بود و من آن وی. صص ۲۰۶ - ۲۰۷

(۴) کلمات و تعبیراتی که نشانگر کهنگی زبان اثر است

- عزلت اندر حقیقت، جدا باز شدن است از خصلت های نکوهیده. ص ۱۵۴
- و بدانک اصل مجاهده خو باز کردن نفس است از آنچه دوست دارد. ص ۱۴۸
- و دواعی شک را بر وی دستی نبود. ص ۱۱۸
- ابو عثمان گوید: صدق خوف، پرهیزیدنست از گناهان ظاهر و باطن. ص ۱۹۳
- سخن را اندرو باز پژوهیدن محال بود. ص ۱۳۰
- اندر بهشت نشود آنک چند مثقال سپندانی اندر دل وی کبر بود. ص ۲۱۸
- از عادت خویش کم نکند مگر چند گوش گربه. ص ۲۱۲
- صبر از ایمان، بجای سرست از تن. ص ۲۷۹
- گفته اند شکر اضافت نعمت بود با نعمت دهنده. ص ۳۶۴
- کدام کار بود آن وی که عجب نبود. ص ۳۶۱
- حبیب عجمی را گفتند بازرگانی دست بداشتی؟ گفت: پابندانی ثقه است. ص ۲۵۷
- ابراهیم خواص اندر توکل یگانه بود و باریک فرا گرفتن. ص ۲۵۱
- محو، همگنان را بود. ص ۱۱۶
- زنی را پرسیدند که بزاد برآمده بود از سن او. ص ۱۵۰
- هیچکس نیست رشکن تر از خدای تعالی. ص ۴۱۷
- گفتم من دیک برای آن آمدم تا تو رنجه نباشی. ص ۳۹۵
- و عزم کند با خویشتن کی نیز گناه نکند. ص ۱۴۰
- از اشکال خویش بدان یگانه باشم. ص ۲۴۳
- چهل سالست تا اندر زیر هیچ نهفت نبوده ام شب. ص ۲۲۸
- هرکس از افتاده خویش عبارتی کرده اند. ص ۴۶۹
- حق سبحانه و تعالی را صفت نکنند به ذکر و به تفکر صفت کنند. ص ۳۵۰
- گفته اند استقامت در گفت به ترک غیبت بود. ص ۳۲۰

و- ویژگی های فعلی

(۱) وجه دعایی

از این وجه در ترجمه رساله به ندرت استفاده شده است:

- ۲۲۳ ص پدرت که خدای تعالی چون وی اندر مسلمانان بسیار مکناد، منم.
۸۰ ص - گفت خدای تو را از فتنه تو نگاهداراد.

(۲) وجه تمنایی

الف - برای بیان خواب:

- ۲۰۵ ص - به خواب دیدم که کسی بیامدی روی او چون ماه شب چهارده.
- ابوالعباس سریج بخواب دید ... که گویی قیامت برخاست و حق سبحانه و تعالی همی
۲۰۳ ص گویدی علما کجاند.
۱۸۶ ص - به خواب دیدم که قائلی گویدی مرا، تو از این شهر بتوانی شد.
۲۹ ص - معروف را به خواب دیدم چنانک به خواب ایستاده بودی.

ب - برای بیان شرط:

- اگر گرسنگی بفروختندی در بازار، اصحاب آخرت را هیچیز واجب نکند که خریدندی
۲۱۲ ص مگر آن را.
۴۲ ص - اگر آن دست بیرون بودی، روزی خویش بیافتی.
۴۵ ص - اگر نه گرانی غفلت بودی، شهوت بر تو ظفر نیافتی.
- اگر شما بدان بمانندی که نزدیک من بودی، فریشتگان شما را دست
صص ۱۲۳ - ۱۲۲ گرفتندی.
۱۵۰ ص - اگر از نفس فانی بودمی، آنچه حق شرع بودی، بر من گران نیامدی.
۴۷۳ ص - اگر نه آن بودی، هیچ نام بر ایشان نیفتادی.
- اگر از آنک من می دانم، شما را خبری بودی، خنده شما اندکی بودی و گریستن
۲۰۱ ص بسیار.

ج - برای بیان آرزو:

- ۴۹۳ ص - کاشکی من بهردمی و نگفتمی که امیر تویی.
۲۹ ص - کاشکی باز آمدی، به هر دین که خواستی، موافقت وی کردیمی.

د - برای بیان خبر به جای فعل اخباری:

- ۵۵ ص - بازاریان پنداشتندی که اندر سرای نان خوردست.
- جنید هر روز به دکان شدی و پرده فروهشتی و هر روز چهار رکعت نماز کردی و پس
۵۲ ص با خانه شدی
۷۳ ص - به اصل مغربی بود؛ بتینات بودی و ویرا کرامات بودی و فراستی نیز داشتی.
۳۵ ص - من به سخن تشنه تر بودمی از آنک تشنه به آب.

(۳) وجه امری

فعل امر، گاه با جزء پیشین «می» همراه است:

- بکوش تا اندوه به دست آری، آنگاه هرچند که خواهی می پرس. ص ۲۱۰
- آنچه مردمان می پوشند، می پوش و آنچه ایشان می خورند، می خور و لکن به سر از ایشان جدا می باش. ص ۱۵۵
- چیزکی می خورید و خاموش می باشید. ص ۴۶۵

(۴) وجه اخباری

وجه اخباری به صورت های زیر به کار رفته است:

الف - با جزء پیشین «همی»:

- نه پنداری که از مرگ همی ترسم از آن همی ترسم که از پس مرگ باشد. ص ۱۹۳
- چهل سالست تا چنان همی دانم که نظر خداوند به من نظر خشم است. ص ۱۹۶
- او اشارت همی کند به قرب. ص ۱۲۶
- و از ابن عمر رضی الله عنهما اثرها همی آید اندر اباحت سماع. ص ۵۹۴

ب - فعل ماضی نیز، گاه با جزء پیشین «همی» همراه است:

- رابعه مردی را دید که همی گفت و اندوها. ص ۲۰۹
- بگو که ابوالحسین نوری سلام همی گفت. ص ۱۲۶
- قومی جوانان بگذشتند در زورقی و دف همی زدند و شراب همی خوردند. ص ۲۰۶
- آن غلام به مجلس منصور عمار بگذشت و وی درویشی را چیزی همی خواست. ص ۲۰۵

ج - ماضی ساده (مطلق) گاه با «ی» تأکید آمده است:

- هرگز ندیدم که بخندید و ندیدم که تبسم کرد. ص ۲۸
- هرکه بدید کی تصرف و احکام به قدرت اوست، گویند ... ص ۱۰۸
- هرکی بهره یزید از افعال نکوهیده، به زبان شریعت وی را گویند ... ص ۱۰۷
- هرگاه که دوستی دنیا اندر دلی قرار گرفت، دوستی آخرت از آن دل برفت. ص ۴۱

(۵) کاربرد فعل به صورت «آینده در گذشته»^۱

- دانست آنچه بود و آنچه خواست بود و آنچه نخواست بود. ص ۲۱

۱ - ملك الشعرای بهار، این گونه فعل ها را «افعال مقاربه» نامیده است. سبک شناسی: ج ۲، ص ۳۶۲

- چون مفارقت خواستند کرد، گفت اگر عیبی می‌بینی، بخلاف آنست. ص ۵۱۴
- چون بخواستم خورد، اندیشه کردم در حال خویش. ص ۴۹۹
- جوانی به نزدیک ابوعلی رودباری آمد و چون بازخواست گشت، ... ص ۴۹۲
- پیغامبر (ص) چون بر استر نشستی که بسفر خواستی شد، سه بار تکبیر کردی. ص ۴۸۶

۶) استفاده از افعال غیرشخصی

- نباجی گفت که چیزی آرزو کرد مرا، به خواب دیدم که ... ص ۷۱۰
- اگر تو خدمت سلطان کنی، ترا این نبایستی خورد. ص ۳۴۲
- مهمانی نزدیک او بود و چراغ را روغن در می‌بایست کرد. ص ۲۱۹
- گفت هیچ چیز آرزو می‌کند گفت پاره جگر بریان آرزو همی‌کند. ص ۵۳۰
- گفتم مگر سخن گفتمی که وی را خوش نیامد. ص ۴۸۵

۷) استفاده از ساختار سوم شخص جمع برای صیغه مجهول

- جنید را پرسیدند. ص ۱۷۸
- گفته‌اند عقاب عزیز است در پریدن. ص ۲۴۲
- گویند مردی حکیم را دیدند که تره از سر آب فرا می‌گرفت و می‌خورد. ص ۲۴۲
- گفته‌اند هر که فرض دائم بنگزارد، فرض وقت‌ها از وی نپذیرند. ص ۳۹۳
- ابراهیم ادهم را گفتند اندر دنیا هرگز شاد شدی؟ ص ۱۳۹
- از ابوسلیمان دارائی حکایت کنند که گفت به مجلس قصص گوئی همی‌شدم ... ص ۱۳۹

۸) آمدن جزء پیشین «می» قبل از جزء اسمی یا پیشوند فعل

- بنده او را به جهد می‌باز دارد از مطالبات بد. ص ۲۲۶
- ابوتراب گفت: دست به خریزه پوست می‌دراز کنی، تصوف را نشائی. ص ۴۷
- من بنشستم و آن سیم می‌برداشتم. ص ۴۶۴

۹) آمدن «نه منفی ساز میان جزء پیشین «می» یا «به» و ماده فعل

- خواننده‌ایست که او را می‌نخواهند. ص ۴۱۹
- قناعت گنجی است که بفرسد. ص ۳۳۹

- از حقیقت سؤال بنیفتی با حق ایستادن بر آن. ص ۲۴۸
- اعتقاد وی درست گردد تا دیو وی را از راه بنبرد. ص ۱۵۴
- زبان ظاهر حکم بنگرداند. ص ۸۲
- هیچکس نبود از پیران که حکایت این پیرزن بشنید الا که بنبخشودند بروی. ص ۱۵۰
- هرگز روزی روزه نداشته‌ام که شب پنگشاده‌ام. ص ۳۲
- گویند ابویزید از دنیا بیرون نشد تا قرآن حفظ بنگردد. ص ۳۸

۱۰) افعال و ترکیبات فعلی که اینک از رواج افتاده‌اند

- من شرم دارم که وی را باز زنم. ص ۳۳۹
- یا باعلی مرگ را ساخته باش. ص ۳۲۸
- اخلاص اندر اعمال آن بود که ... از هر دو فرشته هیچ حظ نبیوسد. ص ۳۲۵
- غلام اسب گرم کرد و قوم ندانستند که او چرا می‌تازد. ص ۲۹۰
- هرکی بهره‌یزید از افعال نکوهیده، بزبان شریعت وی را گویند ... ص ۱۰۷
- اخلاق مطبوع بود ولکن به معالجت بگردد. ص ۱۰۷
- گویند زید بن ثابت برمی‌نشست ابن عباس رضی الله عنه فرا شتافت تا رکاب وی نگاه دارد. ص ۲۲۰
- هرکس اندر زنی نگرد، باول دیدار چشم فرا کند، خدای تعالی او را ... ص ۱۶۵
- پس جریح را گفتند صومعه تو از زر بازکنیم. ص ۶۳۷
- گفتم یا غلام باریک آوردی. ص ۲۵۳
- چون موسی علیه السلام بازو مخالفت کرد یکبار از وی اندر گذشت. ص ۵۸۴
- هرچه اندر دلت صورت بپندد، خدای تعالی به خلاف آنست. ص ۵۱۴
- آنچه داشتیم از زاد، همه برسید. ص ۴۹۹
- فراشدم و یکی باز کردم. ص ۲۲۷
- خبر به عمر بن عبد العزیز ... برداشتند که پسری از آن تو انگشتیری خریده است. ص ۲۲۲
- بیرون آمد تا به نشابور آید؛ قطعش افتاد و مال بردند. ص ۴۴
- چه می‌کردی اندرین سفرها و بیابان ها که می‌بریدی. ص ۲۴۹
- استاد ابوعلی هرگز پشت باز نگذاشتی. ص ۴۷۸

۱۱) استفاده از فعل ماضی در معنی مضارع

- هرکس بهره‌یزید از افعال نکوهیده، به زبان شریعت وی را گویند ... ص ۱۰۷

- چون از این فانی گشت، باقی گشت به صدق و فتوت. ص ۱۰۷
- چون فانی گردد از شهوت به نیت و اخلاص، باقی گشت در بندگی. ص ۱۰۷
- هرکه پدید تصرف و احکام به قدرت اوست، گویند از گردش زمانه فانی گشت. ص ۱۰۸
- چون از پندار وجود آثار خلق فانی گشت و بدانست کسی با ایشان هیچیز نیست، به صفات حق باقی شد. ص ۱۰۸
- هرگز ندیدم که بخندید و ندیدم که تبسم کرد. ص ۲۸

۱۲- فاصله بین «نه» منفی ساز و فعل

- اگر نه آنستی که برایشان بپوشد آنچه کشف کند، ایشان را ناچیز گرداند. ص ۱۱۶
 - اگر نه آن بودی، هیچ نام بر ایشان نیفتادی. ص ۴۷۳
 - اگر نه آنستی که تو فرموده‌ای، با تو هیچکس را یاد نکردی. ص ۴۲۵
 - اگر نه شرف تواضع بودی، حکم فقیر آنست که در رفتن خرامیدن کند. ص ۴۶۲
 - گفت نیک مردی تو اگر نه آنستی که جهودی. ص ۳۹۸
 - اگر نه گرانی غفلت بودی، شهوت بر تو ظفر نیافتی. ص ۴۵
- در اینگونه موارد، معمولاً «نه» با حرف ربط «اگر» همراه است.

الگوهای نحوی^۱

۱- آمدن فاعل با پسواژه «را»

- ایشان را اندر حاصل کردن توحید و حقیقت آن تقصیر نکرده‌اند. صص ۱۳ و ۱۴
 - بنان را کنیزکی آرزو کرد تا وی را خدمت کند. ص ۲۵۶
- البته استفاده از این «را» بسیار محدود است

۲- استفاده گسترده از جملات کوتاه

- اندر راه بصره همی رفتم، مردی دیدم اشتری می‌راند، اشتر یفتاد و بمرد و مرد و پالان را بیفکند، من می‌رفتم بازنگرستم اعرابی می‌گفت... اشتر بر پای خواست و مرد برنشست و برفت. ص ۶۹۰

۱- ذیل الگوهای نحوی، برخی ویژگی‌های زبانی و سبکی نیز به تسامع ذکر گردیده است.

- نار بنی دیدم، مرا آرزو آمد، فراتر شدم و یکی بازکردم، بشکستم، ترش بود، بیوکندم، فراشدم. ص ۲۲۷
- جنید هر روز به دکان شدی و پرده فروهشتی و هر روز چهار صد رکعت نماز کردی و پس با خانه شدی. ص ۵۲
- بنان مصری گوید: به مکه بودم و جوانی پیش من بود، کیسه‌ای نزدیک او آوردند که درو درم بود، پیش او بنهاد گفت مرا اندرین حاجت نیست. ص ۴۵۷
- محمد داود دینوری گوید: اندر بادیه بودم به قبیله‌ای رسیدم از قبایل، مردی مرا مهمان کرد غلامی را دیدم سیاه ... صص ۵۹۸ و ۵۹۹

۳- استفاده از وجه وصفی

- غلامی را دیدم سیاه بر پای ایستاده و بندها بر پای او نهاده و اشتران را دیدم اندر پیش خانه افتاده و مرده. ص ۵۹۹
- حج چنین کنند، مادر بگذارند و وی را خوشنو ناکرده. ص ۳۸۴
- سر برداشتم و مردی را دیدم اندر هوا نشسته، زنجیری زرین در دست و کوزه یاقوت اندر وی بسته. صص ۶۵۳ و ۶۵۴

۴- تکرار گسترده فعل «بود»

- امام ایشان بود، اصل وی از نهاوند بود، و مولد وی به عراق بود، و پدرش آبگینه فروش بود، قواریش از این بگفتندی، و فقیه بود، بر مذهب ابو ثور بود، و صحبت سری، و ابو ثور کرده بود. ص ۵۱
- به اصل مغربی بود، بتینات بودی، و وی را کرامات بودی و فراستی نیز داشتی و حال او بزرگ بود. ص ۷۳
- و از ایشان بود یوسف بن الحسین، پیری و قوهستان بود و یگانه وقت و خرید عصر و ادیب بود و صحبت ذوالنون مصری کرده بود و وفات او اندر سنه اربع و ثلثمائه بود. ص ۶۱

۵- حذف فعل

- هرکه در میدان تفویض افتد، مرادها نزد او برند همچنانک عروس بخانه داماد. ص ۲۵۷
- اگر خدای را ببینم با جمله مصیبت‌ها، دوستر دارم از آنک با یک ذره ریا. ص ۶۱
- نشستن تو با هر گروهی که بود از مردمان، سلامت‌تر از آنک با صوفیان. ص ۵۶
- من بسخن تشنه‌تر بودمی از آنک تشنه به آب. ص ۳۵
- صحبت ابو حفص کرده بود و آن حمدون قصار. ص ۷۳

۶) کاربرد دبه تعدیه در ترکیبات فعلی

- گروهی گفته‌اند نباید که بنده بترک حلال بگوید. ص ۳۲۰
- گفته‌اند استقامت در گفت، بترک غیبت بود. ص ۳۲۰
- هرکه بجسم بدانی، او را عرض بود. ص ۱۵
- هرکه خاموشی بغنیمت ندارد، ... ص ۲۸۴
- اهل معرفت به خدای عزوجل به جایگاهی رسند کی بترک حرکات گویند. ص ۵۱
- اعتقاد من با خدای آنست که بترک معلوم بگوئیم. ص ۶۴۹
- واجب بر مرید آن بود که بترک جاوه بگوید و ... ص ۷۴۵

۷) استفاده از صفت عالی، به عنوان صفت پسین

- ابن عطا گوید: علم بزرگترین، هیبت است و شرم. ص ۳۳۵
- منادی آواز می‌دهد یا باعلی برتبت بزرگترین رسانیدیم ترا. ص ۵۲۸
- علم بزرگترین، در ترجمه «العلم الاکبر»، و برتبت بزرگترین، در ترجمه «الرتبة القصوی» آمده است.

۸) کاربرد برخی تعبیرات کلیشه‌ای به تأثیر از زبان عربی

- واخجلنا از وی چون حکایت بازکردی، بسیار بگریستی. ص ۵۳۶
- بر تو بادا تقوی ... بر تو بادا جهاد. ص ۱۶۰
- این تعبیرات در ترجمه «علیک بالتقوی»، و «علیک بالجهاد» آمده است.

۹) استفاده گسترده از جملات معترضة دعایی به صورت عربی

- عمر بن الخطاب را رضی الله عنه دیدم مشکی آب برگردن. ص ۲۲۱
- بوهریره رضی الله عنه روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت: ص ۲۰۲
- از استاد ابوعلی دقاق شنیدم رحمه الله اندر قول خدای عزوجل ... ص ۴۸۴
- خداوند سبحانه و تعالی به یکی از پیغمبران وحی فرستاد که ... ص ۲۸۵
- علی مرتضی کرم الله وجهه گفت ... ص ۲۶۶
- و از جمله آن، حدیث عبدالله عمر رضی الله عنهما است. ص ۶۴۱

۱۰) تقدم فعل بر «متمم» و برخی از اجزاء جمله

- خداوند سبحانه با موسی بر طور سخن گفت تواضع را. ص ۲۲۰
- جنید را پرسیدند از تواضع، گفت بال فرو داشتن بود و پهلوی نرم داشتن. ص ۲۲۰
- مرتعش گوید چندین حج بکردم بر تجرید. ص ۱۵۰
- نصرآبادی را به خواب دیدند به مکه. ص ۷۰۹
- عجب بماندم از تصدیق او پیغامبر را علیه الصلوة و السلام. ص ۲۸۸
- زنی را پرسیدند که به زاد برآمده بود از حال او. ص ۱۵۰
- معرفت برآمدن حق است بر اسرار به مواصلت پیوستگی انوار. ص ۵۴۸
- زهد خاموشی دلست از خالی بکردن از اسباب و دست بیفشاندن از املاک. ص ۱۷۶

فصل سوم

اشعار عربی رساله و شرح مآخذ آنها^۱

در بین مؤلفات صوفیه، به ویژه آثار تعلیمی، کمتر اثری است که در پرورش مضامین و آموزه‌های صوفیانه، از شواهد شعری کمک نگرفته باشد. با مطالعه و تحقیق در برخی از آثار صوفیه، نظیر: قوت القلوب مکی، اللمع سراج، تعرف کلاباذی، احیاء علوم غزالی و... این حقیقت به درستی مشخص می‌شود.

در رساله قشیریه حدود یکصد و هشتاد بیت شعر نقل شده که با توجه به حجم اثر، نسبت به سایر آثار هم نوع، کم نظیر است. جز چند مورد انگشت شمار که نام‌گوینده به تصریح یا تلویح آمده، در بیشتر موارد گویندگان اشعار مشخص نیستند. ممکن است تصور شود برخی از اشعار ناشناخته این کتاب از خود مؤلف باشد، چرا که او خود شاعر بوده و برخی از اشعارش در فصل اول این کتاب نیز آمده است؛ اما این نکته را نباید فراموش کرد که قشیری در رساله، بیشتر به نقل آراء و نظریات اولیای دین و شیوخ صوفیه تأکید دارد تا طرح رای و نظر شخصی. اگر اشعاری از افراد منتسب به صوفیه،

۱ - اشعار عربی این فصل، بر اساس متن ترجمه فارسی رساله قشیریه، به تصحیح مرحوم استاد فروزانفر مورد بررسی قرار گرفته است.

نظیر کنیزکان، قوالان و... را نیز آورده، اولاً "شمار آنها بسیار محدود است، ثانیاً اغلب این اشعار هم از زبان شیوخ صوفیه نقل شده است. ضمن آن که وی در این اثر، برخلاف لطایف الاشارات در نسبت هیچ شعری به خود تصریحی نکرده است.

در این فصل کوشیده‌ایم ضمن ترجمه همه اشعار به زبان فارسی، مآخذ و مستندات بسیاری از سروده‌ها، و همچنین شمار قابل توجهی از گویندگان آنها را با مراجعه به آثار مقدم بر قشیری معرفی کنیم. متأسفانه مستند برخی از اشعار، برغم بررسی‌ها و ملاحظات فراوان به دست نیامد. در موارد متعددی کاربرد این اشعار در متون صوفیه بعد از قشیری نیز مورد تتبع قرار گرفته است. بسیاری از این سروده‌ها متعلق به شعرای غیر صوفی، و برخی نیز منسوب به گویندگان جاهلی است اما قشیری - چنانکه رسم صوفیه است - بی توجه به نام و نشان گوینده، با استخدام آنها در جوف موضوعات و مسائل صوفیانه، رنگ و بوی کاملاً عرفانی به آنها بخشیده است.

إِذَا صَفَّتِ الْمَوَدَّةُ بَيْنَ قَوْمٍ وَ دَامَ وَلَاؤُهُمْ سَمُجَ الثَّنَاءِ^۱

(ص ۵۶۲)

«هرگاه دوستی بین مردم یکرنگ شود و محبت‌شان ادامه یابد، رسم ثنا و تبجیل برخیزد.»
این بیت در تمة الیتیمه ثعالبی ۱۱۳/۲^۱ و لطایف الاشارات قشیری ۲۰۳/۲ آمده است. ثعالبی ضمن نقل بیتی از حیدر الخجندی و نقد آن، به این بیت بدون نام گوینده آن اشاره کرده است و نظر صوفیانی را که با استناد به این، از توصیف و تبجیل خدا امتناع می‌ورزند، مورد انتقاد قرار داده است.

لَيْسَ مِنْ مَاتَ فَاشْتَرَحَ بِمَيْتٍ إِسْمًا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَخْيَارِ

(ص ۹۱)

«هرکه به مرگ برآساید، در حقیقت نمرده است. مرده آن است که در عین زندگی بمیرد»
این بیت در منابع مقدم بر قشیری، از جمله در البیان و التبيين جاحظ ۱۱۹/۱، الاغانی

۱ - شماره صفحات در ذیل ابیات، بر اساس ترجمه رساله قشیریه، چاپ مرحوم استاد فروزانفر است.

۱- رقم سمت راست، شماره جلد، و رقم سمت چپ، شماره صفحه کتاب است.

ابوالفرج اصفهانی ۳۰۵/۲۱، عقد الفرید ابن عبدربه ۴۶۲/۵، و همچنین در لطایف
الاشارات ۹۲/۱ آمده است. در بسیاری از آثار بعد از قشیری، نظیر: کشف الاسرار
میبدی ۱۹۸/۱، طبقات شعرانی ۲۶/۱، امثال و حکم رازی ۱۹۵، معجم الادبا یاقوت ۹/۱۲،
و لسان العرب ابن منظور ۲۱۷/۱۳ نیز دیده می شود.

جاحظ گوینده آن را عدی بن الرعلاء می داند که یکی از شعرای جاهلی است. یاقوت
آن را جزو اشعار صالح بن عبدالقدوس (وفات: ۱۶۰ هـ) ضبط کرده است. با توجه به نظر
شعرانی که گفته است. ابوسعید حسن بصری این بیت را زیاد می خواند، به نظر می رسد
گفتار جاحظ به صحت نزدیکتر باشد.

وَعَنِّي لِي مِنْ قَلْبِي وَغَنِيْتُ كَمَا غَنِي
وَكُنَّا حَيْثُ مَا كُنَّا وَكَانُوا حَيْثُ مَا كُنَّا

(ص ۵۲۱)

«معشوق در دلم ندایی سر داد و من هم با او هم آواز شدم. آنچنانکه بودند، بودیم و آنچنانکه
بودیم، بودند»

این ابیات در طبقات الاولیا ۱۳۵ آمده و به جنید (وفات: ۲۹۷ هـ) منسوب شده است.

بَكَتْ عَيْنِي غَدَاةَ الْبَيْنِ دَمْعاً وَأُخْرَى بِالْجُكَاةِ بَخْلَتْ عَلَيْنَا
فَعَاثَبْتُ الَّتِي بَخَلَتْ بِدَمْعٍ بِأَنْ غَمَضْتُهَا يَوْمَ التَّقِينَا

(ص ۵۶۸)

ترجمه ابیات بالا به صورت منظوم در کشف الاسرار ۲۵۴/۱ چنین آمده است:
یک چشم من از فراق یارم بگریست و آن چشم دگر بخیل گشت و نگریست
چون روز وصال شد جزایش کردم کاری نگریستی و نباید نگریست
دو بیت بالا، علاوه بر کشف الاسرار، در حلیه الاولیا ۳۲۹/۱۰ نیز آمده و بیت زیر میان
آن دو افزوده شده است:

فجازيت التي جاءت بدمع بان اقررتها بالحب عينا
ابو نعيم ابیات فوق را به علی بن حسین سامری نسبت داده است.

أَمَّا الْخِيَامُ فَإِنَّهَا كَخِيَامِهِمْ وَ أَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرَ نِسَائِهَا

(ص ۱۰)

«خیمه ها چون خیمه های آنان است ولی زنان این قبیله را چون زنان آنان نمی بینم»
این بیت در *موت القلوب* مکی^۱، *معجم الادبا* ۲۲۷/۱۲، *طبقات الاولیا* ۲۰۶، و *اوراد الاحباب* باخرزی/۱۹۵ به نظر رسیده است. ابوطالب مکی آن را به مجنون، و ابن ملقن به ابوبکر شبلی نسبت داده است ولی به نظر یاقوت، از سروده های ابوالحسن علی بن احمد سلک الفالی (وفات: ۴۴۸ هـ) است.

فَصَحْوُكَ مِنْ لَفْظِي هُوَ الْوَضْلُ كُلُّهُ وَ سُكْرُكَ مِنْ لَحْظِي يُبَيِّحُ لَكَ الشُّرْبَا
فَمَا مَلَّ سَاقِيهَا وَ مَا مَلَّ شَارِبُ عُقَارٍ لِحَاطِ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ اللَّبَا

(ص ۱۱۳)

«هوشیاری تو از گفتارم همه اش وصل است و مستی تو از نگاهم (چشم) باده نوشی را بر تو مباح می کند. نه ساقی، و نه میخواره هیچ وقت آزرده نمی شوند از شراب نگاه هایی که جامش دل عاشقان را سرمست می کند»

ابیات فوق در *طبقات الصوفیه سلمی* ۵۰۰/، *لطایف الاشارات* ۴۴۶/۱ و *طبقات الاولیا* ۵۴/ و ۵۵ آمده است. ابن ملقن این اشعار را به ابوعلی رودباری (وفات: ۳۲۱ هـ)، و سلمی به ابوعبدالله احمد بن عطا رودباری (وفات: ۳۶۹ هـ) نسبت داده و با دو بیت دیگر به صورت زیر نقل کرده است:

فَمَا مَلَّ سَاقِيهَا وَ مَا مَلَّ شَارِبُ عُقَارٍ لِحَاطِ كَأَنَّهُ يَسْكُرُ اللَّبَا
يَطُوفُ بِهَا طَرَفُ مِنَ السَّحَرِ فَاتَرُ عَلَى جِسْمِ نَوْرِ ضَوْؤُهُ يَخْطِفُ الْقَلْبَا
يَقُولُ بِلَفْظٍ يَخْجَلُ الصَّبَّ حَسَنَهُ تَجَاوَزَتْ يَا شَغُوفُ فِي حَالِكِ الْعَبَا
فَسُكْرُكَ مِنْ لَحْظِي هُوَ الْوَجْدُ كُلُّهُ وَ صَحْوُكَ مِنْ لَفْظِي يُبَيِّحُ لَكَ الشُّرْبَا

فَاللَّيْلُ يَتَّخِذُ مِنَّا بِفَاضِلٍ بُرْدِهِ وَ الصُّبْحُ يُلْحِقُنَا رِدَاءَ مُذْهَبَا

(ص ۱۲۰)

«شب ما را با گسترده گی جامه بردش در بر می گیرد و صبح بر ما ردائی طلائی می پیچد»

۱ - مستند اشعار رساله قشیریه (مقاله): احمد مهدوی دامغانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ص ۱۷۰

* * * * *

ثُمَّ قَطَعْتُ اللَّيْلَ فِي مَهْمَةٍ لَا أَسَدًا أَخْشَى وَلَا ذُنْبًا
يَغْلِيَنِي شَوْقِي قَاطَوِي الشُّرَى وَلَمْ يَزَلْ ذُو الشَّوْقِ مَغْلُوبًا
(ص ۳۱۱)

«شب را در بیابان پهناور پشت سر گذاشتم و از شیر و گرگ نهراسیدم. وقتی شوق بر من غلبه کند، موجب می شود که به شب روی پردازم زیرا صاحب شوق، پیوسته تسلیم شوق است.»
این ابیات در لطایف الاشارات ۱/ ۴۷۶ و ۲/ ۳۰ نیز آمده است.

* * * * *

وَدَادُكُمْ هَجْرٌ وَ حُبُّكُمْ قَلِيٌّ وَ قُرْبُكُمْ بُغْذٌ وَ سِلْمُكُمْ حَرْبٌ
(ص ۱۲۶)

«دوستی شما، فرقت است و محبت شما، خشم؛ نزدیکی شما دوری است و صلح شما، جنگ.»
این بیت در یتیمه الدهر ثعالبی ۱/ ۱۴۲ و احیاء علوم غزالی ۲/ ۴۱۷ آمده و با دگرگونی و جابه جایی برخی کلمات، در اللمع ابونصر سراج ۲/ ۴۳۲ و حلیه الاولیا ۱۰/ ۳۶۹ نیز نقل شده است. ابونعیم آن را به ابوبکر شبلی (وفات: ۳۳۴ هـ) نسبت داده است، ولی ثعالبی آن را از سروده های عباس بن احنف (وفات: ۱۹۲ هـ) می داند. بیت فوق در دیوان عباس بن احنف به صورت زیر آمده است:

وَصَالِكُمْ صِرْمٌ وَ حُبُّكُمْ قَلِيٌّ وَ عَظْفُكُمْ صَدٌّ وَ سِلْمُكُمْ حَرْبٌ^۱

* * * * *

وَ أَسْطَرَّ الْكَأْسَ مِنْ أَنْبَارِهَا فَأَتَيْتَ الدُّرَّ فِي أَرْضٍ مِنَ الذَّهَبِ
وَ سَبَّحَ الْقَوْمُ لَمَّا أَنْ رَأَوْا عَجَبًا نُورًا مِنَ الْمَاءِ فِي الثَّارِ مِنَ الْعَيْبِ
سُلَاقَةٌ وَرَثَتَهَا غَادُ عَنْ إِرَمٍ كَانَتْ دَخِيرَةً كِشْرَى عَنْ أَبِي قَابٍ
(ص ۱۰۲)

«از مشک های خود آبی در جام ریخت گویی در زمینی [سرخ] از طلا، دُرّی رویانده است. آن قوم از شگفتی خدا را تسبیح گفتند وقتی دیدند در آتش انگور (شراب سرخ)، نور آب قرار دارد. این شراب، عصارة نابی است که عاد از ارم به ارث برده و گنجی ارزشمند است که کسری از اجداد خود به دست آورده است.»

قشیری ابیات بالا را به ابن معتر (وفات: ۲۹۶ هـ) نسبت داده است. ثعالبی نیز آن را در

نمار القلوب/ ۲۲۸ از قول ابن معتر نقل کرده است.

فَلَمَّا اسْتَبَانَ الصُّنْعَ أَذْرَجَ ضَوْؤُهُ بِأَنْوَارِهِ أَنْوَارَ ضَوْءِ الْكَوَاكِبِ
يُجَرُّهُمْ كَأَسَا لَوَائِثِلَى اللَّظَى بِتَجْرِيعِهِ طَارَتْ كَأَسْرَعِ ذَاهِبِ
(ص ۱۱۹)

«وقتی بامداد روشن پدیدار گردد، نور ستارگان را با انوار خود محو می‌کند. جامی به آنان می‌چشاند که اگر مبتلای آتش جهنم آن را بنوشد، مانند افراد سریع السیر چابک می‌شود و سرعت می‌گیرد.»

ابیات بالا در طبقات الصوفیه سلمی/ ۴۴۷، طبقات الصوفیه انصاری/ ۳۶۵، مرصاد العباد/ ۳۲۴، طبقات الاولیا/ ۳۶۷ و رساله لوائح عین القضاة/ ۴۶ عیناً نقل شده است. نفحات الانس/ ۱۴ و مصباح الهدایه/ ۲۱ فقط بیت اول را آورده‌اند. سلمی و ابن ملقن، هر دو، شعر مذکور را به ابوالعباس سیاری (وفات: ۳۴۲ هـ) منسوب کرده‌اند.

لَيْسَ فِي الْقَلْبِ وَ الْفُؤَادِ جَمِيعاً مَوْضِعُ فَارِغٍ لِفَقِيرِ الْحَبِيبِ
هُوَ سُؤْلِي وَ هِمَّتِي وَ حَبِيبِي وَ بِهِ مَنَّا حَبِيتُ عَيْنِي يَطِيبُ
وَ إِذَا مَا السَّقَامُ حَلَّ بِقَلْبِي لَمْ أَجِدْ غَيْرَهُ لِسُقْمِي طَبِيبُ
(ص ۶۶۰)

«در همه دل و جانم، هیچ جای خالی‌ای برای غیر دوست یافت نمی‌شود. دوست، آرزو، خواسته و یار من است. تا زمانی که زنده‌ام، زندگیم با او خوش است و وقتی بیماری به دلم روی آورد، جز او طبیبی برای دردم نمی‌یابم.»

ابیات فوق با اندکی تغییر در کشف الاسرار/ ۳۱۱/۱، و بیت اول و سوم آن در صفوة الصفا ابن بزاز/ ۹۷۵ نقل شده است.

قَدْ كُنْتُ مَيِّتاً فَصِرْتُ حَيًّا وَ عَنْ قَرِيبٍ تَصِيرُ مَيِّتاً
عَزَّ بِدَارِ الْفَنَاءِ بَيْتُ فَابْنِ بِدَارِ الْبَقَاءِ بَيْتُ
(ص ۷۰۶)

«مرده بودی، زنده شدی و به زودی هم خواهی مرد. در دنیا که دار فناست، خانه، عزیز و کمیابست؛ پس در آخرت که دار بقاست، خانه ای بنا کن.»

این دو بیت در تاریخ بغداد ۴۲۶/۹ و صفة الصفوة ابن جوزی ۴۰۳/۲ آمده است. قشیری از قول بشر بن الحارث (وفات: ۲۲۷ هـ) آورده که این بیت را حضرت علی (ع) در خواب به او آموخته است. خطیب بغدادی و ابن جوزی همین مطلب را از قول فتح بن شحرف (وفات: ۲۷۳ هـ) نقل کرده اند. ظاهراً مرجع قشیری در نقل خواب بشر حافی، و انتساب این ابیات به حضرت علی (ع)، عیون الاخبار ابن قتیبہ است.^۱

تُرْبُكُمْ مِنْ بُلْبُلٍ بُغِدِكُمْ لَمَتْنِي وَتُتُّ رَاغَتِي

(ص ۱۲۶)

«وصالتان چون فراقان باشد پس آسودگی من کی است؟»

این بیت منسوب به شبلی است و در حلیۃ الاولیا ۲۵۲/۱۰ و طبقات الاولیا ۱۲۶ ابیات زیر قبل از آن آمده است:

مَحْنَتِي فَيَكْ اَنَّنِي	لَا اِبَالِي بِمَحْنَتِي
يَا شِفَائِي مِنَ السَّامِ	وَاَنْ كُنْتُ عَلَتِي
تَبَتْ دَهْرًا عَرَفْتُكَ	ضَيَعْتُ فَيَكْ تَوْبَتِي

مَنْ مَاتَ عِشْقًا فَلَيْتُهُ هَكَذَا لَا خَيْرَ فَيَ عِشْقِي بِلَا مَوْتٍ

(ص ۵۶۸)

«کسی که گرفتار عشق شد، باید عاشقانه بمیرد. در عشقی که مرگ نباشد، خیری نیست.»

بیت فوق در طبقات الصوفیه انصاری ۳۵/۴، احیاء علوم ۵۰۷/۴، نفحات الانس ۳۴ و رساله لوائح ۱۱۲ آمده است. محمد بن اسحاق و شا، آن را سروده کنیزکی از آن سلیمان عبدالملک اموی می شمارد.^۲

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقُولُ ذَكَرْتُ رَبِّي وَهَلْ أَنْسَى قَدْ كُفِرَ مَا نَسِيتُ

شَرِبْتُ الْحُمْبُ كَأَسَا بَعْدَ كَأَسٍ لَمَّا نَفِدَ الشَّرَابُ وَ مَا رَوَيْتُ

(ص ۵۶۶)

«در شگفتم از کسی که می گوید پروردگارم را یاد می کنم! مگر او را لحظه ای فراموش می کنم تا به

یادش بیاورم. جام در جام از شراب محبت نوشیدم، نه شراب تمام شد، و نه من سیراب گشتم.»
 ابیات بالا عیناً در طبقات الاولیا/ ۴۰۲، شرح فصوص الحکم خوارزمی/ ۲۸ و رساله
 لویح/ ۱۲۱ و ۱۲۲ آمده است. احیاء علوم/ ۴/ ۵۱۹ ابیات زیر را اضافه دارد:
 اموت اذا ذکرتک ثم احیا و لولا حسن ظنی ماحییت
 فاحیا بالمنی و اموت شوقا فکتم احیا علیک و کم اموت
 فلیت خیاله نصب لمینی فان قصرت فی نظری عمیت
 بیت اول در کشف الاسرار/ ۱/ ۴۲۰، و بیت دوم در کشف المحجوب/ ۲۳۲ و مصباح
 الهدایه/ ۱۳۷ آمده است. ابن ملقن و خوارزمی، همچون قشیری آن را به بایزید بسطامی
 (وفات: ۲۶۱ هـ) نسبت داده‌اند.

أَقْبَلْتُ فَلَاخَ لَهَا غَارِضَانِ كَالسَّيْحِ
 أَدْبَرْتُ فَقُلْتُ لَهَا وَالْفُؤَادُ فَي وَهَجِ
 هَلْ عَلَيَّ وَيَعْكُنَا إِنْ عَشِيتُ مِنْ حَرَجِ
 (ص ۵۹۶)

«پیشم آمد چنان که دو گونه‌اش چون شبه می‌درخشیدند. سپس پشت کرد و من در حالی که دلم از
 آتش عشقش می‌سوخت، به او گفتم وای بر شما! اگر عاشق شوم، مرا گشایشی خواهد بود؟»
 قشیری این ابیات را از قول مردی نقل کرده که در نزد پیامبر (ص) می‌خوانده است.

كُلُّ بَيْتٍ أَنْتَ سَاكِنُهُ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى السُّرُجِ
 وَجْهَكَ الْمَأْمُولُ حُجَّتُنَا يَوْمَ يَأْتِي النَّاسَ بِالْعُجْبِ
 (ص ۵۲۴)

«هر منزلی که تو ساکنش باشی، به هیچ چراغی نیازمند نیست. روزی که مردم هر یک با دلایل
 خود حاضر می‌شوند (روز قیامت)، چهره دلپذیر تو دلیل روشن ماست.»

ابیات فوق در تاریخ بغداد/ ۱۴/ ۳۹۶، کشف الاسرار/ ۵/ ۳۱۱، تذکرة الاولیا/ ۶۳۷، و
 نفحات الانس/ ۱۶۹ آمده است. احیاء علوم/ ۴/ ۷۰۰ و ۷۰۱ بیت زیر را اضافه دارد:
 لاتاح الله لی فرجا یوم ادعو منک بالفرج
 میبیدی و عطار این اشعار را به شبلی، و برخی دیگر به عبدالصمد بن المعذل (وفات:

۲۴۰ هـ) منسوب کرده اند.^۱

إِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ لِنَجْمِ رَاحٍ تَسَاوَى فِيهِ سَكْرَانُ وَ صَاحٍ

(ص ۱۱۳)

«آنگاه که کوکب شراب را بامداد طلوع کند، مست و هوشیار یکسان شوند.»

این بیت در رساله لواط/ ۱۳۲، کشف المحجوب/ ۲۳۴ و مصباح الهدایه/ ۲۵۹ نقل شده است.

إِذَا مَا بَدَأَ لِي تَغَاظَمْتُهُ فَاصْدُرْ فِي خَالٍ مَنْ لَمْ يَرِدْ
جَمَعْتُ وَ فَرَّقْتُ عَيْنِي بِهِ فَفَزِدُ التَّوَاصُلِ مَتْنِي الْعَدِيدِ

(صص ۱۰۶ و ۵۶۴)

«چون دوست بر من به شاهد جمال جلوه کند، بزرگش می دارم. سپس به چنان حالی بر می گردم که گویی کسی هرگز بدان نرسیده است. چشمم را به کمک او هم جمع کردم، و هم متفرق. از نظر وصل، چشمم یگانه است و از نظر شمار، دوگانه.»

در شرح تعرف ۱۵۵۸ و ۱۵۵۹، ابیات بالا با دو بیت زیر همراه است.

اجده اذا غبت عني به و اشهد وجدی له قد فقد

فلا الوصل يشهدني غيره و لاننا اشهده منفرد

در اللمع/ ۴۵۰ بیت اول آن، با بیت دیگری آمده است.

يَا مَنْ شَكََا شَوْقَهُ مِنْ طُولِ فُرْقَتِهِ اضْبِرْ لَعَلَّكَ تَلْقَى مَنْ تُحِبُّ غَدًا

(ص ۵۷۶)

«ای که به خاطر شوق، از طول جدایی می نالی، صبر کن شاید آنکه را دوست داری، فردا ببینی.»

این بیت در طبقات الاولیا/ ۵۳ آمده و به عبدالله محمد بن منازل (وفات: ۳۲۹ هـ)

منسوب شده است.

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

(ص ۵۹۳)

۱ - مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی: سید محمد دامادی، ص ۱۹۶؛ همچنین مستند اشعار رساله: ص ۱۸۳

«ما از کسانی هستیم که با حضرت محمد(ص) عهد بستیم تا زنده ایم، همیشه جهاد کنیم»
این بیت در کشف الاسرار ۱۸/۸ و صحیح بخاری ۶۱/۴ از قول انس بن مالک نقل شده
و راوی آن انصار معرفی شده است. قشیری نیز آن را به انصار نسبت داده است.

أَيَّامَنْ لَيْسَ لِي مِنْهُ وَ إِنِّ عَدَّيْنِي بُدُّ
وَيَّامَنْ نَالَ مِنْ قَلْبِي مَنَالاً مَالَهُ حَدُّ
(ص ۵۳۱)

«ای آنکه مرا از تو گریزی نیست، هر چند مرا عذاب می دهی؛ و ای آنکه از قلبم بهره ای گرفته ای
که حدی ندارد»

این ابیات در طبقات الاولیا/ ۵۳ نقل شده و ابن ملقن همچون قشیری آن را به ابوعلی
رودباری نسبت داده است.

يَا عَيْنُ سَحَى أَبَدًا يَا نَفْسُ مُوتِي كَمَدًا
وَلَا تُحِبِّي أَحَدًا إِلَّا الْجَلِيلَ الصَّمَدًا
(ص ۲۷۶)

«ای چشم برای همیشه بسته باش و ای نفس از ترس و اندوه بمیر، و کسی جز خدای بزرگ و بی
نیاز را دوست مگیر»

اشعار فوق در منهاج العابدین غزالی/ ۱۴۹ نیز آمده است.

كُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْ تُزَجَّى إِزَالَتُهَا إِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ
(ص ۲۳۳)

«امیدی به از بین رفتن تمام دشمنی ها هست جز دشمنی آنکه از روی حسد با تو خصومت ورزد»
در مآخذ مقدم بر قشیری، در عقد الفرید ۱۵۸/۲ و ۱۶۰ و عیون الاخبار ابن قتیبه
۴۰۷/۲ آمده است. در آثار بعد از قشیری، در احیاء علوم ۲۷۷/۳ و صفوة الصفا ۱۷۱/۲
و ۱۹۶ به نظر رسیده است. ابن عبد ربه، آن را به نام ابن مبارک (وفات: ۱۸۲ هـ) ضبط
کرده است.

كَأَهْلِ النَّارِ إِنْ نَضِجَتْ جُلُودُ أُعِيدَتْ لِلشَّقَاءِ لَهُمْ جُلُودُ
(ص ۹۱)

«چون دوزخیان که هرگاه پوستشان بسوزد، به سبب شدت عذاب، پوستهای دیگری برای آنها ایجاد می‌شود.»

این بیت از ابونواس (وفات: ۱۹۸ هـ) است و ابیات مقدم بر آن چنین است:

یعز علی ان تجدی کوجدی لان الحب اهلونه شدید
رایت الحب نیراناً تلظى قلوب العاشقین لها وقود
فلیت لها اذا احترقت تفانت و لکن کلما احترقت تعود^۱

الصَّبْرُ عَنْكَ مَذْمُومٌ عَوَاقِبُهُ وَالصَّبْرُ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ مَحْمُودٌ
(ص ۲۸۳)

«صبر از تو عاقبتش ناپسندیده است. حال آن که صبر در دیگر چیزها پسندیده است.»
این بیت به همین صورت، در احیاء علوم ۱۱۸/۴ نقل شده است.

لِي سَكْرَتَانِ وَلِلنَّذَمَانِ وَاحِدَةٌ شَيْءٌ خُصِصْتُ بِهِ مِنْ بَيْتِهِمْ وَخُدَى
(صص ۱۱۳ و ۵۶۷)

«من دو مستی دارم و هم‌بیاله من یک مستی. چیزی که در میان اقران، تنها من به آن مخصوصم.»
این بیت از سروده‌های ابونواس اهوازی است.^۲ ولی در طبقات الاولیا/ ۲۰۶ و شرح
فصوص الحکم/ ۵۹۱ به ابوبکر شبلی منسوب شده است!

وَجُودِي أَنْ أَغِيبَ عَنِ الْوُجُودِ بِمَا يَسْبُدُو عَلَيَّ مِنَ الشُّهُودِ
(ص ۱۰۱)

«وجود من وقتی است که با شهود حقیقت بر من، از وجود خود غایب شوم.»
ابن الدبّاغ در مشارق انوار القلوب، این بیت را به ضمیمه بیت دومی بدون ذکر نام
گوینده، آورده و آن، این بیت است:

و مالی فی الوجود کثیر حظ و لکن وجد موجود الوجود^۳

۱ - مجانی الحدیث: فؤاد افرام، ج ۳، ص ۶۱ و ۱۶۰

۲ - همان: ص ۱۷۳

۳ - مستند اشعار رساله: ص ۱۷۴

يَا ذَا الَّذِي زَارَ وَمَا زَارَا كَأَنَّهُ مُفْتَتِسٌ نَاراً
مَرَّ بِبَابِ الدَّارِ مُسْتَعْجِلاً مَا ضَرَّهُ لَوْ دَخَلَ الدَّارَا
(ص ۱۲۰)

«ای آنکه مرا دیدی و دیدار نمودی، همچون کسی که به گرفتن آتش از همسایه آمده است، شتابان از در خانه گذشتی. اگر داخل می‌شدی، ضرر نمی‌کردی.»

ابیات فوق بدون نام گوینده عیناً در مصباح الهدایه/۱۲۷ آمده است. و در ثمار القلوب/۵۷۶ مصرع اول آن، با اندکی تغییر چنین آمده است: «یا زائراً زار و ما زارا».

ضَابِرَ الصَّبْرِ فَاسْتَعَاثَ بِهِ الصَّبْرُ رُفَّاحَ الْمُحِبِّ بِالصَّبْرِ صَبِراً
(ص ۲۸۳)

«بر صبر غلبه کرد و صبر از او یاری خواست. عاشق با صبر بر صبر می‌تازد.»

بیت فوق عیناً در عوارف المعارف سهروردی/۴۹۳، احیاء علوم/۳۷۲/۵، و با اندکی تغییر در مصراع دوم، در تعرف/۹۴ نقل گردیده است. به تصریح دیلمی در عطف الالف المؤلف، این بیت از ذوالنون است.^۱

الْعَيْنُ بِاِكْيَةِ لَمْ تُفْصِحِ النَّظْرَا (ص ۱۲۰)
«چشم گریان از نگاه سیر نمی‌شود.»

تَبِيتُ الْحَيَّةِ النَّضَّاضُ مِنْهُ مَكَانَ الْحَبِّ يَسْتَمِعُ السَّرَارَا
(ص ۵۵۸)

«مار کشنده و بی قرار زلف یار، در جای گوشوار خانه کرده است تا رازگویی را بشنود.»

بیت فوق پیش از قشیری در طبقات فحول الشعرا جمعی/۴۳۴، الحيوان جاحظ/۲/۲۱۵، و بعد از قشیری در لسان العرب/۱۲/۳ دیده شده است. همه مراجع آن را به راعی عبید بن الحصین (وفات: ۹۰ هـ) منسوب کرده‌اند.

مَنْ سَرَّهُ الْعَيْدُ الْجَدِيدُ فَقَدْ عَدِمْتُ بِهِ السُّرُورَا

كَانَ السُّرُورُ يَتِمُّ لِي لَوْ كَانَ أَحْبَابِي حُضُوراً

(ص ۵۷۸)

«هر که را عید جدید خوشحال کند، من با دیدنش نشاطم را از دست می‌دهم. اگر دوستانم حاضر باشند، شادمانی من به کمال می‌رسد.»

ثعالبی این شعر را بدون نام گوینده در *یتیمه الدهر* ۷۲/۱ نقل کرده و ابیات زیر از ابوالفرج بن بحر را در همین مضمون آورده است:

من سره العید فما سرنی بل زاد فی همی و اشجانی
لا نه ذکرنی ما مضی من عهد احبابی و اخوانی

لَيْلِي بِوَجْهِكَ مُشْرِقٌ وَ ظِلَاؤُهُ فِي النَّاسِ سَارِي
فَالنَّاسُ فِي سَدَقِ الظَّلَا مِ وَ نَحْنُ فِي ضَوْءِ النَّهَارِ

(صص ۱۱۸ و ۷۲۴)

«شیم به روی تو روز است و تاریکی‌اش بهره دیگران، مردم در پرده ظلمت هستند و ما در روشنایی روز.»

این ابیات در *صفوة الصفا* ۵۶۷/ و *لطایف الاشارات* ۵۴/۱ نقل شده است. در کشف الاسرار ۲۹۳/۶ با تفاوتی به صورت زیر آمده است:

لیلی من وجهک شمس الضحی و انما الظلمة فی الجو
و الناس فی الظلمة من لیلهم و نحن من وجهک بالضوء

مَا بَقِيَ فِي النَّاسِ حُرٌّ لَا وَلَا فِي الْجِنِّ حُرٌّ
قَدْ مَضَى حُرُّ الْفَرِيقَيْنِ نِ فَحُلُّو الْعَيْشِ مُرٌّ

(ص ۳۴۴)

«نه در میان آدمیان آزاده‌ای است و نه در میان جنیان، آزادگان هر دو گروه از بین رفته‌اند و شیرینی زندگی، تلخ گشته است.»

قشیری ابیات فوق را به منصور فقیه مصری (وفات: ۳۰۶ هـ) نسبت داده است.

أَتَمَّنَى عَلَى الزَّمَانِ مُحَالاً أَنْ يَرَى مُقْتَلَايَ طَلَعَةً حُرّاً

(ص ۳۴۳)

«از روزگار محالی آرزو دارم و آن اینکه چشمانم به رخسار آزاده‌ای یفتد.»
این بیت در طبقات الصوفیه سلمی/۴۴۶، یتیمه الدهر/۳/۱۶۳، لطایف الاشارات ۱۳/۲ و ۳۹، تذکرة الاولیا/۷۷۹، و نفحات الانس/۱۴۸ نقل گردیده است. به نظر ثعالبی گوینده آن، ابوالحسن علی بن محمد البدیهی (البویهی) از معاصران صاحب بن عبّاد است.

* * * *

سَارُوا فَلَمْ يَبْقَ لَآ رَسْمٌ وَلَا أَثَرٌ
«رفتند چنانکه از آنان نه نشانی باقی مانده و نه اثری»

* * * *

أَحْسَنْتَ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسُنْتَ وَلَمْ تَخَفْ سُوءَ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ
وَسَأَلْتَكِ اللَّيَالِي فَاعْتَزَزَتْ بِهَا وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَخْذُلُ الْكَدْرُ
(ص ۱۹۵)

«وقتی روزگار با تو سازگاری کند، به او خوش گمان می‌شوی و هرگز از قصد بد سرنوشت نمی‌هراسی و روزگار ترا در امان می‌دارد و تو بدان فریفته می‌شوی، حال آن که هنگام صفای روزگار، کدورتها پدید می‌آید.»

این ابیات در محاضرات الادبا راغب/۱/۱۷۵ و ۳۸۸/۴، لطایف الاشارات ۶۳۱/۱، المستطرف ابشیهی ۶۰/۲ و ۲۹۲، احیاء علوم ۲۵۶/۴، طبقات الاولیا/۲۶۹، کشف الاسرار ۵/۱ و ۲۱۷/۱۰، صفوة الصفا/۳۹۷ و منهاج العابدین/۲۴۳ نقل شده، و بیت دوم آن نیز در امثال و حکم رازی/۴۳ آمده است.

ابن ملقن ابیات مذکور را به مجنون، میبدی به لبید، ابشیهی به امام شافعی، راغب به سعید بن وهب (وفات: ۲۰۸ هـ) نسبت داده است و برخی دیگر، آن را از اشعار ابوالعتاهیه اسماعیل بن القاسم به حساب آورده‌اند.^۱

* * * *

نَحْنُ فِي اكْمَلِ السُّرُورِ وَلَكِنْ لَيْسَ الْاِبْكُمْ يَسْتِمُّ السُّرُورُ
عَيْنُ مَا نَحْنُ فِيهِ يَا أَهْلَ وَدَى أَنْكُمْ غُيْبٌ وَنَحْنُ حُضُورُ
(ص ۵۷۸)

«ما در کمال نشاطیم ولی سرور و شادی ما جز با شما کامل نمی‌شود. ای دوستان، عیب سرور ما آنست که شما در آن حضور ندارید.»

ابیات فوق با اندکی تغییر در محاضرات الادبیا ۶۴۱/۲ آمده و بیت زیر بدان اضافه گردیده است:

فاعدوا المسیر بل ان قدرتم ان تطيروا مع الريح فطروا
این ابیات در بهجة المجالس نیز نقل گردیده و آمده است که مهدی عباسی وقتی که به مکه بود آن را به همسرش، خیزران، نوشته است.^۱

فَمِنْهُمْ صَغِيرٌ وَمِنْهُمْ كَبِيرٌ
«از میانشان هم کوچک، و هم بزرگ پیدا می‌شود.»

فَأَشْكِرَ الْقَوْمَ دُورَ كَأْسٍ وَكَانَ سُكْرِي مِنَ الْمُدِيرِ
(صص ۱۱۳ و ۵۶۷)

«چرخش ساغر، مردم را مست می‌کند ولی مستی من از ساقی است.»
این بیت بدون نام گوینده در کشف الاسرار ۴۴۲/۸ و ۳۳۰/۱۰ آمده است.

إِنَّمَا الْكَأْسُ رِضَاعٌ بَيْنَنَا فَإِذَا مَا لَمْ نَذُقْهَا لَمْ نَعِشْ
(ص ۱۱۴)

«کاسه شراب بین ما حکم غذا و شیر را دارد، وقتی از آن ننوشیم، زنده نمی‌مانیم.»
این بیت بدون نام گوینده در صفوة الصفا ۵۱۷ آمده است.

فَافْتَرَقْنَا حَوْلًا فَلَمَّا اتَّفَقْنَا كُنَّا تَسْلِيمُهُ عَلَيَّ وَدَاعًا
(ص ۱۲۰)

«یکسال از هم دور بودیم، چون به هم رسیدیم، سلام گفتنش بر من، چون وداع کردن بود.»
دومین بیت از قطعه زیر است که آن را اولین شعر متنبی دانسته‌اند.^۲

بایی من و ددته فافترقنا وقضى الله بعد ذاك اجتماعا
افترقنا حولاً فلما اتفقنا كان تسليمه علي وداعا

* * * * *

يَا أَيُّهَا الْبَرِّقُ الَّذِي يَلْمَعُ مِنْ أَيْ أَكْنَافِ السَّمَاءِ تَنْطَعُ
(ص ۱۲۰)

«ای برقی که می درخشی، از کدام گوشه آسمان پرتو می افشانی.»

نجم الدین رازی این بیت را بدون نام گوینده در مرصاد العباد/ ۲۹۹ آورده است.

* * * * *

طَوَارِقُ أَنْوَارٍ تَلُوحُ إِذَا بَدَتْ فَتُظْهِرُ كِشَانَا وَ تُخْبِرُ عَنْ جَمْعٍ
(ص ۹۴)

«نورهای در پی آینده، وقتی ظاهر شوند، می درخشند. نهان را آشکار می سازند و از جمع آگاهی می دهند.»

این بیت در صفوة الصفا/ ۶۸ نیز آمده است. قشیری آن را به جنید نسبت داده است.

* * * * *

بِاللَّهِ فَاَرَدْتُ فُزَادَ مُكْتَبٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ حَبِيبِهِ خَلْفٌ
(ص ۶۱۵)

«ترا به خدا، دل غمگین آن عاشقی که به جز دوستش کسی را ندارد، بازگردان.»

این بیت در اللمع/ ۳۶۴ و طبقات الاولیا/ ۳۰۹ نقل شده است. سراج آن را از قول قوالی

آورده ولی ابن ملقن آن را به ابوبکر دق (وفات: ۲۵۹ هـ) منسوب کرده است.

* * * * *

نَهَانِي حَيَاتِي مِنْكَ أَنْ أَكْثِمَ الْهَوَىٰ وَ أَغْنَيْتَنِي بِالْقَنَاصِ مِنْكَ عَنِ الْكُشْفِ
تَلَطَّفَتْ نَفْسِي أَمْرِي فَأَبْدَيْتَ شَاهِدِي إِلَى غَائِبِي وَاللُّطْفُ يُدْرِكُ بِاللُّطْفِ
تَرَاءَيْتَ لِي بِالْغَيْبِ حَتَّى كَانَا تُبَشِّرُنِي بِالْغَيْبِ أَنْكَ فِي الْكَفِ
وَ تُحْنِي مُحِبًّا أَنْتَ فِي الْحُبِّ حَقُّهُ وَذَا عَجَبٌ كَوْنُ الْحَيَاةِ مَعَ الْحَتَفِ
(ص ۲۵۹)

«شرم از تو نگذاشت که عشقم را کتمان کنم چنان که تو با درک خود، مرا از اظهار عشق بی نیاز گردانیدی. در کار من دقیق شدی، چنانکه پیدا و پنهان مرا کشف کردی. آری هر لطیفی به لطف درک می شود. خود را در غیب به من نمودی، و به من بشارت دادی که در اختیار منی. تو زنده می کنی عاشقی را که در عشق مایه هلاک اویی و این شگفت است که زندگانی با مرگ همراه باشد.»

در بیشتر آثار صوفیه، از جمله حلیه الاولیا ۱۷۸/۱۰، اللمع ۳۲۵، طبقات الصوفیه انصاری ۱۴۵ و ۱۴۶، احیاء علوم ۳۹۵/۴ و طبقات الاولیا ۱۵۴ و ۱۵۵ این ابیات آمده‌اند. اغلب بیت زیر را اضافه دارند:

أَرَاكَ وَ بِي مِنْ هَيْبَتِي لَكَ وَخَشَةً فَتَوُنَّسَنِي بِاللُّطْفِ مِنْكَ وَ بِالْعَطْفِ
 همه این مراجع، همچون قشیری، اشعار مذکور را به ابو حمزه صوفی (وفات: ۲۹۰ هـ) نسبت داده‌اند.

مَا يَرْجِعُ الطَّرْفُ عَنْهُ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ الطَّرْفُ مُشْتَاقًا
 (ص ۵۷۵)

«وقتی چشم او را ببیند، نه تنها از او سیر نمی‌شود بلکه به دیدن او مشتاق‌تر می‌شود.»
 این بیت از ابراهیم بن عباس صولی، شاعر دوره اول عباسی است که با ضمیمه بیت دیگری به صورت زیر آمده است:

لَا مَوَا وَ قَالُوا اصْطَبِرْ عَنْهَا فَقُلْتُ لَهُمْ هَيْهَاتَ أَنْ سَبِيلَ الصَّبْرِ قَدْ ضَاقَا
 مَا يَرْجِعُ الطَّرْفُ عَنْهُ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهَا الطَّرْفُ مُشْتَاقًا^۱

وَمَنْ كَانَ مِنْ طُولِ الْهَوَى ذَاقَ سَلْوَةً فَلَاتِي مِنْ لَيْلِي لَهَا غَيْرُ ذَائِقِي
 وَ أَكْثَرُ شَيْءٍ نَلْتَهُ مِنْ وَصَالِهَا أَمَانِي لَمْ تَصُدُقْ كَلِمَعَةَ بَارِقِي
 (ص ۵۶۳)

«هرکس از درازی عشق تسکینی یافته است اما مرا معشوقی است که هیچ برخوردار ندارد. بیشترین چیزی که از وصالش بدست آورده‌ام، آرزوهایی بوده است که همچون نگاه تند و گذرا، هرگز قراری نداشته است.»

این ابیات در طبقات الصوفیه سلمی ۳۴۷ و طبقات الاولیا ۲۷ آمده است. قشیری و ابن ملقن، هر دو آن را به شیخ ابوالقاسم نصرآبادی (وفات: ۳۷۲ هـ) نسبت داده‌اند ولی سلمی، آن را از سروده‌های ابوبکر شبلی (وفات: ۳۳۴ هـ) دانسته است.

وَمِنْ الرَّزِيَّةِ أَنَّ شُكْرِي صَامِتٌ عَثَا فَعَلْتُ وَ أَنَّ بَرِّكَ نَاطِقٌ

وَ أَرَى الصَّنِيعَةَ مِنْكَ ثُمَّ أُسِرُّهَا إِنِّي إِذَا لَيْدِ الْكَرِيمِ لَسَارِقٌ

(ص ۲۶۸)

«از مصیبت های بزرگ است که زبان شکر در مقابل لطف تو لال باشد در حالی که نیکویی تو زبان باز کرده باشد. اگر از تو نیکی بینم و آن را نهان کنم، در این حال، چون کسی هستم که از دست بخشنده ای دزدی می کند.»

ابیات فوق از ابوتمام طائی است در مدح ابویزید، کاتب عبدالله بن طاهر.^۱

نَطَقْتُ بِمَا نَطَقَ هُوَ النَّطَقُ إِنَّهُ لَكَالْنُطْقِ لَفْظًا أَوْ يَبِينُ عَنِ النَّطْقِ
تَرَأَيْتَ كَيْ أَخْفَى وَ تَدَكُنْتُ خَافِيًا وَ أَلَمَعْتَ لِي بَرْقًا فَأَنْطَقْتَ بِالْبَرْقِ

(ص ۵۴۹)

«با زبان بی زبانی سخن گفتم. این زبان یا لفظاً شبیه نطق است یا بیان کننده نطق است. بر من تجلی کردی تا پنهان شوم، حال آنکه من خود پنهان بودم. برقی در برابرم روشن کردی و به زبان برق با من سخن گفتی.»

تَجَرَى عَلَيْكَ صُرُوفُهُ وَ هُمُومٌ سِرٌّكَ مُطْرِقَةٌ

(ص ۱۸۳)

«حوادث روزگار بر تو روی می آورند حال آنکه غم های درون تو، کوبنده حوادث اند.»

إِنِّي لَأَخْشَدُ نَاطِرِيَّ عَلَيْكَ حَتَّى أَغْضُ إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْكَ
وَ أَزَاكَ تَخْطِرُ فِي شَمَائِلِكَ الَّتِي هِيَ فِشْتَنِي فَأَغَارُ مِنْكَ عَلَيْكَ أ

(ص ۴۲۰)

«بر چشمانم حسد می ورزم که ترا می نگرند چنانکه هنگام دیدنت، چشمانم را پایین می اندازم. در شاملت چیزی می بینم که برایم فتنه انگیز است. لذا از شر تو به تو پناه می برم.»

بیت اول در محاضرات الادب ۲/۲۳۵ عیناً، و در کشف المحجوب / ۴۳۰ با اندکی تغییر در مصرع دوم آمده است ولی هر دو بیت در صفوة الصفا / ۱۱۷۳ نقل شده است. راغب آن را به نصر بن احمد الخبیر اُرزی (وفات: ۳۲۷ هـ) نسبت داده است.

كَبُرَتْ هِمَّةٌ عِنْدِي طَمِعْتُ نَفْسِي أَنْ تَرَكَأ
أَوْ مَا حَسِبُ لِصَعْتِي أَنْ تَرَى مِنْ قَدْ يَرَكَأ

(ص ۵۳۳ و ۶۲۱)

«بنده‌ای که آرزوی دیدار ترا دارد، بلند همت است. آیا برای چشمم دیدار آنکه ترا می‌بیند، کافی نیست؟»

این بیت بدون نام گوینده عیناً در اللمع / ۲۸۰ و شرح تعرف / ۱۲۳ آمده است.

مَا إِنْ ذَكَرْتُكَ إِلَّا هَمَّ يَزْجُرُنِي قَلْبِي وَ سِرِّي وَ رُوحِي عِنْدَ ذِكْرِكَأ
حَتَّى كَانَ رَقِيباً مِنْكَ يَهْتِفُ بِي إِثَاكَ وَيَعَكَ وَ التَّذْكَارَ إِثَاكَأ

(ص ۳۵۱)

«وقتی نبود که ترا یاد کنم و اندوهی قلب و درون و روحم را نیازارد. گویی نگرهانی بر من گماشته‌ای که با فریاد به من می‌گوید: وای بر تو! بر حذر باش از یاد کردن، وای بر تو!»

این ابیات در طبقات الاولیا / ۱۴۸ نقل شده و منسوب به محمد بن علی بن جعفر بغدادی کتانی، مشهور به ابوبکر کتانی (وفات: ۳۲۲ هـ) است.

وَحَقُّكَ لَا تَنْظَرْتُ إِلَى سِوَاكَأ بِعَيْنِ الْمَوَدَّةِ حَتَّى أَرَكَأ
أَرَكَأ مُعَذِّبِي بِفُتُورٍ لَخِظْأ وَ بِالْخَدِّ الْمُرَدِّ مِنْ جَنَّاكَأ

(ص ۵۲۸)

«به حقیقت تو قسم! تا ترا دیده‌ام، به چشم محبت به کسی دیگر ننگریسته‌ام. اما ترا می‌بینم که با چشم مست و با گونه‌ای که چون دلت سرخ است، عذابم می‌دهی.»

هر دو بیت در احیاء علوم / ۴/ ۷۰۰ و طبقات الصوفیه انصاری / ۴۴۴ نقل شده است ولی کشف الاسرار / ۱/ ۴۶۹ و نفحات الانس / ۲۰۵ بیت اول آن را آورده‌اند. قشیری، سلمی، و جامی هر سه، این شعر را به ابوعلی رودباری نسبت داده‌اند.

صَغِيرٌ هَوَاكَ عَذَّيْنِي فَكَيْفَ بِهِ إِذَا اخْتَنَكَأ
وَأَنْتَ جَمِيعَتْ مِنْ قَلْبِي هَوَى قَدْ كَانَ مُشْتَرَكَا

أَمْ أَتَرْنِي لِمُكْتَنِبٍ إِذَا ضَاحَكَ الْخَلِيُّ بِكَ

(ص ۶۹)

«اندکی از عشق تو، این چنین عذابم داده است اگر بر من غلبه می‌یافت، چه می‌شد؟ در دلم عشقی جمع کرده‌ای که غم و شادی به همراه دارد. آیا دلت نمی‌سوزد برای غم دیده‌ای که اگر بی‌غم بخندد، او همچنان می‌گریزد؟»

در تاریخ بغداد ۳۹۶/۸، احیاء علوم ۴۲۳/۲، عوارف المعارف ۱۷۹/، و اوراد الاحباب ۲۰۱/ عین این ابیات، و در اللمع ۲۴۶/ بیت اول آن آمده است. همگی چون قشیری آن را به قوالی نسبت داده‌اند که در بغداد پیش ذوالنون مصری می‌خوانده است.

جَعَلْتُ تَنْزَهُمِي نَظْرِي إِلَيْكَ

(ص ۱۰۴)

«نگاه کردن به تو را زهت خاطر خود قرار داده‌ام.»

به نقل از قشیری قوالی این مصراع را پیش ابوسهل صعلوکی می‌خوانده است.

لَوْ لَمْ تَعْلَمْ مَا سُمِّيَتْ حَالَا وَكُلُّ مَا حَالَ فَقَدْ زَالَا
أَنْظُرُ إِلَى الْفَنَاءِ إِذَا مَا انْتَهَى يَأْخُذُ فِي النَّفْسِ إِذَا طَالَا

(ص ۹۳)

«اگر نگردد، حالش نگویند و هر چه بگردد، بی‌گمان نابودشدنی است. به سایه نگر چون به کمال رسد و دراز گردد، شروع به کاستی می‌کند.»

این ابیات در یتیمه الدهر ۲۰۵/۱ آمده است. ابوبکر خوارزمی آن را به ابوعبدالله خلیع الشامی، از شعرای حلب، نسبت داده ولی ثعالبی در صحت آن تردید کرده است.

بِأَيِّ خَدَيْكَ تَبَدَّى الْبَلَى وَ أَيْ عَيْنَيْكَ إِذَا سَالَا

(ص ۳۵)

«کهنگی نخست در کدام گونه تو پدید آمد و کدام چشم تو نخست گریست؟»

این بیت بدون نام گوینده در تذکرة الاولیا ۲۶۳/ و طبقات الاولیا ۲۰۰/ آمده است.

أَفْكَرُ مَا أَقُولُ إِذَا افْتَرْنَا وَ أَخْكِمُ دَائِبًا حُجَّجَ الْمَقَالِ
فَأَنسَاهَا إِذَا نَعْنُ التَّقِينَا فَاتَّقِ حِينَ أَنْطِقُ بِالسَّمْعَالِ

(ص ۲۸۳)

«وقتی از هم جدا شویم، پیوسته سخنان مستدل بر زبان می‌رانم. وقتی به هم می‌رسیم، آن گفتارها را فراموش کرده سخنان بیهوده می‌گوییم.»

وَكَيْفَ الصَّبْرُ عَمَّنْ حَلَّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الْيَمِينِ مِنَ الشَّمَالِ
إِذَا لَعِبَ الرِّجَالُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَجَدْتُ الْحُبَّ يَلْعَبُ بِالرِّجَالِ
(ص ۲۸۳)

«چگونه صبر کنم از کسی که نسبتش با من چون نسبت دست راست است با دست چپ. وقتی بزرگان همه را به بازی می‌گیرند، می‌بینم که عشق آنان را به بازی گرفته است.»

خَطَرَةٌ فِي السَّرِّ مِنْهُ خَطِرَتْ خَطَرَةُ الْبَرِّ ابْتَدَأَ ثُمَّ اضْمَحَلَّ
أَيُّ زَوْرٍ لَكَ لَوْ قَضَدَا سَرِي وَ مُلِمَّ بِكَ لَوْ حَقَّقَا فَعَلَّ
(ص ۶۱۸)

«اندیشه‌ای از جانب او (حق) در دلم خطور کرد که همچون برق، جلوه‌ای کرد و زود زایل شد. اگر شبانگاهی به قصد در آید، ترا در برابر آن چه خردی باقی می‌ماند؟ و اگر حقیقتاً بیاید و بیاید، ترا چه آگاهی‌ای از خود خواهد بود؟»

غَرَسْتُ لِأَهْلِ الْحُبِّ غُصْنًا مِنَ السَّهْوِ وَلَمْ يَكْ يَذْرَى مَا السَّهْوُ أَحَدُ قَبْلِي
(ص ۵۶۳)

«نهال عشق را در دل عاشقان غرس کردم حال آنکه کسی قبل از من نمی‌دانست که عشق چیست.»
قشیری این بیت را به ابن عطا (وفات: ۱۰۹ هـ) منسوب کرده است.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدُّ كُنَّانَ مِنِّي لَكَ يُبْدَلُ
كُلُّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ غَمِيرٌ هَذَا بِكَ أَجْمَلُ
(ص ۶۱۳)

«مرا عشقی است که در راه خدا آن را به تو هدیه می‌کنم. اما تو هر روز دگرگون می‌شوی. جز این، ترا نیکوتر است.»

ابیات بالا بدون نام گوینده در المص ۲۸۶ آمده است.

الصَّبْرُ يَجْمَلُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا إِلَّا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْمَلُ
(ص ۲۸۰)

«صبر و شکیبایی در همه جایی ستوده است جز بر تو، که هرگز پسندیده نیست.»
این بیت به همین صورت در مآخذ پیش از قشیری به نظر نرسید، جز این که در
اللمع/ ۵۰۱ بیتی منسوب به امام علی (ع) آمده است که با مصراع نخستین این بیت، هم
معناست و آن، بیت زیر است:

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرُ فِي مَوَاطِنِهِ وَالصَّبْرُ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ حَسَنٌ
در لطایف الاشارات ۸۷/۱، به جای «لایجمل»، «مذموم» ضبط شده است. با این حال،
عین بیت در احیاء علوم ۱۱۸/۴، المستطرف ۲/۲۹۰، و طبقات الاولیا ۳۲۶/ دیده می شود.
ابن ملقن آن را به یحیی بن معاذ رازی، و ابشیهی به محمد بن عبدالله عتبی، ادیب و شاعر
بصری (وفات: ۲۲۸ هـ) نسبت داده است.

رَأَيْتُ سُرُورَ قَلْبِي فِي مَنَامِي فَأَحْبَبْتُ التَّنَعُّسَ وَالْمَنَامَا
(ص ۷۰۳)

«شادی دلم را در خواب می بینم به همین خاطر چرت زدن و خوابیدن را دوست دارم.»
بیت بالا به همین صورت در رساله لویح ۷۱/ لطایف الاشارات ۶۳۹/۲ و طبقات
الاولیا ۳۶۱/، و باندکی تفاوت، در طبقات الصوفیه انصاری ۲۳۸/ و نفحات الانس ۸۵/ نقل
گردیده و به شاه شجاع کرمانی (وفات: ۲۷۰ هـ) منسوب است.

عَجِبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ
(ص ۷۰۱)

«شگفتا عاشق چگونه می خوابد حال آن که هر خوابی بر عاشق حرام است.»
این بیت بدون نام گوینده در رساله لویح ۷۰/ آمده است.

لَا تَهْتَدِي نُوبَ الزَّمَانِ إِلَيْهِمْ وَلَهُمْ عَلَى الْخَطْبِ الْجَلِيلِ لِحَامٌ
(ص ۱۲۱)

«بلاهای روزگار به جانب آنها روانه نمی شوند زیرا آنان بر پیشامدهای بزرگ لجام بسته اند.»

أَنَا إِنِّ مِثَّ قَالَهُوْی حَشَوُ قَلْبِی وَ بِدَاءِ الْهَوِیْ یَمُوتُ الْکِرَامُ
(ص ۵۳۱)

«اگر من مردم، بدانید دلم از عشق آکنده است. بزرگان با درد عشق می میرند.»

بیت مذکور در لطایف الاشارات ۴۵۱/۳، صفوة الصفا ۱۱۶۹/ و نفحات الانس ۱۶۴/ بدون نام گوینده نقل شده است.

وَ أَبْرَحُ مَا یَكُونُ الشُّوقُ یَوْمًا إِذَا دَنَّتِ الْخِیَامُ مِنَ الْخِیَامِ
(ص ۵۸۰)

«نیکوترین شوق، روزی است که خیمه های عاشق و معشوق به هم نزدیک باشند.»

ظاهراً این بیت تضمین، و یا استقبال محرفی از بیت زیر است:

وَ ابْرَحَ مَا یَكُونُ الشُّوقُ یَوْمًا إِذَا دَنَّتِ الدِّیَارُ مِنَ الدِّیَارِ

گوینده آن اسحاق بن ابراهیم موصلی، شاعر و موسیقیدان دوره اول عباسی است و در الاغانی ۹۴/۵ و ۶۸/۸، الزمره ابن داود ۲۱۲/ و بهجة المجالس^۱ و همچنین صبح الاعشی ۷۲/۹ آمده است. قلقشندی این بیت را به شیخ شهاب الدین محمود الحلبی (تولد: ۶۴۴ هـ) منسوب کرده است که مسلماً اشتباه است.

وَ کُتِبَکَ حَوْلِی لِاتِّفَارِقُ مَضْجَعِی وَ فِیْهَا شِفَاءٌ لِّذِی أَنَا کَاتِمٌ
(ص ۱۵۸)

«نوشته های تو پیرامون منند و از بستر من جدا نمی شوند زیرا در آن، درمان دردی است که من پنهانش کرده ام.»

این بیت در لطایف الاشارات ۵۵/۱ و ۴۸۹، و ۱۶۶/۲، ۳۶۶ و ۳۶۸، کشف الاسرار ۲۷۹/۱ و ۶۲۵/۵ نقل شده است.

أَتَيْنَاکُمْ أَتَيْنَاکُمْ قَمَحَانَا وَ حَیَاکُمْ
(ص ۵۹۶)

«پیش تان آمدم، پیش تان آمدم. درود بر ما باد و درود بر شما.»

این بیت در اباحت غنا، عیناً در سنن ابن ماجه ۴۴۵/ (ش ۱۹۰۰) از قول پیامبر (ص)

آمده اما در المستطرف ۱۴۷/۲ با تغییر مصراع دوم و یک بیت اضافه به صورت زیر نقل شده است:

اتیناکم اتیناکم فـحیونا نـحییکم
و لولا الجنة السـمرا لم نـحلل بـوادیکم

دُمرعُ الفُتَى عَمَّا يَحْنُ تُتَزَجُّمُ وَ أَنْفَاسُهُ يُبْدِينَ مَالِ الْقَلْبُ يَكْتُمُ

(ص ۴۴۸)

«اشکهای جوان گزارشگر نهانی های اوست و نفس هایش آشکارکننده چیزی است که قلبش آن را پنهان می کند.»

فِي انْقِبَاضٍ وَ حِشْمَةٍ فَإِذَا صَادَقْتُ أَهْلَ الْوَفَاءِ وَ الْكَرَمِ
أَزَلْتُ نَفْسِي عَلَى سَجِيَّتِهَا وَ ثَلْتُ مَا ثَلْتُ غَيْرَ مُحْتَشِمِ

(ص ۴۸۳)

«در من گرفتگی و هبیتی است چون با اهل وفا و کرم برخورد کنم، نفس خویش را به طبیعت و حال خویش رها می سازم و هر چه به زبان می آید، بی پروا می گویم.»

این ابیات در تاریخ بغداد ۴۰۶/۵ و ۴۰۷، معجم الادب ۱/۴۳، محاضرات الادب ۲/۱۹ و مصباح الهدایة ۲۱۴/۴ عیناً نقل شده است. یاقوت در نسبت آن اطمینان ندارد لذا آن را به سه نفر، یعنی ابو العباس مبرّد (وفات: ۲۸۶ هـ)، محمد بن کناسه (وفات: ۲۰۷ هـ) و ابونواس منسوب کرده است. خطیب و راغب آن را از سروده های محمد بن کناسه می دانند. باخرزی، از معاصران امام قشیری، بیت دوم را بدون ذکر نام گوینده در دمیة القصر ۲/۷۲۴ آورده است.

إِذَا تَرَحَّلْتَ عَنْ قَوْمٍ وَ قَدْ قَدَرُوا أَنْ لَا تُفَارِقَهُمْ فَالزَّاحِلُونَ هُمُ

(ص ۴۱۵)

«هرگاه از نزد قومی کوچ کنی و آنان توانند کاری کنند که از ایشان جدا نگردی، در حقیقت کوچ کنندگان آنان باشند.»

این بیت در احیاء علوم ۵۳۹/۴ و محاضرات الادب ۶۶/۲ آمده و از متنی است.^۱

يَا أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِيمُ حُبُّكَ بَيْنَ الْعَشَاءِ مُقِيمٌ
يَا رَافِعَ النَّوْمِ عَنْ جُفُونِي أَنْتَ بِمَا مَرَّ بِي عَلِيمٌ

(ص ۵۶۶)

«ای سرور بزرگوار، عشق تو در درون من جای گرفته است. ای که خواب از چشمانم ربوده‌ای، تو به آنچه بر من گذشت، آگاهی.»

ابیات فوق بدون نام گوینده عیناً در احیاء علوم ۵۱۹/۴ آمده است. قشیری ظاهراً آن را به شبلی نسبت داده است.

وَكُنَّا عَلَى أَنْ لَنَعُولَ عَنِ الْهَوَىٰ فَقَدْ وَحْيَاةِ الْحُبِّ حُلْتُمْ وَ مَا حُلْنَا

(ص ۷۱۳)

«بر این بودیم که هرگز از عشق و دلدادگی برنگردیم. شما از عهدتان برگشتید ولی ما برگشتیم.»

این بیت در احیاء علوم ۷۳۸/۴ نیز آمده است. طبق روایت قشیری، ابوبکر رشیدی (از معاصران قشیری) آن را در خواب از محمد طوسی شنیده است.

سُكْرَانِ سُكْرُ هَوَىٰ وَ سُكْرُ مُدَامَةٍ فَمَتَى يُفِيقُ فَتَىٰ بِهِ سُكْرَانِ

(ص ۱۱۳)

«دو مستی است: مستی عشق، و مستی می. کسی که از دو باده مست باشد، کی هوشیار می‌شود؟»

بیت فوق به نقل از عقلاء المجانین/ ۱۴ از دیک الجن عبدالسلام بن رغبان، شاعر

شیعی قرن سوم است در مقطوعه زیر:

خذ يا غلام عنان طرفك فاحمه	عنى فقد ملك الشمول عنانى
سكران ، سكر هوى و سكر مدامه	فمتى يفيق فتى به سكران
ما الشأن ويحك فى فراق فريقيهم	الشأن ويحك فى جنون جنانى ^۲

كَأَنَّ رَقِيْبًا مِنْكَ يَزْعُمُ خَوَاطِرِي وَ آخَرَ يَزْعُمُ نَاطِرِي وَ لِسَانِي

فَمَا رَمَقْتَ عَيْنَايَ بَعْدَكَ مَنظَرًا
وَلَا بَدَرْتَ مِنِّي دُونَكَ لَفْظَةً
وَلَا خَطَرْتَ فِي السَّرِّ بَعْدَكَ خَطَرَةً
وَإِخْوَانٍ صِدْقٍ قَدْ سَيَّمْتُ حَدِيثَهُمْ
وَمَا الزُّهْدُ أَشْلَىٰ عَنْهُمْ غَيْرَ أَنِّي
يَسُوءُكَ إِلَّا قُلْتُ قَدْ رَمَقَانِي
لِغَيْرِكَ إِلَّا قُلْتُ قَدْ سَمِعَانِي
لِغَيْرِكَ إِلَّا عَرَجًا بِعَيْنَانِي
وَأَمْسَكْتُ عَنْهُمْ نَاطِرِي وَلِسَانِي
وَجَدْتُكَ مَشْهُودِي بِكُلِّ مَكَانٍ

(ص ۱۲۵)

«گویی از جانب تو یک نگاهبان اندیشه و افکار مرا، و نگاهبانی دیگر چشم و زبان مرا می‌پایند. بعد از تو چشمانم هرگز به منظره‌ای نگریسته‌اند که ترا ناخوش نماید مگر آنکه آن دو مرا دیده‌اند. از دهانم جز برای تو سخنی بیرون نیامده است مگر آنکه آن دو از من شنیده‌اند بعد از تو در دل من اندیشه‌ی غیري خطور نکرده است مگر آن که آن دو عنان مرا کشیده‌اند. چه بسا دوستان صادقی که از سخنان آنها دلگیر شدم و چشم و زبان از دیدار و گفتگوی آنها برستم. پارسایی من سبب بی‌توجهی به آنان نبوده است بلکه جمال رخسار تو بود که در هر مکانی جلوه می‌کرد. این ابیات تماماً یا بعضاً، بدون نام گوینده در برخی آثار، از جمله، صفوة الصفا/ ۸۳ و ۱۱۰۱، تاریخ بغداد/ ۲۳۶/۹ و ۲۳۷، مصباح الهدایه/ ۱۵۵، مشارق الانوار/ ۷۸، الزهرة/ ۱۴۶ آمده است. صاحب مصارع العشاق/ ۳۵۹ برخی از این ابیات را نقل کرده و به بحرتری نسبت داده است اما در دیوان بحرتری، از این اشعار نشانی نیست.^۱ خطیب بغدادی این اشعار را به ابوبکر سمون (وفات: ۲۹۰ هـ) منسوب کرده است.

* * * * *

ذَكَرْتُكَ لَا إِنِّي نَسَيْتُكَ لَمَحَةً
وَكُنْتُ بِمَا وَجَدَ أَمُوتُ مِنَ الْهَوَى
فَلَمَّا أَرَانِي الْوَجْدُ أَنْكَ حَاضِرِي
فَخَاطَبْتُ مَوْجُوداً بِغَيْرِ تَكَلُّمٍ
وَآيَسِرُ مَا فِي الذِّكْرِ ذِكْرُ لِسَانِي
وَهَامَ عَلَيَّ الْقَلْبُ بِالْخَفَقَانِ
شَهِدْتُكَ مَوْجُوداً بِكُلِّ مَكَانٍ
وَلَا حَظُّتُ مَعْلُوماً بِغَيْرِ عِيَانٍ

(ص ۳۴۹)

«ترا یاد کردم نه از این جهت که لحظه‌ای فراموش کرده باشم، برای من ذکر زبانی، ساده‌ترین ذکر است. بدون وجد، از عشق نزدیک بود جان بسپارم و قلب در سینه‌ام می‌خواست از تپش بیفتد. هنگامی که وجد دیدار تو بر من روی گشود، ترا در هر مکانی در کنار خود حاضر دیدم. با تو

سخن گفتم بدون آنکه سخن گفته باشی و ترا نگریستم بدون آنکه دیده شوی.»
این اشعار در منابع مقدم بر قشیری، در شرح تعرف/۱۳۳ به نظر رسید. به صورت
پراکنده در صفوة الصفا/۸۴، ۴۴۰، ۴۸۹ و ۵۱۰، و طبقات الصوفیه انصاری/۶۳ هم آمده
است. مستملی بخاری و خواجه عبدالله هر دو، این اشعار را به جنید(وفات: ۳۰۹ هـ)
نسبت داده‌اند.

وَتَحَقَّقْتُكَ فِی سِرِّی فَنَاجَاكَ لِسَانِی
فَاجْتَمَعْنَا لِمَعَانِ وَافْتَرَقْنَا لِمَعَانِ
إِنْ يَكُنْ غَايِبُكَ الثَّغْمَ ظَلِمُ عَنْ لَحْظِ عِيَانِی
فَلَقَدْ صَوَّرَكَ الْوَجْهَ دُمِنْ الْأَخْشَاءِ دَانِی
(ص ۱۰۶)

«ترا در دلم یافتیم و زبانم با تو به گفتگو پرداخت. به یک معنی، با هم یکی شدیم و به معنی دیگر
از هم جدا شدیم. اگر عظمت و بزرگی، تو را از دسترس چشمانم دور کرده باشد، وجد و عشق،
تو را به تمام اعضایم نزدیک ساخته است.»

اشعار مذکور در اللمع/۳۲۸، کشف المحجوب/۳۲۸، طبقات الصوفیه انصاری/۶۵۸،
مصباح الهدایه/۱۲۸ و ۳۲۸، تاریخ بغداد/۸/۱۱۵ و ۱۱۶، و دیوان حلاج/۱۱۶ آمده است.
قشیری و ابونصر سراج آن را به جنید نسبت داده‌اند ولی خواجه عبدالله و خطیب
بغدادی آن را از اشعار حلاج(وفات: ۳۰۹ هـ) به حساب آورده‌اند.

وَكَا السَّيْفِ إِنْ لَأَيْتَهُ لَانَ مَسُّهُ وَحَدَاهُ إِنْ خَاسَتْهُ خَشَانِ
(ص ۹۰)

«همچون شمشیر است که چون با وی نرمی کنی، دست کشیدن بر او نرم می‌شود و اگر با او
خشونت ورزی، لبه هایش تیز و خشن باشد.»

پیش از قشیری در عقد الفرید/۵۹/۲ و البیان والتبیین/۱۴۱/۲ آمده است. بعد از وی، در
مصباح الهدایه/۱۳۹ و امثال و حکم رازی/۱۷۴ نیز دیده می‌شود. این بیت به ابوالشیص
محمد بن عبدالله(وفات: ۱۹۶ هـ) منسوب است.^۱

* * * * *

نُونُ الْهَوَانِ مِنَ الْهَوَى مَسْرُوقَةٌ وَ صَرِيعُ كُلِّ هَوَى صَرِيعُ هَوَانٍ
(ص ۲۲۹)

«نونِ هوان از هوی گرفته شده است. افتاده و دیوانه هر هوی و هوسی، افتاده خواری است.»
این بیت در تذکرة الاولیا / ۴۲۵ و طبقات الاولیا / ۱۳۰ آمده، و به جنید منسوب است. اما در عطف الالف المألوف دیلمی / ۷۳ از قول اعرابی ای نقل شده و آمده است:
يسئل الاعرابی عن العشق والهوى، فقال: الهوى هو الهوان لكن غلط باسمه و انما يعرف ما اقول من ابكته المنازل و الطلول ثم انشأ يقول:

نُونُ الْهَوَانِ مِنَ الْهَوَى مَسْرُوقَةٌ وَ صَرِيعُ كُلِّ هَوَى صَرِيعُ هَوَانٍ^۱

* * * * *

هَمَّتْ بِإِثْنَانِنَا حَتَّى إِذَا نَظَرْتُ إِلَى الْمِرَاةِ نَهَاها وَجْهَهَا الْحَسَنُ
(ص ۴۲۰)

«با آمدن ما غمگین شد چنانکه اگر به آینه نگاه می کرد، چهره زیبایش او را بر حذر می داشت.»
این بیت از سروده های عباس بن احنف (وفات: ۱۹۲ هـ) است که در یک قطعه سه بیتی به شرح زیر آمده است:

تاهت علینا بان تمت محاسنها	خود تکمل فی اعطافها الفتن
همت باتیاننا حتی اذا نظرت	الی المراه نهها وجهها الحسن
ما کان هذا جزائی من محاسنها	اغرت بی الشوق حتی شفی الشجن ^۲

* * * * *

وَلَيْسَ لِي فِي سِوَاكَ حَظٌّ فَكَيْفَ مَا شِئْتُ قَاخْتَبِرْنِي
(ص ۵۹)

«مراد غیر تو نصیبی نیست. آنچنان که می خواهی بیازمایم.»
این بیت در حلیة الاولیا / ۱۰ / ۲۱۰، تذکرة الاولیا / ۵۱۲، تاریخ بغداد / ۲۳۵ / ۹، احیاء العلوم / ۲۴۰ / ۲ و ۱۹۵ / ۴، طبقات شعرانی / ۱۶ / ۲ و با یک بیت اضافی زیر در طبقات الاولیا / ۱۶۷ آمده است:

ان کان یرجو سواک قلبی لانلت سؤلی و لالتمنی
همه مراجع آن را به سمون بن حمزه (وفات: حدود ۲۹۰ هـ) منسوب کرده اند.

لَوْ أَنَّ مَا بِي عَلَى صَخْرٍ لَأَنْحَلَهُ فَكَيْفَ يَحْمِلُهُ خَلْقٌ مِنَ الطَّيْنِ

(ص ۱۹۷)

«اگر آنچه بر من است بر صخره می افتاد، آن را در هم می شکست. پس آفریده ای از گل چگونه آن را تحمل می کند؟»

فَلَا تَكْتُبْ بِخَطِّكَ غَيْرَ شَيْءٍ يَسُرُّكَ فِي الْقِيَامَةِ أَنْ تَرَاهُ

(ص ۷۰۸)

«با خط خودت چیزی مگر آنکه دیدنش در روز قیامت ترا مسرور کند.»

معجم الادب ۱۵/۱۹۵ و احیاء علوم ۴/۷۳۷ آن را نقل کرده اند. یاقوت آن را از سروده های علی بن یوسف بن قفطی، معروف به ابن بقال (وفات: ۶۴۶ هـ) دانسته که مسلماً نادرست است. قشیری ظاهراً آن را به جاحظ (وفات: ۲۵۵ هـ) نسبت داده است اما در دیوان جاحظ به نظر نرسید.

وَقَوْمٌ ثَاءَ فِي أَرْضٍ يَفْقَرُ وَقَوْمٌ ثَاءَ فِي مَيْدَانٍ حُبِّهِ

فَأَفْتُوا ثُمَّ أَفْتُوا ثُمَّ أَفْتُوا وَأُبْقُوا بِالْبَقَا مِنْ قُرْبِ رَبِّهِ

(ص ۱۰۹)

«و قومی در بیابان بی آب و علف سرگردان شدند و قومی دیگر در میدان عشق او به تحیر افتادند. فنا شدند و فنا شدند و فنا شدند و در کنار پروردگارشان به حیات جاودانی دست یافتند.»

بیت دوم بدون ذکر گوینده در صفوة/الصفاء/۴۸۵ و ۵۴۹ آمده است.

وَكَمْ حَدِيثٍ لَكَ حَتَّى إِذَا مُكِّنْتُ مِنْ لُفْيَاكِ أَنْسَيْتُهُ

(ص ۱۸۳)

«سخنان زیادی با تو داشتم تا از دیدارت بهره مند شدم، آن سخنان را فراموش کردم.»

تَسْرِبَلْ ثَوْبَ التَّيِّهِ لَنَا هَوِيَّتُهُ وَ صَدَّ وَلَمْ يَرْضَ بِأَنْ أَكُ عَبْدَهُ

(ص ۵۲۷)

«وقتی عاشقش شدم، جامه تکبر و افتخار بر تن کرد، و مرا از خود بازداشت و رضایت نداد که بنده اش شوم.»

طبق روایت قشیری، ابو محمد دیلی هنگام مرگ این بیت را بر زبان می‌رانده است.

وَكَمْ مِنْ مَوْضِعٍ لَزُمْتُ فِيهِ لَكُنْتُ بِهِ نَكَالاً فِي الْعَشِيرَةِ
(ص ۷۱)

«چه بسا جاهایی که اگر آنجا می‌مردم، به خاطر آن در میان قوم خود رسوا می‌شدم.»
این بیت در طبقات الاولیا/۳۱۱ نیز آمده است. به تصریح قشیری و ابن ملقن، از ابوبکر شبلی است.

مَا زِلْتُ أَنْزِلُ مِنْ وِادِكَ مَنْزِلًا تَتَحَيَّرُ الْأَلْبَابُ دُونَ نُزُولِهِ
(صص ۵۲۹ و ۱۲۲)

«از دوستی تو در جایی منزل کرده‌ام که عقلها هنگام نزول در آن، متحیر می‌شوند.»
این بیت بدون نام گوینده در اکثر کتب صوفیه، از جمله: اللمع/۳۶۳، احیاء علوم
۴۱۹/۲ و ۴۴۵/۴، کشف الاسرار/۷۴/۱، ۳۳۵/۸ و ۳۰۰/۹، لطایف الاشارات/۳۳۹/۲، و
طبقات الاولیا/۶۸ آمده است. به نقل همگان ابوالحسین نوری با شنیدن آن جان سپرد.

وَلَمَّا ادَّعَيْتُ الْحُبَّ قَالَتْ كَذَبْتَنِي فَمَالِي أَرَى الْأَعْضَاءَ مِنْكَ كَوَاسِيَا
فَمَا الْحُبُّ حَتَّى يَلْصَقَ الْقَلْبَ بِالْعَشَا وَتَذُبُّلَ حَتَّى لَا تُجِيبَ الْمُنَادِيَا
وَتَنْحَلَّ حَتَّى لَا يُبْقِيَ لَكَ الْهَوَى سِوَى مُقْلَةٍ تَبْكِي بِهَا وَتُنَاجِيَا
(ص ۵۶۵)

«هرگاه دعوی دوستی کردم، گفت دروغ می‌گویی. مرا چه شده است که بدنت را پوشیده
می‌بینم. عشق محقق نمی‌شود مگر آن که قلبت به احشای تو بچسبد و چنان پژمرده‌گرددی که
جواب منادی را نتوانی داد و از ضعف آرزویی برایت باقی نماند جز چشمی که با آن بگری و
نجوا کنی.»

این ابیات عیناً در اللمع/۳۲۱ و ۴۲۸، المستطرف/۱۷۸/۲، و طبقات الاولیا/۱۶۳ نقل
شده، و دو بیت اول آن نیز در لطایف الاشارات/۲۸۹/۳ آمده است. قشیری و ابن ملقن آن
را به سرّی سقطی (وفات: حدود ۲۵۱ هـ)، ابشهی به مجنون (وفات: ۶۸ هـ)، و ابونصر
سراج آن را به سرّی، و سهل تستری (وفات: ۲۸۳ هـ) منسوب کرده است.

وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَ لَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

(ص ۵۰۴)

«چشم رضا و خوشنودی هیچ عیبی را نمی‌بیند. حال آنکه چشم خشم، بدیها را آشکار می‌سازد.»
در منابع مقدم بر قشیری، در الاغانی ۷۶/۱۱، ثمار القلوب ۲۶۱/، الحیوان ۴۸۸/۳، و الکامل مبرد ۱۲۵/۱ آمده است. در آثار پس از قشیری در محاضرات الادبا ۴۹/۲، احیاء علوم ۵۷/۳، امثال و حکم رازی ۱۳۸/، مصباح الهدایة ۴۰۲/، تاریخ جهانگشای جوینی ۱۹۶/۱، و صبح الاعشی ۱۹۶/۹ دیده شده است. قلقشندی آن را اشتباهاً به شیخ شهاب‌الدین محمود الحلبي (تولد: ۶۳۴ هـ) نسبت داده است ولی ثعالبی، جاحظ و مبرد آن را از سروده‌های عبدالله بن معاویه بن جعفر بن ابیطالب (وفات: ۱۲۹ هـ) می‌دانند.

فَيَا لَيْلُ كَمْ مِنْ حَاجَةٍ لِي مُهِمَّةٍ إِذَا جِئْتُكُمْ لَمْ أَدْرِ يَا لَيْلُ مَا هِيََا

(ص ۱۸۲)

«ای شب (معشوق)! چه بسا آرزوهای مهمی داشتم چون به نزد تو آمدم، نمی‌دانم آنها چه بوده‌اند.»
این بیت جزو قصیده یائیه مفصلی است که در دیوان منسوب به مجنون آمده، و شخصی به نام ابوبکر والبی آن را فراهم آورده است.^۱

يَا عَمْرُو ثَارِي عِنْدَ زَهْرَائِي يَغْرِفُ السَّامِعُ وَالرَّائِي
لَا تَدْعُنِي إِلَّا بِمَا عَبَدَهَا فَإِنَّهُ أَضَدَّقُ أَسْنَائِي

(ص ۳۰۶)

«ای عمرو خونم نزد زهرای (معشوق) من است. حتی گوش و چشم او را می‌شناسند. نخوانید مرا مگر به «ای بنده او»؛ زیرا این خطاب، بهترین نامهای من است.»
مصراع اول بیت یکم در طبقات الاولیا ۴۱۹/ به صورت: یا عمرو نادِ عَبْدَ زَهْرَاءِ، و در لطایف الاشارات ۴۹/۱ یا قوم ثاری عند اسمائی، آمده است. در شرح فصوص الحکم خوارزمی ۲۲/ بیت دوم آن، بدون نام گوینده نقل شده است.

فَإِنْ سَأَلُونِي قُلْتُ هَا أَنَا عَبْدُهُ وَإِنْ سَأَلُوهُ قَالَ هَا ذَاكَ مَوْلَانِي

(ص ۳۰۷)

«اگر از من سؤال کنند، می‌گویم بنده او هستم و اگر از او سؤال کنند، می‌گویند بنده من است.»

أَنَا حَامِدٌ أَنَا شَاكِرٌ أَنَا ذَاكِرٌ أَنَا جَانِعٌ أَنَا نَائِعٌ أَنَا عَارِي
هِيَ سِتَّةٌ وَأَنَا الضَّمِينُ لِنِصْفِهَا فَكُنِ الضَّمِينُ لِنِصْفِهَا يَا جَارِي
مَذْحِي لِغَيْرِكَ لَهْبُ نَارٍ خِفْتُهَا فَأَجِزْ قَدَيْتَكَ مِنْ دُخُولِ النَّارِ

(ص ۲۶۰)

«من ستایشگر و شکرگزار و دعاگویم. من گرسنه و خمیده و برهنه‌ام. این همه، شش چیز است و من یک نیمه از آن را پابندانی می‌کنم و تو ای همسایه من، نیمه دیگر را ضمانت کن. از ستایش بیگانگان، چون زبانه آتش می‌هراسم. پس فدایت گردم! از افتادن در آتش پناهم باش.»

این ابیات به صورت زیر در بیت‌الدهر ۲۵/۱ آمده است:

أَنَا شَاعِرٌ أَنَا شَاكِرٌ أَنَا نَاشِرٌ أَنَا رَاجِلٌ أَنَا جَانِعٌ أَنَا عَارِي
هِيَ سِتَّةٌ فَكُنِ الضَّمِينُ لِنِصْفِهَا أَكُنِ الضَّمِينُ لِنِصْفِهَا بَعِيَارٍ
وَالنَّارُ عِنْدِي كَالسَّوَالِ فَهَلْ تَرَى إِنَّ لَأُتَكَلَّفَنِي دُخُولَ النَّارِ

علاوه بر بیت‌الدهر در حلیه الاولیا ۳۸/۸، احیاء علوم ۳۹۳/۴، المستطرف ۱۴۷/۱، و البدایه و النهایه ابن کثیر ۱۴۹/۱۰ نیز مشاهده می‌شود. ثعالبی این اشعار را به ابو عبدالله خلیع الشامی، از شعرای حلب، و هم عصر بحرتری نسبت داده است اما مرزبانی در معجم الشعراء ۴۵۲ و قفطی در المحمّدون من الشعراء ۴/۱ این ابیات را سروده محمد بن احمد الرقی (وفات: ۲۸۰ هـ) می‌داند.^۱

صَبْرْتُ وَلَمْ أَطْلُعْ هَوَاكَ عَلَى صَبْرِي وَأَخْفَيْتُ مَا بِي مِنْكَ عَنْ مَوْضِعِ الصَّبْرِ
مَخَافَةَ أَنْ يَشْكُو ضَمِيرِي صَبَابَتِي إِلَى دَمْعَتِي سِرًّا فَتَجَرُّوْا وَلَا أَدْرِي

(ص ۲۸۲)

«صبر کردم ولی به خاطر عشق تو، بر صبرم هرگز آگاهی نداشته‌ام و آنچه از تو به من رسید، به خاطر صبر پنهان کردم. ترس از اینکه مبدا دلم، از عشق سوزان من به قطره اشکی، نهانی شکوه برد و آن اشک ناخواسته فرو ریزد.»

ابیات فوق در طبقات الاولیا / ۵۷ آمده و به ابو محمد جریری (وفات: ۳۱۱ هـ) منسوب شده است.

سَاصْبِرْ كَيْ تَرْضَى وَ أَتْلِفْ حَسْرَةً وَ حَسْبِي أَنْ تَرْضَى وَ يُثْلِفُنِي صَبْرِي

(ص ۲۸۱)

«صبر می‌کنم و غم و اندوه خود را نابود می‌گردانم تا تو خوشنود شوی، زیرا خوشنودی تو برایم کافی است هر چند صبرم مرا نابود کند.»

قشیری این بیت را به ابن عطا (وفات: حدود ۳۰۹ هـ) منسوب کرده است.

أَيَا مَنْ يَرَى الْأَنْسَابَ أَعْلَى وَجُودِهِ وَ يَسْفِرُ بِالتَّيِّهِ الدَّنِيِّ وَ بِالنَّاسِ
فَلَوْ كُنْتَ مِنْ أَهْلِ الْوُجُودِ حَقِيقَةً لَغَيْتَ عَنِ الْأَكْوَانِ وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ
وَ كُنْتَ بِإِلَاحَالٍ مَعَ اللَّهِ وَاقِفًا تُضَانُ عَنِ التَّذْكَارِ لِلْجَنِّ وَ النَّاسِ

(ص ۹۸)

«ای آنکه اسباب وصول به حقیقت را مرتبه اعلای وجود خود می‌پنداری و به غرور نزدیکی و مؤانست با حق، شادمان هستی، اگر حقیقتاً از اهل وجود بودی، هر آینه از تمام هستی‌ها و عرش و کرسی غایب می‌شدی و در مقام مع‌الله بی‌توجه به حال خود قرار می‌گرفتی؛ آن وقت از یاد آوردن جن و انس بی‌نیاز می‌گشتی.»

طبق روایت تصریح قشیری، این ابیات از ابوسعید خزاز (وفات: حدود ۲۷۹ هـ) است که به نقل از هاتفی آن را بر زبان آورده است.

أَتَيْهِ فَلَا أَدْرِي مِنَ التَّيِّهِ مَنْ أَنَا سِوَى مَا يَقُولُ النَّاسُ فَيَ وَ فِي جِنْسِي
أَتَيْهِ عَلَى جَنِّ الْبِلَادِ وَ إِنْسِهَا فَإِنْ لَمْ أَجِدْ شَخْصاً أَتَيْهِ عَلَى نَفْسِي

(ص ۹۸)

«افتخار می‌کنم و از فخر نمی‌دانم که خود کیم، جز این که مردمان در حق من و امثال من می‌گویند. بر جن و انس دنیا فخر می‌فروشم و اگر شخصی نیابم، بر خودم فخر می‌کنم.» این ابیات، از قطعه سه بیتی‌ای است که ابن عبد البر در بهجة المجالس / ۴۴۰ آن را به ابن السلمانی نسبت داده است. ابن قتیبه آن را بدون ذکر نام گوینده در عیون الاخبار ۲۷۱/۱ بدین صورت آورده است:

اتیه علی جن البلاد و انسها و لولم اجد خلقاً لتهد علی نفسی
 اتیه فما ادری من التیه من انا سوی ما یقول الناس فی و فی جنسی
 فان زعموا انی من الانس مثلهم فمالی عیب غیر انی من الانس^۱
 این اشعار در طبقات الاولیا/ ۴۴ نیز آمده اما به ابوسعید خراز منسوب شده است.

* * * * *

کُلُّ یَوْمٍ یَمُرُّ یَأْخُذُ بَعْضِی یُورِثُ الْقَلْبَ حَسْرَةً ثُمَّ یَمْضِی
 (ص ۹۰)

«هر روزی که می آید، اندکی از من می گیرد و بر دل من غم و حسرتی می نهد، سپس می گذرد.»

* * * * *

أَنَا صَبٌّ لِمَنْ هَوَيْتُ وَلَكِنْ مَا اخْتِيَالِي بِسَوْءِ رَأْيِ السَّوَالِی
 (ص ۴۱۸)

«من شیدای کسی هستم که دوستش دارم اما در برابر نظر سوء محبوبان، تدبیری ندارم.»

* * * * *

رَأَيْتُكَ تَبْنِي دَائِباً فِي قَطِيعَتِي وَ لَوْ كُنْتَ ذَا حَزَمٍ لَهَدَمْتَ مَا تَبْنِي
 (ص ۶۱۲)

«تو را می بینم که پیوسته میان ما بنیاد جدایی می افکنی. اگر دور اندیش باشی، هر آینه آن بنا را ویران می کنی.»

بیت بالا به همین صورت، در اللمع/ ۳۶۴ و المستطرف/ ۱/ ۱۴۰ آمده است. در حلیه الاولیا ۱۰/ ۲۴۰، احیاء علوم/ ۴/ ۴۳۲ و طبقات الاولیا/ ۳۸۱ بیت زیر ضمیمه آن است:
 کانی بکم و اللیت افضل قولکم الالیتنا کنا اذ اللیت لایعنی
 جز ابونعیم اصفهانی که آن را به یتیمک رازی نسبت داده، بقیه آن را به ابوالحسن دراج (وفات: ۳۲۰ هـ) منسوب کرده اند.

* * * * *

رَبِّمَا جِئْتُهُ لِأَسْأَلَهُ الْعُذَّ رَ لِبَعْضِ الذُّنُوبِ قَبْلَ التَّجَنِّي
 (ص ۷۴۷)

«چه بسا نزدش آمدم تا پیشاپیش عذر بعضی از گناهان را قبل از ارتکاب، از او بخواهم.»

أَبْكِي وَ هَلْ تَذَرِينَ مَا يُبْكِينِي أَبْكِي جِذَازَ أَنْ تُفَارِقِينِي
وَتَقْطَعِي وَصْلِي وَ تَهْجُرِينِي

(ص ۵۸۷)

«می‌گریم آیا می‌دانی چه چیزی مرا می‌گریاند؟ می‌گریم از ترس آنکه مبادا از من جدا شوی و
ریسمان وصلم را بگسلی و مرا به هجر بشانی.»

شعر فوق بدون نام گوینده، در اللمع/۳۶۴ و نفحات الانس/۵۲ نقل شده است.

فصل چهارم

احادیث نبوی و شرح مآخذ آنها

در آثار صوفیه علاوه بر نقل حکایات، اشعار، و اخبار، توجه به احادیث نبوی از دیرباز منزلتی خاص داشته است. با نگاهی گذرا به امهات این مؤلفات، چون: *حلیۃ الاولیا*، *قوت القلوب*، *اللمع*، *احیاء علوم و...* این حقیقت به روشنی درک می‌شود. اما اصولاً صوفیه در نقل حدیث اهل تساهلند؛ به همین جهت در برخی از مؤلفات آنها احادیث ضعیف و مجعول، کم و بیش راه یافته است. با این حال، برخی از شیوخ صوفیه، از قبیل حافظ ابونعیم اصفهانی و امام قشیری، خود از راویان و محدثان صاحب‌نام روزگار خود بوده‌اند چنانکه از محضر آنها بزرگان زیادی علم حدیث فرا گرفته‌اند.

قشیری صوفی متشرعی بود و استفاده از حدیث به عنوان دومین حجت نقلی، بیشتر می‌توانسته است دریافت‌ها و نگرش‌های صوفیانه وی را توجیه و مؤکد نماید. به همین سبب در رساله، بعد از آیات قرآن - که اغلب به دنبال عنوان باب‌ها آمده‌اند - احادیث نبوی در دومین مرتبه حجیت قرار گرفته‌اند. در متن عربی رساله، اغلب سلسله روایات و اسناد احادیث در صدر باب‌ها دقیقاً معرفی شده اما در میانه باب‌ها التزام به این مسأله، چندان رعایت نشده است. حدود یکصد و چهل حدیث کوتاه و بلند از رسول اکرم

(ص) در این اثر نقل گردیده که اغلب آنها منقول از کتب صحاح اند. علاوه بر حدیث نبوی، احادیث قدسی، و همچنین اخبار و آثار منقول از سایر انبیای عظام نیز در رساله بازتاب چشمگیری دارد که خود نیازمند پژوهش دیگری است.

در این فصل ضمن برگردان فارسی احادیث نبوی و احیاناً قدسی - که از متن عربی رساله استخراج شده اند^۱ - کوشیده ایم با مراجعهٔ مستقیم، و گاه غیرمستقیم^۲ به امهات کتب حدیث، از جمله صحاح تسعه، و برخی مأخذ متأخرتر، و همچنین آثار صوفیهٔ قبل، و بعد از قشیری، منابع و مستندات آنها را به تفصیل باز نماییم. در این بررسی مستند تقریباً همهٔ احادیث به دست آمده است که به شرح زیر معرفی می شوند:

أَلْ مُحَمَّدٌ كُلُّ تَقِيٍّ.
از خاندان محمد (ص) است هر پرهیزگاری.
جامع الصغیر ۱/ - ۳۱۵، به نقل از سیوطی در «الاوسط» طبرانی هم آمده است.

أُنْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَبَاكُوا.
بگریید اگر گریه تان نیامد، خود را چون گریندگان نمایید.
سنن ابن ماجه / زهد - ۴۱۹۶، كشف المحجوب / ۲۲۹، ابونعیم این جمله را به ابوموسی اشعری نسبت داده است: حلیة الاولیا / ۱/ ۲۶۱

اتَضَعُكُمْ؟ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكُكُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا.
می خندید؟ اگر می دانستید آنچه را که من می دانم، کمتر می خندیدید و بسیار می گریستید.

صحیح بخاری / ایمان ۳، رقائق ۲۷، نکاح ۱۰۷، کسوف ۲ و تفسیر سورة ۵/ ۱۲، سنن ترمذی / زهد ۹، صحیح مسلم / صلاة ۱۱۲، کسوف ۱ و فضائل ۱۳۴، سنن

۱ - احادیث نبوی این فصل، جز چند مورد خاص که بعداً معرفی می شوند، از متن عربی رساله، به تصحیح دکتر عبد الحلیم محمود و... استخراج شده اند.

۲ - مراجعهٔ غیرمستقیم، اغلب به کمک کتاب «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی» تألیف ونسینگ. ا. ی. انجام شده است.

۳ - رقم سمت راست، شمارهٔ جلد، و رقم سمت چپ شمارهٔ صفحه، و نشان (-) شمارهٔ حدیث است.

دارمی/رقائق ۲۶؛ مسند احمد حنبل ۲/۲۵۷، ۳/۱۰۲، ۶/۸۱...؛ سنن ابن
ماجه/زهده ۱۹؛ موطا مالک/کسوف ۱؛ شرح تعرف ۲۶۲ و ۸۸۷؛ سنن نسائی/
سهو ۱۰۲، کسوف ۱۱ و ۲۳؛ تعلیقات حدیقه ۲۶۸

إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.
(ص ۳۴۳)
از تیزبینی مؤمن بترسید، زیرا او به نور خدای عزوجل [نهانها را] می بیند.
جامع الصغیر ۱- / ۱۵۱؛ شرح تعرف ۷۱ و ۱۵۰...؛ احادیث مشوی ۱۴ و ۲۰۳
؛ سنن ترمذی/تفسیر سورة ۱۵/۶؛ حلیه الاولیا ۴/۹۴

إِخْفِظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ وَ لَيْسَعَكَ يَتِّكَ وَ إِيَّكَ عَلَى خَطِيئَتِكَ.
(ص ۲۰۶)
زبان را نگهدار، و خانهات باید ترا بسنده باشد (در آنجا بمان) و بر گناه خویش بگری.
جامع الصغیر ۱- / ۲۶۲؛ الاذکار نووی ۲۹۶؛ مسند احمد حنبل ۴/۱۴۸ و
۵/۲۵۹؛ سنن ترمذی/زهده ۶۱

الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ سِرِّهِ إِسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَّيْتُهُ مِنْ عِبَادِي.
(ص ۳۱۴)
اخلاص رازی است از رازهای من که آن را در دل هر بنده ای که دوست داشته ام، به
ودیعت گذاشته ام.
الدر المنثور سیوطی ۲/۲۳۷

أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي إِتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَاَمَّا إِتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا
طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.
(ص ۲۴۶)
آنچه بسیار از آن بر امت خود بیم دارم، متابعت نفس و درازی آرزوی است. متابعت
نفس او را از حق باز می دارد و درازی آرزو آخرت را از یادش می برد.
جزء اول این حدیث در جامع الصغیر ۱- / ۳۰۶ آمده و به نقل از سیوطی در «کامل»
ابن عدی نیز دیده می شود.

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَبْدَ قَالَ لِجَبْرِئِيلَ: يَا جَبْرِئِيلُ إِنِّي أَحَبُّ فُلَانًا فَأَجِبْهُ فَيَجِبُهُ جَبْرِئِيلُ ثُمَّ
يُنَادِي جَبْرِئِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا فَأَجِبُوهُ فَيَجِبُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يَضَعُ لَهُ

الْقَبُولَ فِي الْأَرْضِ وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ مَا لَكَ لِأَخْسِبُهُ إِلَّا قَالَ فِي الْبُغْضِ مِثْلَ ذَلِكَ.

(ص ۴۴۶)

هرگاه خداوند عزوجل بنده‌ای را دوست بدارد، به حضرت جبرئیل می‌گوید: ای جبرئیل! من فلانی را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل هم او را دوست می‌دارد. سپس جبرئیل در بین فرشتگان ندا می‌دهد که خداوند تعالی فلانی را دوست می‌دارد، شما هم او را دوست بدارید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند. سپس خداوند در زمین برای او مقبولیت قرار می‌دهد و اگر خدای از کسی خشمگین شود، مالک گفت: گمان نمی‌کنم در دشمنی هم جز آن گفته باشد.

حلیة الاولیا ۱۰/۳۰۶؛ صحیح بخاری/بدء الخلق ۶، ادب ۴۱ و توحید ۳۳؛
صحیح مسلم/ترمذی/تفسیر سورة ۱۹/۷؛ موطا مالک/شعر ۱۵؛
مسند احمد حنبل ۲/۲۶۷ و ...

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَعْمَلَهُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ يَسْتَعْمِلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: يُؤَقِّعُهُ لِعَمَلٍ صَالِحٍ قَبْلَ الْمَوْتِ.

(ص ۳۰۶)

چون خدای خواهد که به بنده‌ای خیر و نیکی دهد، او را به کار وای می‌دارد. گفتند: یا رسول خدا او را چگونه به کار وای می‌دارد؟ فرمود: او را قبل از مرگ به انجام کارهای شایسته توفیق می‌دهد.

جامع الصغیر ۱- /۳۸۱؛ سنن ترمذی/قدر ۸؛ مسند احمد حنبل ۳/۱۰۶

إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ قُسِمَتْ بَيْنَهُمَا مِائَةٌ رَحْمَةٍ، تَشْعُونَ لِأَبَشَّهِمَا فَأَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ الْكَثْرَةُ.

(ص ۳۳۶)

وقتی دو مسلمان با هم برخورد کردند، بین آن دو صد رحمت تقسیم می‌کنم، نود آن را باشد که خوش منش تر و بشاش تر باشد، خواستم که نصیب او بیشتر باشد.

حلیة الاولیا ۱۰/۱۲۴؛ احیاء علوم ۲/۲۹۳؛ جامع الصغیر ۱- /۴۸۷ (دو مأخذ)
اخیر با تفاوت‌هایی آن را نقل کرده‌اند.

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ أُوتِيَ زُهْدًا فِي الدُّنْيَا وَ مَنْطِقًا فَاتَّبِرُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يَلْقَى الْحِكْمَةَ. (ص ۲۰۰)

هرگاه شخصی دیدید که به او اعراض از دنیا (پارسایی) و قدرتِ سخن داده‌اند، به او تقرب جوئید زیرا او حکمت یاد می‌دهد.

جامع الصغیر ۱/ ۶۳۵؛ سنن ابن ماجه/ زهد ۱؛ و به نقل از سیوطی در «الشعب الایمان» بیهقی آمده است. البته در این دو اثر، به جای «منطقاً»، «قله منطق» و «صمتاً» ضبط شده است.

إِذَا غَضِبَ الرَّجُلُ أَنْ يَجْلِسَ فَإِنْ ذَهَبَ عَنْهُ وَ إِلَّا فَلْيُضْطَجِعْ. (ص ۳۵۷)
اگر مرد خشمگین شد، باید بنشیند تا خشم از او دور شود، وگرنه باید بخوابد.
با اندکی تفاوت در جامع الصغیر ۱/ ۷۶۹؛ احیاء علوم ۳/ ۲۵۷؛ و مسند احمد حنبل/ ۲۰۳۸۶ آمده است.

إِذَا مَرَزْتُمْ بَرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا فِيهَا فَقِيلَ لَهُ: وَمَا الرِّيَاضُ الْجَنَّةِيَّةُ؟ فَقَالَ: حِلَقُ الذِّكْرِ.
(ص ۳۳۲)
وقتی از باغهای بهشت می‌گذرید، در آن بچرید. گفتند: باغهای بهشت چیست؟ فرمود:
حلقه‌های ذکر.

جامع الصغیر ۱/ ۸۶۱؛ حلیۃ الاولیاء ۶/ ۳۵۴؛ احیاء علوم ۱/ ۵۳؛ شرح تعرف ۱۴۵/ سنن ترمذی/ دعوات ۸۲؛ النهایة ابن اثیر ۲/ ۱۹۵؛ مسند احمد حنبل ۱۲۰۶۵/

أُرِيتُ الْأَمَمَ بِالْمَوْسِمِ فَرَأَيْتُ أُمْتِي قَدْ مَلَأُوا السَّهْلَ وَالْجَبَلَ وَأَعْجَبَنِي كَثْرَتُهُمْ وَ هَيَّئْتُهُمْ فَقِيلَ: أَرْضِيَتْ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: وَمَعَ هَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ لَا يَكْتَوُونَ وَلَا يَنْتَطِیْرُونَ وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِخْصَنِ الْأَسَدِيِّ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ مِنِّي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ. فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ مِنِّي. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ.
(ص ۲۶۱)

در موسم حج همه امتها را به من نمودند. اتم را دیدم که بیابان و کوه را پر کرده‌اند. کثرت و هیأت آنان مرا شگفت زده کرد. به من گفتند: آیا راضی هستی؟ گفتم: آری. گفتند: علاوه بر اینها، هفتاد هزار بدون حساب وارد بهشت شوند. آنهایی که داغ نکنند،

فال نگیرند، افسون نکنند، و بر پروردگارشان توکل کنند. عکاشه پسر محسن اسدی برخاست و گفت: ای رسول خدا دعا کن تا خدای مرا از جمله آنان قرار دهد، رسول خدا (ص) فرمود: یا رب او را از ایشان کن. یکی دیگر برخاست و گفت: مرا نیز چنین دعایی کن تا از جمله آنان باشم. حضرت رسول (ص) فرمود: عکاشه در این کار بر تو پیشی گرفت.

صحیح بخاری/طب ۱۷، ۴۲، رقائق ۲۱ و ۵۰؛ صحیح مسلم/ایمان ۳۷۲ و ۳۷۴؛ سنن ترمذی/قیامة ۱۶؛ مسند احمد حنبل ۱/۲۷۱، ۳۲۱ و ۴/۴۳۶؛ احیاء علوم ۴/۳۵۷؛ باندکی اختلاف در «نهاية البداية و النهاية» ۲/۳۵۰

أَسْأَلُكَ الرَّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ. (ص ۳۰۰)

[خداوندا] از تو خشنودی بعد از قضا را می‌خواهم.
بخشی از یک دعای طولانی است که مأخذ آن بعداً خواهد آمد.

أَسْأَلُكَ الشُّوقَ إِلَى لِقَائِكَ. (ص ۳۰۰)

[خداوندا] از تو شوق دیدار ترا می‌طلبم.
این جمله نیز چون جمله بالا بخشی از یک دعای طولانی است که متعاقباً مأخذ آن خواهد آمد.

اسْتَخِيئُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ. قَالُوا: إِنَّا نَسْتَخِيئُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ وَلَكِنْ مَنْ اسْتَخِيئَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ فَلْيَحْفَظِ الرَّأْسَ وَمَا وَعَى وَلْيَحْفَظِ الْبَطْنَ وَمَا حَوَى وَلْيَذْكُرِ الْمَوْتَ وَالْبُلَى وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ تَرَكَ زِينَةَ الْحَيَاةِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ، فَقَدْ اسْتَخِيئَا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ. (ص ۳۲۳)

شرم دارید از خدای تعالی آن چنان که شایسته شرمگنی است. گفتند: ای پیامبر خدا خدا را سپاس که ما از او شرم داریم. فرمود: آنچنان نیست. ولیکن هرکه به حق از خدا شرم دارد، باید سرش را با آنچه در اوست، حفظ کند. شکمش را با آنچه در اوست، حفظ کند و از مرگ و نیستی یاد نماید. کسی که آخرت می‌خواهد باید از زینت زندگی دنیایی دست بکشد. هرکه چنین کرد، به حقیقت از خدای شرم کرده است.

جامع الصغير ۱/ - ۹۷۳؛ احیاء علوم ۵/ ۳۹۰؛ مسند احمد حنبل ۱/ ۳۸۷؛ سنن ترمذی/ قیامة ۲۴؛ حلیة الاولیا ۴/ ۲۰۹

إِسْتَقِيمُوا وَلَنْ تُخْصُوا وَاعْلَمُوا إِنَّ خَيْرَ دِينِكُمُ الصَّلَاةُ وَلَنْ يُحَافِظَ عَلَى الْوُضُوءِ إِلَّا مُؤْمِنٌ.

(ص ۳۲۳)

راست باشید هر چند خود را حفظ نتوانید کرد و بدانید بهترین جزء دین شما نماز است و جز مؤمن کسی هرگز بر وضو مواظبت نتواند کرد.

جامع الصغير ۱/ - ۹۹۴؛ سنن ابن ماجه/ طهارة ۴؛ سنن دارمی/ وضوء ۲؛ موطا مالك/ طهارة ۳۶؛ مسند احمد حنبل ۵/ ۲۷۷ و ۲۸۲؛ و به نقل از سیوطی در «المستدرک» حاکم، «سنن» بیهقی و «الکبیر» طبرانی هم آمده است.

إِشْتَاَقَتِ الْجَنَّةُ إِلَى ثَلَاثَةٍ : عَلَى وَ عَمَارٍ وَ سَلْمَانَ.

(ص ۴۶۲)

بهشت به سه کس مشتاق است : علی و عمار و سلمان.

سنن ترمذی/ مناقب ۳۲

أَصْدَقُّكُمْ رَأْيًا أَصْدَقُّكُمْ حَدِيثًا.

(ص ۵۲۷)

راست ترین شما از نظر خواب، آنکس است که راستگوی ترین شما باشد.

کشف الاسرار ۴/ ۳۱۰؛ صحیح مسلم/ رؤیا ۶؛ سنن ترمذی/ رؤیا ۱۰ و ۱۱

أَطِيبَ كَسْبِكَ تُسْتَجَبَ دَعْوَتُكَ.

(ص ۳۸۲)

کسبت را حلال کن تا دعایت پذیرفته شود.

مجمع الزوائد ۱۰/ ۲۹۱؛ و باندکی تغییر در کشف الاسرار ۳/ ۶۴۱

إِعْقَلِهَا وَ تَوَكَّلْ.

(ص ۲۶۲)

ببندش و به خدا توکل کن.

حلیة الاولیا ۸/ ۳۹۰؛ سنن ترمذی/ قیامة ۶۰؛ احادیث مشنوی ۱۰/ ۱؛ احیاء علوم

۴/ ۴۰۵؛ جامع الصغير ۱/ - ۱۱۹۱

أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ الْعَدْلِ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ. (ص ۱۷۷)
 برترین جهاد، گفتن کلمه عدل پیش پادشاه ستمگر است.
 سنن ابن ماجه / فتن ۲۱ ؛ سنن نسائی / بیعة ۳۷ ؛ سنن ترمذی / فتن ۱۳ ؛ مسند احمد
 حنبل ۱۹/۳ و...؛ جامع الصغیر ۱/۱۲۴۶- ؛ و به نقل از سیوطی در «الکبیر»
 طبرانی و «الشعب الایمان» بیهقی آمده است.

أَكَلْتُمْ أَخَاكُمْ وَ اغْتَبْتُمُوهُ. (ص ۲۵۴)
 گوشت برادران را می خوردید وقتی که از او غیبت می کنید.
 به نقل از تعلیقات الرسالة ، ابویعلی و طبرانی آن را روایت کرده اند.

أَلَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ. (ص ۴۰۸)
 آیا شرم ندارم از مردی که فرشتگان از او شرم می کنند؟
 صحیح مسلم / فضائل الصحابة ۲۶ ؛ مسند احمد حنبل ۷۱/۱ ، ۶۲/۶ و...؛ شرح
 تعرف ۱۰۷/

این حدیث بنا بر نقل محدثین در شأن عثمان ذی النورین، خلیفه سوم، آمده است.

أَلَا أُنبِئُكُمْ بِخَيْرٍ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِكِكُمْ وَأَرْقَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ خَيْرٍ مِنْ إِعْطَاءِ الذَّهَبِ
 وَالْوَرِقِ وَأَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ؟ قَالُوا: مَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
 قَالَ: ذِكْرُ اللَّهِ تَعَالَى. (ص ۳۳۱)

آیا خبر ندهم شما را به بهترین کارها و پاکترین آنها نزد خداوند و بلندترین آنها در
 درجات شما، چیزی که بهتر از دادن زر و سیم [به درویشان] باشد و بهتر از آنکه با
 دشمنان خود رو به رو شوید و گردن ایشان بزنید و گردن شما بزنند؟ گفتند: آن چیست
 ای رسول خدا؟ فرمود: ذکر خدای عز و جل.

ریاض الصالحین / ۵۴۳ ؛ الاذکار / ۱۹ ؛ سنن ابن ماجه / ادب ۵۳ ؛ جامع الصغیر
 ۱/۲۸۸۶- ؛ مسند احمد حنبل ۶/۴۴۷ ؛ موطا مالک / القرآن ۲۴ ؛
 احیاء علوم / ۴۴۵/۱

اَللّٰهُمَّ بِعِلْمِكَ وَ قُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ اَخْبِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِيَّ وَ تَوَنَّنِي مَا عَلِمْتَ الْمَوْتَ خَيْرًا لِيَّ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ اَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَ الْقَضَبِ وَ اَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْغِنَى وَ الْقِفْرِ وَ اَسْأَلُكَ نَعِيماً لَا يَنْقُذُ وَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ وَ اَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ وَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ اَسْأَلُكَ النَّظَرَ اِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ شَوْقاً اِلَى لِقَائِكَ مِنْ غَيْرِ ضَرَاءٍ مُّضِرَّةٍ وَ لَا فِتْنَةٍ مُّضِلَّةٍ . اَللّٰهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الْاِيْمَانِ ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا هُدًى مُّهْتَدِينَ .

(ص ۴۵۸)

خداوندا ترا قسم می‌دهم به علم غیب خودت و قدرتی که بر آفریدگان خود داری، تا زمانی مرا زنده بدار که می‌دانی در زندگی برایم خیری است و بمیران مرا آن زمانی که می‌دانی در مرگ برایم خیری است. خداوندا از تو می‌خواهم که در نهان و آشکارا ترس ترا داشته باشم و از تو می‌خواهم که در خشنودی و خشم، کلمه حق بر زبانم جاری سازی، از تو می‌خواهم که مرا در میانه بی‌نیازی و درویشی قرار دهی و از تو نعمتی می‌طلبم که نابود نشود و شادمانی‌ای که قطع نگردد. از تو می‌خواهم که مرا بعد از حکم و قضا، خشنود گردانی و بعد از مرگ، آرام نمایی. از تو می‌خواهم که توفیق نظر به چهره بزرگ خود به من عطا کنی و به دیدارت مشتاق نمایی بدون آن که آسیبی به من برسد و یا فتنه‌ای که گمراهم سازد. خداوندا ما را به زیور ایمان بیارای. خداوندا از هدایت کنندگان هدایت شده قرامان ده.

احمد حنبلی - / ۱۷۶۰۵ ؛ جامع الصغیر ۱ / - ۱۵۳۷ ؛ سنن نسائی / سهو ۶۲ ؛ احیاء علوم ۱ / ۴۷۸ ؛ و به نقل از سیوطی در «المستدرک» حاکم نیز آمده است.

اَللّٰهُمَّ لَا عَيْشَ اِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَاکْرِمِ الْاَنْصَارَ وَ الْمُهَاجِرَةَ .

(ص ۴۶۷)

خداوندا هیچ خوشی‌ای جز خوشی آخرت نیست. انصار و مهاجران را گرامی بدار.
مسند احمد حنبلی ۲ / ۳۸۱ ، ۳ / ۱۱۲ و ۵ / ۳۳۲ ؛ حلیه الاولیاء ۲ / ۳۰۱ ؛ ریاض الصالحین / ۲۲۴ ؛ صحیح بخاری / رقائق ۱ ، جهاد ۳۳ و ۱۱۰ ، مناقب الانصار ۹ و مغازی ۲۹ ؛ سنن ابن ماجه / مساجد ۳ ؛ سنن ترمذی / مناقب ۵۵ ؛ جامع الصغیر ۱ / - ۱۴۴۸ ؛ صحیح مسلم / جهاد ۱۲۶ و ۱۲۹

أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْنِي. (قدسی)
 من هم‌نشین آنم که مرا یاد کند.
 کشف الاسرار ۵/۳۹۳، ۷/۵۴۱، ۸/۲۱۸، ۳۸۸ و ۱۰/۲۶۰

أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرْنِي، إِنْ ذَكَرْنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذَكَرْنِي فِي مَلَأٍ، ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ شَبْرًا، اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنْ اقْتَرَبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا، اقْتَرَبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَإِنْ أَتَانِي يَمْسِي، أَتَيْتُهُ هَزْوَلَةً. (قدسی)
 (ص ۲۲۵)
 من از ظنّ بنده‌ام نسبت به خود آگاهم و با اویم وقتی که مرا یاد کند. اگر مرا در دلش یاد کند، او را در دلم یاد کنم اگر مرا آشکار یاد کند، او را در میان جمع، به از آن یاد کنم و اگر یک وجب به من نزدیکی جوید، یک ذراع بدو نزدیک شوم و اگر ذراع به من نزدیک شود، یک باز بدو نزدیک گردم و اگر سوی من نرم و آهسته آید، پویان و شتابان سوی او دوم.

احیاء علوم ۴/۲۱۳؛ صحیح مسلم/ذکر ۲؛ سنن ترمذی/دعوات ۱۳۱؛ سنن ابن ماجه/ادب ۵۸؛ مسند احمد حنبل ۲/۲۵۱، ۴۱۳ و...؛ حلیه الاولیاء ۴/۹۸؛ سنن دارمی/رقائق ۲۲؛ کشف الاسرار ۷/۳۹۵؛ و بخشهایی از آن در جامع الصغیر ۲/۶۰۲۹؛ صحیح بخاری/توحید ۱۵، ۳۵ و ۵۰ آمده است.

إِنَّ الْأَنْصَارَ فِيهِمْ غَزَلٌ فَلَوْ أَرْسَلْتُمْ مَنْ يَقُولُ: أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحَيُّوْنَا نُحَيِّكُمْ. (ص ۴۶۸)
 انصار قومی باشند که در میانشان غزل گویی رسم است باید با آنها کسی را می‌فرستادید تا بخواند: پیشتان آمدیم پیشتان آمدیم به ما درود بگویید ما هم به شما درود می‌گوییم.
 سنن ابن ماجه/نکاح ۲۱؛ بخش اول آن در مسند احمد حنبل ۳/۳۹۱ آمده است.

إِنَّ دَعَاةَ الْبَيْتِ آسَاسُهُ وَدَعَاةَ الدِّينِ الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَالْيَقِينُ وَالْعَقْلُ الْقَامِعُ. فَقُلْتُ يَا بَیَّ أَنْتَ وَ أُمِّي، مَا الْعَقْلُ الْقَامِعُ؟ قَالَ: الْكَفُّ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَالْحِرْصُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ.
 (ص ۴۳۸)

ستون خانه، اساس آنست، و ستون دین، معرفت خدای تعالی، یقین، و عقل سرکوبگر

است. گفتم: ای پدر و مادرم فدای تو، عقل سرکوبگر چیست؟ فرمود: بازایستادن از گناهان و حریص بودن بر طاعت خدای تعالی.

کنز العمال ۳/ - ۷۰۴۷

إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى

(ص ۲۸۶)

شکیبایی در همان ضربت نخستین است.

اللؤلؤ والمرجان ۱/ - ۵۳۳؛ ریاض الصالحین ۳۰/؛ مسند احمد حنبلی ۳/ - ۱۳۰،

۱۴۳ و...؛ شرح تعرف ۱۲۲۷/؛ سنن ترمذی/جناز ۱۳؛ جامع الصغیر

۲/ - ۵۱۳۳؛ سنن نسائی/جناز ۲۲؛ سنن ابوداود/جناز ۲۳؛ صحیح مسلم

/جناز ۱۴ و ۱۵؛ صحیح بخاری/جناز ۳۲، ۴۳ و احکام ۱۱

إِنْطَلَقَ ثَلَاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَأَوَاهَمُ الْمَيْبُتِ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ فَأَنحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارُ. فَقَالُوا: إِنَّهُ وَاللَّهِ لَا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ تَعَالَى بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: إِنَّهُ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ وَكُنْتُ لَا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا. فَعَاثَنِي طَلَبُ الشَّجَرِ يَوْمًا فَلَمْ أَرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا فَحَلَبْتُ لَهُمَا عُبُوقَهُمَا فَجِئْتُهُمَا بِهِ فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمِينَ. فَتَحَرَّجْتُ أَنْ أَوْقِظَهُمَا وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا. فَقُنْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيفَاطَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْقَبْرُ فَاسْتَيْقَظَا، فَشَرِبَا عُبُوقَهُمَا، أَلَلَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَأَفْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَأَنْفَرَجَتْ إِنْفِرَاجًا لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ الْآخَرُ: أَلَلَّهُمَّ إِنَّهُ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ وَكَانَتْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ فَرَاوَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا، فَاِمْتَنَعَتْ حَتَّى أَلِمْتُ بِهَا سَنَةً مِنَ السَّنِينَ فَبَجَائِثَنِي فَأَعْطَيْتُهَا عَشْرِينَ وَمِائَةً دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُخْلِيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا، فَفَعَلَتْ. حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَقْضِيَ الْخَاتَمَ إِلَّا بِحَقِّهِ. فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَا. فَاِنصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا. أَلَلَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَأَفْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَأَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ الثَّالِثُ: أَلَلَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أَجْرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجُورَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ، فَتَمَرَّتْ أَجْرُهُ، فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرَتِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرَتِكَ مِنَ الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ وَالْبَقَرِ وَالرَّقِيقِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْتَهْزِئْ بِي. فَقُلْتُ:

إِنِّي لَا أَسْتَهْزِي بِكَ. فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَاقَهُ وَلَمْ يُتْرِكْ مِنْهُ شَيْئاً. اَللّٰهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهِكَ فَأَفْرِجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ. فَأَنْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا مِنَ الْغَارِ يَمْشُونَ. (ص ۴۹۳)

سه تن از گذشتگان شما به سفری رفتند و برای شب گذرانی به غاری پناه بردند. چون وارد غار شدند، سنگی بزرگ از کوه بیفتاد و در آن غار بدان مسدود شد. با یکدیگر گفتند: به خدا قسم از این صخره نجات نمی‌یابیم مگر آنکه هر یک خدا را به آن کارهای نیکی که کرده‌ایم فرا بخوانیم.

یکی از آنان گفت: پدر و مادر بسیار پیری داشتم و قبل از آنها نه به اهل و عیال، و نه به حیوانات خود شیر (غذا) نمی‌دادم. روزی به طلب چراخوار (علف) بیرون رفتم و شامگاه به آن دو نرسیدم، چنانکه خوابیدند؛ کاسه‌هایشان را پر از شیر کردم و برایشان بردم، دیدم هر دو خوابیده‌اند؛ دلم نیامد که بیدارشان کنم و خوشم نیامد که پیش از آنان به اهل و عیال و مال خود طعام دهم. کاسه شیر را در دست گرفتم و به انتظار بیداری آنها سرپا ایستادم تا اینکه صبح دمید و هر دو بیدار شدند و شیرشان را نوشیدند. خداوند! اگر آن کار را بخاطر رضایت تو کرده باشم، ما را از آنچه گرفتار آنیم، نجات ده. در غار مقداری باز شد اما نه چندانکه بتوانند از آن خارج شوند.

حضرت رسول (ص) فرمود: دیگری گفت: خدایا دختر عمویی داشتم و او را از همه دوستر می‌داشتم، خواستم با او نزدیکی جویم، امتناع کرد تا اینکه در یکی از سالها گرفتار قحطی شد، به ناچار پیش من آمد؛ به او صد و بیست دینار دادم مشروط بر اینکه بین من و خود خلوت کند؛ پذیرفت. همین که بر او غلبه یافتم، گفت: بر تو حلال نیست که مهر خدای، جز به حق و حقیقت بشکنی، من از وی جدا شدم و از گناه صرف نظر کردم هرچند او را خیلی دوست می‌داشتم و زری هم که به او داده بودم، از او باز نگرفتم. خدایا اگر من آن کار را برای رضای تو انجام داده‌ام، ما را از این گرفتاری برهان، صخره اندکی بیشتر باز شد اما نه چندانکه بتوانند از غار خارج شوند.

رسول اکرم (ص) فرمود: سوّمی گفت: خدایا مزدورانی داشتم، مزد همه بدادم جز یک نفر که مزد خود رها کرد و رفت و من از مزد او بازگانی کردم؛ بعد از مدتی پیش من آمد و گفت: ای بنده خدا! مزد من بده. گفتم: هر آنچه می‌بینی از شتر و گاو و گوسفند و برده، مزد توست. گفت: ای بنده خدا مرا مسخره نمی‌کنی؟ گفتم: ترا مسخره نمی‌کنم.

همه آنها را گرفت و برد و چیزی باقی نگذاشت. خداوند! اگر آن کار را برای رضای تو کرده‌ام، ما را از این گرفتاری رهایی ده، صخره باز شد و ایشان، هر سه بیرون آمدند و برفتند.

این حدیث به نام حدیث غار با تفاوتی در صحیح بخاری/اجاره ۱۲ و ادب ۵؛ صحیح مسلم/ذکر ۱۰۰؛ مسند احمد حنبل ۲/۱۱۶؛ احیاء علوم ۳/۱۵۸؛ ریاض الصالحین ۹ نقل شده است.

إِنَّ الْعَبْدَ لِيُغَالِبُ كَرْبَ الْمَوْتِ وَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ إِنَّ مَفَاصِلَهُ لَيَسْلَمُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ تَقُولُ : عَلَيْكَ السَّلَامُ تُفَارِقُنِي وَ أَفَارِقُكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (ص ۴۲۹)

بنده وقتی به غم مرگ و رنج سكرات آن دچار می‌شود، مفاصل او یکدیگر را بدرود گفته، می‌گویند: خدا حافظ! تا روز قیامت از هم جدا خواهیم ماند. کشف الاسرار ۲/۳۷۷ و ۱۰/۳۰۶؛ احیاء علوم ۴/۶۷۳؛ و به نقل از تعلیقات احیاء علوم در «جمع الجوامع» سیوطی / - ۵۷۱۰ آمده است.

إِنَّ الْعَبْدَ يَدْعُو اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ يُعِيبُهُ فَيَقُولُ : يَا جَبْرِئِيلُ أَخْزِ حَاجَةَ عَبْدِي فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ وَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو اللَّهَ وَ هُوَ يُبْغِضُهُ فَيَقُولُ : يَا جَبْرِئِيلُ اقْضِ لِعَبْدِي حَاجَتَهُ فَإِنِّي أُكْرَهُ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ. (ص ۳۸۱)

بنده‌ای باشد که خدای سبحان را به دعا فرا بخواند و خدا او را دوست می‌دارد، گوید: ای جبرئیل اندر حاجت این بنده تأخیر کن که من دوست دارم صدای وی بشنوم و بنده‌ای باشد که خدای را فراخواند و خداوند او را دشمن می‌دارد، گوید: ای جبرئیل حاجت بنده‌ام را روا کن که من ناخوش دارم آواز وی بشنوم. این حدیث بنا به نقل تعلیقات الرسالة در الدلائل بیهقی آمده است.

إِنَّ فِي الْبَدَنِ لَمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ جَمِيعُ الْبَدَنِ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ جَمِيعُ الْبَدَنِ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ. (ص ۱۶۹)

در بدن آدمی پاره گوشتی است؛ وقتی سالم باشد، کل بدن سالم است و وقتی فاسد شود، کل بدن فاسد می‌گردد. هان! آن پاره گوشت، قلب آدمی است.

شرح تعرف / ۸۵۵ ، الاذکار / ۳۶۳ ، کشف الاسرار / ۶ ، ۳۴۴ ، ۴۲۴ و ... صحیح بخاری / ایمان ۳۹ ، صحیح مسلم / مساقات ۱۰۷ ، سنن ابن ماجه / فتن ۱۴ ، سنن دارمی / بیوع ۱

إِنَّكُمْ لَا تَسْعَوْنَ النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنَّ لَيْسَعُهُمْ مِنْكُمْ يَسْطُرُ الْوُجْهَ وَحُسْنُ الْخُلُقِ. (ص ۳۵۵)
مردم را با اموال خود خشنود نتوانید ساخت بلکه روی گشاده و خلق نیکو، آنان را از شما خشنود خواهد کرد.

حلیه الاولیاء / ۳ / ۷۹ ، جامع الصغیر / ۱ - ۲۵۴۵ ، و به نقل از سیوطی در «المستدرک» حاکم و «الشعب الایمان» بیهقی آمده است.

إِنَّ اللَّهَ إِذَا تَجَلَّى لِشَيْءٍ خَشَعَ لَهُ.
خداوند تعالی چون بر چیزی تجلی کند، آن چیز در مقابل او خاشع می شود.
سنن نسائی / کسوف ۱۶ ، سنن ابن ماجه / اقامه ۱۵۲ ، مسند احمد حنبل ۴ / ۲۶۷ ، ۲۶۹ و ... ، کشف الاسرار / ۵ / ۵۶۴ ،

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ عَبْدٍ مِنْ قَلْبٍ لَاهٍ.
خدای تعالی دعای بنده ای را که با غفلت دل باشد، نمی پذیرد.
سنن ترمذی / دعوات ۶۵ ، احیاء علوم / ۱ / ۴۶۰ ، جامع الصغیر / ۱ - ۳۱۶ ، و به نقل از سیوطی در «المستدرک» حاکم نیز آمده است.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَضْحَكُ مِنْ يَأْسِ الْعِبَادِ وَتُؤْطِیهِمْ وَتُزْبُ الرِّحْمَةُ مِنْهُمْ. فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوَ يَضْحَكُ رَبُّنَا عَزَّوَجَلَّ ؟ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيَضْحَكُ. فَقَالَ : لَا يَغْدُمُنَا خَيْرٌ إِذَا ضَحِكَ.
(ص ۲۲۴)

خدای تعالی از یأس بندگان و ناامیدی آنان می خندد با وجود آن که رحمتش به آنان نزدیک است. گفتم: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، آیا پروردگار ما، عزوجل می خندد؟ فرمود: قسم به آنکه جانم در دست اوست، او می خندد. پس گفتم: وقتی بخندد، خیری از ما نمی گیرد.

این حدیث با اندکی اختلاف در سنن ابن ماجه / مقدمه ۱۷۷ ؛ مسند احمد حنبل / - ۱۵۵۹۸ و - ۱۵۶۱۲ آمده است.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَنِي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي.
خداى عزوجل مرا ادب کرد و نیکو هم ادب کرد.
با مختصر اختلافی در جامع الصغیر ۱ / - ۳۱۰ ؛ و به نقل از سیوطی در «ادب الاملاء»
ابن سمعانى آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يُنْفِضُ أَهْلَ الْبَيْتِ اللَّحْمِينَ.
خداوند تعالى دشمن دارد اهل خانه‌ای را که گوشت بسیار مى‌خورند. (غیبت بسیار
مى‌کنند.)

حلیة الاولیا ۷/ ۷۵ ، النهایة ابن اثیر ۴/ ۲۳۹

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ.
خداوند تعالى هر دل غمگینی را دوست دارد.
حلیة الاولیا ۶/ ۹۰ ، جامع الصغیر ۱ / - ۱۸۸۸ ؛ و به نقل از سیوطی در
«المستدرک» حاکم و «الکبیر» طبرانی آمده است.

إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ وَغَيْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَأْتِيَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.
(ص ۳۶۸)

خداى تعالى غيور است. بنده مومن نیز غيور است و خداوند تعالى غيرت دارد از اين که
بنده مؤمن آنچه را که خداوند بر او حرام کرده است، انجام دهد.
احياء علوم ۲/ ۶۹ ، جامع الصغیر ۱ / - ۱۹۱۹ ، صحيح مسلم / توبة ۳۶ ، سنن
ترمذی / رضاع ۱۴ ، صحيح بخارى / نکاح ۱۰۷ ، مسند احمد حنبل ۲/ ۵۲۰

إِنَّ الْمَسْكِينَ لَيْسَ بِالطَّوَّافِ الَّذِي تَرُدُّهُ اللَّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ وَالتَّخْمَرَةُ وَالتَّخْمَرَتَانِ. فَقِيلَ: مَنْ
الْمَسْكِينُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَجِدُ مَا يُغْنِيهِ وَيَسْتَحْيِي أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ وَلَا يُفْظَنَ لَهُ
فَيَتَصَدَّقَ عَلَيْهِ.

(ص ۳۸۸)

فقیر آن کوچه گردی نیست که یک و دو لقمه، و یا یک و دو خرما که به وی دهند، او را باز گرداند. گفتند: ای رسول خدا، پس فقیر چه کسی است؟ فرمود: فقیر کسی است که کفاف خود را درنیابد و شرم دارد از مردمان بخواهد و مردمان او را نشناسند تا به او صدقه دهند.

مسند احمد حنبل ۱/۳۸۴ و ۴۴۶، ۲/۳۱۶ و...؛ حلیه الاولیا ۸/۲۱۴؛ سنن دارمی/زکاة ۲؛ ریاض الصالحین ۲۵۷؛ صحیح بخاری/زکاة ۵۳ و تفسیر سورة ۴۸/۲؛ سنن نسائی/زکاة ۲ و ۷۶؛ موطا مالک/صفة النبی ۷؛ جامع الصغیر ۲/- ۵۸۵؛ مجمع الزوائد ۳/۹۲

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا تَصْنَعُ. (ص ۱۵۵)
فرشتگان به خاطر خشنودی از کار دانش جویان، بال هایشان را بر آنها فرو می گسترانند.
سنن ابوداود/علم ۱؛ سنن ترمذی/علم ۱۹؛ سنن نسائی/طهارت ۱۱۲؛ جامع الصغیر ۱/- ۲۱۲۳؛ سنن ابن ماجه/مقدمه ۱۷؛ مسند احمد حنبل ۴/۲۳۹ و ۲۴۱ و ۵/۱۹۶؛ کشف الاسرار ۲/۵۹۷؛ ریاض الصالحین ۵۲۶

إِنَّ الْمُتَبَتِّ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَتَقَى. (ص ۵۴۴)
شتاب زده نه طی طریق تواند کرد، و نه شترش را حفظ خواهد نمود.
شرح تعرف/۱۱۴۴؛ النهایة ابن اثیر ۱/۹۲

إِنَّمَا يُبْعَثُ رَحْمَةً وَلَمْ يُبْعَثْ عَذَابًا.
من برای رحمت مبعوث شده ام نه برای عذاب.
احیاء علوم ۲/۵۲۶؛ جامع الصغیر ۱/- ۲۵۸۵؛ و به نقل از سیوطی در «التاریخ» بخاری آمده است. در صحیح مسلم/بر ۸۷ چنین نقل شده است: انی لم ابعث لعاناً و انما ابعث رحمة

إِنَّمَا يَكْفِي أَحَدَكُمْ مَا قَنَعَتْ بِهِ نَفْسُهُ وَإِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى أَرْبَعَةِ أَذْرُعٍ وَ شِبْرٍ وَإِنَّمَا يَرْجِعُ الْأَمْرُ إِلَى آخِرٍ.
برای شما آن اندازه ای کفایت می کند که نفستان به آن قانع شود و کار به چهار ذراع و برای آخر.

(ص ۳۲۸)

یک وجب جای (قبر) منتهی می‌گردد و هر کاری به عاقبت خود باز بسته است.
کنز العمال ۷۱۲۳/۳

إِنَّ مِنْ خَيْرِ مَعَايِشِ النَّاسِ كُلِّهِمْ رَجُلًا أَخَذَ بِعِنَانٍ قَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ سَمِعَ قَرْعَةً أَوْ هَيْعَةً كَانَ عَلَى مَتْنِ قَرَسِهِ يَبْتَغِي الْمَوْتَ أَوْ الْقَتْلَ فِي مَظَانِّهِ أَوْ رَجُلًا فِي غُنَيْمَةٍ لَهُ فِي رَأْسِ شَعْفَةٍ مِنْ هَذِهِ الشَّعَافِ أَوْ فِي بَطْنِ زَادٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْدِيَةِ يُقِيمُ الصَّلَاةَ وَيُؤْتِي الزَّكَاةَ وَيَعْبُدُ رَبَّهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْيَقِينُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ إِلَّا فِي الْخَيْرِ.

(ص ۱۸۳)

از بهترین زندگی مردمان، زندگی مردی است که عنان اسب خویش در راه خدای گرفته، هرجا صدای مهیب یا ترسناکی بشنود، پشت اسب خود سوار شود و مرگ بجوید یا با دشمن کارزار کند یا زندگی مردی که گوسفندانی دارد در بالای کوهی از این کوهها یا دره‌ای از این دره‌ها، نمازش را به پای می‌دارد و زکاتش را می‌دهد و خدایش را عبادت می‌کند تا مرگ به سراغ او آید. چنین فردی در بین مردم جز در خیر نیست.
با کمی اختلاف در صحیح مسلم / اماره ۱۲۵، و سنن ابن ماجه / فتن ۱۳ آمده است.

إِنَّهُ أَوَّلُ طَعَامٍ دَخَلَ فَمِ ابْيَكٍ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

(ص ۲۳۳)

این اولین لقمه‌ای است که از سه روز پیش به دهان پدرت رسیده است.
مسند احمد حنبل / مسند المکثرین / - ۱۲۷۴۶، به نقل از تعلیقات الرسالة، در «مسند» حارث بن ابی‌اسامه نیز آمده است.

إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرَ اللَّهَ تَعَالَى فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً.

(ص ۱۲۵ و ۱۴۹)

گاه دلم پوشیده می‌شود (می‌گیرد) چنان که در روز، هفتاد مرتبه از خدا آمرزش می‌طلبم.
النهاية ابن اثیر ۴۰۳/۳، و با اندکی تفاوت در صحیح مسلم / ذکر ۴۱، سنن ابوداود / وتر ۲۶، جامع الصغير ۱- / ۲۶۲۱، و احیاء علوم ۱۸/۴ آمده است.

إِيَّاكُمْ وَ مُجَالَسَةَ الْمَوْتَى، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنَ الْمَوْتَى؟ قَالَ: أَلَا غَنِيَاءُ.

(ص ۳۹۱)

برحذر باشید از هم‌نشینی با مردگان. گفتند: ای رسول خدا! مردگان چه کسانی‌اند؟
فرمود: بی‌نیازان.

احیاء علوم ۲/ ۲۹۸، در سنن ترمذی / لباس ۳۸، به جای «الموتی»، «الاغنیاء» آمده است.

أَلَا يَمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرُّهُ وَ حُلُوهِ وَ مُرُّهُ. قَالَ : صَدَقْتَ. قَالَ : فَتَعَجَّبْنَا مِنْ تَصَدِيقِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يَسْأَلُهُ وَ يُصَدِّقُهُ. قَالَ : فَأَخْبِرْ مَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ : الْإِسْلَامُ أَنْ تُقِيمَ الصَّلَاةَ وَ تُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَ تَصُومَ الرَّمَضَانَ وَ تَحُجَّ الْبَيْتَ. قَالَ : صَدَقْتَ. قَالَ : فَأَخْبِرْنِي مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ : الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. قَالَ : صَدَقْتَ. (ص ۲۹۳)

ایمان آنست که ایمان بیاوری به خدا و فرشتگان و کتابهایش و پیامبرانش و تقدیرش، چه خیرش و چه شرش، چه شیرینش و چه تلخش. جبرئیل گفت: راست گفتی. تعجب کردیم از تصدیق او پیامبر (ص) را. از او سؤال می‌کرد و جوابش را تصدیق می‌نمود. سپس پرسید: برایم بگوی که اسلام چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: اسلام آنست که نماز برپای داری و زکات بدهی و روزه رمضان بگیری و به زیارت خانه خدا بروی. جبرئیل گفت: راست گفتی. بگوی که احسان چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: احسان آنست که خداوند تعالی را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی و اگر توانی او را دیدن، بدانی که او ترا می‌بیند. جبرئیل گفت: راست گفتی.

با اندکی تغییر در صحیح بخاری / ایمان ۳۷ و تفسیر سورة ۲/ ۳۱، سنن ابن ماجه / مقدمه ۹۹، سنن دارمی / سنة ۱۴، سنن ترمذی / ایمان ۴، مسند احمد حنبل ۱/ ۲۷، ۲/ ۱۰۷، ۴۲۶ و... آمده است.

أَلَا يَمَانُ الصَّبْرُ وَ السَّامَحَةُ. (ص ۲۹۱)
ایمان یعنی صبر و گذشت.

جامع الصغیر ۱/ - ۳۰۹۹، و به نقل از سیوطی در «مسند» ابویعلی و «مکارم الاخلاق» طبرانی آمده است.

بِكَ أَخْيَاءُ وَ بِكَ أُمُوتُ. (ص ۲۸۷)
به کمک تو زنده‌ام و به کمک تو می‌میرم.

بخشی از یک دعای طولانی است که در الاذکار/ ۷۲ چنین آمده است: «اللهم بک امسنا و بک نحیا و بک نموت و الیک النشور».

صحیح بخاری/ دعوات ۷ و ۸، توحید ۱۳ و...؛ صحیح مسلم/ ذکر ۵۸؛ سنن ترمذی/ دعوات ۲۸؛ سنن ابوداود/ ادب ۹۸؛ مسند احمد حنبل ۴/ ۲۹۴ و ۳۰۲

بَيْنَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي مَجْلِسٍ لَهُمْ إِذْ سَطَعَ لَهُمْ نُورٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَرَفَعُوا رُؤُسَهُمْ فَإِذَا الرَّبُّ تَعَالَى قَدْ شَرَفَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ سَلُونِي. فَقَالُوا: نَسْأَلُكَ الرِّضَا عَنَّا. قَالَ تَعَالَى: نَسْأَلُكَ الرِّيَازَةَ. قَالَ: فَيُؤْتُونَ بِجَنَابٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرٍ أَرْمَشَهَا زُمُرْدٌ أَخْضَرٌ وَ يَاقُوتٌ أَحْمَرٌ فَبَانُوا عَلَيْهَا تَضَعُ حَوَافِزَهَا عِنْدَ مُنْتَهَى طَرَفِهَا. فَيَأْمُرُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِأَشْجَارٍ عَلَيْهَا الشَّارُ وَ تَجِيءُ جَوَارِ مِنْ الْحُورِ الْعَيْنِ وَ هُنَّ يَقُلْنَ: نَحْنُ التَّائِمَاتُ فَلَا تَبُوسُ وَ نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا تَمُوتُ. أَزْوَاجٌ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ كِرَامٍ وَ يَأْمُرُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِكُتُبَانٍ مِنْ مِسْكِ أَبْيَضٍ أَذْقَرُ تُشِيرُ عَلَيْهِمْ رِيحاً يُقَالُ بِهَا «الْمُبِيرَةُ» حَتَّى تَنْتَهِيَ بِهِمْ إِلَى جَنَّةٍ عَذْبٍ وَ هِيَ «قَضْبَةُ» الْجَنَّةِ. فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبَّنَا قَدْ جَاءَ الْقَوْمُ. فَيَقُولُ اللَّهُ: مَرْحَباً بِالصَّادِقِينَ مَرْحَباً بِالطَّائِعِينَ. قَالَ: فَيُكْشَفُ لَهُمُ الْعِجَابُ فَيَنْظُرُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَمْتَسُّونَ بِنُورِ الرَّحْمَنِ حَتَّى لَا يَبْصُرَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً. ثُمَّ يَقُولُ: أَرْجِعُوهُمْ إِلَى الْقُصُورِ بِالتَّحْفِ. قَالَ: فَيَرْجِعُونَ وَ قَدْ أَبْصَرَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: قَدْ لِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ.

(ص ۲۹۷)

وقتی بهشتیان در مجلس خود باشند، ناگاه نوری از در بهشت برایشان روشن گردد، سرهایشان را بالاگیرند در آن هنگام، خدای تعالی بر آنها حاضر می شود و می گوید: ای بهشتیان از من حاجت خواهید. می گویند: می خواهیم از ما راضی باشی. خداوند تعالی می فرماید: بیشتر از این می خواهیم. پیامبر (ص) می فرماید: نجیبها آرند از یاقوت سرخ که مهار آنها از زمرد سبز و یاقوت سرخ باشد، مؤمنان سوار آنها شوند، شترانی که گام آنجا نهند که نهایت دیدشان باشد و خداوند تعالی به درختان فرماید که میوه بیاورند و نزدشان حوران گرد آیند و گویند: ما زنانی متنعم و نازپرورده ایم که هیچ وقت بینوا نمی شویم، پایندگانی هستیم که هیچ وقت نمی میریم. ما همسران مؤمنان بزرگواریم. خداوند امر می کند تا تپه ای از مشک سفید و خوشبو ایجاد شود و بادی که به آن «المبيرة» می گویند، بوی خوش آن را بر آنها می پراکند تا این که آنها را به جنة عدن می برند و آن نیکوترین جایگاه بهشت است. فرشتگان می گویند: خداوند آن قوم

آمدند. خداوند سبحان می‌فرماید: راستگویان خوش آمدند، فرمانبرداران خوش آمدند. پیامبر (ص) می‌فرماید: در آن زمان پرده از پیششان برداشته شود به خدای عزّوجلّ نگرند و چنان از نور رحمت الهی بهره‌مند می‌شوند که یکدیگر را نمی‌بینند. سپس خداوند فرماید: آنان را با هدایا به قصرها برید. پیامبر (ص) می‌فرماید: آنان می‌روند و یکدیگر را در آنجا می‌بینند. رسول خدا (ص) فرماید: این است معنی سخن خدای تعالی که فرمود: *تُزَلَّوْا مِنْ غُفُورٍ رَحِيمٍ*.

نهاية البداية و النهاية ۲/ ۲۹۹، سنن ابن ماجه / مقدمه ۱۳

بَيْنَا رَجُلٌ ذَكَرَ كَلِمَةً إِذْ سَمِعَ رَعْدًا فِي السَّحَابِ فَسَمِعَ صَوْتًا فِي السَّحَابِ أَنْ أَسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانٍ. فَبَجَاءَ ذَلِكَ السَّحَابُ إِلَى «سَرْحَةٍ» فَأَفْرَغَ مَاءَهُ فِيهَا فَاتَّبَعَ السَّحَابُ فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي حَدِيقَةٍ. فَقَالَ: مَا أَسْمُكَ؟ فَقَالَ: فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بِأَسْمِهِ. قَالَ: فَمَا تَصْنَعُ بِحَدِيقَتِكَ هَذِهِ إِذْ صَرَّمْتَهَا؟ قَالَ: وَلِمَ تَسْأَلُ عَنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ صَوْتًا فِي السَّحَابِ أَنْ أَسْقِ حَدِيقَةَ فُلَانٍ. قَالَ: أَمَا إِذْ قُلْتَ قَاتِي أَجْعَلُهَا أَثْلًا. فَأَجْعَلُ لِنَفْسِي وَلِأَهْلِي ثُلَاثًا وَارْدُ عَلَيْهَا ثُلَاثًا وَاجْعَلْ لِلْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ثُلَاثًا. (ص ۴۹۶)

مردی این چنین می‌گفت که ناگاه در میان ابر، صدای رعدی شنیده است که در آن میان می‌گفت: باغ فلانی را آبیاری کن. آن ابر به طرف آن باغ رفت و بارانش را در آنجا ریخت. آن مرد به دنبال ابر رفت. مردی دید که در باغ ایستاده نماز می‌خواند. گفت: اسمت چیست؟ گفت: فلان بن فلان، گفت: وقتی این باغ را درو می‌کنی، با آن چه کار می‌کنی؟ گفت: برای چه می‌پرسی؟ گفت: من در میان ابر صدایی شنیدم که می‌گفت: باغ فلانی را آبیاری کن. گفت: حال که چنین گفתי، من محصول این باغ را سه قسمت می‌کنم یک سوم آن را برای خود و خانواده‌ام برمی‌دارم، یک سوم آن را به باغ برمی‌گردانم و یک سوم آن را به مسکینان و درماندگان می‌بخشم.

صحيح مسلم / زهد ۴، مسند احمد حنبل ۲/ ۲۹۶

بَيْنَا رَجُلٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ لَمْ يَفْعَلْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا التَّوْحِيدَ، فَقَالَ لِأَهْلِيهِ إِذَا مِتُّ فَأَخْرِقُونِي ثُمَّ اسْحَقُونِي ثُمَّ ذَرُّوا نِصْفِي فِي الْبَرِّ وَنِصْفِي فِي الْبَحْرِ فِي يَوْمٍ رِيحٍ. فَفَعَلُوا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلرَّيْحِ: أَدَى مَا أَخَذْتَ فَإِذَا هُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ فَقَالَ: إِسْتِخْيَاءٌ

مِنْكَ. فَقَرَّرَ لَهُ^۱

(ص ۲۹۸)

مردی از پیشینیان شما بود که هرگز کار نیکی نکرده بود مگر آنکه به یگانگی خدا اعتقاد داشت. به خانواده اش وصیت کرد چون بمیرم، مرا بسوزانید و بسایید سپس در روزی که باد می وزد نیمی از خاک مرا به خشکی، و نیمی دیگر را به دریا بسپارید. چنان کردند. خدای تعالی باد را گفت: آنچه گرفتی باز ده. آن شخص زنده شد. خداوند به او فرمود: چه چیزی ترا بر آن داشت؟ آن مرد گفت: شرم از تو. سپس خدا او را آمرزید.

صحیح بخاری/ توحید ۳۵؛ موطا مالک/ جنازات ۱۶؛ سنن نسائی/ جنازات ۱۱۷؛

صحیح مسلم/ توبه ۵؛ مسند احمد حنبل ۳۸۳/۵

بَيْنَا رَجُلٌ يَسْئُرُ بَقَرَةً قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا الْبَقَرَةُ وَ قَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْعَرَبِ. فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَمَنْتُ بِهَذَا أَنَا وَ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ.

(ص ۴۹۴)

مردی گاوی می راند که بر او بار نهاده بود، گاو سر برگرداند و گفت: من برای این کار خلق نشده ام، مرا برای شخم زدن خلق کرده اند. مردم از شنیدن این سخن تعجب کردند. پیامبر (ص) فرمود: من و ابوبکر و عمر بدین ایمان آوردیم.

صحیح بخاری/ انبیاء ۵۴ و فضائل الصحابة ۵؛ صحیح مسلم/ فضائل الصحابة ۱۳؛

سنن ترمذی/ مناقب ۱۶

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يُصِرَّهُ ذَنْبًا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا عَلَامَةُ التَّوْبَةِ؟ قَالَ: النَّدَامَةُ.

(ص ۱۶۸)

کسی که از گناه توبه کند، چون کسی است که هرگز گناهی نکرده است. چون خداوند بنده ای را دوست بدارد، هیچ گناهی به او آسیب نمی رساند. گفتند: یا رسول خدا! علامت توبه چیست؟ فرمود: پشیمانی.

جامع الصغير ۱/ - ۳۳۸۶؛ و جزء اول آن در احیاء علوم ۴/ ۲۴ و ۵۹؛ سنن ابن

ماجه/ زهد ۳۰؛ و کشف المحجوب/ ۳۷۹ آمده است.

۱- این حدیث از متن عربی الرساله، به تصحیح معروف زربو و... استخراج شده است.

* * * * *

تَعَسَّ عَبْدُ الدُّرْهِمِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعَسَّ عَبْدُ الْخَمِيصَةِ. (ص ۳۰۳)
 هلاک شد بنده درهم، بنده دینار، و بنده کلیم منقش.
 سنن ابن ماجه / زهد ۸؛ صحیح بخاری / رقائق ۱۰ و جهاد ۷۰؛ کشف الاسرار
 ۴۹۹/۱ و ۴۲۴/۸؛ احیاء علوم ۵۶۲/۴؛ شرح تعرف ۱۰۷۱/۱

* * * * *

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَىٰ نَفْسٍ مُّسْلِمٍ: الْإِخْلَاصُ الْعَمَلُ لِلَّهِ وَ مُنَاصَحَةُ وُلَاةِ الْأُمُورِ وَ لُزُومُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ. (ص ۳۱۴)
 سه چیز است که دل مسلمان بر آنها کینه نمی گیرد: خالص کردن عمل برای خداوند و نصیحت کردن متولیان امور، و پیوستگی با جماعت مسلمانها.
 مسند احمد حنبل ۲۲۵/۳ و ۸۰/۴؛ سنن ابن ماجه / مقدمه ۱۸ و مناسک
 ۷۶؛ احیاء علوم ۵۴۵/۴؛ سنن دارمی / مقدمه ۲۴؛ سنن ترمذی / علم ۷

* * * * *

ثَلَاثٌ هُنَّ أَصْلُ كُلِّ خَطِيئَةٍ فَاتَّقُوهُنَّ: إِثَاكُمُ وَالْكِبَرُ فَإِنَّ ابْنَلَيْسَ حَمَلَهُ الْكِبَرُ عَلَى أَنْ لَا يَسْجُدَ لِآدَمَ وَإِثَاكُمُ وَالْحِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَإِثَاكُمُ وَالْحَسَدُ فَإِنَّ ابْنَ آدَمَ إِنَّمَا قَتَلَ أَحَدَهُمَا ضَاجِحَهُ حَسَدًا. (ص ۲۵۱)
 سه چیز است که اصل تمام گناهان است از آنها بترسید و پرهیز کنید: دور باشید از کبر، زیرا کبر بود که ابلیس را واداشت تا بر آدم سجده نکند. دور باشید از حرص، زیرا حرص بود که آدم را واداشت تا از درخت (میوه ممنوعه) بخورد، و دور باشید از حسد، زیرا حسد بود که فرزندان آدم را برانگیخت تا یکی دیگری را بکشد.
 کشف الاسرار ۱۵۱/۴؛ جامع الصغیر ۱-۲۹۲۶

* * * * *

حُبُّكَ الشَّيْءَ، يُغْمِي وَيُصِمُّ. (ص ۴۵۱)
 دوستی بیش از حد، چشمت را کور، و گوشت را کر می کند.
 سنن ابوداود / ادب ۱۱۶ و ۳۵؛ مسند احمد حنبل ۱۹۴/۵ و ۴۵۰/۶؛ احادیث
 منوی ۲۵؛ احیاء علوم ۵۱/۳؛ شرح تعرف ۱۸۲، ۴۴۶ و...؛ تعلیقات
 حدیقه ۴۶۲؛ جامع الصغیر ۱-۳۶۷۴؛ و به نقل از سیوطی در «التاریخ» بخاری
 آمده است.

الْحَجُّ عَرَفَةُ.

(ص ۱۶۹)

اصل حج عرفه است.

احیاء علوم ۹۴/۴؛ این جمله در حقیقت بخشی از یک حدیث نسبتاً مفصلی است که در جامع الصغیر ۱/ - ۳۷۹۴؛ سنن دارمی/ مناسک ۵۴؛ سنن ترمذی/ تفسیر سورة ۲۲/۲؛ و سنن ابوداود/ مناسک ۵۷ آمده است و برخی مآخذ آن را به صورت: «الحج عرفات» نیز نقل کرده‌اند.

حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُحْسِنَ مَوْضِعَهُ وَ يُحْسِنَ أَدَبَهُ.

(ص ۴۰۵)

حق فرزند بر پدرش آنست که اسم نیکو بر او بگذارد و جایی نیکو برایش فراهم کند و به نیکی ادبش نماید.

احیاء علوم ۲۴۱/۵؛ جامع الصغیر ۱/ - ۳۷۴۶؛ و به نقل از سیوطی در «الشعب الایمان» بیهقی آمده است.

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ.

(ص ۳۲۳)

شرم جزئی از ایمان است.

شرح تعرف ۸۲۷ و ۸۷۲؛ حلیة الاولیاء ۳/ ۶۰ و ۲۹۷/۴؛ جامع الصغیر ۱/ - ۳۸۵۹؛ سنن ابوداود/ سنة ۱۴؛ صحیح بخاری/ ایمان ۱۶ و ۳، ادب ۷۷؛ صحیح مسلم/ ایمان ۵۹ و ۵۷؛ احادیث مشوی ۵۴؛ تعلیقات حدیقه ۳۵۴/؛ و به نقل از تعلیقات حدیقه در «کنوز الحقایق» ۱/ ۱۲۲ آمده است.

الدُّعَاءُ مُحُّ الْعِبَادَةِ.

(ص ۳۷۹)

دعا اصل و مغز عبادت است.

احیاء علوم ۴۵۷ و ۴۹۰؛ جامع الصغیر ۱/ - ۴۲۵۶؛ و به صورت «الدَّعَا هُوَ الْعِبَادَةُ» در شرح شهاب الاخبار ۱۲؛ سنن ابن ماجه/ دعاء ۱؛ سنن ترمذی/ تفسیر سورة ۲/ ۱۶ و ۴۰؛ مسند احمد حنبل ۴/ ۲۶۷ و ۲۷۱ و... آمده است.

ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا.

(ص ۳۰۱)

طعم ایمان را کسی می چشد که از خدا به عنوان پروردگارش راضی باشد.
حلیۃ الاولیاء/۹/۱۵۶؛ جامع الصغیر/۱-/۴۳۰۹؛ صحیح مسلم/ایمان/۵۶؛ سنن
ترمذی/ایمان/۱۰؛ مسند احمد حنبل/۱/۲۰۸؛ احیاء علوم/۵/۳۷۹؛ کشف
الاسرار/۳/۲۸۰

ذَهَبَ صَفْوُ الدُّنْيَا وَ بَقِيَ الْكَدْرُ ، قَالَمُوتُ الْيَوْمِ تُحَقَّقُ لِكُلِّ مُسْلِمٍ .
(ص ۳۹۹)
صفای دنیا رفته و تیرگی آن باقی مانده است. امروز مرگ برای هر مسلمانی هدیه‌ای
است.

کنز العمال ۱۵-/۴۲۱۳۸

رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ الصُّورَةِ .
(ص ۱۶۴)
پروردگارم را در شب معراج به زیباترین شکلی دیدم.
کنز العمال ۱-/۱۱۵۱-، ۱۱۵۲-، ۱۱۵۳- و ۱۱۵۴؛ در کشف الاسرار ۲/۱۳
نیز بدون ذکر «لیلة المعراج» نقل شده است.

الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يَكْرَهُهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَنِ يَسَارِهِ وَ لْيَتَّعِزَّ
فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ .
(ص ۴۴۸)
رؤیا از خداست و حلم از شیطان است. وقتی یکی از شما خوابی ببیند که آن را نپسندد،
باید به سمت چپ خود آب دهان اندازد و به خدا پناه ببرد تا آن خواب او را زیانی
نرساند.

اللؤلؤ والمرجان ۲-/۱۴۵۶؛ الاذکار/۹۲؛ سنن دارمی/رؤیا/۵۵؛ صحیح
مسلم/رؤیا/۲۰۱؛ صحیح بخاری/تعبیر/۳ و ۴، بدء الخلق ۱۱ و طب ۳۹؛ موطأ
مالک/رؤیا/۴؛ سنن ابوداود/ادب/۸۸؛ سنن ترمذی/رؤیا/۵؛ سنن ابن ماجه/رؤیا/۴
جامع الصغیر ۲-/۴۴۹۳

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي
سَفَرِنَا هَذَا الْبَرِّ وَ التَّقْوَى وَ مِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَى ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ سَفَرَنَا ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي
السَّفَرِ وَ الْخَلِيقَةُ فِي الْهَلِيلِ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَغَاءِ السَّفَرِ وَ كَابَةِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ

فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ وَإِذَا رَجَعَ قَالَهُنَّ وَزَادَ فِيهِنَّ: آتِيُونَ تَائِبُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ. (ص ۴۱۰)

پاک است خدایی که این مرکب را مسحّر ما گردانید در حالی که ما بر او توانایی نداشتیم و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم. خداوندا در این سفر از تو نیکی و پرهیزگاری، و آن کاری که ترا راضی گرداند، می‌خواهیم. خداوندا سفر ما را آسان کن، خداوندا تو یار ما در سفر و جانشین ما در خانواده‌ای، خداوندا از سختی سفر و از غم بازگشت و از بدنگاهی به مال و خانواده به تو پناه می‌برم. و وقتی از سفر بر می‌گشت، این این جمله را بدان می‌افزود: توبه کنان از سفر بر می‌گردند و پروردگارمان را ستایش می‌کنند.

سنن ابوداود/جهاد ۷۲؛ سنن دارمی/استئذان ۴۲؛ صحیح مسلم/حج ۴۲۵؛ مسند احمد حنبل ۱۴۴/۲؛ ریاض الصالحین/۴۰۷؛ الاذکار/۱۹۸

سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمْ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَ رَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَ تَفَرَّقَا عَلَيْهِ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حُسْنٍ وَ جَمَالَ. فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِئْنَاهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ.

(ص ۳۰۲)

هفت گروه در زیر سایه خداوندی خواهند بود روزی که جز سایه خدا، سایه دیگری نباشد: پیشوایی عادل، جوانی که در بندگی خدا بزرگ شده باشد، مردی که وقتی از مسجد بیرون رود، دلش با آن باشد تا آن وقت که بدان جای برگردد، دو مردی که دوستی آنها به خاطر خدا باشد؛ به خاطر خدا باهم جمع شوند و به خاطر او از هم جدا گردند، مردی که هر وقت خدای را در خلوت یاد کند، اشک از چشمانش جاری گردد، مردی که زنی زیبا و صاحب جمال او را به خود بخواند، او بگوید: من از خداوند جهانیان می‌ترسم، مردی که صدقه دهد ولی آن را پنهان کند، چنان که دست چپش نداند آنچه که دست راستش انفاق کرده است.

صحیح بخاری/اذان ۳۶، رقائق ۲۴، زکاة ۱۶ و حدود ۱۹؛ کشف الاسرار/۷۳۴ و ۵۴۵/۲؛ جامع الصغیر/۲-۴۶۴۵؛ سنن ترمذی/زهد ۵۳؛ احیاء علوم ۲۳۲/۲؛ موطا مالک/شعر ۱۴؛ سنن نسائی/آداب القضاة ۲

السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ ، بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ ، وَ الْبَخِيلُ
بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ ، وَ الْجَاهِلُ السَّخِيُّ أَحَبُّ
إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْغَائِدِ الْبَخِيلِ.^۱
(ص ۲۴۷)

آدم بخشنده نزدیک است به خدای تعالی، نزدیک است به مردم، نزدیک است به بهشت، و دور است از آتش جهنم. بخیل دور است از خدای تعالی، دور است از مردم، دور است از بهشت، و نزدیک است به آتش جهنم. جاهل بخشنده نزد خدای از عابد بخیل محبوب تر است.

سنن ترمذی / البر ۳۹؛ و به نقل از تعلیقات الرسالة در «الشعب الایمان» بیهقی و «الاوسط» طبرانی نیز آمده است.

سَوْءُ الْخُلُقِ شُوْمٌ.
بدخلقی شوم است.
(ص ۳۵۹)

مسند احمد حنبل / مسند الانصار - ۱۵۴۹۹؛ سنن ابوداود / ادب - ۵۱۶۲؛ حلیه الاولیا ۱۰/۲۴۹؛ جامع الصغیر ۲/ - ۴۷۱۹؛ و به نقل از سیوطی در «الافراد» ابن شاهین نیز آمده است.

سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ.
سرور هر قومی خدمتگزار آنان است.
شرح تعرف / ۲۴۸؛ جامع الصغیر ۲/ - ۴۷۵۱؛ و به نقل از سیوطی در «تاریخ بغداد» آمده است.
(ص ۳۳۰)

شَيْتَانٍ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا يَزْجُو وَ أَمَنَهُ مِمَّا يَخَافُ.
(ص ۴۲۹)

دو چیزند که در این جایگاه در دل بنده مؤمن جمع نیایند جز این که خداوند تعالی آنچه امید دارد، بدو می دهد و او را از آنچه می ترسد، ایمن می گرداند.
سنن ترمذی / جناثر ۱۱؛ سنن ابن ماجه / زهد ۳۱

۱- این حدیث از متن عربی رساله، به تصحیح معروف زربو و... استخراج شده است.

شَیْبَنِي هُوَ.

(ص ۳۱۲)

سورة هود مرا پیر کرد.

کشف المحجوب / ۵۱۵ ؛ سنن ترمذی / تفسیر سورة ۵۶ / ۶ ؛ احیاء علوم / ۲ / ۴۲۶ ، ۲۴۷ / ۴ و ... ؛ و به نقل از تعلیقات احیاء علوم در «معجم الکبیر» طبرانی / ۱ / ۲۸۷ آمده است.

صَوْنَانِ مَلْعُونَانِ : صَوْتُ وَيْلٍ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَ صَوْتُ مِرْزَارٍ عِنْدَ نِعْمَةٍ.
 دو صدا ملعونند: صدای ناله، هنگام مصیبت، و صدای نای، هنگام خوشی.
 با اندک اختلافی در جامع الصغیر / ۲ - / ۵۰۵۰ آمده است.

عَبْدِي مَا عَبْدَتَنِي وَ رَجَوْتَنِي وَ لَمْ تُشْرِكْ بِي شَيْئاً غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ مِنْكَ وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتَنِي بِمِلْءِ الْأَرْضِ خَطَايَا وَ ذُنُوباً اسْتَقْبَلْتُكَ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً فَأَغْفِرْ لَكَ وَ لَا أَبَالِي.
 ای بنده من وقتی مرا پرستی و به من امید داشته باشی و به من شرک نورزی، تمام گناهانت را می آمرزم و اگر با خطاها و گناهانی به انبوهی زمین به استقبال من آیی، من با چونان آمرزشی به استقبال تو می آیم و ترا می آمرزم و باک ندارم.
 با تفاوتی در سنن ترمذی / دعوات ۹۸ ؛ مسند احمد حنبل / مسند الانصار - ۲۰۴۰۵ و - ۲۰۴۹۹ ؛ سنن دارمی / رقاق ۷۲ ، جامع الصغیر / ۲ - / ۶۰۴۸ ؛ و به نقل از سیوطی در «معجم الکبیر» طبرانی آمده است.

عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أَصْحَابِي.
 ده کس از اصحاب من در بهشت خواهند بود.
 این حدیث با ذکر نام آن ده نفر در جامع الصغیر / ۲ - / ۵۴۳۴ ؛ سنن ترمذی / مناقب ۲۵ و ۳۶ ؛ سنن ابوداود / کتاب السنة ۸ آمده است.

عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهُ جَعَلَ كُلَّ خَيْرٍ وَ عَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةُ الْمُسْلِمِ وَ عَلَيْكَ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ نُورٌ لَكَ.
 (ص ۱۸۸)

تقوا پیشه کن زیرا دربرگیرنده تمام خیرات است و جهاد کن زیرا رهبانیت مسلمان است و ذکر خدای بگوی زیرا برای دلت چون نوری است.

در جامع الصغیر ۲/ - ۵۴۹۵ با افزوده هایی آمده و بخشهایی از آن در سنن دارمی / مقدمه ۱۹ ؛ سنن ابن ماجه / مقدمه ۶ ؛ سنن ترمذی / دعوات ۴۵ ؛ مسند احمد حنبل ۳ ۸۲، ۵۸/۶ و... نقل گردیده است.

الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى. (ص ۲۵۷)

قناعت گنجی است که از بین نمی رود.

احادیث مثنوی / ۲۲ ؛ و به نقل از احادیث مثنوی در «کنوز الحقایق» / ۹۳ عیناً آمده است. در جامع الصغیر ۲/ - ۶۱۹۳ ؛ احیاء علوم ۵/ ۲۳۱ ؛ و شرح شهاب الاخبار / ۲۱ به صورت «القناعة مال لا ينفد» نقل شده است.

كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا. (ص ۳۹۵)

نزدیک است که تهیدستی موجب کفر شود.

احیاء علوم ۳/ ۳۴۶ و ۴/ ۳۰۰ ؛ شرح شهاب الاخبار / ۲۶۹ ؛ جامع الصغیر ۲/ - ۶۱۹۹ ؛ کشف الاسرار ۱۰/ ۵۹ ؛ احادیث مثنوی / ۴۵ ؛ حلیة الاولیاء ۳/ ۱۰۹

كُلُّ قَرْضٍ جَرٌّ نَفْعًا فَهُوَ رَبًّا. (ص ۱۹۰)

هر قرضی که سودی بیاورد، آن رباست.

جامع الصغیر ۲/ - ۶۳۳۶

كَمْ مِنْ أَشْعَثَ أَغْبَرِ ذِي طَمَرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَابْرَهُ. (ص ۴۹۵)

چه بسا ژولیده موی گردآلود کهن جامه پوشی که به او توجهی نمی شود اگر خدای را سوگند دهد [و از او حاجت خواهد]، خدای سوگندش به راست دارد.

احیاء علوم ۴/ ۵۱۶ ؛ سنن ترمذی / مناقب ۵۴ و ۶۵ ؛ ۷۹/ ۹۵۹ ؛ کشف الاسرار ۷/ ۲۳۳ ؛ کشف المحجوب / ۲۶۷ ؛ النهایة ابن اثیر ۲/ ۴۷۸ ؛ مسند احمد حنبل / - ۱۲۰۱۹

كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَكُنْ قَنَعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ وَ أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا وَ أَحْسَنَ مُجَاوِرَةً مَنْ جَاوَزَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا وَ أَقَلَّ الضَّحِكِ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ.

(ص ۲۵۷)

پرهیزگار باش تا عابدترین مردمان باشی، قانع باش تا شاکرترین مردمان باشی، برای مردمان دوست بدار آنچه را که برای خود دوست داری تا مؤمن باشی، با همسایه خود به نیکی همسایگی کن تا مسلمان باشی، و کمتر بخند زیرا خنده زیاد دل را می میراند.

مسند احمد حنبل / - ۷۷۴۸؛ سنن ترمذی / زهد ۲؛ سنن ابن ماجه / زهد ۲۴؛ احیاء علوم ۳ / ۳۵۱؛ حلیه الاولیا ۱۰ / ۳۶۵؛ شرح شهاب الاخبار / ۳۰۹؛ جامع الصغیر ۲ / - ۶۴۲۲؛ به نقل از سیوطی در «الشعب الایمان» بیهقی آمده است.

لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ.

(ص ۴۴۰)

ستایش ترا نمی توانم برشمارم.

بخش اول این حدیث مشهور است که فرموده است: «لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك»

احیاء علوم ۱ / ۱۴۹، ۲ / ۲۱۷ و ۴ / ۴۴۳؛ صحیح مسلم / صلاة ۲۲۲؛ شرح تعرف / ۷۵ و ۶۲۰؛ الاذکار / ۵۴؛ کشف الاسرار / ۳ / ۱۳۸، ۴ / ۳۹۷ و...؛ سنن ترمذی / دعوات ۷۵ و ۱۱۲؛ موطا مالک / مس القرآن ۳۱؛ مسند احمد حنبل ۱ / ۹۶ و...؛ سنن ابن ماجه / دعا ۳ و اقامه ۱۱۷؛ سنن ابوداود / صلا ۱۴۸ و...؛ سنن نسائی / قیام اللیل ۵۱؛ کشف المحجوب / ۳۵۵ و...

لَا تَرْضَيْنَ أَحَدًا بِسُخْطِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا تَحْمَدَنَّ أَحَدًا عَلَى فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا تَدْمَنَّ أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِنَّ رِزْقَ اللَّهِ لَا يُسَوَّقُهُ إِلَيْكَ حَرِيصٌ وَ لَا يُزِدُّهُ عَنْكَ كِرَاهَةً كَارِهِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - بَعْدْلِهِ وَ قِسْطِهِ - جَعَلَ الرِّزْقَ وَ الْفَرَحَ فِي الرِّضَا وَ الْيَقِينِ وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَ السُّخْطِ.

(ص ۲۸۱)

رضای کسی را مجوی با خشم خدای تعالی، کسی را ستایش مکن به خاطر فضل و بخشش خدای عزوجل و کسی را نکوهش مکن در آنچه که خدای تعالی به تو نداده است. همانا روزی خداوند را نه حرص حریص به تو می رساند و نه کراهت کاره از تو

برمی گرداند. خداوند تعالی - با عدل و قسطش - راحت و شادمانی را در رضا و یقین قرار داده است و اندیشه و غم را در شک و خشم نهاده است.
حلیه الاولیاء/۴، ۱۲؛ دو جمله اخیر در احیاء علوم/۵، ۳۷۹ آمده است.

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ اللَّهُ اللَّهُ.
(ص ۳۳۱)
قیامت برنخیزد مگر آن که در زمین بانگ الله الله بر نیاید.
صحیح مسلم/ایمان ۲۷۰؛ سنن ترمذی/فتن ۳۲؛ مسند احمد حنبل/مسند المکثرین
۱-۱۱۶۰، ۱۲۶۰۹ و- ۱۳۲۳۲؛ جامع الصغیر/۲- ۹۸۴۹؛ نهایه البدایه و
النهایه ۱/۳۲ و ۲۱۷

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدٍ يَقُولُ اللَّهُ اللَّهُ.
(ص ۳۳۱)
قیامت برنخیزد تا کسی که بانگ الله الله سر می دهد.
حلیه الاولیاء/۳- ۳۰۵؛ صحیح مسلم/ایمان ۲۳۴؛ نهایه البدایه و النهایه ۱/۳۲ و
۲۱۷

لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ شَيْئًا.
(ص ۴۹)
مسلمان و غیرمسلمان، چیزی از هم ارث نمی برند.
به جای «شیئا» در بعضی مآخذ «شئین» آمده است. مسند احمد حنبل ۲/۱۷۸؛
سنن دارمی/فرائض ۲۹؛ سنن ترمذی/فرائض ۱۶؛ سنن ابن ماجه/فرائض ۶؛ سنن
ابوداود/فرائض ۱۰؛ شرح تعرف/۴۲۳ و...

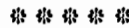
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ كِبَرٍ.
(ص ۲۴۰)
آنکه در دلش به اندازه دانه ای خردل، کبر وجود داشته باشد، وارد بهشت نمی شود.
سنن ابن ماجه/مقدمه ۹، فتن ۲۷ و زهد ۱۶؛ سنن دارمی/مقدمه ۷؛ صحیح مسلم/
ایمان ۱۴۸؛ احیاء علوم/۳، ۴۹۰، ۵۱۱ و...؛ سنن ابوداود/لباس ۲۶؛ مسند احمد
حنبل ۱/۴۵۱، ۲/۱۶۴ و...؛ سنن ترمذی/بر ۶۱

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ.

قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ تَوْبُهُ حَسَنًا ؟ فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ ، الْكِبَرُ مَنْ بَطَرَ الْحَقَّ وَ غَمَضَ النَّاسَ .
(ص ۲۳۸)

وارد بهشت نمی شود آن که به سنگینی مورچه ای در دلش کبر باشد و وارد دوزخ نمی شود آن که به سنگینی مورچه ای ایمان در دلش وجود داشته باشد. مردی گفت: ای رسول خدا (ص) اگر مردی دوست داشته باشد که جامه اش نیکو و زیبا باشد [صحیح است؟] فرمود: خداوند تعالی زیباست و زیبایی را دوست دارد. کبر آنست که از حق سرباز زند و مردم را حقیر شمارد.

صحیح مسلم / ایمان ۱۴۸ ، سنن ابوداود / لباس ۲۶ ، سنن ابن ماجه / مقدمه ۹ ، فتن ۲۷ و زهد ۱۶ ، بخشهایی از آن در احیاء علوم ۴ / ۴۳۴ و ۵ / ۲۸۹ ، شرح شهاب الاخبار / ۳۶۳ ، جامع الصغیر ۱ / - ۱۷۲۰ ، و به نقل از سیوطی در «الکبیر» طبرانی و «المستدرک» حاکم نیز آمده است.



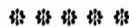
لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ هَكَى مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَلِجَ اللَّبَنُ فِي الضَّرْعِ وَلَا يَجْتَمِعُ غُبَارُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دُخَانُ جَهَنَّمَ فِي مَنْخَرِي عَبْدٍ أَبَدًا .
وارد دوزخ نمی شود آن که از ترس خدای تعالی بگرید تا شیر [بیرون آمده از پستان] وارد پستان شود. غبار [جهاذ] در راه خدای و دود جهنم هرگز با هم وارد بینی بنده مسلمان نشود.

سنن نسائی / جهاد ۸ ، مسند احمد حنبل ۲ / ۵۰۵



لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ وَ يَتَحَرَّى الصَّدَقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صَدِيقًا وَ لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ وَ يَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا .
تا وقتی بنده راست بگوید و راستی بجوید، نزد خداوند راستگو محسوب می گردد، وقتی دروغ بگوید و دروغ بجوید، نزد خداوند دروغگو به حساب می آید.

سنن ترمذی / بر ۴۶ ، صحیح مسلم / بر ۱۰۴ و ۱۰۵ ، سنن ابوداود / ادب ۸۰ ، مسند احمد حنبل ۱ / ۳۸۴ ، ۳۹۳ و ... قسمت آخر این حدیث در احیاء علوم ۳ / ۱۹۸ آمده است.



لَا يَزَالُ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَاجَةِ الْعَبْدِ مَا ذَامَ الْعَبْدُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ السُّلَيْمِ. (ص ۳۳۷)
همیشه خداوند تعالی در روا کردن نیاز بنده است تا وقتی که بنده در فکر روا کردن نیاز برادر مسلماناش باشد.

به صورت: «من كان في حاجة أخيه، كان الله في حاجته» در صحیح بخاری / مظالم ۳ و اکراه ۷؛ صحیح مسلم / بر ۵۸؛ سنن ابوداود / ادب ۳۸؛ سنن ترمذی / حدود ۳؛ مسند احمد حنبل ۴ / ۱۰۴ آمده است.

لَقَدْ أُوتِيَتْ مِرْمَارًا مِنْ مَرَامِيرِ آلِ دَاوُدَ. (ص ۴۷۰)
به تو آوازی از آوازی آل داود داده شده است.

سنن دارمی / صلاة ۱۷۱ و فضائل القرآن ۳۴؛ حلیة الاولیا ۱ / ۲۵۸؛ صحیح بخاری / الفضائل ۳۱؛ صحیح مسلم / مسافرین ۲۳۵ و ۲۳۶؛ احیاء علوم ۲ / ۳۹۲، ۵۹ / ۵ و...؛ سنن نسائی / افتتاح ۸۳؛ سنن ابن ماجه / اقامه ۱۷۶؛ سنن ترمذی / مناقب ۵۵؛ ریاض الصالحین / ۱۷۸؛ مسند احمد حنبل ۱ / ۳۶۹ و...

لَقَدْ لَقَنَّكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَشْأَاءَ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا دُعِيَ بِهَا أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهَا أُعْطِيَ. (ص ۳۸۲)
خدای عزوجل نامهای نیکوی خود را به تو یاد داده است، نامهایی که وقتی بدان خوانده شود، اجابت می‌کند و وقتی با آن نامها از او سؤال شود، عطا می‌کند.
سنن ابوداود / صلاة ۲۳؛ سنن ابن ماجه / دعا ۹

لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ صَوْتُ الْحَسَنِ. (ص ۴۶۹)
برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن صدای نیکوست.
جامع الصغیر ۲ / - ۷۳۱۳ و به نقل از سیوطی در «الجامع» عبدالرزاق آمده است.

لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحٌ وَ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ حُبُّ الْمَسَاكِينِ وَ الْقُرْآنُ الصَّبْرُ هُمْ جُلَسَاءُ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (ص ۳۸۹)
برای هر چیزی کلیدی است و کلید بهشت، دوستی درماندگان است. تهیدستان صبور،

هم نشینان خدای تعالی در روز قیامتند.

احیاء علوم ۱۰۱/۵، جامع الصغير ۲/۷۳۲۲، کنز العمال ۶/۱۶۵۸۷

لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الشَّهَدِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَصَبِيٌّ فِي زَمَنِ جُرَيْجٍ وَصَبِيٌّ آخَرٌ، فَأَمَّا عِيسَى فَقَدْ عَرِثْتُمُوهُ وَأَمَّا جُرَيْجٌ فَكَانَ رَجُلًا عَابِدًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانَتْ لَهُ أُمٌّ وَكَانَ يَوْمًا يُصَلِّي إِذَا اشْتَاقَتْ إِلَيْهِ أُمُّهُ. فَقَالَتْ: يَا جُرَيْجُ، فَقَالَ: يَا رَبُّ، الصَّلَاةُ خَيْرٌ أَمْ إِبْجَابُهَا؟ ثُمَّ صَلَّى، فَدَعَتْهُ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ صَلَّى، فَاشْتَدَّتْ عَلَى أُمِّهِ. فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِثَّهُ حَتَّى تَرِيَهُ وَجْهَ الْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَتْ زَانِيَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَتْ لَهُمْ: أَنَا أَفْتَنُ جُرَيْجًا حَتَّى يَزِنَ فَإِنَّهُ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَى شَيْءٍ وَكَانَ رَاعٍ يَأْوِي بِاللَّيْلِ إِلَى أَصْلِ صَوْمَعَتِهِ فَلَمَّا أَغْنَاهَا رَاوَدَتِ الرَّاعِيَّ عَلَى نَفْسِهَا، فَأَنَاهَا فَوَلَدَتْ غُلَامًا ثُمَّ قَالَتْ: وَلَدَى هَذَا مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَنَاهُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ وَشَتَّمُوهُ ثُمَّ صَلَّى وَدَعَا ثُمَّ تَخَسَّ الْغُلَامُ... قَالَ مُحَمَّدٌ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَانَتْ أَنْظَرُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَالَ يَبْدُو: يَا غُلَامُ مَنْ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: الرَّاعِي. فَتَدَمَّوْا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ وَاعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَقَالُوا: نَبْنِي صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ مِنْ فِضَّةٍ، فَأَبَى وَبَنَاهَا كَمَا كَانَتْ وَأَمَّا صَبِيٌّ الْآخَرُ فَلَانَ امْرَأَةً كَانَ مَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا تَرْضَعُهُ إِذْ مَرَّ بِهَا شَابٌّ جَمِيلُ الْوَجْهِ دُو شَارَةَ فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَذَا. فَقَالَ الصَّبِيُّ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِثْلَهُ. قَالَ مُحَمَّدٌ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَانَتْ أَنْظَرُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ كَانَ يَحْكِي الْغُلَامَ وَهُوَ يُرْضِعُ ثُمَّ مَرَّتْ بِهَا أَيْضًا امْرَأَةٌ ذَمَرُوا أَنَّهَا سَرَقَتْ وَزَنَتْ وَعُوقِبَتْ. فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَ هَذَا. فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنَّ الشَّابَّ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَإِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ قِيلَ أَنَّهَا زَنَتْ وَكَمْ تَزَنُ وَ قِيلَ سَرَقَتْ وَكَمْ تَسْرِقُ وَ هِيَ تَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ.

(ص ۴۹۱)

در گاهواره جز سه تن سخن نگفته‌اند: عیسی بن مریم و کودکی در زمان جریج و کودکی دیگر؛ عیسی بن مریم را می‌شناسید. اما جریج مردی عابد در بنی اسرائیل بود و مادری داشت، روزی نماز می‌خواند، در آن هنگام مادرش خواست او را ببیند و او را صدا زد، جریج گفت: خداوند نماز بهتر است یا اجابت صدای مادر؟ سپس به نمازش ادامه داد. مادرش بار دیگر او را صدا کرد. جریج باز به او توجهی ننمود و به نمازش ادامه داد. این کار بر مادرش سخت آمد؛ گفت: خداوند جریج را مامور تا اینکه زنان روسپی را به او نشان دهی. زنی زاینه در بنی اسرائیل بود، به آنان گفت: من جریج را در فتنه می‌اندازم

چنانکه با من زنا کند. پیش جریج رفت ولی موفق به این کار نشد. شبانی داشت که شبها در نزدیکی صومعه جریج می خوابید، وقتی جریج در مانده اش ساخت به ناچار چوپان را بر خود خواند، و با او زنا کرد و وضع حمل نمود. بعد گفت: این فرزندم از جریج است. بنی اسرائیل نزد او رفتند، صومعه او را ویران کردند و به او دشنام دادند. او پس از اقامه نماز، دعا کرد سپس از آن کودک سؤال کرد. محمد بن سیرین از قول ابوهریره گفت: گویی به پیامبر اکرم (ص) می نگرم وقتی که به دستش اشاره کرد و گفت: ای کودک پدرت کیست؟ گفت: آن شبان. آن قوم از کار خود پشیمان شدند و از جریج عذر خواستند و گفتند: برایت صومعه ای از طلا یا نقره بسازیم، جریج امتناع کرد و صومعه ای چنانکه بود، برای خود ساخت.

اما کودک دیگر، زنی بود که طفلی داشت و به او شیر می داد، جوانی نیکو روی و خوش منظر بر او گذشت، گفت: خداوند افسردم را مثل او کن، کودک گفت: خداوند مرا مثل او نگردان. محمد بن سیرین از قول ابوهریره گفت: گویی من به پیامبر اکرم (ص) می نگرم وقتی که حکایت این کودک شیرخواره را می گفت. سپس زنی بر او بگذشت، آن زن متهم به دزدی و زنا بوده و به خاطر آن عقوبت شده بود. گفت: خدایا کودکم را چنین مکن. کودک گفت: خدایا مرا مثل آن کن. مادرش علت آن را از او پرسید. کودک گفت: آن جوان زیبا روی، جباری از ستمگران است و این زن که متهم به زنا و دزدی است، زنا و دزدی نکرده است، او می گوید: خدا برایم پسندیده است.

با کمی اختلاف الفاظ در ریاض الصالحین / ۱۳۳، صحیح بخاری / انبیاء ۴۸، صحیح مسلم / بر ۸، و مسند احمد حنبل ۲ / ۳۰۷ و ۳۰۸ آمده است.

لَوْ أَزْدَادَ يَغْنَى لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ كَمَا مَشَيْتُ فِيهِ. (ص ۲۸۴)

اگر بر یقین می افزود، بر هوا راه می رفت چنان که من رفتم.

حلیه الاولیاء / ۸ / ۱۵۶، احیاء علوم / ۴ / ۱۴۲ و ۳۶۶

لَوْ بَقِيتُمْ عَلَى مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ عِنْدِي لَصَافَحْتُكُمْ الْمَلَائِكَةَ. (ص ۱۵۵)

اگر بر آنچه که نزد منید، باقی می ماندید، فرشتگان دست شما را می گرفتند.

سنن ابن ماجه / زهد ۲۸، صحیح مسلم / توبه ۱۲ و ۱۳، سنن ترمذی / قیامة ۵۹، مسند احمد حنبل ۲/۳۰۵، ۳/۱۷۵ و...

لَوْ خَشَعَ الْقَلْبُ هَذَا لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ.
(ص ۲۳۹)
اگر دل این مرد خاشع می بود، اندامهای وی نیز خاشع می شدند.
حلیة الاولیاء ۵/۳۸، احیاء علوم ۵/۱۰۲ و ۲۵۵، جامع الصغیر ۲/۷۴۴۷

لَوْ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ لَأَخْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَ بَصَرُهُ.
(ص ۱۴۹)
اگر از رخسار خود پرده بر افکند، انوار رخسار و عظمت او، هر چه را که چشمش ببیند، می سوزاند.

صحیح مسلم / ایمان ۳۳۴، سنن ابن ماجه / مقدمه ۱۳، مسند احمد حنبل ۴/۴۰۱ و ۴۰۵، کشف الاسرار ۱/۶۱۴ و ۲/۱۴

لِي وَتُتْ لَا يَسْعُنِي فِيهِ غَيْرُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ.
(ص ۱۵۵)
مرا وقتی است که در آن وقت، جز خدای عزوجل هیچ چیز مرا در بر نتواند گرفت.
شرح ترمذی ۶۱۳، ۷۶۷ و...؛ کشف الاسرار ۱/۶۱۴، کشف المحجوب ۳۶۵ و ۴۸۰، تعلیقات حدیقه ۴۵۷

مَا أَحَدٌ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِنْ غَيْرِيهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ.
(ص ۳۶۸)
هیچ کس غیورتر از خدای تعالی نیست. از غیرت خداوندی است که تمامی فواحش را - چه ظاهر باشد و چه باطن - حرام کرده است.

صحیح بخاری / تفسیر قرآن ۶/۷ و ۱/۷، صحیح مسلم / توبه ۳۲، سنن ترمذی / دعوات ۹۵، سنن نسائی / کسوف ۱۱، سنن دارمی / نکاح ۳۷، موطا مالک / کسوف ۱، مسند احمد حنبل ۶/۱۶۴ و...

مَا أَذِنَ اللَّهُ تَعَالَى لِشَيْءٍ كَأَذْنِهِ لِنَبِيِّ يَتَعَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ.
(ص ۴۷۰)
خدای تعالی در هیچ چیز به پیامبر (ص) چنان اجازتی نداده است که در خواندن قرآن با صدای خوش و بلند.

صحیح مسلم / مسافرین ۲۳۴ ؛ سنن ابن ماجه / اقامه ۱۷۶ ؛ جامع الصغیر
۲- / ۷۸۰۲ ؛ احیاء علوم ۱ / ۴۱۷ ؛ النهایة ابن اثیر ۱ / ۳۳

مَا أَكْرَمَ شَابٌ شَيْخًا لِسَنِّهِ إِلَّا قَيَّضَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مَنْ يُكْرِمُهُ عِنْدَ سَنِّهِ.
(ص ۴۶۳)
هر جوانی پیری را به خاطر سنش گرامی بدارد، خدای تعالی برای او کسی مهیا می کند تا
در هنگام پیری او را گرامی بدارد.

جامع الصغیر ۲- / ۷۸۳۱ ؛ سنن ترمذی / بر ۷۵

مَا تَقَرَّبَ إِلَى الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ آدَاءِ مَا افْتَرَضَتْهُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى التَّوَائِلِ حَتَّى
يُحِبَّتِي وَأُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ، كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا فَبِي يَنْصُرُ وَيَسْمَعُ. (قدسی) (ص ۱۵۶)
متقربان با چیزی چون گزاردن آنچه که بر آنان واجب ساخته ام به من نزدیک نمی شوند.
بنده ام پیوسته با نوافل به من نزدیک می شود تا مرا دوست دارد و من هم او را دوست
بدارم. وقتی او را دوست بدارم، گوش و چشم او می شوم. بامن می بیند و با من می شنود.
صحیح بخاری / رقائق ۳۸ ؛ مسند احمد حنبل ۶ / ۲۵۶ ؛ شرح تعرف / ۱۵۰۷ ؛
کشف المحجوب / ۳۲۶ ؛ احیاء علوم ۱ / ۱۰۶ ؛ کشف الاسرار / ۶۰ و ۳۳۱

مَا سَأَلَنِي عَنْهَا (لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) أَحَدٌ قَبْلَكَ هِيَ الرُّؤْيَا الْعَسَنَةُ يَرَاهَا
الْمَرْءُ أَوْ تُرَى لَهُ.

(ص ۵۲۶)

هیچ کس قبل از تو درباره آن آیه (برایشان بشارتی است در دنیا و آخرت) از من سؤال
نکرده است. آن، خواب نیکویی است که فرد می بیند یا برایش ببینند.

سنن ترمذی / رؤیا ۳ و تفسیر القرآن ۱۱ / ۲ ؛ مسند احمد حنبل ۶ / ۴۴۷

مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَابٍّ ثَائِبٍ.

(ص ۱۶۸)

هیچ چیزی نزد خداوند محبوبتر از جوان توبه کننده نیست.

جامع الصغیر ۲- / ۸۰۵۰ و به نقل از آن ، در «امالی» ابوالمظفر سمعانی آمده است.

مَا مِنْ شَيْءٍ يُصِيبُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنْ وَصَبٍ أَوْ نَصَبٍ أَوْ حَزَنِ أَوْ لَمْ يَهْنِهِ إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
مِنْ سَيِّئَاتِهِ.

(ص ۲۳۰)

هیچ چیز از مرض و تعب و غم به بنده مؤمن نمی‌رسد و یا او را آشفته نمی‌کند مگر آنکه خدای تعالی با آن، از خطاهایش در می‌گذرد.

صحیح بخاری/ مرضی ۱؛ صحیح مسلم/ بر ۵۲؛ سنن ترمذی/ جناثر ۱؛ مسند احمد حنبل ۲/ ۲۰۳، ۳۳۵ و...؛ جامع الصغیر ۲/ ۸۰۴۸؛ و به نقل از سیوطی در «المستدرک» حاکم آمده است.

مَنْ أَلْقَى أَخْبَابِي؟ فَقَالَ أَصْحَابُهُ: يَا بَيْنَا أَنْتَ وَ أُمْنَا أَوْ لَسْنَا أَخْبَابُكَ؟ فَقَالَ: أَنْتُمْ أَصْحَابِي، أَخْبَابِي قَوْمٌ لَمْ يَرُونِي وَ آمَنُوا بِي وَ أَنَا إِلَيْهِمْ بِالْأَشْوَابِ أَكْثَرُ. (ص ۴۱۷)

کی دوستانم را می‌بینم؟ اصحابش گفتند: ای پدر و مادرمان فدای تو! مگر ما از دوستان تو نیستیم؟ فرمود: شما اصحاب منید. دوستان من کسانی هستند که مرا ندیده‌اند ولی به من ایمان آورده‌اند و من علاقه زیادی به دیدنشان دارم.

کنز العمال ۱۴/ - ۳۷۹۱۳؛ با اندکی اختلاف در مسند احمد حنبل/ - ۱۲۱۱۹ و - ۱۶۳۶۲؛ سنن دارمی/ رقاق ۳۱ آمده است.

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. (ص ۴۵۶)

آدمی با آن کسی است که دوستش می‌دارد.

صحیح بخاری/ ادب ۹۶؛ صحیح مسلم/ بر ۱۶؛ سنن ترمذی/ زهد ۵۰ و دعوات ۹۸؛ سنن دارمی/ رقائق ۷۱؛ اللؤلؤ و المرجان ۲/ - ۱۶۹۴؛ احادیث مشنوی/ ۱۵۵؛ احیاء علوم ۳/ ۲۸۹ و ۴/ ۴۲۹؛ جامع الصغیر ۲/ - ۹۱۹۰؛ شرح شهاب الاخبار/ ۶۶؛ کشف المحجوب/ ۴۰۴؛ مسند احمد حنبل/ مسند الکوفیین/ - ۱۸۸۰۳، مسند المکثرین - ۱۱۵۷۵، - ۱۱۶۳۲ و...

مَنْ أَحَبَّ لِغَاءِ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِغَائِهِ وَ مَنْ لَمْ يَحِبَّ لِغَاءِ اللَّهِ لَمْ يَحِبَّ اللَّهُ لِغَائِهِ. (ص ۴۴۵)

آنکه دیدار خدای را دوست داشته باشد، خدا هم دیدار او را دوست می‌دارد و آنکه دیدار خدای را دوست نداشته باشد، خدا نیز دیدار او را دوست ندارد.

سنن دارمی/ رقائق ۴۳؛ موطا مالک/ جناثر ۵۱؛ سنن نسائی/ جناثر ۱۰؛ سنن ترمذی/ جناثر ۶۷ و زهد ۶؛ مسلم/ ذکر ۱۴ و ۱۸؛ جامع الصغیر ۲/ - ۸۳۰۹؛ مسند احمد حنبل ۲/ ۳۱۳ و ۳/ ۱۰۷؛ احیاء علوم ۴/ ۶۷۵

* * * * *

مَنْ آذَى وَلِيًّا فَقَدْ اسْتَعَلَ مُخَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ الْعَبْدُ بِمِثْلِ آذَاءِ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ لِأَنَّهُ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مُسَاءَتَهُ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ. (قدسی) (ص ۳۷۴)

هرکه بنده برگزیده‌ای را بیازارد، با من وارد جنگ شده است. بنده‌ام به من نزدیک نمی‌شود با چیزی چون گزاردن آنچه که بر او واجب کرده‌ام. پیوسته او با نوافل به من نزدیک می‌شود تا او را دوست بدارم و من در چیزی که خود انجام می‌دهم، تردیدی نمی‌کنم جز تردید در گرفتن روح بنده مؤمنم زیرا او از مرگ کراهت دارد و من هم از بدی او ناخشنودم و بنده چاره‌ای از مرگ ندارد.

صحیح بخاری/رقائق ۳۸؛ مسند احمد حنبل ۶/۲۵۶؛ حلیه الاولیا ۱/۵

* * * * *

مَنْ أَلْفَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ عَنْ وَجْهِهِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ. (ص ۲۵۵)

کسی که چادر شرم از رخسار بگیرد، او را غیبت نباشد.
جامع الصغیر ۲/۸۵۲۵؛ شرح شهاب الاخبار ۱۶۸؛ و به نقل از سیوطی در «سنن» بیهقی آمده است.

* * * * *

مَنْ تَوَاضَعَ لِغَنِيِّ لِاجْلِ غِنَاهُ ذَهَبَ ثُلَا دِينِهِ. (ص ۳۹۴)

هرکه مقابل ثروتمندی به خاطر ثروتش فروتنی کند، دو سوم دینش تباہ می‌شود.
شرح تعرف ۱۰۴۳

* * * * *

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَزَكُّهُ مَا لَا يَغْنِيهِ. (ص ۱۹۴)

از نیکویی اسلام شخص، آنست که دست بدارد از چیزی که برایش فایده‌ای ندارد.
احیاء علوم ۳/۱۷۰، ۴/۵۸۴ و ...؛ موطا مالک/حسن الخلق ۳ و کلام ۱۷؛ سنن
ترمذی/زهد ۱۱؛ سنن ابن ماجه/فتن ۱۲؛ حلیه الاولیا ۸/۲۴۹

* * * * *

مَنْ رَأَى فِي السَّمَاءِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَمَثَلُ فِي صُورَتِي. (ص ۵۲۶)

هرکه مرا در خواب ببیند، حقیقاً مرا دیده است. زیرا شیطان به شکل من در نمی‌آید.

صحیح مسلم/رؤیا ۱۲ و ۱۳، حلیۃ الاولیا ۷/۲۴۶، شرح تعرف/ ۱۷۸۱، احیاء علوم ۴/۷۳۳، جامع الصغیر ۲/-، ۸۶۹۰، صحیح بخاری/ علم ۳۸، ادب ۱۰۹ و تعبیر ۱۰، مسند احمد حنبل ۱/۳۶۱ و ۲/۴۱۰ و... سنن ترمذی/ رؤیا ۴، سنن ابن ماجه/ رؤیا ۲

مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ. (ص ۳۸۰)
هرکس به جای تقاضا از من، به ذکر مشغول گردد، بهتر از آنچه به خواهندگان می دهند، به او عطا می کنم.

کشف الاسرار ۱/۱۱، ۲/۳۰۵ و... سنن ترمذی/ ثواب القرآن ۲۵، سنن دارمی/ فضائل القرآن ۶، احیاء علوم ۱/۴۴۵، و به نقل از تعلیقات احیاء علوم در «الشعب الایمان» بیهقی و «مسند» بزاز و «التاریخ» بخاری آمده است.

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِ جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ. (ص ۲۰۶)
کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید همسایه اش را اذیت کند و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید میهمان خودش را عزیز بدارد و کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید به نیکی سخن بگوید، و یا ساکت شود.

صحیح بخاری/ رقائق ۲۳ و ادب ۳۱، سنن ابوداود/ اطعمه ۵ و تطوع ۲۵، صحیح مسلم/ ایمان ۷۴ و ۷۵، احیاء علوم ۲/۳۰۵ و...؛ جامع الصغیر ۲/-، ۸۹۷۹، سنن ابن ماجه/ ادب ۴ و ۵، حلیۃ الاولیا ۸/۳۳۰، مسند احمد حنبل ۲/۴۳۳ و... سنن ترمذی/ صفة القيامة ۵۰ و بر ۴۳

مَنْ نَظَرَ إِلَى مَحَاسِنِ امْرَأَةٍ فَفَضَّ بَصَرَهُ فِي أَوَّلِ مَرَّةٍ أَخَذَتْ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ حَلَاوتَهَا قَلْبُهُ. (ص ۱۶۸)

هرکس به زیبایی های زنی بنگرد و چشمش را در نگاه اول ببندد، خدای تعالی به او عبادتی عطا می کند که حلاوت آن را در دلش حس می کند.

مسند احمد حنبل ۵/۲۶۴

التَّذَمُّ تَوْبَةً.

(ص ۱۶۸)

پشیمانی توبه است.

احیاء علوم ۴/ ۹ و ۵۹؛ مسند احمد حنبل ۱/ ۳۷۶ و...؛ کشف المحجوب / ۳۷۹
 ؛ شرح شهاب الاخبار / ۸؛ سنن ابن ماجه / زهد ۳۰؛ شرح تعرف / ۱۲۰۹؛ جامع
 الصغير ۲/ - ۹۳۱۵؛ و به نقل از سیوطی در «الشعب الایمان» بیهقی، «المستدرک»
 حاکم و «التاریخ» بخاری نیز آمده است.

* * * * *

النُّومُ أَخُو الْمَوْتِ.

(ص ۵۲۶)

خواب برادر مرگ است.

احادیث مشوی / ۵؛ جامع الصغير ۲/ - ۹۳۲۵؛ و به نقل از سیوطی در «الشعب
 الایمان» بیهقی چنین آمده است: «النوم اخو الموت ولا يموت اهل الجنة»

* * * * *

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ غَضْبَانٌ فَيَغْرِضُ عَنْهُ ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيَغْرِضُ عَنْهُ
 ثُمَّ يَدْعُوهُ فَيَقُولُ اللَّهُ مَلَأْتُكَ: أَبِي عَبْدِي أَنْ يَدْعُو غَيْرِي فَقَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ. (ص ۳۸۱)
 قسم به کسی که جانم در دست اوست، همانا بنده، خدای تعالی را می خواند در حالی که
 خداوند از او خشمگین است، لذا از او روی برمی گرداند، دوباره خدای را می خواند، باز
 خدای از او اعراض می کند، باز خدای را فرا می خواند، سپس خدای تعالی به فرشتگان
 می فرماید: بنده ام نخواست که جز مرا بخواند، پس دعایش را اجابت کردم.

با اندکی اختلاف در کشف الاسرار ۱/ ۵۰۱؛ و مضمون آن به فارسی در دیباچه
 گلستان سعدی نقل شده است (دکتر غلامحسین یوسفی، شرح گلستان / ۵۰؛
 مضمون این حدیث به عبارتی دیگر در کتاب «عدة الداعي و نجاح الساعي» آمده
 است. (دکتر محمد خزائلی، شرح گلستان / ۱۲۹)

* * * * *

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ ، قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الرِّيَاضُ الْجَنَّةِيَّةُ ؟ قَالَ : مَجَالِسُ
 الذِّكْرِ ، أَغْدُوا وَرَوْحُوا وَادْكُرُوا ، مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنْزِلَتَهُ
 عِنْدَهُ ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُنْزِلُ الْعَبْدَ مِنْهُ حَيْثُ أَنْزَلَهُ مِنْ نَفْسِهِ. (ص ۳۳۳)

ای مردمان بچرید در باغهای بهشت. گفتیم: ای رسول خدا باغهای بهشت چیست؟
 فرمود: مجالس ذکر، در بامدادان و شبانگاهان ذکر خدای کنید، هر که دوست دارد

منزلت خود را در نزد خدای بداند، باید بنگرد منزلت خدای نزد او چگونه است، زیرا خدای سبحان، بنده را در نزد خود در همان منزلتی قرار می‌دهد که بنده او را در نزد خود قرار داده است.

جامع الصغير ۱/ - ۸۶۱؛ با اندکی اختلاف در حلیه الاولیا ۶/ ۳۵۴ و احیاء علوم ۵۳/ ۱ بنا به نقل تعلیقات الرسالة، حاکم، طبرانی، بیهقی، ابوالدینا، ابویعلی و یزاز آن را نقل کرده‌اند. جزء اول آن با اندکی تفاوت در سنن ترمذی/ دعوات ۸۲؛ مسند احمد حنبل/ مسند المکثرین - ۱۲۰۶۵ آمده است.

يَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ ذَرِينِي اتَّعَبِدُ لِرَبِّي، أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ وَلَيْمَ لَا أَفْعَلُ وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (ص ۲۷۵)

ای دختر ابوبکر رهايم کن تا پروردگارم را عبادت کنم ... چرا بنده شاکر نباشم؟ و چرا چنین نکنم وقتی که خدای تعالی این آیه را بر من فرو فرستاده است: همانا در آفرینش آسمانها و زمین ...

قسمت اول این حدیث با اندکی اختلاف در صحیح بخاری/ تفسیر قرآن ۲/ ۴۸ و مسند احمد حنبل/ مسند الانصار - ۲۳۷۰۰ آمده است. بنا به تعلیقات الرسالة، ابن مردویه، عبد بن حمید، ابن ابی حاتم و ابن حبان در «صحاح» خودشان و ابن ابی الدینا در کتاب «التفکر و الاعتبار» آن را روایت کرده‌اند.

أَلَيْدُ الْعُلَيَّا خَيْرٌ مِنْ يَدِ السُّفْلَى.

دست برتر بهتر از دست فروتر است.

موطا مالک/ صدقه ۸؛ سنن دارمی/ زکاة ۲۲؛ سنن نسائی/ زکاة ۵۰ و...؛ صحیح مسلم/ زکاة ۹۴ و ۹۷؛ سنن ابوداود/ زکاة ۲۸؛ صحیح بخاری/ وصایا ۹، رقائق ۱۱ و...؛ سنن ترمذی/ زکاة ۳۸ و زهد ۴؛ مسند احمد حنبل ۲/ ۴ و...؛ جامع الصغير ۲/ - ۱۰۰۲۷؛ و به نقل از سیوطی در «الکبیر» طبرانی آمده است.

يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِمِائَةِ عَامٍ.

فقرا پانصد سال پیشتر از اغنیا وارد بهشت شوند.

سنن ابن ماجه/ زهد ۶؛ سنن دارمی/ رقائق ۱۱۸؛ سنن ترمذی/ زهد ۳۷؛ حلیه

الاولیا ۸/ ۳۵۰؛ نه‌ایة البدایة و النهایة ۲/ ۳۴۵؛ مسند احمد حنبل ۲/ ۲۹۶، ۳۴۳
و...؛ احیاء علوم ۳/ ۳۹۴

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ : أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ شَعِيرٍ مِنْ إِيْمَانٍ. ثُمَّ يَقُولُ : أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَزْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي ، لَا أَجْعَلُ مَنْ آمَنَ بِي سَاعَةً مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ كَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي. (ص ۲۲۱)

خداوند تعالی در روز قیامت می‌فرماید: آن را که در دلش به سنگینی دانه‌ای جو ایمان است، از آتش جهنم بیرون کشید. سپس فرماید: آن را که در دلش به سنگینی دانه‌ای خردل، ایمان است، از آتش جهنم خارج کنید. سپس می‌فرماید: قسم به عزت و جلالم، آن را که در شبانه‌روز یک ساعت به من ایمان آورد، با آنکه هرگز به من ایمان نیاورده باشد، یکسان قرار نمی‌دهم.

با تفاوت‌های در سنن ابوداود/لباس ۶۸؛ سنن ترمذی/فتن ۱۷؛ سنن ابن ماجه/زهد ۱۶؛ سنن دارمی/مقدمه ۸؛ مسند احمد حنبل ۳/ ۱۴۴؛ صحیح بخاری/ایمان ۱۵، رقائق ۳۵ و ۵۱؛ صحیح مسلم/ایمان ۸۰ نقل شده است.

فصل پنجم

اعلام رجال رساله و معرفی مآخذ آنها

در ترجمه فارسی رساله قشیریه مجموعاً نام بیش از ۵۶۰ تن از اعلام رجال ذکر گردیده که به طبقات و گروه‌های مختلفی تعلق دارند. اغلب این افراد به دستگاه و گروه صوفیه، نظیر زاهدان، مریدان، قوالان، خادمان منسوبند. بعد از نبی اکرم (ص)، به ترتیب، بیشترین روایات، حکایات و سخنان، به جنید، ابوعلی دقاق، ذوالنون، شبلی، و سهل تستری اختصاص دارد.

در این فصل بیش از ۴۶۰ تن از رجال این اثر، بر اساس آثار معتبر تاریخی به اجمال معرفی شده سپس در ذیل تعریف، مآخذ و مراجع پژوهش مربوط به آنها، ذکر گردیده است. شخصیت‌ها به خاطر تنوع، در هفت گروه: ۱- پیامبران ۲- اصحاب ۳- تابعان ۴- محدثان، فقها و متکلمان ۵- صوفیه و زاهدان ۶- امرا، شعرا و ادبا ۷- زنان، طبقه بندی، و به ترتیب الفبایی تنظیم شده‌اند.

بیشتر رجال رساله قشیریه در این فصل شناسایی و معرفی شده‌اند. با این حال، هویت تعداد قابل توجهی از آنها، همچنان ناشناخته باقی مانده است که اغلب در گروه صوفیه و منسوبان آنها، مثل مریدان، قوالان، خادمان و... قرار دارند.

۱- گروه پیامبران

آدم

نخستین بشر و نخستین پدر و نخستین پیامبر طبق روایات ادیان سامی، معادل «کیومرث» ایرانیان؛ طبق روایات اسلامی خداوند وی را از گل خلق کرد و در بهشت جای داد و «حوّا» را خلق کرد و زوجه او گردانید. چون «آدم» و «حوّا» میوه ممنوع را - که سبب یا گندم بود - خوردند، از بهشت اخراج شدند.

قصص قرآن مجید/۴؛ داستان پیامبران در کلیات شمس/۱۲۵؛ تاریخ گزیده/۲۰؛ تاریخ یعقوبی/۵؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی/۱۷۲؛ ترجمه تفسیر طبری/۴۴؛ فرهنگ تلمیحات/۶۵؛ کامل ابن اثیر/۱۲۷؛ اعلام قرآن/۱۷؛ قصص الانبیاء/۸؛ حبیب السیر/۱۷؛ تاریخ طبری/۸۹؛ قاموس کتاب مقدس/۲۵؛ فرهنگ معین/ذیل آدم؛ البدایة و النهایة/۷۴/۱

ابراهیم

پیغمبری از بنی سام، جد اعلای بنی اسرائیل و انبیای یهود؛ پسر «آذر» بت تراش، و به قولی برادرزاده او بوده است. تقریباً دو هزار سال پیش از میلاد به قریه اور در شرق بابل متولد شد. با «نمرود» معاصر بود. در قرآن مجید از بزرگترین پیامبران به حساب آمده است. به بت شکنی و مهمان دوستی شهرت داشته است.

داستان پیامبران در کلیات شمس/۱۷۹؛ قاموس کتاب مقدس/ذیل «آب رام»؛ قصص قرآن مجید/۱۷، ۱۸۶ و ۱۹۰؛ فرهنگ تلمیحات/۷۹؛ تاریخ گزیده/۲۸؛ تاریخ یعقوبی/۲۴؛ حبیب السیر/۴۲؛ اعلام قرآن/۶۱؛ دایرة المعارف الاسلامیة/۲۵؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی/۲۴۹۷؛ البدایة و النهایة/۱۶۰؛ ترجمه تفسیر طبری/۴۸۲۷ و ۱۵۲۸؛ قصص الانبیاء/۴۳؛ تاریخ طبری/۱۲۷۲؛ کامل ابن اثیر/۱۹۴؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/۱۹۵ و ۹۷/۴

ادریس

پیامبری از بنی اسرائیل؛ نام او در تورات «ایناخ» یا «اخنوج» است. گویند چون درس می گفت، بدین نام علم شد. در زادگاه او اختلاف است، بعضی به مصر و گروهی به بابل می دانند. طبق روایات سامی اولین کسی است که احکام نجوم را استخراج کرد. خداوند

اسرار فلک و ترکیب آن، نقطه اجتماع کواکب، عدد سنین و حساب را بدو آموخت.
 قصص قرآن مجید/ ۲۳۴؛ داستان پیامبران در کلیات شمس/ ۲۴۵؛ فرهنگ
 تلمیحات/ ۹۷؛ کامل ابن اثیر/ ۶۲؛ تاریخ یعقوبی/ ۱۱ و ۱۴۷؛ حبیب
 السیر/ ۲۴؛ قصص الانبیاء/ ۳۰؛ البداية و النهایة/ ۱۱ و ۱۱۱؛ اعلام قرآن/ ۹۹

اسماعیل

فرزند حضرت «ابراهیم» از «هاجر»؛ حضرت «ابراهیم» بر اثر سخت گیری زن دیگرش، «ساره»، او و مادرش را به مکه برد و آنجا رها کرد، به برکت «اسماعیل» آب زمزم پدید آمد. «ابراهیم» از قبل نذر کرده بود که اگر خدای تعالی او را پسری دهد، قربان کند؛ وقتی «اسماعیل» چهار ساله شد، «ابراهیم» به امر خدا خواست او را قربان کند، چون پدر و پسر، هر دو به امر خدا گردن نهادند، حق تعالی نیت «ابراهیم» پذیرفت و از بهشت گوسفندی فرستاد تا عوض «اسماعیل» قربانی کند. در قرآن کریم داستان قربان کردن آمده، اما چون اشاره مستقیمی به «اسماعیل» یا «اسحاق»، پسر دیگر «ابراهیم»، نرفته است، مفسران درباره آن دو، نظریات مختلف ابراز کرده اند.

البداية و النهایة/ ۱ و ۲۲۰؛ فرهنگ تلمیحات/ ۱۲۱؛ تاریخ طبری/ ۱ و ۳۱۴؛
 قصص قرآن مجید/ ۱۸۶؛ داستان پیامبران در کلیات شمس/ ۱۸۲؛ ترجمه تفسیر
 طبری/ ۶ و ۱۵۲۸؛ تاریخ گزیده/ ۳۰؛ کامل ابن اثیر/ ۱ و ۱۰۲؛ حبیب السیر/ ۱ و ۵۲؛
 تاریخ یعقوبی/ ۱ و ۲۴؛ اعلام قرآن/ ۱۲۸؛ قصص الانبیا/ ۶۲؛ تاریخ
 طبری/ ۱ و ۳۱۴؛ قاموس کتاب مقدس/ ۶۰

ایوب

از انبیاست و نام او در قرآن و تورات آمده است. در تورات در شمار پیامبران به حساب نیامده بلکه مردی راست، کامل، و خدا ترس معرفی شده است اما در قرآن نام او در ردیف پیامبران ذکر گردیده است. به شکیبایی در بلایا و محنتها نامبردار است.

قصص قرآن مجید/ ۳۷۰؛ کشف الاسرار/ ۶ و ۲۸۴؛ داستان پیامبران در کلیات
 شمس/ ۱ و ۲۵۱؛ کامل ابن اثیر/ ۱ و ۱۲۸؛ البداية و النهایة/ ۱ و ۲۵۴؛ فرهنگ
 تلمیحات/ ۱۴۷؛ قصص الانبیاء/ ۲۵۴؛ قاموس کتاب مقدس/ ۱۴۶؛ تاریخ طبری
 ۱ و ۳۲۲؛ اعلام قرآن/ ۲۳۳؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/ ۳ و ۱۸۳

خضر

نام پیامبری که صاحب «موسی» علیه السلام بود. در نبوت او اختلاف است؛ نزد بعضی نبی،

و نزد بعضی دیگر ولی است. خداوند تعالی «موسی» را به تعلم نزد او فرستاد و «موسی» بر کرده‌های او انکار کرد؛ «خضر» حکمت اعمال خود بدو نمود، و سپس از او جدایی جست. معروفست که آب حیات را نوشیده و همیشه زنده است. نام او در قرآن نیامده اما در بعضی آیات از ملاقات «موسی» با یکی از بندگان نیک خدا سخن رفته است که جمهور مفسران، این بندهٔ نیکوکار، یا به تعبیر قرآن «عبد صالح» را «خضر» نامیده‌اند.

داستان پیامبران در کلیات شمس / ۲۷۱؛ تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی / ۲۵۳؛ تاریخ گزیده / ۴۲؛ تاریخ طبری / ۳۶۵؛ البدایة و النهایة / ۳۴۳ / ۱؛ ۳۷۹؛ کشف الاسرار / ۷۱۴؛ ترجمهٔ تفسیر طبری / ۹۴۶؛ کامل ابن اثیر / ۱۶۰؛ قصص الانبیاء / ۳۳۸؛ فرهنگ تلمیحات / ۲۴۷

داود

از انبیای بنی اسرائیل و پدر حضرت «سلیمان»؛ سال ۱۰۸۶، و به قولی ۱۰۷۱ قبل از میلاد متولد شد. ابتدا با دختر «طالوت»، سپس با «اوریا» ازدواج کرد. «سلیمان» از «اوریا» متولد شد. اسم کتاب آسمانی او زبور یا مزامیر است. بیت المقدس را او بنا نهاد. حضرت «داود» در مزمار نواختن ماهر بود. در متون ادبی به زره‌بافی، خوش‌نوائی و اشک‌ریزی شهرت دارد. سال مرگ او را ۱۰۰۶ یا ۱۰۰۱ قبل از میلاد نوشته‌اند.

ترجمهٔ تفسیر طبری / ۱۰۴۷ / ۴ و ۱۲۱۳ / ۵؛ تاریخ الحکما قفطی / ۱۵؛ داستان پیامبران در کلیات شمس / ۳۳۳؛ قصص الانبیاء / ۲۶۴؛ اعلام قرآن / ۳۰۲؛ البدایة و النهایة / ۱۲ / ۲؛ قاموس کتاب مقدس / ۳۶۸؛ کشف الاسرار / ۲۸۰؛ کامل ابن اثیر / ۲۲۳؛ قصص قرآن مجید / ۲۷۷ و ۳۶۳؛ فرهنگ تلمیحات / ۲۲۶؛ تاریخ گزیده / ۵۱؛ بررسی تاریخی قصص قرآن / ۱ / ۳

زکریا

از پیامبران بنی اسرائیل که نسبش به «سلیمان بن داود» می‌رسد؛ همسر او، «اشیاع»، خواهر حضرت «مریم» بود و «یحیی»، پسرش بود. آورده‌اند که چون «مریم» عذرا به «عیسی» حامله گشت، «زکریا» را به زنا متهم کردند و قصد قتال او نمودند؛ «زکریا» به درختی پناه برد و خود را در جوف آن جای داد؛ شیطان گوشهٔ جامهٔ او بگرفت تا از درخت بیرون ماند؛ قوم به راهنمایی شیطان او را یافتند و درخت را با اره دو نیمه کردند. گروهی می‌گویند او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

قصص قرآن مجید/ ۲۲۵؛ اعلام قرآن/ ۳۴۹؛ قصص الانبیاء/ ۳۱۰؛ قاموس کتاب مقدس/ ۴۴۳؛ ترجمه تفسیر طبری/ ۱/ ۱۹۹؛ حبیب السیر/ ۱/ ۱۳۷؛ فرهنگ تلمیحات/ ۳۰۸؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/ ۳/ ۲۱۳؛ البدایة و النهایة/ ۲/ ۵۵؛ کامل ابن اثیر/ ۱/ ۳۰۶؛ تاریخ گزیده/ ۵۴

سلیمان

از پیغمبران و پادشاهان بنی اسرائیل که طبق روایات مذهبی بیش از هفتصد سال سلطنت کرد. پسر حضرت «داود» و جانشین او بود. برای تعمیر بیت المقدس اقداماتی کرد. در روایات مذهبی، وی بر جن و انس حاکم بود و زبان مرغان می دانست. به عقل و کیاست شهرت دارد.

قصص قرآن مجید/ ۲۶۲ و ۲۸۷؛ تاریخ طبری/ ۱/ ۴۸۶؛ اعلام قرآن/ ۳۸۶؛ کامل ابن اثیر/ ۱/ ۲۲۹؛ البدایة و النهایة/ ۲/ ۲۲؛ قاموس کتاب مقدس/ ۴۸۴؛ قصص الانبیاء/ ۲۸۱؛ فرهنگ تلمیحات/ ۳۳۳؛ ترجمه تفسیر طبری/ ۵/ ۱۲۲۵؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/ ۳/ ۷۵؛ داستان پیامبران در کلیات شمس/ ۳۴۶

شعیب

پیغمبری از نسل «ابراهیم» خلیل که اندکی پیش از حضرت «موسی» می زیسته است. گویند پدرزن حضرت «موسی» بود. نام او در قرآن آمده است؛ او را «خطیب الانبیا» لقب داده اند. آورده اند خداوند قوم او را به خاطر نافرمانی نابود ساخت و «شعیب» از بس که گریست، چشمانش کور شد.

اعلام قرآن/ ۴۰۸؛ ترجمه تفسیر طبری/ ۵/ ۱۲۷۶؛ فرهنگ تلمیحات/ ۳۶۲؛ حبیب السیر/ ۱/ ۷۹؛ کامل ابن اثیر/ ۱/ ۱۵۷؛ البدایة و النهایة/ ۱/ ۲۱۲؛ تاریخ گزیده/ ۳۸

عیسی

از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب آسمانی انجیل، پسر «مریم» و ملقب به «مسیح»؛ مسیحیان غالباً او را پسر خدا می نامند و معتقدند او را در سال ۶۲۲ قبل از هجرت مصلوب و شهید کردند و سه روز بعد زنده شد و پس از چهل روز به آسمان صعود کرد. در قرآن آمده است که «مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»^۱. دم مسیحایی (زنده کردن

۱ - او را نکشتند و به دار نکشیدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد. نساء/ ۱۵۷

مردگان با نفس) از معجزات او بوده است.

قصص قرآن مجید/ ۲۲۸ و ۳۱۷؛ قاموس کتاب مقدس/ ذیل مسیح؛ ترجمه تفسیر طبری/ ۱/ ۲۱۴ و ۲/ ۴۳۰؛ تفسیر ابوالفتوح رازی/ ۳/ ۳۱۷؛ داستان پیامبران در کلیات شمس/ ۴۱۱؛ تاریخ گزیده/ ۵۵؛ حبیب السیر/ ۱/ ۱۴۸؛ البدایة و النهایة/ ۲/ ۸۹؛ فرهنگ تلمیحات/ ۴۱۶؛ کامل ابن اثیر/ ۱/ ۳۰۷؛ تاریخ یعقوبی/ ۱/ ۶۸؛ قصص الانبیاء/ ۳۶۴؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/ ۳/ ۲۴۱؛ تاریخ طبری/ ۱/ ۵۸۵؛ اعلام قرآن/ ۴۶۳

محمد(ص)

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مکنی به «ابوالقاسم»؛ تولد آن حضرت دوازدهم ربیع الاول و به قولی هفدهم سال ۵۷۱ میلادی بود. پدرش، «عبدالله» پیش از ولادت، و مادرش، «آمنه» در شش سالگی در گذشتند. ابتدا «عبدالمطلب»، جدش، و بعد از فوت او، «ابوطالب»، عمویش، سرپرستی او را متکفل شدند. در ۲۵ سالگی با حضرت «خدیجه» ازدواج کرد. در چهل سالگی به نبوت رسید؛ سال سیزدهم بعثت به مدینه هجرت کرد و تا پایان زندگانی همانجا به سر برد. منابع تحقیق درباره زندگانی پیامبر اکرم (ص) بسیار زیاد است؛ محض نمونه به چند مورد زیر اشاره می‌کنیم: طبقات ابن سعد/ ۱/ ۲ و ۲/ ۱؛ شذرات الذهب/ ۱/ ۱۴؛ حبیب السیر/ ۱/ ۲۸۳؛ اسد الغابة/ ۱/ ۱۳؛ تاریخ یعقوبی/ ۲/ ۷؛ دلائل النبوة (ترجمه فارسی)/ ۱/ ۲ و ۲/ ۱؛ سیرت ابن اسحاق؛ تاریخ طبری/ ۲/ ۲۷۶ و ۳/ ۱۸۳؛ السیرة النبویة ابن کثیر؛ صفة الصفوة/ ۱/ ۴۶؛ سیرة ابن هشام؛ کامل ابن اثیر/ ۲/ ۱۸۳؛ اعیان الشیعة/ ۱/ ۲۱۸؛ البدایة و النهایة/ ۲/ ۳۰۹، ۳/ ۴، ۵/ ۵ و ۶/ ۱۷؛ اعلام قرآن/ ۵۵۷؛ تاریخ پیامبر اسلام (از محمد ابراهیم آیتی و ابوالقاسم گرجی) و ...

موسی

پیامبر معروف بنی اسرائیل، ملقب به «کلیم الله»، داماد «شعیب» نبی، شوی «صفورا» و برادر «هارون»؛ گویند «موسی» به معنی خلاص شده از آب است. تولد او در عهد «فرعون» مصر بوده است. مادرش تا سه ماه او را مخفیانه نگه داشت. سپس به خاطر ترس از «فرعون» وی را در زنبیلی قیراندود گذاشت و در نزار رود نیل رها کرد؛ زن «فرعون» و به قولی دخترش «موسی» را از آب گرفت و بزرگ کرد.

فرهنگک تلمیحات/ ۵۵۲؛ تاریخ یعقوبی/ ۳۳/ ۱؛ تاریخ طبری/ ۳۸۵/ ۱؛ تاریخ گزیده/ ۳۸؛ البدایة و النهایة/ ۲۷۳/ ۱؛ کامل ابن اثیر/ ۱۶۹؛ ترجمه تفسیر طبری/ ۳۸۳/ ۲، ۹۴۶/ ۴، ۱۲۷۶/ ۵ و ۱۵۹۹/ ۶؛ اعلام قرآن/ ۶۱۷؛ قاموس کتاب مقدس/ ۸۴۹؛ قصص الانبیاء/ ۱۵۱؛ حبیب السیر/ ۸۰؛ قصص قرآن مجید/ ۵۶ و ۳۰۶؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/ ۱۲۹/ ۲

نوح

از پیامبران اولوالعزم که سال ها قوم خود را به راه راست خواند اما آنان همچنان بر کج رفتاری اصرار ورزیدند، آنگاه خداوند او را از طوفانی عظیم باخبر ساخت و حضرت «نوح» با ساختن کشتی پیروان و خاندان خود و گروهی از جانوران را از هلاکت برهانید. طبق نقل قرآن، عمر «نوح» نهصد و پنجاه سال بوده است.

تاریخ یعقوبی/ ۱۳/ ۱؛ فرهنگک تلمیحات/ ۱۵۸؛ البدایة و النهایة/ ۱۱۳؛ اعلام قرآن/ ۶۴۱؛ قصص قرآن مجید/ ۷۶ و ۱۲۸؛ قصص الانبیاء/ ۳۳؛ کامل ابن اثیر/ ۶۷/ ۱؛ قاموس کتاب مقدس/ ۸۹۶؛ تاریخ طبری/ ۱۷۹؛ تاریخ گزیده/ ۲۴؛ بررسی تاریخی قصص قرآن/ ۱/ ۴؛ حبیب السیر/ ۲۹/ ۱

یعقوب

از انبیای بنی اسرائیل، پسر «اسحاق بن ابراهیم»، و پدر حضرت «یوسف»؛ در کنعان، از شهرهای قدیم فلسطین، زندگی می کرد و دوازده پسر داشت. پسر کوچکش، «یوسف» را از همه دوستر می داشت. برادران بر «یوسف» حسد کردند و او را در چاهی انداختند و پیراهن او را خون آلود کردند و به «یعقوب» نمودند و گفتند که گرگی او را دریده است؛ «یعقوب» از درد «یوسف» آنقدر گریست تا هر دو چشم وی سپید شد.

کامل ابن اثیر/ ۱۳۷/ ۱؛ قصص قرآن مجید/ ۱۳۵ و ۱۴۴؛ فرهنگک تلمیحات/ ۶۲۰؛ البدایة و النهایة/ ۲۲۳؛ قصص الانبیاء/ ۸۱؛ قاموس کتاب مقدس/ ۹۵۳؛ تاریخ گزیده/ ۲۳؛ ترجمه تفسیر طبری/ ۷۵۹/ ۳؛ تاریخ یعقوبی/ ۲۹/ ۱؛ تاریخ طبری/ ۱؛ قرآن کریم (سوره یوسف)؛ حبیب السیر/ ۵۸/ ۱

یوسف

از انبیای معروف بنی اسرائیل و یکی از دوازده پسر «یعقوب» که حسن او شهرت زیادی داشت. برادران بدو حسد کردند؛ به بهانه گردش او را با خود صحرا بردند و به چاهی افکندند؛ جماعتی از کاروانیان، او را از چاه درآوردند و در مصر فروختند. او پس از

تحمّل رنج ها و مشقات زیاد، و همچنین گرفتاری زندان، در نهایت به مقام فرمانروایی (عزیزی) مصر نائل آمد.

البداية و النهاية ۱/ ۲۲۷؛ کامل ابن اثیر ۱/ ۱۳۷؛ قرآن مجید (سورة يوسف)؛
 قصص قرآن مجید/ ۱۴۴؛ اعلام قرآن/ ۶۶۹؛ تاریخ گزیده/ ۳۴؛ تاریخ
 یعقوبی ۱/ ۳۱؛ تاریخ طبری ۱/ ۳۳۰؛ قاموس کتاب مقدس/ ۹۶۸؛ قصص
 الانبیاء/ ۸۴؛ فرهنگ تلمیحات/ ۶۲۴؛ ترجمه تفسیر طبری ۳/ ۷۶۵؛ حبیب
 السیر ۱/ ۶۰؛ بررسی تاریخی قصص قرآن ۲/ ۳۱

۲- گروه اصحاب

ابو امامه

صَدَيِّ بن عَجَلان الباهلی، مکنی به «ابو امامه»، از اصحاب پیامبر (ص)؛ ابتدا ساکن مصر شد سپس به یکی از شهرهای شام، یعنی حمص سفر کرد و تا پایان عمر در همانجا به سر برد. اهل شام بیشتر از او روایت کرده‌اند. در جنگ صفین به «علی بن ابی طالب» پیوست. به قولی آخرین صحابی بود که در شام فوت کرده است. سال درگذشت او را ۸۱ و ۸۶ هجری آورده‌اند.

الاصابة ۲/ - ۴۰۵۹، سیر اعلام ۳/ ۳۵۹، استیعاب ۲/ ۲۵، اسد الغابة ۳/ ۱۶، اعلام زرکلی ۳/ ۲۹۱، صفة الصفوة ۱/ ۷۳۳، تاریخ گزیده ۱۶/ ۲۱۶، البدایة و النهایة ۹/ ۸۸، تهذیب التهذیب ۴/ ۴۲۰، طبقات ابن سعد ۷/ ۴۱۱، جامع کرامات ۱/ ۱۲۹، شذرات الذهب ۱/ ۹۶، مرآة الجنان ۱/ ۱۷۷

ابوبکر صدیق

ابوبکر عبدالله بن ابی قحافة، پدر ام المؤمنین، «عایشه»، ملقب به «شیخ الخلفا»، «عتیق»، «صدیق»، و «یار غار» نبی. نسبت «ابوبکر» از پشت هفتم پدر و مادر به نسبت رسول صلوات الله علیه می‌پیوندد. نام او در جاهلیت «عبدالکعبه» بود و در اسلام حضرت رسول (ص) او را «عبدالله» نامید. نخستین خلیفه از خلفای راشدین است. پس از دو سال و سه ماه خلافت، سال سیزدهم هجری در ۶۳ سالگی درگذشت.

حلیة الاولیا ۱/ ۲۸، جامع کرامات ۱/ ۱۲۷، تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۲۷، حبیب السیر ۱/ ۴۴۵، الاصابة ۲/ - ۴۸۱۷، تهذیب التهذیب ۵/ ۳۱۵، استیعاب ۲/ ۳۱، البدایة و النهایة ۶/ ۳۳۲، کامل ابن اثیر ۲/ ۱۶۰، تاریخ طبری ۳/ ۲۲۳، تاریخ الخلفا ۲۶/، ترجمه تفسیر طبری ۵/ ۱۳۳۵، طبقات شعرانی ۱/ ۱۵، وفيات الاعیان ۳/ ۶۴، طبقات ابن سعد ۳/ ۱۶۹، شذرات الذهب ۱/ ۲۴، تاریخ گزیده ۱/ ۱۶۷، تذکرة الحفاظ ۱/ ۲، اعلام زرکلی ۴/ ۲۳۷، اسد الغابة ۵/ ۱۵۰، صفة الصفوة ۱/ ۲۳۵

ابوخلاد

از صحابه مجهول الاسم و النسب است. «ابومره» از او روایت کرده است.

اسد الغابة ۵/ ۱۸۱، استیعاب ۴/ ۸، طبقات ابن سعد ۶/ ۶۵، حلیة الاولیا ۱/ ۴۰۵، الاصابة ۴/ - ۳۵۱

ابودردا

عویمربن مالک (زید یا عبدالله) الخزرجی الانصاری، از کبار صحابه رسول الله (ص)؛ فقیهی عالم و حکیم بود؛ پیامبر اکرم (ص) در حق او فرمود: «عُونِیْرُ حَکِیْمٌ اُمْتِی». با «سلمان فارسی» مواخات داشت. از جمع کنندگان قرآن بود. در همه غزوات جز جنگ احد شرکت کرد. در عهد «عمر خطاب»، قضای دمشق را به عهده داشت. در سال ۳۲ یا ۳۳ هجری درگذشت.

حلیة الاولیا ۱/۲۰۸، الاصابة ۳/۶۱۱۹، ترجمه احیاء علوم/فهرست، استیعاب ۳/۳، تذکرة الحفاظ ۱/۲۴، سیر اعلام ۲/۲۳۵، اسد الغابة ۴/۱۵۹، شذرات الذهب ۱/۳۹، تاریخ گزیده ۲۱۶/۲، اعلام زرکلی ۵/۲۸۱، صفة الصفوة ۱/۶۲۷، طبقات شعرانی ۱/۲۱، طبقات ابن سعد ۷/۳۹۱، مرآة الجنان ۱/۸۸

ابوذر

جندب بن جنادة الغفاری از کبار صحابه و از مؤمنین اولیه؛ تا رحلت رسول اکرم (ص) در خدمت و مصاحبت آن حضرت بود. پس از وفات «ابوبکر صدیق» به شام رفت و تا روزگار خلافت «عثمان» آنجا زندگی می کرد. در عهد «عثمان» به ربنده تبعید شد و در سال ۳۲ هجری همانجا درگذشت.

حلیة الاولیا ۱/۱۵۶، تاریخ یعقوبی ۲/۱۷۱، الاصابة ۱/۴۳۲ و ۴/۳۸۴، اسد الغابة ۱/۳۰۱، سیر اعلام ۲/۴۶، طبقات ابن سعد ۴/۲۱۹، استیعاب ۴/۹، البداية و النهاية ۷/۱۸۵، تاریخ گزیده ۱۸۹/۱ و ۲۱۰، شذرات الذهب ۱/۳۹، النجوم الزاهرة ۱/۸۹، صفة الصفوة ۱/۵۸۴، اعلام زرکلی ۲/۱۳۱، طبقات شعرانی ۱/۲۲، تذکرة الحفاظ ۱/۱۷، مرآة الجنان ۱/۸۸

ابوسعید خُدَری

سعدبن مالک بن سنان، مکنی به «ابوسعید»، از علمای صحابه بود. در جنگ احد سیزده سال داشت و حضرت رسول (ص) او را به خاطر صغر سن، از ملازمت لشکر منع فرمود. در ۱۵ سالگی در غزای بنی مصطلق در رکاب رسول اکرم (ص) شرکت کرد و در مشاهد دیگر نیز حضور داشت. از راویان مکثر بود. در سال ۷۴ هجری درگذشت.

کشف المحجوب ۵۱۵، خلاصة تهذيب الكمال ۱۱۵، تذکرة الحفاظ ۱/۴۴، ترجمه احیاء علوم/فهرست، شذرات الذهب ۱/۸۱، حلیة الاولیا ۱/۳۶۹، اسد

الغابة ۲/ ۲۸۹، البداية و النهاية ۷/ ۹، استيعاب ۷/ ۲، سير اعلام ۳/ ۱۶۸، مرآة الجنان ۱/ ۱۵۵، تاريخ بغداد ۱/ ۱۸۰، الاصابة ۲/ ۳۱۹۵، تهذيب التهذيب ۳/ ۴۷۹، صفة الصفوة ۱/ ۷۱۴

ابوقتاده

حارث (نعمان) بن ربیع بن بلدمه انصاری، مکنی به «ابوقتاده»، از صحابی مشهور است. ملقب به «فارس رسول الله» (ص) بود. غزوة احد و مشاهده بعد از آن را دریافت. بعضی گویند او بدری است. در جنگ صفین و جمل به لشکر «علی بن ابی طالب» پیوست. در سال ۵۴ هجری در مدینه، و به قولی در کوفه وفات یافت.

استيعاب ۴/ ۲۱، سير اعلام ۲/ ۴۴۹، تاريخ بغداد ۱/ ۱۵۹، شذرات الذهب ۱/ ۶۰، الاصابة ۳/ ۸۷۴۱ و ۴/ ۹۲۱، اسد الغابة ۵/ ۲۵، صفة الصفوة ۱/ ۶۴۷

ابوموسی اشعری

عبدالله بن قیس، مشهور به «ابوموسی»، منسوب به قبیله اشعر یمن؛ پیش از هجرت، از یمن به مکه رفت و اسلام آورد و پس از فتح خیبر به حبشه هجرت کرد و سپس به مدینه منوره آمد. در سال دهم هجری به امر رسول اکرم (ص) والی قسمتی از یمن گردید. در عهد «عمر فاروق» ابتدا والی بصره، و سپس حاکم کوفه شد. اهواز، شوش، اصفهان، و نصیبین را او فتح کرد. در عهد خلافت «عثمان» نیز شهر ری به دست او فتح شد. در موضوع حکمین به اصرار جمعی از اهل کوفه به عنوان حکم «علی بن ابی طالب» انتخاب شد. در سال ۴۲، و به قولی ۵۲ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۵۳، حلیه الاولیا ۱/ ۲۵۶، طبقات ابن سعد ۴/ ۱۰۵، جامع کرامات ۱/ ۱۲۹، الاصابة ۲/ ۴۸۹۹، تهذيب التهذيب ۵/ ۳۶۲، استيعاب ۲/ ۴۷، سير اعلام ۲/ ۳۸۰، مرآة الجنان ۱/ ۱۲۰، صفة الصفوة ۱/ ۵۵۶، تاريخ گزیده ۲۱۸، اسد الغابة ۲/ ۳۰۸، اعلام زرکلی ۴/ ۲۵۴، تذكرة الحفاظ ۱/ ۲۳

ابومرثد

از صحابه رسول اکرم (ص)، نامش کَنَاز بن حُصَین (یا حُصَین بن کَنَاز) الغنوی بود. بعد از وفات پیغمبر (ص) ساکن شام شد و در آنجا از آن حضرت روایت می کرد. در سال ۱۲ هجری در زمان حیات «ابوبکر صدیق» درگذشت.

اسد الغابة ۵/ ۲۹۴، الاصابة ۴/ ۱۰۳۲، طبقات ابن سعد ۳/ ۴۷

ابوهریره

ابوهریره الدوسی، از ملازمان پیامبر (ص) بود که بیش از همه اصحاب از آن حضرت روایت حدیث کرده است. در نام او اختلاف زیادی هست. چنانکه «عبدالله بن عامر»، «عبدالله بن عبد شمس»، «عبد غنم»، «عبد شمس»، «عبد الرحمن» و... گفته‌اند. به روایتی اسم او قبل از اسلام، «عبدالشمس»، و در اسلام «عبد الرحمن» یا «عبدالله» بوده است. در ۲۱ قبل از هجرت متولد شد و در عهد خلافت «عمر خطاب» ولایت بحرین داشت و در روزگار «عثمان» قضای مکه را بر عهده گرفت و در زمان «معاویه» چندی حکومت مدینه با او بود. در سال ۵۷ هجری درگذشت.

تاریخ گزیده/ ۲۱۸؛ شذرات الذهب/ ۶۳/ ۱؛ جامع کرامات/ ۱۲۹/ ۱؛ الاصابة/ ۴- ۱۱۹۰؛ طبقات ابن سعد/ ۳۲۵/ ۴؛ البداية و النهاية/ ۱۱۰/ ۸؛ اسد الغابة/ ۳۱۵/ ۵؛ حلیة الاولیا/ ۳۷۶/ ۱؛ الانساب/ ۵۰۶/ ۲؛ اعلام زرکلی/ ۸۰/ ۴؛ مرآة الجنان/ ۱۳۰/ ۱؛ استیعاب/ ۲۶/ ۴؛ تذکرة الحفاظ/ ۳۲/ ۱؛ طبقات شعرانی/ ۲۲/ ۱؛ صفة الصفوة/ ۶۸۵/ ۱

أسید بن حُضیر

اسید بن حضیر بن سماک الانصاری، مکنی به «ابویحیی»؛ گویند به دست «مصعب بن عمیر» در مدینه اسلام آورد. درباره شرکت او در جنگ بدر اختلاف کرده‌اند. در جنگ احد و جنگ‌های بعد از آن شرکت داشت. در فتح بیت المقدس با «عمر بن خطاب» همراه بوده است. حضرت رسول (ص) بین او و «زید بن حارثه» عقد اخوت بست. از او ۱۸ حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده است. در سال ۲۰ هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد/ ۳/ ۶۰۳؛ تهذیب التهذیب/ ۳۴۷/ ۱؛ سیر اعلام/ ۳۴۰/ ۱؛ تاریخ گزیده/ ۲۱۴؛ اعلام زرکلی/ ۳۳۰/ ۱؛ شذرات الذهب/ ۳۱/ ۱؛ الانساب/ ۱۷۲/ ۱؛ صفة الصفوة/ ۵۰۲/ ۱؛ اسد الغابة/ ۹۲/ ۱؛ جامع کرامات/ ۱۳۰/ ۱؛ الاصابة/ ۱- ۱۸۵؛ استیعاب/ ۵/ ۱؛ البداية و النهاية/ ۱۱۶/ ۷

اشعث

ابو محمد اشعث بن قیس بن معدیکرب کندی؛ در سال دهم هجری با شصت تن سوار از قبیله خود نزد پیامبر (ص) آمد و به شرف اسلام نائل شد و خواهر «ابوبکر صدیق» را به زنی گرفت. آنگاه به یمن بازگشت. پس از رحلت حضرت رسول (ص) به زمره مرتدان

پیوست که پس از شکست و اسارت مورد عفو «ابوبکر» قرار گرفت. «عثمان» او را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. در جنگ صفین در رکاب «علی بن ابی طالب» بود. «امام حسن» با دختر او ازدواج کرد. در سال ۴۲ هجری در کوفه درگذشت.

الاصابة ۱/ ۲۰۵؛ استيعاب ۱/ ۱۴؛ طبقات ابن سعد ۶/ ۲۲؛ تهذيب التهذيب ۱/ ۳۵۹؛ سير اعلام ۴/ ۱۸۳؛ تاريخ بغداد ۱/ ۱۹۶؛ تاريخ گزیده ۲۱۴/ ۱؛ شذرات الذهب ۱/ ۴۹؛ اسد الغابة ۱/ ۹۷؛ اعلام زرکلی ۱/ ۳۳۳؛ تاريخ الخميس ۲/ ۲۸۹؛ مرآة الجنان ۱/ ۱۰۶

آنس بن مالک

ابو حمزه انس بن مالک الانصاری، خادم پیغمبر (ص) بود. سال دهم قبل از هجرت در مدینه متولد شد. در کودکی اسلام آورد و به خدمت پیامبر (ص) درآمد و تا ارتحال پیامبر (ص) خدمتکار وی بود. بعد از رحلت آن حضرت، ابتدا به دمشق، و سپس به بصره رفت و در سال ۹۳ هجری در همانجا درگذشت. «مسلم» و «بخاری» مجموعاً ۲۲۸۶ حدیث از وی روایت کرده‌اند.

اعلام زرکلی ۱/ ۳۶۵؛ طبقات ابن سعد ۷/ ۱۷؛ تاريخ گزیده ۲۱۵/ اللباب ۳/ ۲۱۴؛ البداية و النهاية ۵/ ۳۵۳ و ۹/ ۱۰۵؛ الانساب ۵/ ۴۵۹؛ تذكرة الحفاظ ۱/ ۴۴؛ تهذيب التهذيب ۱/ ۳۷۶؛ صفة الصفوة ۱/ ۷۱۰؛ جامع کرامات ۱/ ۱۳۰؛ استيعاب ۱/ ۷؛ شذرات الذهب ۱/ ۱۰۱؛ سير اعلام ۳/ ۳۹۵؛ الاصابة ۱/ ۲۷۷؛ مرآة الجنان ۱/ ۱۸۲؛ النجوم الزاهرة ۱/ ۹۱؛ اسد الغابة ۱/ ۱۲۷

براء بن عازب

براء بن عازب بن حارث الانصاری، مکنی به «ابوعماره»؛ در بسیاری از غزوها شرکت داشت. گویند ری را در سال ۲۴ هجری به تصرف درآورد و به روزگار «عثمان» مدتی فرمانروای آنجا بود و مناطق ابهر و قزوین و زنجان را فتح کرد. در جنگ جمل، صفین، و نهروان به حضرت «علی بن ابی طالب» پیوست. در آخر عمر از کارها کناره گیری کرد و به کوفه رفت و در سال ۷۲ همانجا هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد ۴/ ۳۶۴؛ اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/ ۶۹۱؛ تاريخ گزیده ۲۱۹/ استيعاب ۱/ ۱۹؛ البداية و النهاية ۸/ ۳۶۱؛ تهذيب التهذيب ۱/ ۴۲۵؛ سير اعلام ۳/ ۱۹۴؛ الاصابة ۱/ ۶۱۸؛ شذرات الذهب ۱/ ۷۷؛ تاريخ بغداد ۱/ ۱۷۷؛ اسد الغابة ۱/ ۱۷۱؛ اعلام زرکلی ۲/ ۱۴؛ مرآة الجنان ۱/ ۱۴۵

بلال بن رباح

بلال بن رباح حبشی، مکنی به «ابوعبدالله»، مؤذن و خزانه دار رسول خدا (ص)؛ ابتدا برده «ابوبکر صدیق» بود، وقتی اسلام آورد، «ابوبکر» او را در راه خدا آزاد کرد. در غزوه‌های مختلفی شرکت داشت. حضرت رسول (ص) بین او و «ابوعبیده بن جراح» عقد برادری بست. اولین کسی بود که برای رسول اکرم (ص) اذان گفت. در سال ۲۰ هجری در دمشق درگذشت. مجموعاً ۴۴ حدیث از وی نقل شده است.

اسد الغابة ۱/ ۲۰۶؛ سیر اعلام ۲/ ۱۶۷؛ البداية و النهاية ۷/ ۱۱۶؛ حيلة الاوليا ۱/ ۱۴۷؛ الاصابة ۱/ ۷۳۶؛ الانساب ۲/ ۱۶۷؛ اعلام زرکلی ۲/ ۴۹؛ صفة الصفوة ۱/ ۴۳۴؛ تهذيب التهذيب ۱/ ۵۰۲؛ طبقات ابن سعد ۳/ ۲۳۲؛ شذرات الذهب ۱/ ۳۱؛ استيعاب ۱/ ۱۹؛ تاريخ الخميس ۲/ ۲۴۵؛ مرآة الجنان ۱/ ۷۵

ثوبان

ثوبان بن بُجَدَد، مکنی به «ابوعبدالله»، اهل حمیر یمن، و از آزاد کردگان رسول خدا (ص) بود؛ گویند پیوسته در سفر و حضر، حضرت رسول (ص) را همراهی می‌کرد. در فتح مصر شرکت داشت. پس از رحلت پیامبر (ص)، به شام رفت و مدتی در رمله اقامت کرد سپس در مصر رحل اقامت افکند. در پایان عمر خود به حمص رفت و در سال ۵۱، و به قولی ۵۴ یا ۵۵ هجری در همانجا درگذشت.

حلية الاوليا ۱/ ۱۸۰؛ استيعاب ۱/ ۲۸؛ البداية و النهاية ۸/ ۷۳؛ شذرات الذهب ۱/ ۵۹؛ تاريخ گزیده ۱/ ۲۲۱؛ اسد الغابة ۱/ ۲۴۹؛ اعلام زرکلی ۲/ ۸۸؛ الاصابة ۱/ ۹۶۷؛ طبقات ابن سعد ۷/ ۴۰۰؛ سیر اعلام ۳/ ۱۵؛ تهذيب التهذيب ۲/ ۳۱؛ صفة الصفوة ۱/ ۶۷۰

جابر بن عبدالله

ابوعبدالرحمن جابر بن عبدالله انصاری، از جمله صحابه‌ای است که از حضرت رسول اکرم (ص) بسیار حدیث نقل کرده است. گویند در هفده غزوه شرکت داشت. در جنگ صفین جزو لشکریان «امام علی» (ع) بوده است. در پایان عمر نابینا شد. آخرین صحابی است که در مدینه درگذشت. سال درگذشت او ۷۷ یا ۷۸ هجری نقل کرده‌اند.

الاصابة ۱/ ۱۰۲۶؛ استيعاب ۱/ ۲۹؛ شذرات الذهب ۱/ ۸۴؛ تهذيب التهذيب ۲/ ۴۲؛ اسد الغابة ۱/ ۲۵۶؛ سیر اعلام ۳/ ۱۸۹؛ مرآة الجنان ۱/ ۱۵۸؛ صفة الصفوة ۱/ ۶۴۸؛ تاريخ گزیده ۱/ ۲۲۱؛ اعلام زرکلی ۲/ ۹۲

جریر بن عبدالله

ابو عبدالله (ابوعمر) جریر بن عبدالله بن جابر البجلی، در سال دهم هجری، درست چهل روز پیش از وفات رسول اکرم (ص) اسلام آورد. او را به خوبی صورت، بسیار توصیف کرده‌اند. آورده‌اند که پیامبر اکرم (ص) در حق او فرمود: «علی وجهه مسحة ملک». در جنگ قادسیه و جز آن شرکت داشت. سال درگذشت او را ۵۱، ۵۲ و ۵۴ هجری نقل کرده‌اند.

شذرات الذهب ۵۸/۱؛ البداية و النهایة ۶۱/۸؛ استیعاب ۳۱/۱؛ حیب السیر ۴۰۴/۱؛ تاریخ بغداد ۱۸۷/۱؛ الانساب ۲۴۸/۱؛ اسد الغابة ۲۷۹/۱؛ الاصابة ۱۱۳۶- /۱؛ طبقات ابن سعد ۲۲/۶؛ سیر اعلام ۵۳۰/۲؛ صفة الصفوة ۷۴۰/۱؛ تاریخ گزیده ۲۲۱/۲؛ تهذیب التهذیب ۷۳/۲

حارثة

حارثة بن سراقه بن الحارث الانصاری، از صحابه پیغمبر (ص) بود. گویند در واقعه بدر به شهادت رسید. به نظر بعضی شهادت او در غزوه احد بوده است. وی نخستین انصاری‌ای است که شهید شده است. مادر او عمه «انس بن مالک» بود.

اسد الغابة ۳۵۵/۱؛ استیعاب ۳۷/۱؛ الاصابة ۱۵۲۴-

چند نفر صحابی دیگر به نام حارثه داریم. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید:

اسد الغابة ۳۵۳/۱ و ۳۵۸؛ استیعاب ۳۷/۱؛ الاصابة ۱۵۱۸- /۱ و ۱۵۳۳

حذیفه

ابو عبدالله حذیفه بن الیمان العبسی، از صحابه پیامبر اکرم (ص) بود که با پدرش به مدینه آمد و حضرت رسول (ص) او را مخیر کرد تا در زمره مهاجرین درآید یا انصاری شود و او انصاری بودن را اختیار کرد. گفته‌اند رازدار رسول اکرم (ص) بود و آن حضرت اسم‌های منافقین را بدو ابراز فرموده بود. از طرف «عمر فاروق» به حکومت نصیبین رسید. همدان، ری و دینور را او فتح کرد. چهل روز پس از قتل «عثمان» درگذشت.

حلیة الاولیاء ۲۷۰/۱؛ الاصابة ۱۶۴۷- /۱؛ استیعاب ۳۶/۱؛ شذرات الذهب ۴۴/۱؛ سیر اعلام ۳۶۱/۲؛ تهذیب التهذیب ۲۱۹/۲؛ طبقات ابن سعد ۳۱۷/۷؛ مرآة الجنان ۱۰۰/۱؛ صفة الصفوة ۶۱۰/۱؛ تاریخ بغداد ۱۶۱/۱؛ طبقات شعرائی ۲۲/۱؛ اعلام زرکلی ۱۸۰/۲

حسن بن علی (ع)

ابومحمد حسن بن علی بن ابی طالب، خلیفه پنجم از خلفای راشدین، امام دوم شیعیان؛ سال سوم هجری از حضرت «فاطمه» دختر نبی اکرم (ص) متولد شد. در سال ۴۰ هجری پس از شهادت امام «علی» (ع) با بیعت مردم به خلافت رسید و برای ادامه جنگ پدر با «معاویه»، به طرف شام رفت. چون «معاویه» شرایط او را پذیرفت، از خلافت استعفا کرد. رحلت او در سال ۵۰ هجری بوده است. منابع تحقیق درباره او خیلی وسیع است. محض نمونه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

حلیة الاولیا/۲/۳۵؛ سیر اعلام/۳/۲۴۵؛ استیعاب/۱/۴۷؛ اعلام زرکلی/۲/۲۱۴؛ جامع کرامات/۱/۱۳۱؛ ترجمه تفسیر طبری/۵/۱۳۷۶؛ تاریخ الخمیس/۲/۲۸۹؛ صفة الصفوة/۱/۷۵۸؛ اعیان الشیعة/۱/۵۶۲؛ شذرات الذهب/۱/۵۶؛ اسد الغابة/۲/۹؛ تاریخ گزیده/۱۹۸؛ حبیب السیر/۲/۲۱؛ تاریخ یعقوبی/۲/۱۹۱؛ الاصابة/۱-۱۷۱۹؛ تهذیب التهذیب/۲/۲۹۵؛ تاریخ بغداد/۱/۱۳۸؛ طبقات شعرانی/۱/۲۲؛ وفيات الاعیان/۲/۶۵؛ مرآة الجنان/۱/۱۲۲؛ تاریخ الخلفا/۱۷۵

حسین بن علی (ع)

ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب، ریحانة النبى، و امام سوم شیعیان؛ در سال چهارم هجری از حضرت «فاطمه»، دخت نبی اکرم (ص) متولد گردید و دومین پسر وی بود. حضرت رسول اکرم (ص) در حق او فرمود: «حسین منی و انا من حسین، احب الله من احب حسیناً». گویند به پیامبر (ص) بسیار شباهت داشت. در سال ۶۱ هجری در جریان کربلا به همراه یارانش شهید شد. منابع تحقیق درباره آن حضرت، از تحدید این نوشته خارج است. به چند مورد زیر اشاره می‌کنیم.

شذرات الذهب/۱/۶۶؛ الاصابة/۱-۱۷۲۴؛ استیعاب/۱/۴۸؛ سیر اعلام/۳/۲۸۰؛ البدایة و النهایة/۸/۱۶۰؛ کامل ابن اثیر/۴/۱۹؛ ترجمه تفسیر طبری/۵/۳۸۶؛ جامع کرامات/۱/۱۳۱؛ اعلام زرکلی/۲/۲۶۳؛ تاریخ طبری/۶/۲۱۵؛ صفة الصفوة/۱/۷۶۲؛ تهذیب التهذیب/۲/۳۴۵؛ اعیان الشیعة/۱/۵۷۸؛ تاریخ یعقوبی/۲/۲۱۶؛ تاریخ الخمیس/۲/۲۹۷؛ مرآة الجنان/۱/۱۳۱؛ تاریخ گزیده/۲۰۱؛ تاریخ بغداد/۱/۱۴۱؛ اسد الغابة/۲/۹؛ حبیب السیر/۲/۳۳؛ کشف المحجوب/۲۲۰؛ طبقات شعرانی/۱/۲۳

زید بن ثابت

ابوخارجه زید بن ثابت انصاری، از بزرگان صحابه و از کاتبین وحی بود. در مدینه متولد

شد و در مکه پرورش یافت. یازده ساله بود که با رسول اکرم (ص) به مدینه مهاجرت نمود. در امور قضا و فتوی و قرائت سرآمد مردم مدینه بود و گفته‌اند «ابن عباس» با همه علم و قدری که داشت برای بهره‌مندی از او به خانه او می‌رفت. در عهد «ابوبکر صدیق» از کسانی بود که به جمع آوری قرآن پرداخت. در صحیح بخاری و مسلم ۹۲ حدیث از وی نقل شده است. وفات او را ۴۵ و ۵۱ هجری نوشته‌اند.

اسد الغابة ۲/۲۱۲؛ اعلام زرکلی ۳/۹۵؛ شذرات الذهب ۱/۵۴؛ تاریخ گزیده ۲۲۷/۱؛ الاصابة ۱/۲۸۸۰۱؛ استیعاب ۱/۶۸؛ سیر اعلام ۲/۴۲۶؛ صفة الصفوة ۱/۷۰۴؛ تهذیب التهذیب ۳/۳۹۹؛ تذکرة الحفاظ ۱/۳۰؛ مرآة الجنان ۱/۲۱۱

ساریه

ساریه بن زُتَیم بن عمرو بن عبدالله، از جمله اصحاب، شاعران، و فاتحان صدر اسلام بود. گویند در جاهلیت راهزنی می‌کرد و در آغاز ظهور اسلام، مسلمان شد و در عهد «عمر بن خطاب» به فرماندهی سپاه اسلام برگزیده شد و سرزمین‌هایی از جمله اصفهان را فتح کرد. سال وفات او را حدود ۳۰ هجری نوشته‌اند.

النجوم الزاهرة ۱/۷۷؛ کشف الاسرار ۲/۷۵۸؛ طبقات الشافعیه ۲/۳۲۳؛ نفحات الانس ۲۰/؛ تاریخ گزیده ۱۸۲؛ اسد الغابة ۲/۲۴۴؛ اعلام زرکلی ۳/۱۱۲؛ الاصابة ۲/۳۰۳۴

سعد

ابو اسحاق سعد بن مالک بن ابی وقاص الزهری از بزرگان صحابه، و از عشرة مبشره بود. جزو شش تنی بود که برای شورا و تعیین خلیفه برگزیده شدند. عراق و مدائن را او فتح کرد. و در عهد خلافت «عمر بن خطاب» حاکم کوفه شد و در آنجا بناهای زیادی بنا کرد. آخر الامر در سال ۵۵ هجری در مدینه درگذشت.

حلیة الاولیاء ۱/۹۲؛ مرآة الجنان ۱/۱۲۸؛ اسد الغابة ۲/۲۹۰؛ اعلام زرکلی ۳/۱۳۷؛ طبقات ابن سعد ۳/۱۳۹؛ الاصابة ۳/۳۱۹۴؛ استیعاب ۲/۴؛ تاریخ الخمیس ۱/۴۹۹؛ تاریخ گزیده ۲۰۹؛ جامع کرامات ۱/۱۳۷؛ البداية و النهایة ۸/۷۸؛ تهذیب التهذیب ۳/۴۸۳؛ سیر اعلام ۱/۹۲؛ صفة الصفوة ۱/۳۵۶؛ شذرات الذهب ۱/۶۱؛ تاریخ بغداد ۱/۱۴۴؛ طبقات شعرانی ۱/۱۹؛ تذکرة الحفاظ ۱/۲۲؛ تاریخ گزیده ۲۲۷

سلمان فارسی

ابو عبدالله سلمان فارسی از مشاهیر صحابه پیغمبر (ص)، اهل جی اصفهان، و به قولی از نواحی رامهرمز خوزستان بود. در جوانی به سفر پرداخت؛ چندی در شام و موصل و نصیبین بود بعد به اسارت افتاد. مردی از بنی قریظه او را خرید و به یثرب برد؛ گویند در همانجا آوازه اسلام را شنید و به پیامبر اکرم (ص) ایمان آورد. در جنگ خندق شرکت داشت و گویند طرح این جنگ را او ریخت. در عهد خلافت «عمر بن خطاب» به حکومت مدائن رسید و در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری در مدائن درگذشت.

الاصابة ۲/- ۳۳۵۷؛ سیر اعلام ۱/ ۵۰۵؛ البدایة و النهایة ۷/ ۳۳۴؛ حلیة الاولیا ۱/ ۱۵۸؛ استیعاب ۲/ ۸؛ جامع کرامات ۱/ ۱۴۳؛ طبقات ابن سعد ۴/ ۷۵؛ طرائق الحقایق ۲/ ۲؛ شذرات الذهب ۱/ ۴۴؛ تاریخ بغداد ۱/ ۱۶۳؛ صفة الصفوة ۱/ ۵۲۳؛ النجوم الزاهرة ۱/ ۸۹؛ اعلام زرکلی ۳/ ۱۶۹؛ طبقات شعرانی ۱/ ۲۰؛ مرآة الجنان ۱/ ۱۰۰؛ تاریخ گزیده ۲۲۸؛ تهذیب التهذیب ۴/ ۱۴۷؛ اسد الغابة ۲/ ۳۲۸

عباس بن عبدالمطلب

عباس بن عبدالمطلب هاشمی، عموی حضرت رسول اکرم (ص) و از بزرگان قریش در عهد جاهلیت و اسلام، و جد خلفای عباسی بود. قبل از هجرت پیامبر اکرم (ص) در خفا اسلام آورد و در مکه ماند و اخبار مشرکین را به آن حضرت گزارش می داد؛ سپس به مدینه مهاجرت کرد و در واقعه حنین و فتح مکه شرکت داشت؛ در اواخر عمر نابینا شد؛ در عهد خلافت «عثمان» در سال ۳۲ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۳۸؛ معجم الرجال ۱۰/ ۲۵۲؛ اسد الغابة ۳/ ۱۰۹؛ اعلام زرکلی ۴/ ۳۵؛ جامع کرامات ۱/ ۱۴۷؛ البدایة و النهایة ۷/ ۱۸۱؛ تاریخ الخمیس ۱/ ۱۶۵؛ صفة الصفوة ۱/ ۵۰۶؛ سیر اعلام ۲/ ۷۸؛ طبقات ابن سعد ۴/ ۵؛ النجوم الزاهرة ۱/ ۸۹؛ تهذیب التهذیب ۵/ ۱۲۲؛ الاصابة ۲/- ۴۵۰۷؛ مرآة الجنان ۱/ ۸۵؛ تاریخ گزیده ۲۳۶

عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از اصحاب رسول اکرم (ص) که در سال یکم هجری در حبشه متولد شد و نخستین مولود مسلمانان در حبشه بود. طبعی بخشنده داشت و ممدوح شعرا بود. در جنگ صفین امیری یکی از لشکریان حضرت «علی» (ع) را بر

عهده داشت. در سال ۸۰، و به قولى ۹۰ هجرى درگذشت.

الاصابة ۲/۴۵۹۱، البداية و النهاية ۹/۴۱، استيعاب ۲/۳۵، شذرات الذهب ۱/۷۸، سير اعلام ۳/۴۵۶، اسد الغابة ۳/۱۳۴، تهذيب التهذيب ۵/۱۷۰، اعلام زرکلى ۴/۲۰۴

عبدالله بن عامر

ابو عبدالرحمن بن عامر بن كُرَيْز العبسى، در عهد پيامبر اکرم (ص) متولد شد. پسردائى «عثمان بن عفان» بود و در خلافت او، ولايت فارس، و همچنين بصره را بر عهده داشت. اصفهان، خراسان، حلوان، کرمان و اطراف فارس را لشکر او فتح کرد. در سال ۵۷ و به قولى ۵۸ هجرى درگذشت.

طبقات ابن سعد ۵/۴۴، کامل ابن اثير ۳/۲۰۶، استيعاب ۲/۴۵، تهذيب التهذيب ۵/۲۷۲، البداية و النهاية ۸/۹۵، سير اعلام ۳/۱۸، اعلام زرکلى ۴/۲۲۸، اسد الغابة ۳/۱۹۱، شذرات الذهب ۱/۶۵

ممکن است عبدالله بن عامر بن ربيعة العنزي بوده باشد که او هم از صحابه بود. سال ششم هجرى تولد يافت و در سال ۸۵ درگذشت.

شذرات الذهب ۱/۹۶، تهذيب التهذيب ۵/۲۷۰، استيعاب ۲/۴۵، اسد الغابة ۳/۱۹۰، الاصابة ۲/۴۷۷۷، سير اعلام ۳/۵۲۱، الانساب ۴/۲۵۲

عبدالله بن عباس

ابو العباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب الهاشمى، پسر عموى پيامبر اکرم (ص)، ملقب به «حبر الامة»، «البحر»، «الحبر» و «ترجمان القرآن»؛ سال سوم پيش از هجرت در مکه متولد شد. در عهد خلافت «على بن ابى طالب» به عراق رفت و در جنگ صفين حضور داشت، حکومت بصره به وى تفويض شد ولى آن را بعد از يك سال رها کرد. خلفاى عباسى از نسل او يند. كتاب تفسيرى هم بدو نسبت مى دهند. آخر عمر به طائف رفت و همانجا در سال ۶۸ يا ۶۹ هجرى درگذشت.

حلية الاولياء ۱/۳۱۴، معجم الرجال ۱۱/۲۴۵، شذرات الذهب ۱/۷۵، الاصابة ۲/۴۷۸۱، استيعاب ۲/۴۴، سير اعلام ۲/۳۳۱، طبقات شعرائى ۱/۲۲، طبقات ابن سعد ۲/۳۶۵، تهذيب التهذيب ۵/۲۷۶، تذكرة الحفاظ ۱/۴۰، النجوم الزاهرة ۱/۱۸۲، تاريخ الخميس ۱/۱۶۷، اعلام زرکلى ۴/۲۰۴، اسد الغابة ۳/۱۹۲، مرآة الجنان ۱/۱۴۳، تاريخ التراث ۱/۶۳، صفة الصفوة ۱/۷۴۶، وفيات الاعيان ۳/۶۲، تاريخ بغداد ۱/۱۷۳

عبدالله بن عمر

ابوعبدالرحمن عبدالله بن عمر بن الخطاب از زهاد صحابه بود و حضرت رسول اکرم (ص) در حق او فرمود: «ان عبدالله رجل صالح». با پدر خود به مدینه هجرت کرد؛ در فتح مکه حاضر بود. پس از قتل «عثمان» گروهی از صحابه خواستند با وی بیعت کنند ولی او نپذیرفت. در سال ۷۳، و به قولی ۷۴ هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد ۱۴۲/۴؛ استیعاب ۴۳/۲؛ شذرات الذهب ۸۱/۱؛ الاصابة ۲/۴۸۳۴؛ تاریخ بغداد ۱۷۱/۱؛ اسد الغابة ۲۲۷/۳؛ اعلام زرکلی ۲۴۶/۴؛ صفة الصفوة ۱/۵۶۳؛ جامع کرامات ۱/۱۴۹؛ تذکرة الحفاظ ۱/۳۷؛ البداية و النهاية ۷/۹؛ تهذیب التهذیب ۵/۳۲۸؛ سیر اعلام ۳/۲۰۳؛ وفيات الاعيان ۲۸/۳؛ النجوم الزاهرة ۱/۱۹۲؛ حلیة الاولیا ۱/۲۹۲؛ مرآة الجنان ۱/۱۵۴

عبدالله بن مسعود

ابوعبدالرحمن عبدالله بن مسعود الهذلی، از علمای صحابه و یکی از قراء چهارگانه بود؛ به روایت «ابونعیم»، ششمین کسی بود که اسلام آورد. از کُتاب وحی بود؛ در همه غزوات شرکت داشت و «ابوجهل» به دست او کشته شد. در عهد خلافت «عمر بن خطاب»، حکومت کوفه یافت و در سال ۳۲ هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد ۳/۱۵۰؛ سیر اعلام ۱/۴۶۱؛ حلیة الاولیا ۱/۱۲۴؛ اسد الغابة ۳/۲۵۶؛ تذکرة الحفاظ ۱/۱۳؛ اعلام زرکلی ۴/۲۸۰؛ صفة الصفوة ۱/۳۹۵؛ شذرات الذهب ۱/۳۹؛ استیعاب ۲/۴۰؛ تاریخ بغداد ۱/۱۴۷؛ تاریخ الخميس ۲/۲۵۷؛ الاصابة ۲/۴۹۵۴؛ البداية و النهاية ۷/۱۸۲؛ طبقات شعرائی ۱/۱۹؛ مرآة الجنان ۱/۸۷؛ تهذیب التهذیب ۶/۲۷؛ تاریخ گزیده ۲۱۲/۲

عثمان بن عفان

ابوعبدالله عثمان بن عفان، ملقب به «ذی النورین»، سومین خلیفه از خلفا راشدین، و از عشرة مبشره بود. در سال ۴۷ قبل از هجرت در مکه متولد شد. اندکی پس از بعثت، اسلام آورد. در عهد خلافت او برای رفع اختلاف در قراءات قرآن، بر نسخه واحدی از قرآن اتفاق نظر حاصل شد و بقیه نوشته‌ها معدوم گردید. در سال ۳۵ هجری بر اثر حمله شورشیان به قتل رسید.

حلیة الاولیا ۱/۵۵؛ تاریخ الخميس ۲/۲۵۴؛ جامع کرامات ۱/۱۵۰؛ الاصابة ۲/۵۴۵۰؛ البداية و النهاية ۷/۱۶۳؛ ترجمه تفسیر طبری ۵/۱۳۴۸؛ تاریخ

الخلفا/ ۱۳۸؛ اعلام زرکلی ۳۷۱/۴؛ تاریخ طبری ۱۴۵/۵؛ اسد الغابة ۳/۳۷۶؛
حبيب السير ۱/۴۹۷؛ طبقات ابن سعد ۳/۵۳؛ تهذيب التهذيب ۷/۱۳۹؛ تاريخ
يعقوبی ۲/۱۶۲؛ النجوم الزاهرة ۱/۹۲؛ طبقات شعرائی ۱/۱۷؛ مرآة
الجنان ۱/۹۰؛ صفة الصفوة ۱/۲۹۴؛ شذرات الذهب ۱/۴۰؛ تذكرة الحفاظ ۱/۸

عُقْبَةُ بن عامر

عقبة بن عامر بن عَبَسَ الجُهَنِّي، از اصحاب رسول اکرم (ص) بود که گروهی از صحابه، و همچنین تابعان از او نقل حدیث کرده‌اند. از جمله آنها «ابن عباس»، «ابو امامه»، «جبیر بن نفیر» را می‌توان نام برد. از کسانی بود که در جمع قرآن شرکت داشتند. از طرف «معاویه» امیر مصر شد و در جنگ صفین بدو پیوست. در سال ۵۸ هجری درگذشت.

الاصابة ۲/۵۶۰۳؛ تهذيب التهذيب ۷/۲۴۲؛ استيعاب ۳/۱۵؛ طبقات ابن سعد ۷/۴۹۸؛ النجوم الزاهرة ۱/۱۲۶؛ سير اعلام ۲/۴۶۷؛ اسد الغابة ۳/۴۱۷؛ حلیة الاولیاء ۲/۸؛ تذكرة الحفاظ ۱/۴۲؛ اعلام زرکلی ۵/۳۷؛ تاريخ
گزیده ۲۳۸/۱؛ شذرات الذهب ۱/۶۴

شاید عقبة بن عامر الانصاری السلمی باشد که او هم از صحابه بود و در جنگ بدر و احد شرکت داشت.

اسد الغابة ۳/۴۱۷؛ الاصابة ۲/۵۶۰۴؛ استيعاب ۳/۱۵

عُقْبَةُ بن نافع

عقبة بن نافع بن عبد القیس اموی، از فاتحان و فرماندهان بزرگ صدر اسلام؛ یک سال پیش از هجرت متولد شد. پسر خاله عمرو عاص بود. شهر قیروان را او بنا کرد. در فتح مصر حضور داشت. معاویه او را در سال ۵۰ هجری والی افریقیه کرد و در سال ۵۵ او را عزل نمود. در سال ۶۳ هجری درگذشت. برخی او را صحابی نمی‌دانند.

اسد الغابة ۳/۴۳۰؛ استيعاب ۳/۱۵؛ البدایة و النهایة ۸/۲۳۷؛ سير اعلام
۳/۵۳۳؛ اعلام زرکلی ۵/۳۷

عُكَّاشَةُ

عُكَّاشَةُ بن مِخْصَن بن الحُرْثان الاسدی، از صحابه پیغمبر (ص) که گفته‌اند در تمام مشاهد شرکت داشت. در عهد خلافت «ابوبکر صدیق»، به دست «طلیحة بن خویلد اسدی» که ادعای نبوت داشت، به شهادت رسید. سال مرگ او را یازدهم هجری نوشته‌اند. «ابن عباس» و «ابوهریره» از او روایت کرده‌اند.

کشف المحجوب / ۹۸ ، تاریخ گزیده / ۲۳۹ ، الاصابة / ۲ - ۵۶۳۴ ، اعلام زرکلی
 ۴۳/۵ ، حلیۃ الاولیا / ۱۲ ، طبقات ابن سعد / ۳/۹۲ ، سیر اعلام / ۱/۳۰۷ ،
 شذرات الذهب / ۱/۱۵ ، استیعاب / ۳/۲۱ ، مرآة الجنان / ۱/۶۲ ، اسد الغابة / ۴/۲ ،
 الانساب / ۱/۱۳۹

علاء بن الحضرمی

عبدالله بن عباد (عمار) بن اکبر، مشهور به علاء بن الحضرمی، از مردم حضرموتِ یمن بود. در صدر اسلام فتوحاتی داشت. حضرت رسول اکرم (ص) ولایت بحرین را بدو سپرد. «ابوبکر صدیق» و «عمر فاروق» هم او را در آن منصب تثبیت کردند تا اینکه در سال ۲۱ هجری درگذشت.

صفة الصفوة / ۱/۶۹۴ ، کشف المحجوب / ۲۹۶ ، جامع کرامات / ۱/۱۵۱ ، الاصابة
 / ۲ - ۵۶۴۴ ، اسد الغابة / ۴/۷ ، شذرات الذهب / ۱/۳۲ ، اعلام زرکلی / ۵/۴۵ ،
 طبقات ابن سعد / ۴/۳۵۹ ، استیعاب / ۳/۲۰ ، البداية و النهاية / ۷/۱۳۵ ،
 الانساب / ۲/۲۳۰

علی بن ابی طالب (ع)

ابوالحسن علی بن ابی طالب، پسرعم و داماد پیامبر اکرم (ص)، امام اول شیعیان و خلیفه چهارم نزد اهل سنت. از عشرة مبشره بود. سال ۲۳ قبل از هجرت در مکه متولد شد. اولین کسی بود که اسلام آورد. در همه مشاهد جز غزوة تبوک شرکت داشت. حضرت رسول اکرم (ص) دوبار با او عقد اخوت بست و در حق او فرمود: «انت اخي فی الدنيا و الآخرة». بعد از قتل «عثمان» با بیعت مردم به خلافت رسید و در سال ۴۰ هجری شهید شد. منابع تحقیق درباره زندگانی او از حیز شمار این کتاب بیرون است. به چند مورد زیر اکتفا می شود.

حلیۃ الاولیا / ۱/۶۱ ، استیعاب / ۳/۵ ، شذرات الذهب / ۱/۴۹ ، الاصابة / ۲ - ۵۶۹۰ ،
 جامع کرامات / ۱/۱۵۴ ، اسد الغابة / ۴/۱۶ ، ترجمه تفسیر طبری / ۵/۱۳۶۸ ، تاریخ
 گزیده / ۱۹۲ ، تاریخ الخمیس / ۲/۲۷۶ ، تاریخ الخلفا / ۱۵۵ ، معجم الرجال
 / ۱۲/۲۵۹ ، النجوم الزاهرة / ۱/۱۱۹ ، طبقات ابن سعد / ۳/۱۹ ، البداية و النهاية
 / ۸/۲۴۹ ، تهذیب التهذیب / ۷/۳۳۴ ، تاریخ یعقوبی / ۲/۱۷۸ ، حسیب السیر
 / ۱/۵۱۹ ، اعیان الشیعة / ۱/۳۲۳ ، طبقات شعرانی / ۱/۱۷ ، تاریخ بغداد / ۱/۱۳۳ ،
 تذکرة الحفاظ / ۱/۱۰ ، اعلام زرکلی / ۵/۱۰۷ ، صفة الصفوة / ۱/۳۰۸ ، تاریخ
 طبری / ۶/۸۳

عمار بن ياسر

ابوالقيظان عمار بن ياسر از اکابر صحابه بود. سال ۵۷ پیش از هجرت متولد شد. او و پدر و مادرش از نخستين کسانی بودند که به اسلام گرويدند. با پيغمبر اکرم (ص) به مدینه مهاجرت کرد و در تمام غزوات شرکت داشت. نخستين مسلمانی بود که مسجد بنا نهاد و آن، مسجد قبا در مدینه بود. در عهد «عمر بن خطاب»، مدتی ولایت کوفه را بر عهده داشت. در سال ۲۷ هجری در جنگ صفین به شهادت رسید.

تاریخ یعقوبی ۱۸۸/۲ و فهرست اعلام؛ خلاصه تذهیب الکمال ۱۳۷/؛ تذهیب التذهیب ۴۰۸/۷؛ شذرات الذهب ۳۲/۱ و ۴۵؛ حلیه الاولیاء ۱۳۹/۱؛ اعلام زرکلی ۱۹۱/۵؛ تاریخ طبری ۲۱/۶؛ اسد الغابة ۴۳/۴؛ الاصابة ۲-۵۷۰۶؛ استیعاب ۳/۶۰؛ حبیب السیر ۳۰۸/۱ و ۳۱۱؛ صفة الصفوة ۱/۴۴۲؛ طبقات ابن سعد ۳/۲۴۶؛ سیر اعلام ۱/۴۰۶؛ البدایة و النهایة ۷/۳۴۵؛ تاریخ بغداد ۱/۱۵۰؛ مرآة الجنان ۱/۱۰۰

عمر بن خطاب

ابوحفص عمر بن خطاب العدوی، خلیفه دوم مسلمانان، ملقب به «فاروق»؛ سال چهلیم پیش از هجرت متولد شد و در سال ششم بعثت اسلام آورد. با مسلمان شدن او، مسلمین نیرو گرفتند. در سال سیزدهم هجری به خلافت رسید. در اقامه عدل بسیار جدی بود. در عهد او شام، عراق، قدس، مدائن، مصر و الجزیره فتح شد. تاریخ هجری را او متداول ساخت و بیت المال را برای مسلمانان او بنا نهاد. بصره و کوفه به امر او ساخته شد. در سال ۲۳ هجری به قتل رسید.

حلیه الاولیاء ۱/۳۸؛ جامع کرامات ۱/۱۵۶؛ تاریخ الخلفاء ۱/۱۰۱؛ طبقات ابن سعد ۳/۲۶۵؛ تاریخ الخمیس ۱/۲۵۹؛ البدایة و النهایة ۷/۲۲؛ شذرات الذهب ۲/۳۳؛ تاریخ یعقوبی ۲/۱۳۹؛ ترجمه تفسیر طبری ۵/۱۳۴۲؛ استیعاب ۲/۵۸؛ حبیب السیر ۱/۴۶۵؛ تذهیب التذهیب ۷/۴۳۹؛ اسد الغابة ۴/۵۲؛ اعلام زرکلی ۵/۲۰۳؛ کامل ابن اثیر ۳/۱۹؛ الاصابة ۲-۵۷۳۸؛ تذکره الحفاظ ۱/۵؛ طبقات شعرانی ۱/۱۶؛ النجوم الزاهرة ۱/۷۸؛ صفة الصفوة ۱/۲۶۸؛ مرآة الجنان ۱/۷۸

قیس بن سعد

ابوالفضل قیس بن سعد بن عبادة (یا ثابت) از اصحاب فاضل رسول اکرم (ص)، رئیس

طائفة خزرج، و پرچمدار رسول اکرم (ص) در فتح مکه بوده است. در عهد خلافت «علی بن ابی طالب» مدتی به حکومت مصر رسید و در جنگ های او حضور داشت. در سال ۵۹ یا ۶۰ هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد ۶/۵۲، استیعاب ۳/۲۸، البداية و النهایة ۸/۱۰۷، اسد الغابة ۴/۲۱۵، سیر اعلام ۳/۱۰۲، تهذیب التهذیب ۸/۳۹۵، اعلام زرکلی ۶/۵۶، تاریخ گزیده ۲۴۱، صفة الصفوة ۱/۷۱۵، النجوم الزاهرة ۱/۹۵، شذرات الذهب ۱/۵۲، الاصابة ۳/۷۳۵۴، تاریخ بغداد ۱/۱۷۷

قیس بن عاصم المُنْقَرِی

ابوعلی قیس بن عاصم بن سنان منقری از صحابه پیغمبر و از بزرگان عرب بود که به حلم و بردباری مشهور بوده است. محضر مبارک پیامبر (ص) را درک کرد و اسلام آورد. گویند از کسانی بود که در جاهلیت شرب خمر را بر خود حرام کرده بود. در اواخر عمر به بصره رفت و در سال ۲۰ هجری همانجا درگذشت.

الاصابة ۳/۷۱۹۶، استیعاب ۳/۲۹، حلیة الاولیاء ۷/۱۱۷، تهذیب التهذیب ۸/۳۹۹، احیاء علوم ۲/۳۱۵ و ۳/۱۰۹، اعلام زرکلی ۶/۵۷، تاریخ گزیده ۲۴۱، اسد الغابة ۴/۲۱۹

کُزْز وَبَرَّة

ابو عبدالله کُزْز بن وَبَرَّة الحارثی؛ در صحابی بودن او اختلاف کرده اند. به صورت مختصر «کرز» و «کرکر» هم آمده است. گویند که در عهد رسول اکرم (ص) فوت کرده است. امام «محمد غزالی» او را از ابدال دانسته و حکایاتی از او در احیاء علوم نقل کرده است.

احیاء علوم/فهرست اعلام، اسد الغابة ۴/۲۳۸، الاصابة ۳/۷۴۰۲

برخی او را از تابعین شمرده و تاریخ وفات او را ۱۱۰ هجری ذکر کرده اند: اعلام زرکلی ۶/۷۵، سیر اعلام ۶/۸۴، صفة الصفوة ۳/۱۲۰، تهذیب التهذیب ۸/۴۳۲

مُعَاذ جَبَل

ابو عبدالرحمن مُعَاذ بن جَبَل الانصاری، از فضلاء صحابه بود که در هیجده سالگی اسلام آورد و در همه مشاهد شرکت داشت. حضرت رسول (ص) بین او و «عبدالله بن مسعود» عقد اخوت بست. از کسانی بود که در عهد پیامبر اکرم (ص) فتوا می دادند.

پیامبر اکرم (ص) او را برای قضا به یمن فرستاد. پس از وفات آن حضرت به مدینه بازگشت و سال ۱۸ هجری به مرض طاعون در شام درگذشت.

سیر اعلام ۱/۴۴۳، طبقات ابن سعد ۳/۵۸۳، البدایة و النهایة ۷/۱۰۸، حلیة الاولیا ۱/۲۲۸، الاصابة ۳/۸۰۳۹، استیعاب ۳/۴۳، صفة الصفوة ۱/۴۸۹، شذرات الذهب ۱/۳۰، تهذیب التهذیب ۱۰/۱۸۶، تذکرة الحفاظ ۱/۱۹، اعلام زرکلی ۸/۱۶۶، اسد الغابة ۴/۳۷۶، تاریخ گزیده ۲۴۳/۲

معاویة بن ابوسفیان

معاویة بن صخر بن حرب بن امیه، سال ۱۵ پیش از هجرت متولد شد و روز فتح مکه به همراه پدر و مادر و برادرش اسلام آورد. از جمله کاتبان رسول اکرم (ص) بود. در زمان «عمر بن خطاب» به امیری اردن، و سپس دمشق منصوب شد. در زمان خلافت «عثمان»، حکومت تمام شام بدو تفویض گردید. امام «علی بن ابی طالب» در عهد خلافت خود، او را از امارت شام عزل کرد ولی او نپذیرفت و به بهانه خونخواهی «عثمان» با امام «علی» جنگید. در سال ۶۰ هجری در دمشق درگذشت.

اسد الغابة ۴/۳۸۵، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۶، البدایة و النهایة ۸/۲۱ و ۱۲۵، تاریخ الخلفاء ۱۸۱/۴۸، استیعاب ۳/۴۸، سیر اعلام ۳/۱۱۹، حبيب السیر ۲/۱۱۴، تاریخ بغداد ۱/۲۰۷، تاریخ گزیده ۲۵۵/۲۵۵، اعلام زرکلی ۸/۱۷۲، الاصابة ۳/۸۰۷۰، طبقات ابن سعد ۷/۴۰۶، تهذیب التهذیب ۱۰/۲۰۷، شذرات الذهب ۱/۶۵، تاریخ الخمیس ۲/۲۹۱، مرآة الجنان ۱/۱۳۱

هرم بن حیان

هرم بن حیان العبد، بعضی او را جزو صحابه و بعضی دیگر از تابعان شمرده‌اند. او از زاهدان بزرگ نیمه نخست قرن اول هجری است. در عهد «عمر بن خطاب»، و «عثمان» در بعضی از جنگ‌ها فرماندهی داشت و در سال ۱۸ هجری بوشهر را محاصره و فتح کرد. در سال ۲۶ هجری در یکی از جنگ‌ها کشته شد.

اسد الغابة ۵/۵۷، تاریخ گزیده ۲۵۹/۲۵۹، الاصابة (هرماس بن حیان) ۳/۸۹۴۸، استیعاب ۳/۷۴، حلیة الاولیا ۲/۱۱۹، سیر اعلام ۴/۴۸، طبقات ابن سعد ۷/۱۳۱، صفة الصفوة ۳/۲۱۳، طبقات شعرانی ۱/۲۵، اعلام زرکلی ۹/۷۶

۳- گروه تابعان

ابراهیم نخعی

ابو عمران ابراهیم بن یزید بن اسود نخعی، تابعی فقیه که اصلاً از مردم یمن بود و در کوفه می زیست. از «عایشه»، «انس» و تابعین اولیه روایت می کرده است. «حماد بن ابوسلیمان»، استاد «ابوحنیفه»، از شاگردان او بوده است. سال وفات وی را ۹۶ هجری گفته اند.

حلیه الاولیا ۴/۲۱۹، تهذیب التهذیب ۱/۱۷۷، سیر اعلام ۴/۵۲۰، شذرات الذهب ۱/۱۱۱، ذکر اسماء التابعین ۱/۵۳، طبقات ابن سعد ۶/۲۷۰، تاریخ التراث ۳/۱۹، وفيات الاعیان ۱/۲۵، تذکرة الحفاظ ۱/۷۳، اعلام زرکلی ۱/۷۶، مرآة الجنان ۱/۱۹۸، طبقات شعرانی ۱/۳۶

ابن سیرین

ابوبکر محمد بن سیرین، از معاصران «حسن بصری» بود و در بصره می زیست. در خواب گذاری و تعبیر شهرت داشت. کتاب هایی به او نسبت داده اند. از جمله: منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام، کتاب تعبیر الرؤیا، کتاب الجوامع. در سال ۱۱۰ هجری درگذشت. معجم المؤلفین ۱۰/۵۹، ذکر اسماء التابعین ۲/۲۲۲، شذرات الذهب ۱/۱۳۸، تاریخ التراث ۴/۹۷، طبقات ابن سعد ۷/۱۹۳، البداية و النهاية ۹/۳۰۳، تاریخ بغداد ۵/۳۳۱، الجرح و التعديل ۳/۲۸۰، سیر اعلام ۴/۶۰۶، النجوم الزاهرة ۱/۲۶۸، وفيات الاعیان ۴/۱۸۱، تهذیب التهذیب ۹/۲۱۴، صفة الصفوة ۳/۲۴۱، مرآة الجنان ۱/۲۳۲، طبقات شعرانی ۱/۳۱، حلیه الاولیا ۲/۲۶۳، اعلام زرکلی ۷/۲۵، تذکرة الحفاظ ۱/۷۷

ابومسلم خولانی

عبدالله بن عوف (یا ثوب)، از کبار تابعین بود؛ در عهد رسول اکرم (ص) در یمن اسلام آورد. در زهد و فضل شهرت داشت. کرامات زیادی از او در کتب صوفیه نقل شده است. در سال ۶۱ هجری درگذشت.

حبیب السیر ۲/۱۲۷، اعلام زرکلی ۴/۲۰۳، شذرات الذهب ۱/۷۰، اللباب ۱/۳۹۵، حلیه الاولیا ۲/۱۲۲، البداية و النهاية ۸/۱۵۶، جامع کرامات ۲/۲۲۳، طبقات ابن سعد ۷/۴۴۸، مرآة الجنان ۱/۱۳۸، سیر اعلام ۴/۷، طبقات شعرانی ۱/۲۵، صفة الصفوة ۴/۲۰۸، تذکرة الحفاظ ۱/۴۹

احنف بن قیس

ابو بحر احنف (ضحاك) بن قیس التمیمی، از سادات تابعین بود. روزگار حیات رسول اکرم (ص) را درك کرد اما به شرف صحبت نرسید. در حلم و شکیبایی زبانزد همگان بود. در جنگ صفین به لشگریان امام «علی بن ابی طالب» پیوست. سال ۷۲ هجری در کوفه درگذشت.

سیر اعلام ۸۶/۴؛ ذکر اخبار اصفهان ۲۲۴/۱؛ طبقات ابن سعد ۹۳/۷؛ ذکر اسماء التابعین ۷۷/۱ و ۳۳/۲؛ شذرات الذهب ۷۸/۱؛ تاریخ گزیده ۲۴۸/۱؛ طبقات ابن سعد ۶۶/۷؛ البداية و النهاية ۳۶۰/۸؛ تاریخ الخميس ۳۰۹/۲؛ صفة الصفوة ۱۹۸/۳؛ وفيات الاعیان ۴۹۹/۲؛ تهذیب التهذیب ۱۹۱/۱؛ اعلام زرکلی ۲۶۲/۱؛ مرآة الجنان ۱۴۵/۱

اسماء بن خارجه

اسماء بن خارجه بن حصن الفزاری، از رجال طبقه اول تابعان بود و در کوفه می زیست. به بخشندگی و سخاوت شهرت داشت. در سال ۶۵ یا ۶۶ هجری درگذشت.
احیاء علوم ۸۶/۲ و ۳۶۸/۳؛ البداية و النهاية ۵۳/۹؛ اعلام زرکلی ۲۹۹/۱؛ سیر اعلام ۵۳۵/۳؛ تهذیب التهذیب ۲۶۷/۱؛ الانساب ۳۸۰/۴

اعمش

ابو محمد سلیمان بن مهران الاسدی، ملقب به «اعمش»، از مشاهیر تابعان و محدثان؛ اصل وی از بلاد ری بود ولی در کوفه زندگی می کرد. به علوم قرآنی و حدیث و فرائض، تسلط داشت. در سال ۱۴۸ هجری در کوفه درگذشت.

معجم الادبا ۲۳۸/۱؛ طبقات ابن سعد ۲۳۸/۶؛ سیر اعلام ۲۲۶/۶؛ وفيات الاعیان ۴۰۰/۲؛ طبقات ابن سعد ۳۴۲/۶؛ تهذیب التهذیب ۲۲۲/۴؛ تاریخ بغداد ۳/۹؛ مرآة الجنان ۳۰۵/۱؛ اعلام زرکلی ۱۹۸/۳؛ صفة الصفوة ۱۱۷/۳؛ تذکرة الحفاظ ۱۵۴/۱

اویس بن عامر

اویس بن عامر قرنی، از تابعان و پارسایان صدر اسلام؛ اصل او از یمن بود. عهد حضرت رسول اکرم (ص) را درك کرد ولی به شرف صحبت آن حضرت موفق نگردید. در عهد «عمر بن خطاب» اسلام آورد. در جنگ صفین با «علی بن ابی طالب» بود. به نظر برخی، در این واقعه کشته شد، اما بنا بر قول مشهور وفات او در سال ۳۷ هجری بوده است.

شذرات الذهب ۱/۴۶؛ جامع کرامات ۱/۶۰۲؛ اعلام زرکلی ۱/۳۷۵؛ طبقات ابن سعد ۶/۱۶۱؛ سیر اعلام ۴/۱۹؛ تهذیب التهذیب ۱/۳۷۶؛ اللباب ۲/۲۵۶؛ تاریخ گزیده ۶۳۰؛ حلیه الاولیا ۲/۸۷؛ تذکرة الاولیا ۱۹؛ اسرار توحید (تعلیقات) ۲/۶۸۹؛ طبقات شعرانی ۱/۲۴؛ صفة الصفوة ۳/۴۳؛ الانساب ۴/۴۸۱؛ مرآة الجنان ۱/۱۰۲

ایاس بن معاویه

ایاس بن معاویه بن قره المزنی، مکنی به «ابو واثله»؛ بعضی او را از تابعین به حساب آورده‌اند. در روزگار «عمر بن عبدالعزیز» مدتی قاضی بصره بود. به فطنت و ذکا شهرت داشت. از «سعید بن مسیب» و پدرش روایت می‌کرد. «شعبه» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. در سال ۱۲۲ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/۱۶۰؛ سیر اعلام ۵/۱۵۵؛ طبقات ابن سعد ۷/۲۳۴؛ اعلام زرکلی ۱/۳۷۶؛ الانساب ۵/۲۸۰؛ حلیه الاولیا ۳/۱۲۳؛ تاریخ گزیده ۲۴۸؛ وفيات الاعیان ۱/۲۴۷؛ صفة الصفوة ۳/۲۶۳؛ تهذیب التهذیب ۱/۳۹۰؛ مرآة الجنان ۱/۲۵۷

ایوب سختیانی

ایوب بن ابی تمیمه کیسان سختیانی، مکنی به «ابوبکر»، از تابعان فقیه، محدث، و زاهد عصر خود بود. از «ابن سیرین»، «انس» و گروهی دیگر روایت می‌کرد و «شعبه» و جمعی دیگر از او روایت کرده‌اند. مردی ثقه بود و در سال ۱۳۱ هجری درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱/۲۹۷؛ ذکر اسماء التابعین ۱/۶۸ و ۲/۲۸؛ الانساب ۳/۲۳۲؛ تذکرة الحفاظ ۱/۱۳۰؛ جامع کرامات ۱/۶۰۳؛ تاریخ گزیده ۲۴۹؛ اللباب ۱/۵۳۶؛ حلیه الاولیا ۳/۳؛ شذرات الذهب ۱/۱۸۱؛ اعلام زرکلی ۱/۳۸۲؛ سیر اعلام ۶/۱۵؛ صفة الصفوة ۳/۲۹۱؛ طبقات ابن سعد ۷/۲۴۶؛ مرآة الجنان ۱/۲۷۳

حبیب عجمی

ابو محمد حبیب عجمی (یا فارسی) از قدمای زهاد، و اهل طریقت، و از معاصران «حسن بصری» بود. از زندگی او اطلاع زیادی در دست نیست جز این که می‌گویند ایرانی و عامی بوده و «الحمد» را «الهمد» تلفظ می‌کرده است. در بصره می‌زیست؛ به دست «حسن بصری» توبه کرد و در سال ۱۱۹ هجری درگذشت.

حلیة الاولیا ۶/ ۱۴۹؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۸۹؛ طبقات الاولیا ۱۸۲؛ النجوم الزاهرة ۱/ ۲۸۳؛ سیر اعلام ۶/ ۱۴۳؛ جامع کرامات ۲/ ۱۷؛ اللباب ۲/ ۱۲۴؛ کشف المحجوب ۱۰۷

حجاج بن الفرافصة

از تابعان و زهاد عالی مقام اوایل قرن دوم هجری بود؛ از «انس بن مالک» روایت می کرد. از قول «سفیان ثوری» آورده اند که گفت: دوازده (و به قولی بیست و یک) شبانه روز نزد «حجاج» بودم، ندیدم که بخورد و بنوشد و بخوابد. «غزالی» در احیاء علوم، گروهی از علما از جمله «حجاج بن فرافضه» را نام می برد که ریاضت آنان به ناخوردن بود تا به حدی که بعضی سی روز نان نمی خورده اند.

احیاء علوم ۳/ ۱۳۷؛ صفة الصفوة ۳/ ۳۳۵؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۲۰۴؛ سیر اعلام ۷/ ۸۷

حسان بن ابی سنان

ابولیلی حسان بن ابی سنان التنوخی، جد «اسحاق بن بهلول» در سال ۶۰ هجری متولد شد. انباری بود و نصرانی، سپس مسلمان شد و زهد و عبادت در پیش گرفت. گروهی از فقهاء، قضاة، رؤسا، صلحا، و زهاد از اولاد او بعداً پدیدار شدند. به زبان فارسی، عربی و سریانی می نوشت و سخن می گفت. گفته اند «انس بن مالک» را دیده بود و «انس» در حق او دعا کرد و از برکت آن دعا عمر زیادی کرد. در سال ۱۸۰ هجری درگذشت.

وفیات الاعیان ۲/ ۱۹۴؛ البدایة و النهایة ۱۰/ ۱۸۹؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۲۴۹؛ صفة الصفوة ۳/ ۳۳۶؛ احیاء علوم/ فهرست اعلام؛ اعلام زرکلی ۲/ ۱۸۸

حسن بصری

ابومحمد (ابوعلی یا ابوسعید) حسن بن ابی الحسن یسار بصری از زهاد قرن اول هجری، و از سادات تابعین بود که احوال و اقوال او از نخستین نمونه های زهد و تصوف در اسلام به شمار می رود. در کتب صوفیه سخنان زیادی از او نقل شده است. حدود ۷۰ نفر از صحابه را دیده بود. اغلب از «انس» روایت می کرده است. کتاب های تفسیر قرآن، کتاب الخلاص و رساله فی فضل مکه از اوست. سال ۱۱۰ هجری در بصره درگذشت.

جامع کرامات ۲/ ۲۱؛ اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/ ۶۹۴؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۲۶۳؛ شذرات الذهب ۱/ ۱۳۶؛ سیر اعلام ۴/ ۵۶۳؛ النجوم الزاهرة

۱/۲۶۷؛ ذکر اسماء التابعین ۱/۱۰۱ و ۲/۵۱؛ اعلام زرکلی ۲/۲۴۲؛ کشف
المحجوب ۱۰۳؛ طبقات ابن سعد ۷/۱۵۶؛ وفيات الاعيان ۲/۶۹؛ تاريخ التراث
۴/۱۰؛ الجرح والتعديل ۱/۴۲؛ حلیة الاولیا ۲/۱۳۱؛ صفة الصفوة ۳/۲۳۳؛
تذكرة الاولیا ۳۰؛ مرآة الجنان ۱/۲۲۹

ربیع بن خَیثم

ابویزید ربیع بن خَیثم (یا خثیم) الثوری، تابعی محدث بود، و یکی از هشت زاهد بزرگ
قرن اول هجری. اهل کوفه بود و در سال ۶۲ هجری درگذشت.

تذكرة الاولیا ۲۵؛ تاریخ گزیده ۲۵۱؛ احیاء علوم/فهرست اعلام؛ حلیة
الاولیا ۲/۱۰۵؛ ذکر اسماء التابعین ۱/۱۳۵؛ سیر اعلام ۴/۲۵۸؛ تاریخ التراث
۴/۹۲؛ طبقات ابن سعد ۶/۱۸۲؛ البداية والنهاية ۸/۲۳۷؛ طبقات شعرانی
۲۵/۱؛ تهذیب التهذیب ۳/۲۴۲؛ تذكرة الحفاظ ۱/۵۷؛ صفة الصفوة ۳/۵۹؛
الانساب ۱/۵۱۷

رجاء بن حیوة

ابونصر (ابوالمقدام) رجاء بن حیوة بن جروال الکندی، از واعظان و دانشمندان بزرگ
شام و از نزدیکان و ملازمان «عمر بن عبدالعزیز» در دوره خلافت او بود. از «ابو امامه»
روایت می‌کرد. «ابن عون» و اهل شام از او روایت کرده‌اند. سال فوت او را ۱۱۲ هجری
آورده‌اند.

شذرات الذهب ۱/۱۴۵؛ سیر اعلام ۴/۵۵۷؛ البداية والنهاية ۹/۳۳۲؛ تهذیب
التهذیب ۳/۲۶۵؛ تاریخ گزیده ۲۵۱؛ الانساب ۵/۱۰۵؛ اعلام زرکلی ۳/۴۳؛
نامه دانشوران ۶/۷۰؛ وفيات الاعيان ۲/۳۰۱؛ حلیة الاولیا ۵/۱۷۰؛ تذكرة
الحفاظ ۱/۱۱۸؛ صفة الصفوة ۴/۲۱۳؛ طبقات ابن سعد ۷/۴۵۴؛ حبيب السیر
۲/۱۷۰؛ مرآة الجنان ۱/۲۴۲

سالم

ابوعمر سالم بن عمر بن الخطاب، فقیه و محدث بود. «عمر بن عبدالعزیز» او را بسیار
تکریم می‌کرد. از «عایشه»، «ابوهریره»، پدرش و گروهی دیگر روایت می‌کرده است و
گروهی، از جمله «عمرو بن دینار» و «زهري» از او روایت کرده‌اند. سال ۱۰۶ هجری
درگذشت.

ذکر اسماء التابعین ۱/۱۶۰ و ۲/۱۰۱؛ صفة الصفوة ۲/۹۰؛ اعلام زرکلی

۱۱۴/۳، طبقات ابن سعد ۱۹۵/۵، سير اعلام ۴۵۷/۴، تهذيب التهذيب
 ۴۳۶/۳، مرآة الجنان ۲۲۷/۱، وفيات الاعيان ۳۴۹/۲، شذرات الذهب
 ۱۳۳/۱، تذكرة الحفاظ ۸۸/۱، حلیة الاولیا ۱۹۳/۲

سعید بن جبیر

ابو عبدالله سعید بن جبیر الاسدی الکوفی، فقیه و عالم شهید؛ سال ۲۵ هجری متولد شد. حبشی الاصل بود. نزد «ابن عباس» و «ابن عمر» تعلم یافت. از اولین مفسران قرآن بود. گروهی، از جمله «عطاء بن دینار»، «مالک بن ربیع» و ... از او نقل حدیث کرده‌اند. «حجاج» وی را در سال ۹۵ هجری دستگیر، و شهید کرد.

حلیة الاولیاء ۴/۲۷۲، ذکر اخبار اصفهان ۱/۳۲۴، شذرات الذهب ۱/۱۰۸،
 طبقات ابن سعد ۶/۲۵۶، البداية و النهایة ۹/۱۱۳، سير اعلام ۴/۳۲۱، الانساب
 ۵/۵۶۸، صفة الصفوة ۳/۷۷، ذکر اسماء التابعین ۱/۱۴۷ و ۲/۹۱، تاریخ
 التراث ۱/۶۹، وفيات الاعيان ۲/۳۷۱، جامع کرامات ۲/۹۳، النجوم الزاهرة
 ۱/۲۲۸، تهذيب التهذيب ۴/۱۱، مرآة الجنان ۱/۱۹۶، تذكرة الحفاظ ۱/۷۶،
 اعلام زرکلی ۳/۱۴۵، طبقات شعرانی ۱/۳۶

سعید بن المسیب

ابو محمد سعید بن المسیب المخزومی المدني، از مشاهیر محدثان؛ در سال ۱۳ هجری متولد شد. بر اساس احکام «عمر بن خطاب»، حکم فقهی صادر می‌کرد به همین جهت او را «راویة عمر» نامیده‌اند. از «اسحاق بن جریر» روایت کرده‌اند که حضرت «صادق» (ع) فرمود: «سعید بن مسیب و ... از ثقات علی بن الحسین علیهما السلام بوده‌اند». داماد «ابوهریره» بود و در سال ۹۴ هجری در مدینه درگذشت.

شذرات الذهب ۱/۱۰۲، البداية و النهایة ۹/۱۱۷، طبقات ابن سعد ۵/۱۱۹،
 ذکر اسماء التابعین ۱/۱۴۷ و ۲/۸۹، حلیة الاولیا ۲/۱۶۱، اعلام زرکلی ۳/۱۵۵،
 تاریخ التراث ۲/۶۷، سير اعلام ۴/۲۱۷، تهذيب التهذيب ۴/۸۴، کشف
 المحجوب ۵/۱۰۵، جامع کرامات ۲/۹۳، تاریخ گزیده ۵/۱۰۵، طرائق الحقایق
 ۲/۱۳، مرآة الجنان ۱/۱۸۵، وفيات الاعيان ۲/۳۷۵، صفة الصفوة ۲/۷۹،
 طبقات شعرانی ۱/۲۶، تذكرة الحفاظ ۱/۵۴

سماک بن حرب

سماک بن حرب هذلی کوفی از زهاد تابعان، و از محدثان بزرگ بود. حدود هشتاد تن

از صحابه را دیده بود. «مسلم»، «ابوداود»، «ترمذی»، «نسائی»، «ابن ماجه» و «بخاری» از او روایت کرده‌اند. عالم به شعر هم بود. «محمد بن واسع» و «ثابت بن اسلم» با او معاصر بودند. در سال ۱۲۳ هجری درگذشت.

تهذیب التهذیب ۲۳۲/۴؛ شذرات الذهب ۱۶۱/۱؛ ذکر اسماء التابعین ۱۰۶/۲؛
حیب السیر ۱۸۶/۲؛ اعلام زرکلی ۲۰۲/۳؛ طبقات ابن سعد ۳۲۳/۶

شهر بن حوشب

ابوسعید شهر بن حوشب الاشعری الشامی، تابعی شامی الاصل و از علما و محدثان بزرگ بود؛ در سال ۲۰ هجری متولد شد و در عراق می‌زیست. قرآن را نزد «ابن عباس» خواند. روایات زیادی از او نقل کرده‌اند. اهل حدیث، او را ثقة می‌دانند. وفات او در سال ۹۸، و به قوی ۱۰۰ هجری بوده است.

تهذیب التهذیب ۳۶۹/۴؛ ذکر اخبار اصفهان ۳۴۳/۱؛ تاریخ گزیده ۲۵۱/؛
شذرات الذهب ۱۱۹/۱؛ طبقات ابن سعد ۴۴۹/۷؛ سیر اعلام ۳۷۲/۴؛ البداية و
النهاية ۳۳۳/۹؛ حیب السیر ۱۷۳/۲؛ ذکر اسماء التابعین ۱۱۶/۲؛ مرآة الجنان
۲۵۹/۳؛ اعلام زرکلی ۲۰۸/۱

طلق بن حبيب

طلق بن حبيب العنزی البصری، تابعی زاهد بود. با «سعید بن جبیر» و «عطاء بن مجاهد» و «عمرو بن دینار» از ستم «حجاج» به حرم کعبه پناه برد و سرانجام به تقاضای «حجاج» و موافقت «ولید»، همراه دیگران در سال ۹۵ هجری به شهادت رسید. از «عبدالله بن زبیر» روایت می‌کرده است.

طبقات ابن سعد ۲۲۷/۷؛ سیر اعلام ۶۰۱/۴؛ البداية و النهاية ۱۱۹/۹؛ صفة
الصفوة ۲۵۸/۳؛ تهذیب التهذیب ۳۱/۵؛ ذکر اسماء التابعین ۱۲۴/۲؛ الانساب
۲۵۱/۴

عامر بن عبد القیس

ابوعبدالله عامر بن عبدالله بن عبد القیس التمیمی، یکی از هشت زاهد و عابد بزرگ قرن اول هجری؛ اهل بصره بود. قرآن را از «ابوموسی اشعری» فراگرفت. از اقران «اویس قرنی» و «ابومسلم خولانی» بود. از برخی صحابه نقل حدیث می‌کرده است. «حسن بصری» و «ابن سیرین» و گروهی از اهل بصره از او روایت کرده‌اند. در عهد خلافت

«معاویه»، حدود سال ۵۵ هجری در بیت المقدس درگذشت.

حلیه الاولیا/ ۲/ ۸۷؛ جامع کرامات/ ۲/ ۵۱؛ سیر اعلام/ ۴/ ۱۵؛ تهذیب التهذیب
۷۷/ ۵؛ ذکر اسماء التابعین/ ۱/ ۲۶۷؛ طبقات ابن سعد/ ۷/ ۱۰۳؛ الانساب/ ۴/ ۲۴۶
؛ صفة الصفوة/ ۳/ ۲۰۱؛ اعلام زرکلی/ ۴/ ۲۱

عبدالله بن ابی بکر

ابو حاتم عبدالله بن ابی بکر الثقفی، تابعی بصری؛ در سال ۱۴ هجری متولد شد. از سال ۵۰ تا ۵۳ امیر سجستان شد و بعد عزل گردید. مدتی قضای بصره با او بود. ثروت زیادی داشت و در عین حال بسیار بخشنده بود. گفته اند در هر عیدی حدود صد نفر بنده را آزاد می کرد. در سال ۷۹ هجری درگذشت.

شذرات الذهب/ ۱/ ۷۸؛ النجوم الزاهرة/ ۱/ ۲۰۲؛ سیر اعلام/ ۴/ ۱۳۸؛ اعلام
زرکلی/ ۴/ ۳۴۵

عروة بن الزبیر

ابو محمد عروة بن العوام الاسدی، برادر «عبدالله بن زبیر»، و از حفاظ حدیث و زاهدان صدر اسلام بود. در سال ۲۳ هجری متولد شد. از پدرش استماع حدیث کرد. مدتی در بصره و مصر اقامت داشت. در نهایت به مدینه برگشت و در سال ۹۳، و به قولی ۹۴ هجری در همانجا درگذشت.

شذرات الذهب/ ۱/ ۱۰۳؛ ذکر اسماء التابعین/ ۱/ ۲۷۶ و ۱۸۱/ ۲؛ اعلام زرکلی
۵/ ۱۷؛ طبقات ابن سعد/ ۵/ ۱۷۸؛ سیر اعلام/ ۴/ ۴۲۱؛ البداية و النهایة/ ۹/ ۱۱۹؛
وفیات الاعیان/ ۳/ ۲۵۵؛ حلیه الاولیا/ ۲/ ۱۷۶؛ تهذیب التهذیب/ ۷/ ۱۸۰؛ تاریخ
التراث/ ۲/ ۷۰؛ مرآة الجنان/ ۱/ ۱۸۷؛ طبقات شعرائی/ ۱/ ۲۶؛ صفة الصفوة
۲/ ۸۵؛ تذکرة الحفاظ/ ۱/ ۶۲

عطاء بن سائب

عطاء بن سائب بن مالک الثقفی الکوفی، از زهاد تابعان بود. از «عبدالله بن ابی اوفی» و گروهی دیگر روایت می کرد. «احمد بن حنبل» او را ثقة می دانست.

تهذیب التهذیب/ ۷/ ۲۰۳؛ سیر اعلام/ ۶/ ۱۱۰؛ شذرات الذهب/ ۱/ ۱۹۴؛ طبقات
ابن سعد/ ۶/ ۳۳۸؛ مرآة الجنان/ ۱/ ۲۸۵؛ ذکر اسماء التابعین/ ۱/ ۴۴۷

علاء بن زیاد

ابونصر علاء بن زیاد بن مطر بن شریح البصری، از فقها و محدثان عهد «ولید بن

عبدالملک» بود.

سیر اعلام ۲۰۲/۴، صفة الصفوة ۲۵۳/۳، تاریخ یعقوبی ۲۹۲/۲، تهذیب
التهذیب ۱۸۱/۸، طبقات ابن سعد ۲۱۷/۷، البداية و النهایة ۳۳/۹،
طبقات شعرانی ۳۱/۱، احیاء علوم / فهرست اعلام

علاء بن زید

ابو محمد علاء بن زید بصری، از زهاد قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری؛ با «مالک بن
دنیا» و «شهر بن حوشب» معاصر بود و از «ابن مالک» و «ابن حوشب» روایت می کرد. به
«ابن زیدل» شهرت داشت. برخی، احادیث وی را ضعیف شمرده اند.

تهذیب التهذیب ۱۸۲/۸

علی بن الحسین (ع)

ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ملقب به «زین العابدین» و «سجاد»، امام
چهارم شیعیان؛ در سال ۳۸ در مدینه، و به قولی در کوفه متولد شد. در حلم و پرهیزگاری
شهره بود. مجموعه دعاهاى آن حضرت به نام صحیفه سجادیه جمع آوری شده است. از
«ابن عباس»، «ابوهریره»، «عایشه» و غیره روایت کرده است و فرزندش، «زید»، و
همچنین «زهری» و دیگران از او روایت نموده اند. مادرش، «شهربانو» یا «غزاله»، دختر
«یزدگرد سوم» بود. در سال ۹۴، و به روایتی ۹۹ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱۰۴/۱، تهذیب التهذیب ۳۰۵/۷، حلیة الاولیاء ۱۳۳/۳، ذکر
اسماء التابعین ۲۴۸/۱، ۱۷۱/۲، مرآة الجنان ۱۹۱/۱، اعلام زرکلی ۸۶/۵،
تاریخ التراث ۲۶۲/۳، جامع کرامات ۳۱۰/۲، تاریخ یعقوبی ۳۰۳/۲، طبقات
ابن سعد ۲۱۱/۵، سیر اعلام ۳۸۶/۴، اعیان الشیعه ۶۲۹/۱، وفيات الاعیان
۲۶۶/۳، تذکرة الحفاظ ۷۴/۱، طبقات شعرانی ۲۷/۱، صفة الصفوة ۹۳/۲،
حبيب السیر ۶۲/۲، البداية و النهایة ۱۲۱/۹، تاریخ گزیده ۲۰۲/۲

عمر بن عبدالعزیز

ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بن مروان، خلیفه نیکوکار اموی؛ برخی او را پنجمین نفر از
خلفای راشدین خوانده اند. در سال ۶۱ هجری در مدینه، و به قولی در حلوان مصر متولد
شد. در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید. به دستور او احادیث و رسائل حضرت رسول
اکرم (ص) و نوشته های خلفای راشدین جمع آوری شد. در سال ۱۰۱ هجری درگذشت.
ذکر اسماء التابعین ۲۴۰/۱ و ۱۶۶/۲، جامع کرامات ۴۱۰/۲، مناقب عمر بن

عبدالعزیز (از ابن جوزی)؛ کامل ابن اثیر ۲۲/۵؛ اعلام زرکلی ۲۰۹/۵؛ تهذیب
 التهذیب ۴۷۵/۷؛ حلیه الاولیا ۲۵۳/۵؛ شذرات الذهب ۱۱۹/۱؛ تاریخ
 الخلفاء ۲۱۲/۲؛ تاریخ التراث ۱۴/۴؛ البداية و النهایة ۲۰۸/۹ و ۲۱۷؛ تاریخ
 یعقوبی ۳۰۱/۲؛ النجوم الزاهرة ۲۴۶/۱؛ طبقات ابن سعد ۳۳۰/۵؛ سیر اعلام
 ۱۱۴/۵؛ حبيب السیر ۱۷۰/۲؛ تذکرة الحفاظ ۱۱۸/۱؛ مرآة الجنان ۲۰۸/۱؛
 صفة الصفوة ۱۱۳/۲؛ طبقات شعرانی ۲۹/۱

عمرو بن عتبة

عمرو بن عتبة بن فرقد السلمی، از بزرگان تابعان بود. به تعبّد و زهد شهرت داشت و در
 کوفه زندگی می‌کرد. اطلاعات در مورد زندگی او بسیار اندک است.
 تهذیب التهذیب ۷۵/۸؛ حلیه الاولیا ۱۵۵/۴؛ صفة الصفوة ۶۸/۳

عون بن عبدالله

عون بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، برادر فقیه نامدار «عبدالله بن عبدالله»؛ از زهاد بزرگ
 قرن اول بود. «ابن عباس» و بسیاری از صحابه را دیده بود. سال ۱۱۰ هجری درگذشت.
 تهذیب التهذیب ۱۷۱/۸؛ حلیه الاولیا ۲۴۰/۴؛ ذکر اسماء التابعین ۱۸۸/۲؛
 شذرات الذهب ۱۴۰/۱؛ سیر اعلام ۱۰۳/۵؛ طبقات ابن سعد ۳۱۳/۶؛
 طبقات شعرانی ۳۶/۱؛ اعلام زرکلی ۲۸۰/۵

کهمس

ابو عبدالله کهمس بن حسن البصری القیسی، از تابعان زاهد، و به قولی تبع تابعان بود. از
 از مشاهیر تابعان، از جمله «عمرو بن ابی سلمه»، «عبدالله بن شقیق» و ... نقل حدیث
 می‌کرده است. در سال ۱۴۹ هجری درگذشت.

ذکر اسماء التابعین ۳۰۵/۱ و ۲۱۲/۲؛ احیاء علوم ۵۹۵/۴؛ سیر اعلام ۳۱۶/۶؛
 حلیه الاولیا ۲۱۱/۶؛ شذرات الذهب ۲۲۵/۱؛ تهذیب التهذیب ۴۵۰/۸؛
 تذکرة الحفاظ ۱۷۴/۱؛ مرآة الجنان ۳۰۷/۱؛ طبقات ابن سعد ۲۷۰/۷

شاید هم ابو محمد کهمس بن الحسین همدانی باشد که از معاصران جنید بوده است.

نفحات الانس ۸۲/۸؛ شرح تعرف ۲۱۸/۱؛ صفة الصفوة ۳۱۳/۳

و شاید هم کهمس الهلالی باشد که از صحابه پیامبر (ص) بوده است.

طبقات ابن سعد ۴۶/۷

مالک بن دینار

ابو یحیی مالک بن دینار البصری، از مشاهیر تابعان و زهاد؛ در بصره می‌زیست و در زهد

و اعراض از دنیا مثل بود. از «انس بن مالک» روایت می‌کرد. گفته‌اند امرار معاش او با نوشتن قرآن بود. در سال ۱۲۷، و به قولی ۱۳۱ هجری درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱۴/۱۰، طبقات ابن سعد ۷/۲۴۳، حلیه الاولیا ۲/۳۵۷، تاریخ التراث ۴/۹۹، شذرات الذهب ۱/۱۷۳، ذکر اسماء التابعین ۱/۴۴۱، وفيات الاعیان ۴/۱۳۹، سیر اعلام ۵/۳۶۲، طبقات شعرانی ۱/۳۲، تذکرة الاولیا ۴۹/۴۹، اعلام زرکلی ۶/۱۳۴

مجاهد

ابوالحجاج مجاهد بن جبر المکی، تابعی معروف و مفسر بزرگ قرآن؛ در سال ۲۱ هجری در مکه متولد شد و از شاگردان «ابن عباس» بود. محضر «علی ابن ابی طالب»، «ابی بن کعب» و «عبدالله بن عمر» را دریافت. می‌گویند اولین کسی بود که به تفسیر عقلی از قرآن کریم مبادرت ورزید. وفات او را ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۰۴ هجری نقل کرده‌اند.

ذکر اسماء التابعین ۱/۳۶۳ و ۲/۲۴۶، سیر اعلام ۴/۴۴۹، الفهرست ۳۳/۳۳، البداية و النهایة ۹/۲۵۰، طبقات ابن سعد ۵/۴۶۶، طبقات شعرانی ۱/۳۳، تهذیب التهذیب ۱۰/۴۲، حلیه الاولیا ۲/۲۷۹، تاریخ التراث ۱/۷۰، صفة الصفوة ۲/۲۰۸، تذکرة الحفاظ ۱/۹۲، اعلام زرکلی ۶/۱۶۱

محمد بن واسع

ابوبکر محمد بن واسع ازدی بصری، از قرا و زهاد و محدثان بزرگ بود که در روزگار «هشام بن عبدالملک» می‌زیست. از «انس بن مالک»، «حسن بصری» و گروهی دیگر سماع حدیث کرده بود. کمتر حدیث می‌گفت و فقط ۱۵ حدیث از وی روایت شده است. در سال ۱۲۳ یا ۱۲۷ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/۱۶، ذکر اسماء التابعین ۲/۲۳۳، تهذیب التهذیب ۹/۴۹۹، تذکرة الاولیا ۵۷/۵۷، کشف المحجوب ۱۱۱/۳۵۴ و ۴۲۸، تاریخ گزیده ۶۳۲/۶۳۲، سیر اعلام ۶/۱۱۹، صفة الصفوة ۳/۲۶۶، طبقات شعرانی ۱/۳۲، اعلام زرکلی ۷/۳۵۸

مطرف بن شخیر

مطرف بن عبدالله بن الشخیر الحرشی، مکنی به «ابوعبدالله»، از زهاد بزرگ بود که کلماتی در حکمت از او باقی است. در حیات رسول اکرم (ص) متولد شد و در بصره اقامت داشت. علمای حدیث او را ثقة شمرده‌اند. از امام «علی» و «عمار» روایت کرده است. در سال ۸۷ و به قولی ۹۵ هجری در بصره درگذشت.

حلیة الاولیا ۲/ ۱۹۸، سیر اعلام ۴/ ۱۸۷، شذرات الذهب ۱/ ۱۱۰، طبقات ابن سعد ۵/ ۴۳۸، تهذیب التهذیب ۱۰/ ۱۷۳، البدایة و النهایة ۹/ ۲۸، تاریخ گزیده ۲۵۸، صفة الصفوة ۳/ ۲۲۲، جامع کرامات ۲/ ۴۸۸، ذکر اسماء التابعین ۱/ ۳۵۶ و ۲/ ۲۵۶، مرآة الجنان ۱/ ۱۹۸، اعلام زرکلی ۸/ ۱۵۴، طبقات شعرانی ۱/ ۲۹، تذکرة الحفاظ ۱/ ۶۴

مکحول شامی

ابوعبدالله مکحول بن عبدالله (ابی مسلم)، زاهد، محدث، و فقیه شام بود. اصلاً ایرانی بود. برای طلب حدیث به عراق و مدینه، سپس به دمشق رفت و در همانجا اقامت کرد. از «انس بن مالک»، «عایشه»، «ابوهریره»، «ابن عمر» و... روایت می‌کرد. «ابن اسحاق» و «اوزاعی» از او روایت کرده‌اند. سال ۱۱۲ یا ۱۱۳ هجری در دمشق درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۱۴۶، الانساب ۳/ ۳۸۷، تاریخ گزیده ۲۵۹، اللباب ۲/ ۷، حلیة الاولیا ۵/ ۱۷۷، سیر اعلام ۵/ ۱۵۵، طبقات شعرانی ۱/ ۳۸، طبقات ابن سعد ۷/ ۴۵۳، تاریخ التراث ۳/ ۱۹، تهذیب التهذیب ۱۰/ ۲۸۹، وفيات الاعیان ۵/ ۲۸۰، البدایة و النهایة ۹/ ۳۳۴، تذکرة الحفاظ ۱/ ۱۰۷، مرآة الجنان ۱/ ۲۴۳، الفهرست ۳۳۲، ذکر اسماء التابعین ۲/ ۲۵۶، اعلام زرکلی ۸/ ۲۱۲

مؤرق عجلی

ابوالمعتمر المورق بن المُشَمَّرج العجلی، از بزرگان تابعان بود. با «عبدالله بن عمر» مصاحبت داشت. از «ابن عمر»، «ابن عباس»، «ابوذر»، «عایشه» و... روایت می‌کرده است. «عاصم»، «قتاده» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. او آخر عمر به مرو رفت و در همانجا درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۱۲۲، سیر اعلام ۴/ ۳۵۳، طبقات ابن سعد ۷/ ۲۱۳، صفة الصفوة ۳/ ۲۵۰، اللباب ۲/ ۱۲۴، ذکر اسماء التابعین ۲/ ۲۵۵، الانساب ۴/ ۱۶۰

واصل احدب

واصل بن احدب، از روات حدیث بود و از «ابووائل» و طبقه او روایت می‌کرده است. «سفیان ثوری» از او روایت کرده است. در سال ۱۲۰ هجری درگذشت. شذرات الذهب ۱/ ۱۵۷، ذکر اسماء التابعی ۱/ ۳۸۳ و ۲/ ۲۷۰

وهب بن مُنبه

ابو عبدالله وهب بن منبه الصنعائی، تابعی معروف که اصلاً ایرانی بود. حدود سال سوم هجری در یمن متولد شد. در عهد «عمر بن عبدالعزیز» مدتی منصب قضا بر عهده داشت و مدتی هم در زندان به سر برد. می گویند اطلاعات زیادی پیرامون تاریخ گذشته و خلق عالم و تاریخ پیامبران و بنی اسرائیل داشت و در این گونه مسائل به او رجوع می شد. او نخستین کسی بود که در اسلام، تاریخ و قصص نوشت. از جمله کتاب های او قصص الانبیاء و قصص الاخبار را می توان نام برد. در سال ۱۱۴ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۱۴۹، طبقات ابن سعد ۵/ ۳۹۵، تاریخ التراث ۲/ ۱۲۳، اعلام زرکلی ۹/ ۵۰، حلیۃ الاولیاء ۴/ ۲۳، ذکر اسماء التابعین ۱/ ۳۸۱ و ۲/ ۲۷۰، وفيات الاعیان ۶/ ۳۵، سیر اعلام ۴/ ۵۴۴، تهذیب التهذیب ۱۱/ ۱۶۶، تذکرة الحفاظ ۱/ ۱۰۰، تاریخ گزیده ۲۵۹، کشف الاسرار / فهرست اعلام، صفة الصفوة ۲/ ۲۹۱، طبقات شعرانی ۱/ ۳۴، الفهرست ۱۴۴

هشام بن عروة

هشام بن عروة بن الزبیر، از فقها و حفاظ حدیث بود. سال ۶۱ هجری در مدینه متولد شد. عده ای از اصحاب، از جمله «انس بن مالک»، «عبدالله بن عمر»، «جابر بن عبدالله» را دیده بود. از پدرش و عمویش و «زهری» و دیگران روایت می کرده است. «مالک بن انس»، «ابن جریر»، «سفیان ثوری» و ... از او روایت کرده اند. اهل حدیث او را ثقه می دانند. اواخر عمر به بغداد رفت و در سال ۱۴۶ هجری همانجا درگذشت.

تاریخ بغداد ۱۴/ ۳۷، تاریخ التراث ۱/ ۱۶۲، طبقات ابن سعد ۷/ ۳۲۱، شذرات الذهب ۱/ ۲۱۸، تهذیب التهذیب ۱۱/ ۴۸، سیر اعلام ۶/ ۳۴، ذکر اسماء التابعین ۱/ ۳۸۷ و ۲/ ۲۶۳، مرآة الجنان ۱/ ۳۰۲، اعلام زرکلی ۹/ ۸۵، وفيات الاعیان ۶/ ۸۰، تذکرة الحفاظ ۱/ ۱۴۴

یحیی بن ابی کثیر

ابونصر یحیی بن ابی کثیر الطائی، از مشاهیر محدثان است. در نام پدرش اختلاف است. از بزرگان تابعان روایت می کرده است. در سنن نسائی، حدیثی از «انس» و در صحیح مسلم حدیثی از «ابو امامه» دارد. از ثقات اهل حدیث بود و در سال ۱۲۹ هجری درگذشت. سیر اعلام ۶/ ۲۷، حلیۃ الاولیاء ۳/ ۶۶، خلاصة تهذیب الکمال ۳۶۷، ذکر اسماء

التابعين ۱/۴۰۱ و ۲/۲۷۹، تذكرة الحفاظ ۱/۱۲۸، اعلام زرکلی ۹/۱۸۶،
شذرات الذهب ۱/۱۷۶، تهذيب التهذيب ۱۱/۲۶۸، صفة الصفوة ۴/۷۵

يزيد رقاشی

ابوعمر و يزيد بن ابان بن عبدالله الرقاشی، محدث اهل بصره بود. از «انس بن مالک» روایت می‌کرد. گویند چهل و دو سال روزه گرفت و هفتاد سال گرسنگی کشید. شدت زهد و تعبد، او را از حفظ حدیث باز می‌داشت. از این رو، اهل حدیث، او را از ثقات نمی‌دانند.

الانساب ۳/۸۱، حلیة الاولیاء ۳/۵۰، اللباب ۱/۴۷۲، صفة الصفوة ۳/۲۸۹،
طبقات ابن سعد ۷/۲۴۵

یونس بن عبید

ابوعبدالله (یا ابوعبید) یونس بن عبید بن دینار العبدي، اصلش از بصره بود. از «انس بن مالک»، «حسن بصری»، «ابن سیرین»، «عطاء»، «عکرمه» و گروهی دیگر روایت می‌کرده است. اهل حدیث، او را از ثقات می‌دانند. در سال ۱۳۹ هجری درگذشت.

سير اعلام ۶/۲۸۸، شذرات الذهب ۱/۲۰۷، تاریخ التراث ۱/۱۶۱، طبقات ابن
سعد ۷/۲۶۰، تهذيب التهذيب ۱۱/۴۴۲، صفة الصفوة ۳/۳۰۱، ذکر اسماء
التابعين ۱/۴۱۱ و ۲/۲۸۳، مرآة الجنان ۱/۲۹۱، اعلام زرکلی ۱/۳۴۶، تذكرة
الحفاظ ۱/۱۴۵، طبقات شعرانی ۱/۳۱ و ۵۵

۴- گروه محدثان، فقها و متکلمان

آدم بن ابی ایاس

ابوالحسن آدم بن ابی ایاس الخراسانی العسقلانی، در سال ۱۳۲ هجری در بغداد متولد شد. سفرهای متعددی داشت. اواخر عمر به عسقلان رفت و در همانجا اقامت کرد. از محدثین بزرگ بود. از «شعبه»، «لیث» و... روایت حدیث می‌کرد. «بخاری»، «دارمی» و دیگران از او روایت کرده‌اند. از آثار اوست: الحدیث و کتاب ثواب الاعمال. اهل حدیث او را ثقة دانسته‌اند. در سال ۲۲۰ هجری در عسقلان درگذشت.

الجرح و تعدیل ۱/۲۶۸؛ تاریخ بغداد ۷/۲۷؛ شذرات الذهب ۲/۴۷؛ الانساب ۴/۱۹۱؛ تاریخ التراث ۱/۱۹۱؛ سیر اعلام ۱۰/۳۳۵؛ طبقات ابن سعد ۷/۴۹۰؛ تذکرة الحفاظ ۱/۴۰۹؛ تهذیب التهذیب ۱/۱۹۶؛ اللباب ۲/۱۳۶؛ مرآة الجنان ۲/۸۰

ابراهیم بن جنید

ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله بن الجنید الختلی، از زاهدان محدث و از یاران «یحیی بن معین» بود. در سامرا اقامت داشت و در زهد و پارسایی، آثاری تصنیف کرد. محدثی ثقة بود و حدود سال ۲۶۰ هجری درگذشت.

تذکرة الحفاظ ۲/۵۸۶؛ سیر اعلام ۱۲/۶۳۱

ابراهیم حریبی

ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق بن ابراهیم بن بشیر البغدادی الحریبی، از محدثان نامدار قرن سوم هجری بود که به علم و فقه و زهد در روزگار خود شهرت داشت. اصلاً اهل مرو بود، گویند بیست و دو خانه داشت، همه آنها را در تحصیل حدیث فروخت و به نیازمندان انفاق کرد. سال تولد او را ۱۹۸ هجری نوشته‌اند. کتابهای زیادی تألیف کرد که مهمترین آنها کتاب غریب الحدیث است. از «احمد بن حنبل» روایت می‌کرد. در سال ۲۸۵ هجری در بغداد درگذشت.

شذرات الذهب ۲/۱۹۰؛ الانساب ۲/۱۹۷؛ اعلام زرکلی ۱/۲۴؛ تذکرة الحفاظ ۲/۵۸۴؛ تاریخ بغداد ۶/۲۷؛ اللباب ۱/۲۹۰؛ سیر اعلام ۱۳/۳۵۶؛ صفة الصفة ۲/۴۰۴

ابن البرقی

ابوبکر احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم الزهری المصري، از محدثان قرن سوم هجری بود و با «ذوالنون» مصاحبت داشت. در سال ۲۷۰ هجری درگذشت.
سیر اعلام ۴۷/۱۳؛ تذکرة الحفاظ ۲/۵۷۰؛ معجم المؤلفین ۱/۲۸۶؛ شذرات الذهب ۲/۱۵۸؛ طبقات سلمی ۲۳/

ابن جُریج

ابو خالد (ابوالولید) عبدالملک بن عبدالعزيز بن جریج القرشی الاموی، در سال ۸۰ هجری در مکه متولد شد و همانجا بزرگ شد سپس به بغداد رفت. گویند اولین مکی بوده است که احادیث را بر اساس موضوعی مرتب کرد. کتاب السنن و کتاب التفسیر از مؤلفات اوست. در سال ۱۵۰ هجری در بغداد درگذشت.
شذرات الذهب ۱/۲۲۶؛ طبقات ابن سعد ۵/۴۹۱؛ الجرح و التعديل ۲/۳۵۶؛ تاریخ بغداد ۱۰/۴۰۰؛ سیر اعلام ۶/۳۲۵؛ وفيات الاعیان ۳/۱۶۳؛ تاریخ التراث ۱/۱۶۶؛ تهذیب التهذیب ۶/۴۰۲؛ معجم المؤلفین ۶/۱۶۳؛ اعلام زرکلی ۴/۳۰۵

ابن سماک

ابوالعباس محمد بن صبیح المذکر، معروف به «ابن سماک»، اهل کوفه بود و از زهاد و رجال بزرگ حدیث؛ در زمان «هارون الرشید» به بغداد رفت و چندی در آنجا اقامت کرد دوباره به کوفه برگشت. از «ابن عروة» و «اعمش» روایت می‌گفت. «احمد بن حنبل» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. آورده‌اند به فصاحت سخن می‌گفته و در امثال و مواعظ، کلمات قصاری داشته است. در سال ۲۸۳ هجری در کوفه درگذشت.
مرآة الجنان ۱/۳۹۳؛ شذرات الذهب ۱/۳۰۳؛ البداية و النهایة ۱۰/۱۹۷؛ تاریخ بغداد ۵/۳۶۵؛ وفيات الاعیان ۴/۳۰۱؛ سیر اعلام ۸/۳۲۸؛ حلیة الاولیا ۸/۲۰۳؛ طبقات شعرانی ۱/۵۲؛ صفة الصفوة ۳/۱۷۴؛ تذکرة الاولیا ۲۸۵/

ابن شاهین

ابوحفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد البغدادی، مشهور به «ابن شاهین»، از وعاظ و حفاظ حدیث بود. در سال ۲۹۷ هجری در بغداد متولد شد، در ده سالگی به آموزش حدیث پرداخت و کتاب‌های زیادی تصنیف کرد. به گفته خودش حدود ۳۳۰ کتاب

تصنیف کرد. برخی به روایت او اعتمادی ندارند. از آثار اوست: فضائل فاطمة، الاحادیث الافراد، التفسیر الکبیر. در سال ۳۸۵ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۳/۱۱۷، البداية و النهاية ۱۱/۳۶۲، معجم المؤلفین ۷/۲۷۳، تاریخ بغداد ۱۱/۲۶۵، سیر اعلام ۱۸/۱۲۷، المنتظم ۷/۱۸۲، اعلام زرکلی ۵/۱۹۶، تاریخ التراث ۱/۴۲۵، مرآة الجنان ۲/۴۲۶، تذکرة الحفاظ ۳/۹۸۷

ابن عون

ابو محمد عبدالله بن عون الهلالی الخراز، از محدثان و زهاد نیمه اول قرن سوم هجری، و از بزرگان ری بود. از «مالک بن انس» و گروهی دیگر روایت حدیث می کرد. «مسلم» و «ابن ابی الدنیا» از او روایت کرده اند. «جنید» و «یوسف بن حسین» از او به بزرگی یاد کرده اند. در سال ۲۳۱، و به قولی ۲۳۲ هجری درگذشت.

تهذیب التهذیب ۵/۳۴۹، طبقات ابن سعد ۷/۳۵۷، سیر اعلام ۶/۳۷۵، الجرح و التعذیل ۲/۱۳۱، شذرات الذهب ۷/۷۵، تذکرة الحفاظ ۱/۱۵۶، تاریخ بغداد ۱۰/۳۴، طبقات شعرانی ۱/۵۵،

ابن عیینہ

ابو محمد سفیان بن عیینة بن میمون الهلالی، محدث، مفسر و فقیه بزرگ قرن دوم هجری بود. در سال ۱۰۷ در کوفه متولد شد و با پدرش به مکه رفت و در آنجا ساکن شد. او را از محدثان ثقه دانسته اند. از «اعمش»، «زهری»، «عمرو بن دینار» و گروهی دیگر روایت می کرده است. امام «شافعی»، «یحیی بن اکثم»، «ابن جریج»، «شعبه» و گروهی دیگر از او روایت حدیث کرده اند. امام «شافعی»، «احمد بن حنبل» و «ابن وهب» علم و ایمان او را ستوده اند. در سال ۱۹۶ هجری در مکه درگذشت.

شذرات الذهب ۱/۳۵۴، طبقات ابن سعد ۵/۴۹۷، الجرح و التعذیل ۲/۲۲۵، تاریخ بغداد ۹/۱۷۴، صفة الصفوة ۲/۲۳۱، اعلام زرکلی ۳/۱۵۹، الفهرست ۳۳۰ و ۶۷، مرآة الجنان ۱/۴۵۹، تذکرة الحفاظ ۱/۲۶۲، تهذیب التهذیب ۳/۱۱۷، وفيات الاعیان ۲/۳۹۱، معجم المؤلفین ۴/۲۳۵، حلیة الاولیا ۷/۲۷۰، تاریخ التراث ۱/۱۷۸، طبقات شعرانی ۱/۴۸، سیر اعلام ۸/۴۵۴

ابن مبارک

ابو عبدالرحمن عبدالله بن مبارک بن واضح الحنظلی التمیمی، محدث، فقیه، مورخ و زاهد بزرگ قرن دوم هجری بود. در سال ۱۱۸ هجری متولد شد. در علوم قرآن، حدیث،

تاریخ و تصوف صاحب تصانیف متعددی است. از «ابن عروه»، «حمید الطویل» و گروهی دیگر روایت حدیث می‌کرده است. «احمد بن حنبل» و «شعبه» از او به بزرگی یاد کرده‌اند. از جمله کتابهای اوست: کتاب الجهاد، المسند، کتاب الزهد و الرقائق. در سال ۱۸۱ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۲۹۵؛ تاریخ بغداد ۱۰/ ۱۵۲؛ الجرح و التعديل (مقدمه) ۲۶۲/؛ حلیة الاولیا ۸/ ۱۶۲؛ تهذیب التهذیب ۵/ ۳۸۲؛ جامع کرامات ۲/ ۲۲۴؛ تاریخ التراث ۱/ ۱۷۵؛ البداية و النهایة ۱۰/ ۱۹۱؛ سیر اعلام ۸/ ۳۷۸؛ تذکرة الحفاظ ۱/ ۲۷۴؛ معجم المؤلفین ۶/ ۱۰۶؛ اعلام زرکلی ۶/ ۲۵۶؛ الانساب ۲/ ۲۷۹؛ تذکرة الاولیا ۱۱/ ۲۱۱؛ وفيات الاعیان ۳/ ۳۲؛ الفهرست ۳۳۳؛ طبقات شعرانی ۱/ ۵۰؛ تاریخ الادب العربی ۴/ ۵۶

ابواسحاق اسفراینی

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران اسفراینی، ملقب به «رکن الدین»، فقیه و محدث شافعی، متکلم و اصولی مشهور؛ کتابهای زیادی تألیف کرده است که از جمله آنها می‌توان از کتاب‌های: رساله در اصول فقه، و الجامع در اصول دین نام برد. از استادان «قشیری» بود. «ابوطیب طبری» و «احمد بیهقی» از تعلیقاتش بر اصول فقه استفاده زیادی کرده‌اند. با معتزله مناظراتی داشت و به سال ۴۱۸ هجری در نیشابور درگذشت.

منتخب من السیاق ۱۵۱/؛ الانساب ۱/ ۱۴۴؛ شذرات الذهب ۳/ ۲۱۰؛ اعلام زرکلی ۱/ ۵۹؛ طبقات الشافعیة ۳/ ۲۵۶؛ البداية و النهایة ۱۲/ ۳۰؛ وفيات الاعیان ۱۷/ ۳۵۳؛ اللباب ۱/ ۴۳؛ سیر اعلام ۱۷/ ۲۸

ابواسحاق فزاری

ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن الحارث الفزاری، در کوفه متولد شد، به دمشق رفت و در آنجا حدیث می‌گفت. سپس به بغداد آمد و «هارون الرشید» او را تکریم کرد. محدث و مورخی جلیل القدر بود. از «عبدالملک بن عمیر» و طبقه او روایت می‌کرد. «اوزاعی» از او روایت کرده است. از جمله آثار او کتاب السیر، فی الاخبار و الاحداث را می‌توان نام برد. اواخر عمر به مصیبه رفت و همانجا در سال ۱۸۸ هجری درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱/ ۱۵۳؛ تذکرة الحفاظ ۱/ ۲۷۳؛ سیر اعلام ۸/ ۵۳۹؛ شذرات الذهب ۱/ ۳۰۷؛ معجم المؤلفین ۱/ ۹۰؛ الجرح و التعديل (مقدمه) ۲۸۱/؛ تاریخ التراث ۲/ ۹۵؛ صفة الصفوة ۴/ ۲۵۹؛ اعلام زرکلی ۱/ ۵۵؛ الفهرست ۱۲۴ و ۱۴۱؛ البداية و النهایة ۱۰/ ۲۱۶؛ مرآة الجنان ۱/ ۳۹۶

ابوبکر آجری

ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله آجری، محدث و فقیه شافعی در قرن چهارم؛ اصلش از آجَر، محله‌ای در غرب شهر بغداد بوده است. قبل از ۳۳۰ هجری در بغداد حدیث می‌گفت سپس به مکه رفت و تا آخر عمر همانجا زندگی می‌کرد. در حدیث تألیفات زیادی دارد. از آثار او می‌توان اربعون حدیثاً، اخلاق العلماء، اخبار عمر بن عبدالعزیز، و کتاب الغریبا را نام برد. او را محدثی ثقة می‌دانند. مرگ وی در سال ۳۶۰ هجری در مکه بوده است. الفهرست/۳۱۵؛ تاریخ بغداد/۲/۲۴۳؛ المنتظم/۷/۵۷؛ تذکرة الحفاظ/۳/۹۳۶؛ طبقات الشافعیه/۳/۱۴۹؛ الانساب/۱/۵۹؛ سیر اعلام/۱۶/۱۳۳؛ شذرات الذهب/۳/۳۵؛ تاریخ التراث/۱/۳۸۹؛ البدایة و النهایة/۱۱/۳۰۶؛ معجم المؤلفین/۹/۲۴۳؛ مرآة الجنان/۶/۳۷۲؛ وفيات الاعیان/۴/۲۹۲؛ اعلام زرکلی/۶/۳۲۸

ابوبکر اشعری

ابوبکر محمد بن الطیب الباقلائی البصری، متکلم اشعری؛ در سال ۳۳۸ هجری در بصره متولد شد و در بغداد می‌زیست. با «القادر بالله» و «سلطان محمود غزنوی» معاصر بود. به دعوت «عضدالدوله دیلمی» به شیراز رفت تا با معتزله آنجا مناظره کند. به نظر برخی، ریاست کلام اشعری با او پایان یافت. تصانیف متعددی داشت که از جمله آنها می‌توان از اعجاز القرآن و کشف الاسرار فی الرد علی الباطنیة نام برد. سال ۴۰۳ هجری درگذشت. تاریخ بغداد/۵/۳۷۹؛ البدایة و النهایة/۱۱/۴۰۲؛ سیر اعلام/۱۷/۱۹۰؛ الانساب/۱/۲۶۵؛ شذرات الذهب/۳/۱۶۸؛ اعلام زرکلی/۷/۴۶؛ تاریخ التراث/۴/۴۷؛ الباب/۱/۹۰؛ وفيات الاعیان/۴/۲۶۹؛ المنتظم/۷/۲۶۵

ابوبکر بلخی

ابوبکر محمد بن محمد البلخی، محدث و فقیه بلخی که به بغداد سفر کرد و در آنجا حدیث می‌گفت. سپس به بلخ برگشت و در سال ۳۴۷ هجری در همانجا درگذشت. تاریخ بغداد/۳/۲۱۸

ابوبکر فارسی

ابوبکر محمد بن ابراهیم بن احمد الفارسی، محدث بود و در سال ۴۲۸ هجری به دست ترکمانان به قتل رسید. او را محدثی ثقة دانسته‌اند. منتخب من السیاق/۲۵

ممکن است ابوبکر محمد بن عبیدالله بن محمد الفارسی باشد که شاگرد «ابوعبدالله حاکم» بود و از «ابوحفص کتانی» و «مخلدی» روایت می‌کرده است. وی قبل از سال ۴۲۰ هجری درگذشت.

منتخب من السياق / ۴۶

و همچنین ممکن است ابوبکر احمد بن محمد بن ایوب الفارسی بوده باشد که واعظ و مفسر نزیل نیشابور بود و گفته‌اند در مجلس او حدود ده هزار نفر حاضر می‌شدند. «ابوعبدالله حاکم» از شاگردان او بود. وی در سال ۳۷۴ هجری درگذشت.

طبقات المفسرین / ۵

ابوبکر فورک

ابوبکر محمد بن الحسن بن فورک انصاری اصفهانی، فقیه، مفسر، لغوی و متکلم اصولی؛ مدتی در عراق به تدریس مشغول بود سپس به ری آمد و بعداً به خواهرش نیشابوریان، به نیشابور عزیمت کرد و در آنجا انواع علوم را تدریس می‌کرده است. در علم کلام رتبتی عالی داشت و حدیث و قرآن را از منظر کلامی، مطالعه می‌کرد. تألیفات او را از صد جلد فراتر دانسته‌اند. امام «قشیری» از شاگردان او بوده است. الرسالة فی علم التوحید، اسماء الرجال و تفسیر القرآن از آثار اوست. در سال ۴۰۶ هجری به قتل رسید.

طبقات الشافعیه ۵۲/۳؛ شذرات الذهب ۱۸۱/۳؛ تاریخ التراث ۵۱/۴؛ سیر اعلام

۲۱۴/۱۷؛ وفيات الاعیان ۲۷۲/۴؛ معجم المؤلفین ۲۰۸/۹؛ مرآة الجنان

۱۷/۳؛ اعلام زرکلی ۳۱۳/۶

ابوبکر مصری

ابوبکر محمد بن احمد الکتانی الحداد، معروف به «ابن حداد»؛ در سال ۲۶۴ هجری در مصر متولد شد. عالم به فقه، حدیث، نحو و لغت بود. آثار زیادی تألیف کرده که از جمله آنها می‌توان از کتاب الفروع فی المذاهب نام برد. وی در سال ۳۴۴ هجری هنگام برگشت از حج درگذشت.

الانساب ۱۸۱/۲؛ معجم المؤلفین ۳۲۰/۸؛ اعلام زرکلی ۲۰۱/۶؛ شذرات

الذهب ۳۶۷/۲؛ طبقات الشافعیه ۷۹/۳؛ وفيات الاعیان ۱۹۷/۴؛ تاریخ التراث

۲۰۳/۳؛ سیر اعلام ۴۴۵/۱۵؛ اللباب ۲۸۲/۱

ابوثور

ابوعبدالله ابراهیم بن خالد الکلبی البغدادی، محدث و فقیه قرن سوم هجری؛ از «سفیان

بن عیینه» و «وکیع بن الجراح» در بغداد و مکه حدیث شنید. در آغاز بر مذهب امام «ابوحنیفه» بود بعداً گویا به مذهب امام «شافعی» درآمد ولی در بعضی مسائل، احکام مستقلی داشته است. تصنیفات زیادی دارد از جمله کتابی که در آن به ذکر اختلاف «مالک» و «شافعی» پرداخته و در نهایت نظر خودش را هم بیان کرده است که در بیشتر موارد به نظریات امام «شافعی» تمایل نشان می‌دهد. از جمله آثار اوست: کتاب الطهارة، کتاب الصلاة و کتاب المناسک. «ابوحاتم رازی» از او استماع حدیث کرده است. در سال ۲۴۰ هجری درگذشت.

تذکره الحفاظ ۵۱۲/۲ ؛ تاریخ بغداد ۶۵/۶ ؛ الانساب ۸۵/۵ ؛ معجم المؤلفین ۲۸/۱ ؛ وفيات الاعیان ۲۶/۱ ؛ طبقات الشافعية ۷۴/۲ ؛ سير اعلام ۷۲/۱۲ ؛ شذرات الذهب ۹۳/۲ ؛ اعلام زرکلی ۳۰/۱ ؛ تاریخ التراث ۱۹۲/۳ ؛ الفهرست ۳۱۱/ ؛ تهذیب التهذیب ۱۱۸/۱ ؛ اللباب ۴۶/۳ ؛ الجرح و التعديل ۹۷/۱

ابوجعفر بلخی

ابوجعفر محمد بن عبدالله بن محمد الهندواني البلخی، از محدثان و فقهای حنفی، و از شاگردان «ابوبکر محمد بن ابو سعید» بود. از «محمد بن عقیل»، فقیه بلخی روایت حدیث می‌کرده است. در سال ۳۶۲ هجری در بخارا درگذشت و جسدش را به بلخ منتقل، و دفن کردند.

الانساب ۶۵۳/۵ ؛ اللباب ۲۹۵/۳ ؛ سير اعلام ۱۳۱/۱۶

ابوحاتم عطار بصری

ابوحاتم بصری از روایت حدیث در قرن دوم هجری؛ وی از اقران «ابوتراب نخشی» و از استادان «ابوسعید خراز» و «جنید بغدادی» بوده است. از «ابن سیرین» استماع حدیث کرده بود. «وکیع بن الجراح» از او روایت می‌کرده است.

نفحات الانس ۵۰/ ؛ طبقات انصاری ۹۳/ ؛ اللمع ۱۸۰/ ؛ الانساب ۲۰۷/۴

ابوحازم اعرج

ابوحازم سلمة بن دينار المدني الاعرج، از قضات و وعاظ و زهاد بود. با «اسود بن سفیان» دوستی داشت. قاضی شهر مدینه بود. از «سهل بن سعد الساعدی» و «سعید بن مسیب» استماع حدیث کرده بود. «مالک» و «ثوری» از او روایت کرده‌اند. اهل فارس بود و محدثان، او را ثقة دانسته‌اند. در سال ۱۴۰ هجری درگذشت.

سیر اعلام ۹۶/۶؛ تذکرة الحفاظ ۱۳۳/۱؛ تهذیب التهذیب ۱۳۴/۴؛ طبقات سلمی/۴۴۳؛ حلیة الاولیا ۲۲۹/۳؛ الانساب ۱۸۸/۱؛ اللباب ۶۰/۱؛ شذرات الذهب ۲۰۸/۱

ابوالحسن اشعری

ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، مؤسس مذهب کلامی اشعری؛ او از نسل صحابی مشهور، «ابوموسی اشعری» است. در سال ۲۶۰ هجری در بصره متولد شد. شاگرد «جُبَّانی» معتزلی بود. وقتی به چهل سالگی رسید، به مذهب اهل سنت روی آورد. وی مؤسس علم کلام نزد اهل سنت به شمار می‌رود و تعالیم او نزد شافعیه بیشتر از دیگران مورد عنایت بوده است. پیروانش، «باقلائی»، «ابن فورک»، «امام الحرمین جوینی» و «غزالی» تعالیم او را اخذ و نشر کردند. از جمله آثار او می‌توان مقالات الاسلامیین، رساله الایمان و کتاب الابانة عن اصول الدیانة را نام برد. در سال ۳۲۴ هجری درگذشت.

الفهرست/۱۸۱؛ تاریخ بغداد ۳۴۶/۱۱؛ الانساب ۱۶۶/۱؛ شذرات الذهب ۳۰۳/۲؛ سیر اعلام ۸۵/۱۵؛ البدایة و النهایة ۲۱۲/۱۱؛ معجم المؤلفین ۳۵/۷؛ طبقات الشافعیة ۳۴۷/۳؛ تاریخ التراث ۳۵/۴؛ وفيات الاعیان ۲۸۴/۳؛ اعلام زرکلی ۶۹/۵؛ اللباب ۵۲/۱؛ المنتظم ۳۳۲/۶

ابوالحسن شعرانی

ابوالحسن اسماعیل بن محمد نیشابوری، محدث و زاهد بزرگ نیمه اول قرن چهارم هجری بود. از پدرش و جدش استماع حدیث کرد و پسرش از او روایت می‌گفت. نزد اهل حدیث، از ثقات محسوب می‌شود. در سال ۳۴۷ هجری در قریه بیهق درگذشت. طبقات الاولیا/۲۸۷؛ شذرات الذهب ۳۷۴/۲؛ سیر اعلام ۳۹۰/۶؛ تذکرة الاولیا/۴۰۸؛ الانساب ۴۳۳/۳

ابوالحسن مصری

ابوالحسن علی بن محمد بن احمد بن الحسن، محدث و واعظ؛ وی اصلاً بغدادی بود ولی مدت زیادی در مصر اقامت داشت. به همین روی، به «ابوالحسن مصری» معروف شد. او را از محدثان ثقه دانسته‌اند.

الانساب ۳۱۰/۵؛ سیر اعلام ۳۸۱/۱۵

و شاید ابوالحسن عبدالملک بن عبدالله بن محمود مصری باشد که از فقهای قرن

پنجم بود و در سال ۴۴۷ هجری درگذشته است.

طبقات الشافعیه ۱۶۴/۵

ابوحنیفه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی التیمی الکوفی، امام صاحب رأی و فقیه عراق؛ سال ۸۰ هجری در کوفه متولد شد. جدش ایرانی بود. وی تعدادی از بزرگان تابعان را در کوفه درک کرد و از آنها تعلیم گرفت و گفته‌اند که بعضی از صحابه را هم احتمالاً دیده بوده است. «ابوعمر و الشبلی»، «عطاء بن ابی‌ریاح» و «حماد بن ابی‌سلیمان» از استادان او، و «ابویوسف»، «زفر بن هذیل» و «محمد بن حسن شیبانی» از شاگردان نامدار او بوده‌اند. آورده‌اند که بیشتر از راه تجارت امرار معاش می‌کرد. خلفای آخر اموی و «منصور عباسی» او را مجبور به اخذ منصب قضا کردند ولی هر بار با بهانه‌ای از پذیرش آن سر باز می‌زد. به همین سبب او را زندانی کردند. در سال ۱۵۰ هجری در بغداد درگذشت.

الفهرست ۲۹۸/؛ اللباب ۳۲۵/۱؛ مرآة الجنان ۳۰۹/۱؛ تذکرة الحفاظ ۱۶۸/۱؛ البداية و النهایة ۱۰۷/۱۰؛ جامع کرامات ۵۰۷/۲؛ تاریخ التراث ۳۱/۳؛ تاریخ بغداد ۳۲۳/۱۳؛ سیر اعلام ۳۹۰/۶؛ طبقات ابن سعد ۳۲۲/۷؛ البداية و النهایة ۱۱۴/۱۰؛ وفيات الاعیان ۴۰۵/۵؛ شذرات الذهب ۲۲۷/۱؛ تاریخ الخمیس ۳۲۶/۲؛ النجوم الزاهرة ۱۲/۲؛ طبقات شعرانی ۴۵/۱؛ اعلام زرکلی ۴/۹؛ تاریخ الادب العربی ۲۳۵/۳

ابوزرعه

این شخص دقیقاً مشخص نیست زیرا چند تن با کنیه ابوزرعه وجود دارند:

۱- ابوزرعه محمد بن یوسف الجرجانی الکشی، محدث بود و در نیشابور، همدان، حجاز و بغداد استماع حدیث کرد سپس مجاور مکه شد و در همانجا به سال ۳۹۰ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱۴۳/۳؛ سیر اعلام ۴۴/۱۶؛ تذکرة الحفاظ ۹۹۷/۳

۲- ابوزرعه احمد بن الحسین الرازی، محدث بود و در سال ۳۷۵ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۸۴/۳؛ سیر اعلام ۴۶/۱۷؛ تذکرة الحفاظ ۹۹۹/۳

۳- ابوزرعه عبیدالله بن عبدالکریم القرشی الرازی که در سال ۲۶۴ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۲/ ۱۴۸؛ سیر اعلام ۱۳/ ۶۵؛ البداية و النهایة ۱۱/ ۴۴؛ اعلام

زرکلی ۴/ ۳۵۰؛ تاریخ بغداد ۱۰/ ۳۲۶؛ تذکرة الحفاظ ۲/ ۵۵۷

۴- ابوزرعة عبدالرحمن بن عمرو بن عبدالله الدمشقی، محدث شام که در سال ۲۸۰ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۲/ ۱۷۷؛ سیر اعلام ۱۳/ ۳۱۱؛ تذکرة الحفاظ ۲/ ۶۲۴؛ اعلام

زرکلی ۴/ ۹۴

۵- ابوزرعة محمد بن ابراهيم الیمنی که حدود ۳۹۰ هجری درگذشته است.

تذکرة الحفاظ ۳/ ۹۹۸

ابوسعید صفار مؤدب

احتمالاً همان ابوسعید محمد بن عبدالعزيز بن عبدالرحمن الکراییسی الصفار باشد که در منتخب من السیاق از قول «ابوعبدالرحمن سلمی» حکایتی از او نقل شده است. وی از پدرش استماع حدیث کرد و محدثی ثقة بود. در سال ۴۷۳ هجری درگذشت.

منتخب من السیاق ۱۱۶

و شاید هم ابوسعید محمد بن علی بن محمد الصفار الخشاب باشد که دخترزاده «ابوسهل خشاب» و از خواص خدمت شیخ «ابوعبدالرحمن سلمی» بود و در سال ۳۸۱ هجری متولد شد و اغلب از «سلمی» و «مخلدی» روایت می کرده است. وی در سال ۴۵۶ هجری درگذشت.

منتخب من السیاق ۵۴؛ الانساب ۲/ ۳۶۶

ابوسعید مالینی

ابوسعید احمد بن محمد بن احمد الانصاری المالینی، ملقب به «طاووس الفقرا»، صوفی محدث بود و اصلاً هراتی. نزد دانشمندان بزرگی تلمذ کرد و آثاری تألیف نمود که از جمله آنها می توان از کتاب اربعین فی الشیوخ الصوفیه نام برد. در سال ۴۱۲ هجری در مصر درگذشت.

تاریخ بغداد ۴/ ۳۷۱؛ شذرات الذهب ۳/ ۱۹۵؛ اللباب ۳/ ۸۹؛ اعلام زرکلی

۱/ ۲۰۳؛ تاریخ نیشابور ۱۰۶؛ تاریخ التراث ۴/ ۱۸۵؛ طبقات الشافعیه ۴/ ۵۹؛

معجم المؤلفین ۲/ ۷۱؛ تذکرة الحفاظ ۳/ ۱۰۷؛ سیر اعلام ۱۷/ ۳۰۱؛ البداية و

النهایة ۱۲/ ۱۴؛ طبقات انصاری ۱۴۲

ابوعاصم بصری

ابوعاصم ضحاک بن مخلد الشیبانی البصری، مشهور به «النبیل»، از مشاهیر محدثان؛ در سال ۱۲۲ هجری در مکه متولد شد. شیخ حفاظ در عصر خویش بود. از امام «جعفر صادق» (ع)، «ابن جریج» و «اوزاعی» و گروهی دیگر سماع حدیث کرد. به خاطر عقل و دانش فراوان، به او لقب «النبیل» دادند. در اواخر زندگانی به بصره رفت و سال ۲۱۲ هجری همانجا درگذشت.

تهذیب التهذیب ۴/۴۵۰؛ سیر اعلام ۹/۴۸۰؛ طبقات سلمی ۴۰۷؛ تذکرة الحفاظ ۱/۳۶۶؛ اعلام زرکلی ۳/۳۱۰؛ شذرات الذهب ۲/۲۸

ابوعباس بن سرج

ابوالعباس احمد بن عمر بن سرج، از فقهای مشهور عراق بود و در بغداد زندگی می کرد. با «جنید» صحبت داشته است. به خاطر وسعت علمی اش، او را «شافعی کهن» می گفتند و ملقب به «الباز الاشهب» بود. مدتی در شیراز منصب قضا داشت. در سال ۳۰۶ هجری درگذشت.

تاریخ بغداد ۴/۲۸۷؛ طبقات الشافعیه ۳/۲۱؛ تاریخ التراث ۳/۴۹۵؛ المنتظم ۶/۱۴۹؛ الفهرست ۲۰۱ و ۳۱۳؛ نفحات الانس ۱۵۲؛ اعلام زرکلی ۱/۱۷۸؛ معجم المؤلفین ۲/۳۱؛ البدایة و النهایة ۱۱/۱۴۷؛ سیر اعلام ۱۴/۲۰۱؛ تذکرة الحفاظ ۳/۸۱۱؛ شذرات الذهب ۲/۲۴۷؛ النجوم الزاهرة ۳/۱۹۴؛ وفيات الاعیان ۱/۶۶؛ مرآة الجنان ۲/۲۴۶

ابوالعباس فرغانی

ابوالعباس حاجب بن مالک (ابوبکر) بن ارکین الفرغانی؛ گویا اصلاً از فرغانه ماوراءالنهر بود که به بغداد رفت و در آنجا حدیث می گفت. سپس ساکن دمشق شد و مدتی هم به اصفهان آمد دوباره به دمشق برگشت و در سال ۳۰۶ هجری در دمشق درگذشت.
ذکر اخبار اصفهان ۱/۳۰۲؛ طبقات سلمی (تعلیقات) ۸۸؛ الانساب ۴/۳۶۸؛ شذرات الذهب ۲/۲۴۹؛ سیر اعلام ۱۴/۲۵۸

ابوالعباس کرجی

ابوالعباس محمد بن علی بن احمد کرجی از فقها، محدثان و زهاد بود که نزیل نیشابور شد. نزد «ابو عبدالله زبیری» در بصره فقه خواند. «ابو عبدالله حاکم» از او روایت می کرد.

از مؤذنان نیشابور هم بوده است. در سال ۳۴۳ هجری درگذشت. در بعضی مآخذ نسبت او «کرخی» آمده است.

اللباب ۳/۳۳، البداية و النهاية ۸/۲۲۸، طبقات الشافعية ۳/۱۹۹

ابوعبدالله رملی

ابوعبدالله محمد بن عبدالعزيز رملی؛ اصلش از واسط بود و در رمله می زیست و از «شعیب بن اسحاق» و «مروان بن معاویه» حدیث می گفت. «علی بن داود» و شامیان از او روایت کرده اند.

حلیة الاولیا ۱۰/۳۲۱، الانساب ۳/۹۱

ابوعبدالله زراد

ابوعبدالله محمد بن علی بن الزراد، بصری بود، ساکن نیشابور شد. از محدثان عراق و خراسان استماع حدیث کرد. اخبار و اشعار زیادی از برداشت. «ابوعبدالله حاکم» از او استماع حدیث می کرده است.

الانساب ۳/۱۴۳

ابوعبدالله قرشی

ابوعبدالله احمد بن نصر بن زیاد القرشی النیسابوری، از محدثان و زاهدان قرن سوم هجری و از استادان «ابونعیم اصفهانی» بود. از «ابواسامه»، «نضر بن شمیل» و گروهی دیگر روایت کرده است. «ترمذی»، «نسائی»، «ابوخزیمه» و گروهی دیگر از او روایت کرده اند. در سال ۲۴۵ هجری درگذشت.

النجوم الزاهرة ۲/۳۲۲، تذکرة الحفاظ ۲/۵۴۰، طبقات الشافعية ۲/۱۸۷، سیر

اعلام ۲/۲۳۹

ابوعمران اصطخری

ابوعمران (ابوعمر و یا ابوعمر) محمد بن حسین شافعی بسطامی، قاضی نیشابور و پیشوای شافعیان آنجا بود و از اقران «ابوعلی دقاق» به حساب می آمد. «طبرانی» و طبقه وی از او استماع حدیث کرده اند. در سال ۴۰۸ هجری درگذشت.

حلیة الاولیا/فهرست اعلام، سیر اعلام ۱۷/۳۲۰، تذکرة الاولیا/۶۶۰، نفحات

الانس ۲۵۵، ۲۵۶ و ۳۴۰

ابوالقاسم حکیم

ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل سمرقندی، ملقب به «حکیم»، از فقها و قضات

نامی بود. مدتی طولانی منصب قضا سمرقند را بر عهده داشت و در آن منصب شایستگی عالی از خود نشان داد. از نظر علم و حکمت او را ستوده‌اند. از آثار اوست: الرد علی اصحاب الهوی، رساله فی بیان ان الایمان جزء من العمل. در سال ۳۴۲ هجری درگذشت و در چاکردیزه مدفون است.

تاریخ التراث ۴/۴۳؛ اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/۶۷۶؛ نفحات الانس ۱۲۵/؛
مجله فصیحی ۳۴۲؛ طبقات الانصاری ۳۱۹؛ کشف المحجوب ۴۳۹/؛
الانساب ۲/۲۴۳

ابوالقاسم صیرفی

ابوالقاسم اسماعیل بن احمد الصیرفی، متکلم اشعری، و از شاگردان «ابن فورک» و هم درسی «ابوالقاسم قشیری» بود. گفته‌اند فردی شوخ و خوش دیدار بود. در سال ۴۵۱ هجری درگذشت.

منتخب من السیاق ۳۱۵

ابومعاویة الضریر

ابومعاویة محمد بن معاویة الضریر الکوفی، در سال ۱۱۳ هجری متولد شد، از «اعمش» روایت حدیث می‌کرده است. درباره اعتبار احادیث منقول از وی اتفاق نظر وجود ندارد. در سال ۱۹۵ هجری درگذشت.

مرآة الجنان ۱/۴۴۸؛ وفيات الاعیان/فهرست اعلام؛ طبقات ابن سع ۶/۳۹۲؛
شذرات الذهب ۱/۳۴۳

ابونصر تقار

ابونصر عبدالملک بن عبدالعزیز تمار النسوی، از محدثان معاصر با «بشرحافی» بود. او را عالمی عابد و محدثی ثقة دانسته‌اند. از «مالک بن انس»، «حماد بن سلمة» و طبقه آنان روایت می‌کرده است. «مسلم بن حجاج»، «ابوزرعة» و «ابوحاتم رازی» از او روایت کرده‌اند. اصلاً نسائی بود اما ساکن بغداد شد و در سال ۲۲۸ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۲/۶۴؛ طبقات ابن سعد ۷/۳۴۰؛ سیر اعلام ۱۰/۵۷۱؛ الانساب
۴۴۷/۱

ابونصر صوفی

ابونصر محمد بن حسین بن محمد بن جعفر، از محدثان نیشابور در اوائل قرن پنجم بود

که به «ابونصر سکری» شهرت داشت. از اصحاب «نصرآبادی»، «عمرو بن نجید»، «حاتم اصم»، «ابوبکر اسماعیلی» و ... روایت می‌کرد. در مورد اعتبار احادیث منقول از وی اتفاق نظر نیست.

منتخب من السياق / ۱۵

احمد بن حنبل

ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل المروزی، فقیه نامدار و مؤسس مذهب چهارم در فقه اهل سنت؛ در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شد و در آنجا لغت و حدیث فراگرفت سپس به سفر پرداخت و به شام و یمن رفت. در صنعا از درس تفسیر و حدیث «عبدالرزاق بن همام» استفاده کرد. سپس از درس «ابن عیینه»، «ابویوسف» و امام «شافعی» در فقه و اصول بهره‌مند گردید. اصل در مذهب او بر نقل و حدیث است. او احکام را از قرآن و سنت استنباط می‌کرد و بر رأی جز در حالات ضروری اعتماد نمی‌کرد. از آثار اوست: المسند (که حدود ۲۸۰۰۰ حدیث دارد)، کتاب السنة، کتاب الزهد، فضائل الصحابة و ... در سال ۲۴۱ هجری درگذشت.

حلیة الاولیا ۱۶۱/۹، طبقات الشافعیة ۲۷/۲، تاریخ بغداد ۴۱۲/۴، تذکرة الحفاظ ۴۳۱/۲، الفهرست ۴۳۴، تذکرة الاولیا ۲۵۶/۱، اعلام زرکلی ۱۹۲/۱، النجوم الزاهرة ۳۰۴/۲، البداية و النهایة ۳۵۹/۱۰، جامع کرامات ۴۸۱/۱، طبقات ابن سعد ۳۵۴/۷، سیر اعلام ۱۷۷/۱۱، الجرح و التعديل (مقدمه) ۲۹۲/۱ و ۶۸/۱، معجم المؤلفین ۹۶/۲، مرآة الجنان ۱۳۲/۲، طبقات شعرانی ۴۶/۱، تاریخ التراث ۲۱۵/۳، صفة الصفوة ۳۳۶/۲، وفيات الاعیان ۶۳/۱، شذرات الذهب ۹۶/۲، تاریخ بغداد ۴۱۲/۴، تاریخ الادب العربی ۳۱۳/۳

احمد بن سهل التاجر

ظاهراً ابوبکر احمد بن سهل بن محمد بن محمد سراج کوشکی است که با خاندان قشیری مرتبط و منتسب بوده است. وی فقه و تفسیر و قرائت را نزد اصحاب «حاتم اصم» مانند «ابوبکر حیری»، «صیرفی» و «طرازی» خواند. تولد او در سال ۴۰۸ هجری بوده و تاریخ وفات او را ۴۹۱ هجری نوشته‌اند.

منتخب من السياق / ۱۴۰

احمد بن محمد البردعی

ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن هارون البردعی، در دمشق حدیث می‌گفت و از

«ابوالحسن علی بن مهرویه» و... روایت می‌کرد. «ابوالحسن بن میدانی» و «مکی بن محمد» از او روایت کرده‌اند. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.
طبقات سلمی (تعلیقات) ۱۱۲/

اسحاق بن خلف

اسحاق بن خلف از محدثان شام در قرن دوم هجری بود. «احمد بن ابی الحواری» از او سماع حدیث کرده است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.
حلیه الاولیا ۷/۳۵۸؛ احیاء علوم/فهرست اعلام

اسماعیل بن عُلَیة

ابوشر اسماعیل بن علیة الاسدی بصری، محدث بزرگ بصره بود. از «ایوب سختیانی» و طبقهٔ او روایت می‌کرد. او را محدثی ثقة دانسته‌اند. در سال ۱۹۳ هجری درگذشت.
البدایة و النهایة ۱۰/۲۴۳؛ شذرات الذهب ۱/۳۳۳

اوزاعی

ابوعمر و عبدالرحمن بن عمرو بن یحمد الاوزاعی الشامی، فقیه نامدار شام؛ سال ۸۸ هجری در بیروت متولد گردید و در دمشق سکونت گزید. از «عطاء بن ابی رباح»، «قتادة» و «زهري» و غیره حدیث شنید. به اخلاق حمیده، داشتن معرفت، و علم وسیع از اقران خود ممتاز بود. بعضی از علما او را حتی بر «سفیان ثوری» تفضیل داده‌اند. او از اولین کسانی بود که در سنن، کتاب تألیف کرده‌اند. از جمله آثار اوست: کتاب السنن فی الفقه و کتاب المسائل فی الفقه. در سال ۱۵۷ هجری درگذشت.

حلیه الاولیا ۶/۱۳۵؛ البدایة و النهایة ۱۰/۱۲۳؛ سیر اعلام ۷/۱۰۷؛ تذکرة الحفاظ ۱/۱۷۸؛ مرآة الجنان ۱/۳۳۳؛ الجرح و التعديل (مقدمه) ۱۸۴/ و ۲/۲۲۶؛ تهذیب التهذیب ۶/۲۳۸؛ تاریخ التراث ۳/۲۴۳؛ وفيات الاعیان ۳/۱۲۷؛ معجم المؤلفین ۵/۱۶۳؛ طبقات ابن سعد ۷/۴۸۸؛ اعلام زرکلی ۴/۹۴؛ صفة الصفوة ۴/۲۵۵؛ شذرات الذهب ۱/۲۴۱

بقی بن مَخْلَد

ابوعبدالرحمن بقی بن مَخْلَد بن یزید قرطبی اندلسی، محدث و زاهد کثیرالصوم بود. سال ۲۰۱ هجری متولد شد. از اکابر حدیث و فقه، روایت شنید. صاحب تفسیر و مسند بود و تفسیری در قرآن داشت که متأسفانه مفقود شده است. «ابن حزم» دربارهٔ این تفسیر گفته است: در اسلام نظیر آن تألیف نشده است. سال ۲۷۶ هجری درگذشت.

نامه دانشوران ۱۰۱/۴، طبقات المفسرين/۹، البداية و النهاية ۶۶/۱۱، تذكرة الحفاظ ۲/۶۲۹، سير اعلام ۱۳/۲۸۵، جامع کرامات ۱/۶۰۹، مرآة الجنان ۲/۱۹۰، تاريخ التراث ۱/۲۹۶، اعلام زرکلی ۲/۳۳، المنتظم ۵/۱۰۰، شذرات الذهب ۲/۱۶۹، معجم المؤلفين ۳/۵۳

بکر بن سلیم الصواف

بکر بن سلیم از محدثان مدنی بود و از «ابوحازم اعرج» روایت می کرده است. امام «غزالی» عین روایت قشیری را نقل کرده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.
احیاء علوم ۴/۲۲۵

جاحظ

ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصری، متکلم، ادیب، و رئیس فرقه جاحظیه، از فرقه های معتزله بود. حدود سال ۱۶۰ هجری در بصره متولد شد. از شاگردان متکلم مشهور «ابواسحاق ابراهیم بن سیار بلخی»، معروف به «نظام» بود. آثار زیادی تألیف کرد که مشهورترین آنها عبارتند از: الحیوان، البیان و التبیان، رسائل الجاحظ، التاج فی اخلاق الملوك. در سال ۲۵۵ هجری درگذشت.

البداية و النهاية ۱۱/۲۵، تاريخ بغداد ۱۲/۲۱۲، الفهرست ۶۳/۱۷۵ و ۲۴۶، وفيات الاعيان ۳/۴۷۰، معجم الادباء ۱۶/۷۴، سير اعلام ۱۱/۵۲۶، شذرات الذهب ۲/۱۲۱، اعلام زرکلی ۵/۲۳۹، لسان الميزان ۴/۳۵۵

جعفر الصادق (ع)

ابو عبدالله جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی (ع)، ششمین امام از ائمه اثنا عشریه؛ در سال ۸۰ و به قولی ۸۳ هجری تولد یافت. مادرش، «ام فروه»، دختر «قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق» بود. به خاطر صدق در گفتار به «صادق» ملقب شد. وفات او در سال ۱۴۸ هجری بوده است. فضل او مشهورتر از آنست که گفته آید. در باب برداشت هایی که صوفیه از اقوال آن امام در زمینه مسائل عرفانی، به ویژه سخنان منقول از آن حضرت در تفسیر عرفانی قرآن داشته اند، مراجعه شود به غالب متون مربوط به زندگی نامه رجال تصوف و تفاسیر عرفانی قرآن که تحدید منابع، کاری است دشوار. محض نمونه به منابع زیر مراجعه شود:

صفة الصفة ۲/۱۶۸، حقایق التفسیر سلمی /ذیل بسیاری از آیات، تذكرة الاولیا/ ۱۲، حلیة الاولیا ۳/۱۹۲، و از کوششهای معاصران ما: «التفسیر الصوفی

للقرآن عند الصادق» که تقریباً مجموعهٔ سخنان امام صادق (ع) را از خلال تفسیر حقایق سلمی استخراج کرده و آن را قدیمی‌ترین تفسیر عرفانی قرآن می‌داند / صفحات ۲۱۲-۱۱۷ و نیز منقولاتی که در همین کتاب از مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه (چاپ تبریز و تهران) نقل شده است. / صص ۲۲۹-۲۱۵^۱، مرآة الجنان ۳۰۴/۱، وفيات الاعیان ۳۲۷/۱، طبقات شعرانی ۲۸/۱، سیر اعلام ۲۵۵/۶، جامع کرامات ۴/۲، اعیان الشیعه ۶۵۹/۱، اعلام زرکلی ۱۲۱/۲

جلال‌جلی بصری

احتمالاً ابوالسری موسی بن الحسن بن عباد النسائی از محدثان قرن سوم هجری است که از «روح بن عباد» و «عفان بن مسلم» و جز ایشان سماع حدیث کرده و «محمد بن مخلد دوری» از او روایت می‌کرده است. در سال ۲۸۷ هجری درگذشت.
سیر اعلام ۳۷۸/۱۳

حماد بن زید

ابواسماعیل حماد بن زید بن درهم الازدی، از مشاهیر عباد و محدثان قرن دوم هجری بود. در سال ۹۸ هجری در بصره متولد شد. گویند نابینا بود. از بسیاری از تابعان در روایات خود اسناد دارد. حدود چهارهزار حدیث از برداشت. در سال ۱۷۹ هجری در بصره درگذشت.

تهذیب التهذیب ۹/۳، حلیة الاولیاء ۲۵۷/۶، سیر اعلام ۴۵۶/۷، شذرات الذهب ۲۹۲/۱، اللباب ۳۶/۱، تذکرة الحفاظ ۲۲۸/۱، اعلام زرکلی ۳۰۱/۲

خیثمة

ابوالحسن خیثمة بن سلیمان بن حیدرة بن سلیمان القرشی، از حفاظ حدیث در شام بود. سال ۲۵۰ هجری متولد شد. به دمشق، یمن، بغداد و کوفه سفر کرد. کتابی ارزشمند به نام فضائل الصحابة نوشت و سرانجام در سال ۳۴۳ هجری در طرابلس درگذشت.
تهذیب التهذیب ۱۸۴/۵، سیر اعلام ۴۱۲/۱۵، شذرات الذهب ۳۶۵/۲، معجم المؤلفین ۱۳۱/۴، تاریخ التراث ۳۶۸/۱، اعلام زرکلی ۳۴۷/۲

رقام

ابوالولید عیاش بن ولید رقام، از راویان و محدثان نیمهٔ دوم قرن سوم هجری است که در

۱ - مطالب فوق با اندکی تصرف، از تعلیقات دکتر شفیعی بر اسرار التوحید ۶۹۳/۲ نقل شده است.

بغداد زندگی می‌کرده است. او معاصر با «ابوالحسن نوری» بوده و از «عبدالاعلی» و «محمد بن یزید واسطی» روایت می‌کرده است. «ابوزرعه» و «ابوحاتم رازی» از او روایت کرده‌اند. اهل حدیث او را ثقه می‌دانند.

تذکره الاولیا/ ۴۶۶؛ کشف المحجوب/ ۲۳۷؛ احیاء علوم/ ۲۲۲/ ۵؛ الانساب
۳۸۳/ ۳

سفیان ثوری

ابوعبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری، از زهاد، فقها و محدثان نامدار قرن دوم هجری بود. در روزگار «منصور» و «مهدی عباسی» می‌زیست. سال تولد او را به اختلاف، ۹۵، ۹۶ و ۹۷ هجری نوشته‌اند. برای آن که منصب قضا را نپذیرد، روزگاری از عمر خود را در آوارگی گذراند. اولین کسی بود که در کوفه احادیث را بر اساس موضوع مرتب ساخت. او مذهب فقهی‌ای تأسیس کرد و پیروانی داشت اما مدت زیادی دوام نیاورد. از آثار اوست: التفسیر، الاعتقاد، الفرائض و الجامع. سال وفات او را ۱۶۱ و ۱۶۲ هجری نقل کرده‌اند.

تاریخ بغداد/ ۱۵۱/ ۹؛ تذکره الاولیا/ ۲۲۲؛ مرآة الجنان/ ۱/ ۳۴۵؛ الانساب
۵۱۷/ ۱؛ معجم المؤلفین/ ۴/ ۲۳۴؛ حلیه الاولیا/ ۶/ ۳۵۶؛ جامع کرامات/ ۲/ ۹۸؛
الجرح و التعديل (مقدمه) و ۲/ ۲۲۱؛ طبقات ابن سعد/ ۶/ ۳۷۱؛ تهذیب التهذیب
۴/ ۱۱۱؛ تاریخ التراث/ ۳/ ۲۴۷؛ وفيات الاعیان/ ۲/ ۳۸۶؛ سیر اعلام/ ۷/ ۲۲۹؛
صفة الصفوة/ ۳/ ۱۴۷؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۴۰؛ الفهرست/ ۶۷ و ۱۲۸؛ اعلام
زرکلی/ ۳/ ۱۵۸

شافعی

ابوعبدالله محمد بن ادريس بن العباس القرشي الشافعي، از ائمه چهارگانه اهل سنت؛ در سال ۱۵۰ هجری - همان سالی که «ابوحنیفه» درگذشت - در غزه متولد شد. به مکه رفت و نزد «اصمعی» لغت و نحو خواند و نزد «مسلم بن خالد» و «ابن عیینه» فقه و حدیث خواند. به مدینه رفت و الموطا را نزد «مالک» فراگرفت. به بغداد، حران، شام و مصر سفر کرد. مذهب فقهی او، جامع بین مذهب «ابوحنیفه» و مذهب «مالک» است. او را مؤسس علم اصول دانسته‌اند. از آثار اوست: الأم، الرسالة فی اصول الفقه، مسند، اختلاف الحدیث و احکام القرآن. سال ۲۰۴ هجری در فسطاط درگذشت.

الجرح و التعديل/ ۳/ ۲۰۱؛ حلیه الاولیا/ ۹/ ۶۳؛ تاریخ بغداد/ ۲/ ۵۶؛ اللباب/ ۲/ ۵؛

تهذیب التهذیب ۲۵/۹؛ شذرات الذهب ۹/۲؛ جامع کرامات ۱۶۵/۱؛ مرآة الجنان ۱۳/۲؛ النجوم الزاهرة ۱۷۶/۲؛ اعلام زرکلی ۲۴۹/۶؛ الانساب ۳۷۸/۳؛ معجم المؤلفین ۳۲/۹؛ البداية و النهایة ۲۷۵/۱۰؛ سیر اعلام ۵/۱۰؛ تاریخ التراث ۱۷۹/۳؛ تذکرة الحفاظ ۳۶۱/۱؛ وفيات الاعیان ۱۶۳/۴؛ صفة الصفوة ۲/۲۴۸؛ الفهرست ۳۰۸؛ طبقات شعرانی ۴۳/۱؛ تاریخ الادب العربی ۲۹۲/۳

شعیب بن جرب

ابو صالح شعیب بن جرب المدائنی، از زهاد و محدثان قرن دوم هجری است که اصلاً خراسانی بود. از «شعبه»، «سفیان ثوری»، «مالک بن مغول»، «زهیر بن معاویه» و گروهی دیگر استماع حدیث کرد. «احمد بن حنبل»، «موسی بن داود»، «یحیی بن ایوب» و گروهی از او روایت کرده‌اند. در سال ۱۹۷، و به قولی ۱۹۹ هجری درگذشت. تاریخ بغداد ۲۳۱/۹؛ تهذیب التهذیب ۳۵۰/۴؛ سیر اعلام ۱۸۸/۹؛ شذرات الذهب ۱/۳۴۹؛ وفيات الاعیان ۲/۴۷۰؛ صفة الصفوة ۷/۳؛ الانساب ۲۳۱/۵

صالح موری

ابو بشر صالح بن بشیر الموری، از زهاد و محدثان قرن دوم هجری بود. از «حسن بصری»، «ابن سیرین» و گروهی دیگر روایت می‌کرده است. «عفان بن مسلم»، «سریج بن نعمان» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. از نظر حدیث، چندان مورد اعتماد نبود چنان‌که «ابوداود» و «نسائی» به احادیث منقول از وی اعتنا نداشتند. در سال ۱۷۲ یا ۱۷۶ هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد ۲۸۱/۷؛ سیر اعلام ۴۶/۸؛ البداية و النهایة ۱۸۲/۱۰؛ مرآة الجنان ۱/۳۶۸؛ الانساب ۲۷۰/۵؛ شذرات الذهب ۲۸۱/۲؛ تاریخ بغداد ۳۰۵/۹؛ وفيات الاعیان ۲/۴۹۴؛ صفة الصفوة ۳/۳۵۰؛ طبقات شعرانی ۴۰/۱

عبدالرحمن بن ابی حاتم

ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم محمد بن ادريس الحنظلی الرازی، مشهور به «حافظ کبیر»، از محدثان و زهاد بزرگ قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری بود. در سال ۲۴۰ در ری متولد شد. همراه پدرش به مکه، دمشق، مصر و اصفهان رفت و از علمای بزرگ عصر حدیث شنید. علاوه بر پدرش، از استادان او می‌توان از «ابوزرعة» نام برد. به فقه و قراءات عالم بود. از آثار اوست: الجرح و التعديل، آداب الشافعی و مناقبه، زهد الثمانية من

التابعين، التفسير وكتاب الرد على الجهمية. در سال ۳۲۷ هجری درگذشت.

البداية و النهاية ۱۱/۲۱۶؛ معجم المؤلفين ۵/۱۷۰؛ النجوم الزاهرة ۳/۲۶۵؛ طبقات الشافعية ۳/۳۲۴؛ تاريخ التراث ۱/۳۵۲؛ مرآة الجنان ۲/۲۸۹؛ شذرات الذهب ۲/۳۰۸؛ طبقات المفسرين ۱۷/۱۷؛ تذكرة الحفاظ ۳/۸۲۹؛ سير اعلام ۱۳/۲۶۳؛ اعلام زرکلی ۴/۹۹

عبدالرزاق الصنعائي

ابوبکر عبدالرزاق بن همام الحميري الصنعائي، محدث و مفسر بزرگ قرن دوم و اوایل قرن سوم بود. سال ۱۲۶ هجری در صنعا متولد شد. از شیعیان میانه رو بود و از «ابن جریح»، «اوزاعی»، «مالک بن انس»، «سفیان ثوری» و «ابن عیینه» روایت می کرد. اهل حدیث، او را از ثقات دانسته اند. التفسیر، کتاب الصلاة و المصنف فی الحدیث از آثار اوست. در سال ۲۱۱ هجری درگذشت.

الجرح و التعديل ۳/۳۸؛ سير اعلام ۹/۵۶۳؛ طبقات ابن سعد ۵/۳۹۹؛ معجم المؤلفين ۵/۲۱۸؛ اعلام زرکلی ۴/۱۲۶؛ شذرات الذهب ۲/۲۷؛ الانساب ۳/۵۵۶؛ تاريخ التراث ۱/۱۸۴؛ تهذيب التهذيب ۶/۳۱۰؛ وفيات الاعيان ۳/۲۱۶؛ الفهرست ۳۳۲؛ تاريخ الادب العربي ۴/۱۱

عبدالله بن احمد بن حنبل

ابوعبدالرحمن عبدالله بن الامام احمد بن حنبل الذهلي الشيباني، از محدثان قرن سوم هجری بود. در سال ۲۱۳ هجری متولد شد. حدیث را از پدرش، امام «احمد حنبل» و استادان جوان پدرش روایت می کرده است. «ابوالقاسم بغوی»، «المحاملی»، «ابوبکر خلال» و دیگران از او روایت کرده اند. مدتی منصب قضا را در شهرهای مختلف خراسان بر عهده داشت. از آثار او می توان کتاب السنة، مسند الانصار و فضائل عثمان بن عفان را نام برد. سال ۲۹۰ هجری در بغداد درگذشت.

شذرات الذهب ۲/۲۰۳؛ النجوم الزاهرة ۳/۱۳۰؛ البداية و النهاية ۱۱/۱۰۹؛ تهذيب التهذيب ۵/۱۴۱؛ تاريخ التراث ۳/۲۳۲؛ وفيات الاعيان ۱/۶۵؛ الجرح و التعديل ۲/۷؛ مرآة الجنان ۲/۲۱۸؛ اعلام زرکلی ۴/۱۸۹؛ تاريخ بغداد ۹/۳۷۵

عبدالله بن سعيد بن كلاب

ابومحمد عبدالله بن سعيد بن كلاب القطان البصري، از متکلمان و از معارضان معتزله بود

و از رأی قائل به قدیم بودن قرآن دفاع می‌کرد. درباره او اتفاق نظر نیست که از جمله اهل سنت باشد. در سال ۲۴۰ هجری درگذشت.

لسان المیزان ۳/ ۲۹۰؛ معجم المؤلفین ۶/ ۵۹؛ سیر اعلام ۱۱/ ۱۷۴؛ تاریخ التراث ۴/ ۲۸

عبدالله مروزی

ظاهراً عبدالله بن محمد بن عیسی بن محمد المروزی است که از ائمه حفاظ بود. «طبرانی» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۹۳ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۲/ ۲۱۵

عبدالله بن موسی السلامی

ابوالحسن عبدالله بن موسی بن الحسن السلامی، از شعرا، محدثان، مورخان و ادبای قرن چهارم هجری؛ اصلاً بغدادی بود. به سمرقند، بلخ و بخارا سفر کرد و حدیث می‌گفت. حکایات، نوادر و اشعار زیادی از بر داشت. از جمله آثار او التواریخ و نوادر الحکام را ذکر کرده‌اند. در سال ۳۷۴ هجری در بخارا، و به قولی در مرو درگذشت.

تاریخ بغداد ۱۰/ ۱۴۸؛ طبقات سلمی (تعلیقات) ۲۸/؛ اللباب ۱/ ۵۸۳؛ اعلام زرکلی ۴/ ۲۸۵

عبد الوهاب بن عبد المجید الثقفی

ابومحمد عبد الوهاب بن عبد المجید الثقفی البصری از حفاظ حدیث بود. در سال ۱۱۰ هجری متولد شد. از «ایوب سختیانی»، «مالک بن دینار» و گروهی دیگر نقل حدیث می‌کرد. امام «شافعی»، امام «احمد بن حنبل» و گروهی از او روایت کرده‌اند. اهل حدیث او را از ثقات دانسته‌اند. در سال ۱۹۴ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۳۴۰؛ تهذیب التهذیب ۶/ ۴۴۹؛ سیر اعلام ۹/ ۲۳۷؛ الانساب ۱/ ۵۰۹؛ تذکرة الحفاظ ۱/ ۳۲۱

عتاب بن بشیر

ابوسهل عتاب بن بشیر الحرّانی، محدث بود و در حرّان زندگی می‌کرد. «بخاری»، «ابوداود» و «نسائی» به احادیث او اعتماد نداشتند. در سال ۱۸۸، و به قولی ۱۹۰ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/ ۳۲۰؛ طبقات ابن سعد ۷/ ۴۸۵؛ تهذیب التهذیب ۷/ ۹۰

عثمان بن ابی عاتکه

ابو حفص عثمان بن ابی عاتکه الدمشقی از محدثان معاصر با «عمر بن عبدالعزیز» بود. از «عمیر بن هانی» و گروهی دیگر روایت می کرده است. سال ۱۵۵ هجری درگذشت. شذرات الذهب ۱/۲۳۹؛ تهذیب التهذیب ۷/۱۲۴

علی بن خشرم

ابوالحسن علی بن خشرم بن عبدالرحمن بن عطاء المروزی، از محدثان نیمه دوم قرن سوم هجری، و خال «بشر حافی»، به روایتی پسر عموی وی بود. در سنن نسائی احادیثی از او نقل شده است.

تهذیب التهذیب ۷/۳۱۶؛ سیر اعلام ۱۱/۵۵۲

علی بن موسی الرضا (ع)

ابوالحسن علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق (ع)، امام هشتم شیعیان، از بزرگان سادات اهل بیت و از فضایل آن خاندان بود. به روایت مشهور در سال ۱۵۳ هجری در مدینه چشم به جهان گشود. مادرش حبشی بود. «مأمون عباسی» او را از مدینه خواست و دختر خود «ام حبیب» را همسر او کرد و او را ولیعهد خویش خواند و نام مبارک او را در دینار و درهم ضرب کرد. آن امام در سال ۲۰۲، و به روایتی ۲۰۳ هجری در شهر طوس مسموم شد و به شهادت رسید. مآخذ تحقیق در تاریخ زندگانی و احوال آن حضرت بسیار زیاد است. محض نمونه آثار زیر معرفی می شوند:

تاریخ یعقوبی ۲/۴۴۸ و ۴۵۳؛ النجوم الزاهرة ۲/۱۷۵؛ حبیب السیر ۲/۸۲؛ البداية و النهایة ۱۰/۲۷۳؛ سیر اعلام ۹/۳۸۷؛ معجم المؤلفین ۷/۲۵۰؛ احوال حضرت الرضا (از محمد باقر مجلسی)؛ جامع کرامات ۲/۳۱۱؛ عیون اخبار الرضا (از ابن بابویه)؛ تاریخ گزیده ۵/۲۰۵؛ اعیان الشیعه ۲/؛ تاریخ الخلفاء ۲۸۵؛ تاریخ التراث ۳/۲۸۲؛ اعلام زرکلی ۵/۱۷۸؛ وفيات الاعیان ۳/۲۶۹؛ تهذیب التهذیب ۴/۳۸۷؛ شذرات الذهب ۲/۶

عیسی بن ابان

ابوموسی عیسی بن ابان بن صدقة، از قضات و فقهای بزرگ حنفی در قرن دوم و نیمه اول قرن سوم بود. از محضر استاد «محمد حسن شیبانی» تلمذ کرد. در دهه آخر عمرش قضای بصره را بر عهده داشت. از جمله آثار او می توان الجامع در فقه و الحجة الصغیرة در

حدیث را نام برد. در سال ۲۲۱ هجری درگذشت.

معجم المؤلفین ۱۸/۸؛ تاریخ بغداد ۱۱/۱۵۷؛ سیر اعلام ۱۰/۴۴۰؛ اعلام
زرکلی ۵/۲۸۳؛ تاریخ التراث ۳/۸۰؛ الفهرست ۳۰۳/

عیسی بن یونس

ابوعمر و عیسی بن یونس بن ابی اسحاق السبیعی، از محدثان قرن دوم هجری بود. از
«مالک بن انس»، «اوزاعی»، «اسماعیل بن ابی خلد» و گروهی دیگر استماع حدیث کرد.
«حماد بن سلمه» و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند. گویند یک سال به غزو می‌رفت و
یک سال به حج. او را محدثی ثقة دانسته‌اند. تاریخ وفات او را به اختلاف ۱۸۷، ۸۸ و
۱۹۱ هجری نوشته‌اند.

النجوم الزاهرة ۲/۲۳۶؛ طبقات ابن سعد ۷/۴۸۸؛ سیر اعلام ۸/۴۸۹؛ شذرات
الذهب ۱/۳۲۰؛ اعلام زرکلی ۵/۲۹۸؛ الانساب ۳/۲۱۹؛ تذکره الحفاظ
۱/۲۷۹؛ صفة الصفوة ۴/۲۶۰؛ مرآة الجنان ۱/۴۲۰؛ تهذیب التهذیب
۸/۲۳۷؛ تاریخ بغداد ۱۱/۱۵۲؛ اللباب ۱/۵۳۰

غلام خلیل

ابو عبدالله احمد بن محمد بن غالب الباهلی البصری، معروف به «غلام خلیل»، از
محدثان زاهد، صالح و پرهیزگار بود. او را از اصحاب امام «احمد حنبل» به شمار
آورده‌اند که از وی روایات زیادی نقل کرده است. اهل حدیث، او را محدثی ضعیف
شمرده‌اند. از آثار او می‌توان کتاب شرح السنة را نام برد. در سال ۲۷۵ هجری در بغداد
درگذشت و در بصره مدفون است.

تاریخ بغداد ۵/۷۸؛ سیر اعلام ۱۳/۲۸۲؛ المنتظم ۵/۹۵؛ الفهرست ۲۷۷؛
تاریخ التراث ۳/۲۳۱؛ شذرات الذهب ۱/۱۶۶؛ النجوم الزاهرة ۳/۷۲؛ کشف
المحجوب ۲۳۷/

فضل بن موسی

ابو عبدالله فضل بن موسی السینانی، شیخ مرو و محدث آنجا بود و در علم او را از اقران
«عبدالله بن مبارک» دانسته‌اند. بسیار سفر کرد. از «اعمش»، «ابن عروة»، «ابوحنفیه» و
گروهی دیگر روایت می‌کرد. «ابونعیم اصفهانی» او را کوفی دانسته است. اهل حدیث
وی را ثقة می‌دانند. در سال ۱۹۱ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۱/۳۲۹؛ سیر اعلام ۹/۱۰۳؛ طبقات ابن سعد ۷/۳۷۲؛ تهذیب
التهذیب ۸/۲۸۶؛ الانساب ۳/۳۶۵؛ اللباب ۱/۵۸۹

لیث بن سعد

ابوالحارث لیث بن سعد بن عبدالرحمن الفهمی، محدث و فقیه مصری که اصلاً اصفهانی بود. در سال ۹۴ هجری تولد یافت. از «نافع»، «زهري» و گروهی دیگر نقل حدیث می کرده است. «ابن مبارک»، «ابوشعیب» و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند. «یحیی بن بکیر» و امام «شافعی» او را از نظر فقهی ستوده‌اند. وی مدتی قضای مصر را بر عهده داشت. از آثار او می‌توان کتاب‌های حدیث و رساله‌ی مالک بن انس را نام برد. در سال ۱۷۵ هجری درگذشت.

شذرات الذهب / ۱ / ۲۸۵ ؛ تاریخ بغداد / ۱۳ / ۳ ؛ اعلام زرکلی / ۶ / ۱۱۵ ؛ الفهرست / ۲۹۵ ؛ الجرح و التعديل / ۳ / ۱۷۹ ؛ ذکر اخبار اصفهان / ۲ / ۱۶۸ ؛ حلیه الاولیا / ۳۱۸ / ۷ ؛ معجم المؤلفین / ۸ / ۱۶۲ ؛ سیر اعلام / ۸ / ۱۳۶ ؛ تهذیب التهذیب / ۸ / ۴۵۹ ؛ تاریخ التراث / ۳ / ۲۵۰ ؛ طبقات ابن سعد / ۷ / ۵۱۷ ؛ النجوم الزاهرة / ۲ / ۸۲ ؛ تذکره الحفاظ / ۱ / ۲۲۴ ؛ وفيات الاعیان / ۴ / ۱۲۷ ؛ صفة الصفوة / ۴ / ۳۰۹ ؛ مرآة الجنان / ۱ / ۳۶۹ ؛ الانساب / ۴ / ۴۱۳

مالک بن انس

ابوعبدالله مالک بن انس بن مالک، محدث و امام مدینه و پیشوای مذهب مالکی، از مذاهب چهارگانه اهل سنت بود. سال ۹۰ هجری در مدینه متولد شد. فقه را از «هشام بن عروه» و «زهري» فراگرفت. وی بر عکس «ابوحنیفه»، به احادیث و سنن رسول و صحابه، و استناد به آن، تمایل زیادی داشت. مشهورترین کتاب او الموطا در حدیث است که آن را به درخواست «منصور عباسی» تألیف کرد. در سال ۱۷۹ هجری درگذشت.

النجوم الزاهرة / ۲ / ۹۶ ؛ سیر اعلام / ۸ / ۴۸ ؛ البداية و النهاية / ۱۰ / ۱۷۴ ؛ شذرات الذهب / ۱ / ۲۸۹ ؛ طبقات ابن سعد / ۷ / ۱۹۲ ؛ البداية و النهاية / ۱۰ / ۱۸۷ ؛ تذکره الحفاظ / ۱ / ۲۰۷ ؛ معجم المؤلفین / ۸ / ۱۶۸ ؛ الجرح و التعديل (مقدمه) / ۱۱ ؛ حلیه الاولیا / ۶ / ۳۱۶ ؛ اعلام زرکلی / ۶ / ۱۲۸ ؛ تاریخ التراث / ۳ / ۱۲۹ ؛ الانساب / ۱ / ۱۷۴ ؛ وفيات الاعیان / ۴ / ۱۳۵ ؛ تهذیب التهذیب / ۱۰ / ۵ ؛ طبقات شعرائی / ۱ / ۴۵ ؛ صفة الصفوة / ۲ / ۱۷۷ ؛ مرآة الجنان / ۱ / ۳۷۳ ؛ الفهرست / ۲۹۴ ؛ تاریخ الادب العربی / ۳ / ۲۷۴

مالک بن مغول

ابوعبدالله مالک بن مغول بن عاصم البجلی کوفی، از محدثان کثیرالروایه بود. از «شعبی» و گروهی دیگر روایت می‌کرده است. «مسلم بن ابراهیم» و عده‌ای دیگر از او روایت

کرده‌اند. وی از محدثان ثقه بود و در سال ۱۵۹ هجری درگذشت.
 شذرات الذهب ۱/ ۲۴۷؛ حلیۃ الاولیا/ فهرست؛ سیر اعلام ۷/ ۱۷۴؛ تذکره
 الحفاظ ۱/ ۱۹۳؛ مرآة الجنان ۱/ ۳۴۰؛ تهذیب التهذیب ۱۰/ ۲۲

محمد بن الحسن

ابو عبدالله محمد بن حسن بن فرقد الشیبانی، فقیه و محدث عراق و مصاحب امام
 «ابوحنیفه» بود. سال ۱۳۱ هجری در واسط به دنیا آمد و در کوفه بزرگ شد. از
 «ابوحنیفه»، «مسعر بن کدام»، «سفیان ثوری»، «مالک بن مغول»، «مالک بن انس» و
 «اوزاعی» فقه و حدیث شنید. ساکن بغداد شد و در آنجا حدیث می‌گفت. امام «شافعی»،
 «علی بن مسلم» و گروهی دیگر از او استماع حدیث کردند. «هارون الرشید» ابتدا قضای
 رقه را بدو داد و سپس عزلش کرد. از تألیفات اوست: الرقیات، الجامع الکبیر، الجامع
 الصغیر، المبسوط و السیر. در سال ۱۸۹ هجری درگذشت.

معجم المؤلفین ۹/ ۲۰۷؛ اعلام زرکلی ۶/ ۳۰۹؛ النجوم الزاهرة ۲/ ۱۳۰؛
 فهرست ۱/ ۳۰۱؛ البداية و النهایة ۱۰/ ۲۱۹؛ تاریخ بغداد ۲/ ۱۷۲؛ سیر اعلام
 ۹/ ۱۳۴؛ شذرات الذهب ۱/ ۳۲۱؛ مرآة الجنان ۱/ ۴۲۲؛ وفيات الاعیان
 ۴/ ۱۸۴؛ تاریخ التراث ۳/ ۵۵؛ الانساب ۳/ ۴۸۳؛ لسان المیزان ۵/ ۱۲۱

محمد بن خزيمة

ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه السلمی نیشابوری، از حفاظ و محدثان قرن سوم و
 اوایل قرن چهارم بود. سال ۲۲۳ هجری در نیشابور به دنیا آمد. از «اسحاق بن راهویه» و
 دیگران استماع حدیث کرد. «بخاری» و «مسلم» از راویان او بوده‌اند. آورده‌اند که بیش
 از یکصد و چهل کتاب تألیف کرد. از آثار اوست: کتاب الترحید، اثبات صفات الرب و
 بیان شأن الدعا و تفسیر الادعیة المأثورة عن النبی را نام برد. وی در سال ۳۱۱ هجری در
 نیشابور درگذشت.

معجم المؤلفین ۹/ ۳۹؛ سیر اعلام ۱۴/ ۳۶۵؛ البداية و النهایة ۱۱/ ۱۷۰؛ شذرات
 الذهب ۲/ ۲۶۲؛ تاریخ التراث ۴/ ۳۳؛ اعلام زرکلی ۶/ ۲۵۳؛ مرآة الجنان
 ۲/ ۲۶۳

محمد بن علی الترمذی

ابو عبدالله محمد بن علی الترمذی، مفسر، محدث و فقیه بزرگ خراسان در قرن سوم
 هجری بود. با «نخشیبی»، «احمد بن خضرویه» و «یحیی بن جلا» ملاقات داشته است.

کتابهای زیادی تألیف کرد که از جمله آنها می توان ختم الاولیا، علل العبودیة، ریاضة النفس و کتاب التوحید را نام برد. شاگردان و پیروانش، مدرسه و مکتب صوفیانه او را «حکیمیه» نامیدند. «ابن عربی» را از پیروان «حکیم ترمذی» برشمرده اند. وی در سال ۲۸۵ هجری درگذشت.

معجم المؤلفین ۳۱۵/۱۰؛ اعلام زرکلی ۱۵۶/۷؛ نتایج الافکار ۱۶۴/۱؛ طبقات سلمی/ ۲۱۷؛ حلیة الاولیا ۲۳۳/۱۰؛ طبقات الشافعیة ۲۴۵/۲؛ طبقات شعرانی ۱۰۶/۱؛ تاریخ الادب العربی ۶۹/۴؛ جامع کرامات ۱۶۹/۱؛ نفحات الانس/ ۱۱۸؛ الانساب ۴۵۹/۱؛ تذکرة الحفاظ ۶۴۵/۲؛ تذکرة الاولیا/ ۵۲۴؛ تاریخ التراث ۱۴۳/۴؛ سیر اعلام ۴۳۹/۱۳؛ کشف المحجوب/ ۱۷۷

محمد بن مبارک

ابو عبدالله محمد بن مبارک بن یعلی القرشی الصوری، از زاهدان محدث شام بود. در سال ۱۵۳ هجری به دنیا آمد. از «ابن مبارک» استماع حدیث کرده بود. «محمد بن عوف حمصی» و شامیان از او روایت کرده اند. مقداری از سخنان او در شرح تعرف و احیاء علوم آمده است. در سال ۲۱۵ هجری درگذشت.

احیاء علوم ۴۳۳/۳؛ سیر اعلام ۳۹۰/۱۰؛ اللباب ۶۳/۲؛ شذرات الذهب ۳۸۶/۱؛ الانساب ۵۶۴/۳؛ تهذیب التهذیب ۴۲۳/۹؛ تذکرة الحفاظ ۳۸۶/۱

محمد بن یحیی

ابوسعبد محمد بن یحیی بن ابی منصور النیسابوری، ملقب به «محبی الدین»، از فقهای بزرگ شافعی، و از دوستان و شاگردان امام «محمد غزالی» بود. او ریاست مذهب شافعی را در نیشابور بر عهده داشت و در فقه و خلاف سرآمد روزگار خویش بود چنان که افراد زیادی از اطراف و اکناف به سوی او کوچ کردند و از او استفاده بردند و بسیاری از آنان خود در فقه و خلاف سرآمد شدند. از آثار او ست: المحيط فی شرح الوسیط و الانتصاف فی مسائل الخلاف. در سال ۵۴۸ هجری توسط غزها به قتل رسید.

وفیات الاعیان ۵۲۳/۴؛ طبقات الشافعیة ۲۵/۷؛ شذرات الذهب ۱۵۱/۴؛ اعلام زرکلی ۷/۸؛ سیر اعلام ۳۱۲/۲۰

معافی بن عمران

ابومسعود معافی بن عمران الازدی الموصلی، از محدثان، زهاد و ادبای قرن دوم

هجری، و از شاگردان «سفیان ثوری» بود. از «ابن جریج» و گروهی دیگر استماع حدیث کرد. «سفیان ثوری»، «ابن مبارک» و «ابن سعد» از او به بزرگی یاد کرده‌اند. اهل حدیث او را در نقل روایت ثقه می‌دانند. از آثار او می‌توان به *تاریخ الموصول* و کتاب *الزهد* اشاره کرد. در سال ۱۸۵، و به روایتی ۱۸۶ هجری درگذشت.

طبقات ابن سعد ۴۸۷/۷؛ معجم المؤلفین ۳۰۳/۱۲؛ تهذیب التهذیب ۱۹۹/۱۰؛
حلیۃ الاولیاء ۲۸۸/۸؛ تذکرۃ الحفاظ ۲۸۷/۱؛ الجرح والتعديل ۳۹۹/۴؛ تاریخ
بغداد ۲۲۶/۱۳؛ النجوم الزاهرة ۱۱۷/۲؛ شذرات الذهب ۳۰۸/۲؛ اعلام
زرکلی ۱۶۹/۸؛ تاریخ التراث ۱۰۵/۴

منصور فقیه مصری

ابوالحسن منصور بن اسماعیل بن عمر التمیمی، فقیه شافعی مصر؛ نابینا بود و اصلش از رأس عین، سرزمینی در جزیره بود. فقه را از اصحاب «شافعی» و از اصحاب اصحاب او فراگرفت و تألیفاتی، از جمله: *الواجب*، *المسافر* و *الهدایة* در فقه فراهم کرد. ضمناً شاعری خوش ذوق بود و اشعاری نیکو می‌سرود. در سال ۳۰۶ هجری درگذشت.

المنتظم ۱۵۲/۶؛ طبقات الشافعیه ۳۱۷/۱؛ شذرات الذهب ۲۴۹/۲؛ وفيات
الاعیان ۲۸۹/۵؛ اعلام زرکلی ۲۳۵/۸؛ سیر اعلام ۲۳۸/۱۴

نصر بن احمد

احتمالاً ابو محمد نصر بن احمد بن نصر بن عبدالعزیز الکندی است. او از ائمه محدثان بود. در سال ۲۲۳ هجری در بغداد تولد یافت و همان جا بزرگ شد. سپس به دعوت امیر «خالد بن احمد الذهلی» به بخارا رفت و کتاب *المسند* در حدیث را در آنجا تألیف کرد. در سال ۲۹۳ هجری درگذشت.

اعلام زرکلی ۳۳۷/۸؛ تاریخ بغداد ۲۹۳/۱۳؛ سیر اعلام ۵۳۸/۱۳

نضر بن شمیل

ابوالحسن نضر بن شمیل بن خرشة المازنی البصری، از محدثان، نحات و فقهای قرن دوم هجری بود. در سال ۱۲۲ در مروالروود متولد شد، از اصحاب «خلیل بن احمد» بود. از «ابن عروۃ»، «ابن عون»، «هشام بن حسان»، «حمید الطویل» و گروه دیگری از تابعان روایت می‌کرد. «یحیی بن معین» و عده‌ای از او روایت کرده‌اند. چند بار به نیشابور رفت و مدتی آنجا اقامت کرد. شاعری نیکو سخن بود. به «مأمون»، خلیفه عباسی تقرب جست

و از او نوازش‌ها دید. از تصانیف او می‌توان از المعانی، غریب الحديث، المصادر، السلاح و کتاب الصفات نام برد. در سال ۲۰۳ هجری در مرو درگذشت.

وفیات الاعیان ۵/۳۹۷؛ شذرات الذهب ۲/۷؛ الانساب ۵/۱۶۴؛ اللباب ۳/۸۰؛ تهذیب التهذیب ۱۰/۴۳۷؛ تذکرة الحفاظ ۱/۳۱۴؛ سیر اعلام ۹/۳۲۸؛ جامع کرامات ۲/۵۰۶؛ طبقات ابن سعد ۷/۳۷۳؛ مرآة الجنان ۲/۸؛ اعلام زرکلی ۸/۳۵۷؛ الفهرست ۸۳/۸۳

وجیهی

ابوسعید محمد بن الحسن الوجیهی از محدثان نیشابور بود که به سال ۴۰۰ هجری درگذشت.

منتخب من السياق ۱۴/۱۴

وکیع

ابوسفیان وکیع بن الجراح الرواسی، از محدثان مشهور عراق بود که او را در علم، ورع، و حافظه بسیار ستوده‌اند. در سال ۱۲۹ هجری در کوفه متولد شد. فقه و حدیث را در آنجا خواند. «هارون»، خلیفه عباسی خواست قضای کوفه را بدو سپارد که نپذیرفت. گویند صائم الدهر بود. از تألیفات او می‌توان تفسیر القرآن، السنن، المعرفة و التاريخ و مجموعة من احادیثه را نام برد. در سال ۱۹۷ هجری درگذشت.

تذکرة الحفاظ ۱/۳۰۶؛ الجرح و التعديل (مقدمه) ۲۱۹/۳ و ۱۷۰/۳؛ حلیة الاولیا ۸/۳۶۸؛ تاریخ بغداد ۱۳/۴۹۶؛ اعلام زرکلی ۹/۱۳۵؛ الفهرست ۳۳۱/۳۳۱؛ معجم المؤلفین ۱۳/۱۶۶؛ شذرات الذهب ۱/۳۴۹؛ سیر اعلام ۹/۱۴۰؛ طبقات ابن سعد ۶/۳۹۴؛ تاریخ التراث ۱/۱۷۹؛ مرآة الجنان ۱/۴۴۹؛ طبقات شعرانی ۱/۵۳؛ حیب السیر ۲/۲۵۱

ولید بن عتبه

ولید بن عتبه بن ابی سفیان بن حرب الدمشقی، از محدثان هم عصر «ذوالنون مصری» بوده و با وی مکاتبه داشته است. «احمد بن ابی الحواری» و «حسن بن سفیان» از او نقل حدیث کرده‌اند.

سیر اعلام ۳/۵۳۴

یحیی بن اکثم

ابومحمد یحیی بن اکثم القاضی المروزی البغدادی، از فقها و محدثان قرن سوم هجری

بود. سال ۱۵۹ در مرو متولد شد. «مأمون» ابتدا قضای بصره، سپس قضای بغداد را بدو سپرد و در مشکلات به او مراجعه می‌کرد و وزرا جز با مشاورت او کاری نمی‌کردند. بعد از مرگ «مأمون»، در زمان «معتصم» از قضا عزل شد. او ادیبی شاعر بود و اشعار نیکو می‌سرود. دربارهٔ ثقه بودنش اختلاف کرده‌اند. در سال ۲۴۲ هجری درگذشت.

وفیات الاعیان ۶/۱۴۷، اعلام زرکلی ۹/۱۶۷، حبیب السیر ۲/۲۷۰، مرآة الجنان ۲/۱۳۵، سیر اعلام ۱۲/۵، تاریخ بغداد ۱۴/۱۹۱، النجوم الزاهرة ۲/۲۱۷، شذرات الذهب ۲/۱۰۱

یحیی بن سعید القطان

ابوسعید یحیی بن سعید القطان البصری، از محدثان قرن دوم بود. در سال ۱۲۰ هجری در بصره متولد شد. از نظر حفظ، ورع و فهم، از بزرگان روزگار خود به شمار می‌رفت. از اقران «مالک» و «شعبه» بود و از آن دو، و همچنین «اعمش»، «ابن عروة»، «ابن جریج» و گروهی دیگر روایت می‌کرده است. «احمد بن حنبل»، «یحیی بن معین» و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند. در سال ۱۹۸ هجری درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱۱/۲۱۶، تاریخ بغداد ۱۴/۱۳۵، سیر اعلام ۹/۱۷۵، اللباب ۲/۲۷۰، تذکره الحفاظ ۱/۲۹۸، حلیه الاولیا ۸/۳۸۰، اعلام زرکلی ۹/۱۸۱، الانساب ۴/۵۱۹، شذرات الذهب ۲/۳۵۵، احیاء علوم ۱/۴۲، ۵/۱۳۲، صفة الصفوة ۳/۳۶۵، طبقات ابن سعد ۷/۲۹۳، جامع کرامات ۲/۵۱۹، مرآة الجنان ۱/۴۶۰، الجرح و التعذیل (مقدمه) ۲۳۲

یوسف بن علی

احتمالاً ابوالقاسم یوسف بن علی بن جبارة هذلی المغربی باشد که از مُقریان مدرسه نظامیه بغداد، و از محدثان آنجا بوده است. در سال ۴۰۳ هجری متولد شد. دانشمندی نابینا بود و به قرائت های مشهور، و همچنین شاذ آگاهی داشت. الکامل فی القرآن از آثار اوست. حدیث را از «ابونعیم اصفهانی» فراگرفت. حدود سال ۴۶۰، و به روایتی ۴۶۵ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۳/۳۲۴

۵- گروه صوفیه و زاهدان

ابراهیم آجری

ابواسحاق ابراهیم آجری صغیر، از صوفیه قرن سوم هجری است. اطلاعات مربوط به او بسیار محدود است. اندکی از سخنان او در حلیه الاولیا آمده است.

حلیه الاولیا ۱۰/۲۲۳، تاریخ بغداد ۶/۲۱۱، الانساب ۱/۵۹، جامع کرامات ۱/۳۹۲

ابراهیم اَدهم

ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور البلخی، از ابنای ملوک بود که در جوانی توبه کرد. گویند وقتی به صید بیرون رفته بود، هاتفی آواز داد که: «ابراهیم، نه برای این کار آفریده‌اند تو را». وی را از این گفتار آگاهی پدید آمد و به طریقت روی آورد. با «سفیان ثوری» و «فضیل عیاض» صحبت داشت. در سال ۱۶۲، به قلی ۱۶۶ هجری در شام درگذشت.

سیر اعلام ۷/۳۸۷، الجرح و التعديل ۱/۸۷، البداية و النهاية ۱۰/۱۴۴، اعلام زرکلی ۱/۲۴، نفحات الانس ۳۷/۳۷، حلیه الاولیا ۷/۳۶۷، طبقات انصاری ۶۸/۶۸، طبقات سلمی ۲۷/۲۷، طبقات الاولیا ۵/۵، تذکرة الاولیا ۱۰۲/۱۰۲، الانساب ۱/۳۳۸، کشف المحجوب ۱۲۸/۱۲۸، طبقات شعرانی ۱/۵۹، جامع کرامات ۱/۳۸۵، شذرات الذهب ۱/۲۵۵، مجمل فصیحی /- ۱۶۱، تاریخ نیشابور /- ۲۸۰۲، فضایل بلخ ۹۳/۹۳، مرآة الجنان ۱/۳۴۹، صفة الصفوة ۴/۱۵۲

ابراهیم اطروش

از صوفیه قرن دوم، و از معاصران «معروف کرخی» بود و با وی صحبت داشت. گویا در بغداد زندگی می‌کرده است. اطلاعات بسیار اندکی از زندگی او در کتاب‌ها آمده است.

طبقات انصاری ۷۷/۷۷، نفحات الانس ۴۲/۴۲، احیاء علوم ۴/۲۲۶

ابراهیم بشار

ابواسحاق ابراهیم بن بشار بن محمد خراسانی، خادم ابراهیم ادهم بود. به بغداد رفت و در آنجا حدیث می‌گفت.

طبقات سلمی (تعلیقات) ۲۹/۲۹، سیر اعلام ۱۰/۵۱۰، تاریخ بغداد ۱۲/۴۷، احیاء علوم ۱/۴۷۶ و ۲/۱۲۸

ابراهیم خَواص

ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل الخواص، از مشایخ تصوف در قرن سوم؛ استاد «جعفر خلدی» و «سیروانی مهین» بود. با «ابو عبدالله مغربی» صحبت داشت. پدر او اهل آمل بود ولی او خود در بغداد می زیست. از اقران «جنید» و «نوری» بود و قبل از آنها در سال ۲۹۱ هجری درگذشت. گویند «یوسف بن حسین رازی» او را شست و دفن کرد.

طبقات شعرانی ۸۳/۱؛ تذکرة الاولیا/ ۵۹۹؛ جامع کرامات ۳۸۸/۱؛ المنتظم ۴۵/۴؛ طبقات الاولیا/ ۱۶؛ حلیة الاولیا ۳۲۵/۱۰؛ تاریخ بغداد ۷/۶؛ النجوم الزاهرة ۱۳۲/۳؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۴۵؛ صفة الصفوة ۹۸/۴؛ طبقات سلمی ۲۸۴؛ کشف المحجوب ۱۹۳؛ طبقات انصاری ۳۴۸؛ نفحات الانس ۱۳۸

ابراهیم دَبَاغ

ابراهیم دبّاغ شیرازی از استادان «ابوبکر طمستانی» بوده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

طبقات الاولیا/ ۳۵۳؛ طبقات انصاری/ ۵۱۴

ابراهیم رَقّی

ابوالحسن (ابواسحاق) ابراهیم بن احمد بن محمد بن المولد الرّقّی، از مشایخ بزرگ رقه بود. با «ابو عبدالله جلاّ» و «ابراهیم قصار رقی» صحبت داشت و در سال ۳۴۲ هجری از دنیا رفته است.

طبقات شعرانی ۹۹/۱؛ البداية و النهایة ۱۳۶/۱۱؛ سیر اعلام ۴۸۷/۱۵؛ حلیة الاولیا ۳۶۴/۱۰؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۷۴؛ شذرات الذهب ۳۶۳/۳؛ تذکرة الاولیا/ ۵۰۰؛ مرآة الجنان ۳۳۴/۲؛ طبقات الاولیا/ ۸۳؛ العبر ۲۵۹/۲؛ طبقات انصاری/ ۴۷۹

ابراهیم سَتَنبَه

ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله بن حاتم الهروی، از صوفیان محدث قرن سوم؛ اصلش کرمانی بود ولی در هرات و بغداد اقامت داشت. از نزدیکان «بایزید بسطامی» و از مصاحبان «ابراهیم ادهم» بود. سال ۲۴۴ هجری در قزوین درگذشت.

طبقات سلمی ۷۱؛ طبقات انصاری ۷۶؛ نفحات الانس ۴۰؛ تاریخ گزیده ۶۳۹؛ تاریخ بغداد ۱۱۸/۶؛ حلیة الاولیا ۴۳/۱۰

ابراهیم بن شیبان

ابواسحاق ابراهیم بن شیبان القرمیسینی، شیخ روزگار خود، و از اصحاب «ابوعبدالله مغربی» و «ابراهیم خواص» بود. منسوب است به قرمیسین، شهری در کوه‌های عراق. در سال ۳۳۰ هجری درگذشت.

طبقات شعرانی ۹۷/۱؛ البدایة و النهایة ۲۶۶/۱۱؛ سیر اعلام ۳۹۲/۱۵؛ نتایج الافکار ۱۹۹/۱؛ طبقات الاولیا ۲۱؛ شذرات الذهب ۳۴۴/۲؛ حلیة الاولیا ۳۶۱/۱۰؛ تذکرة الاولیا ۷۱۷؛ جامع کرامات ۳۹۱/۱؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۷۱؛ طبقات انصاری ۴۷۷

ابراهیم بن فاتک

ابراهیم بن فاتک بن سعید البغدادی، از شاگردان و خادمان «حلاج» بود. گویند «جنید» او را بسیار تکریم می‌کرد. پدرش شیخی شامی و اهل بیت المقدس بود. کتاب الطواسین ۲۰۶؛ حلیة الاولیا ۳۵۸/۱۰؛ طبقات انصاری ۳۸۲؛ نفحات الانس ۱۵۵؛ شرح شطحیات ۴۷

ابراهیم قَصار

ابواسحاق ابراهیم بن داود الرقی، از اجله مشایخ شام، و از اقران «جنید» و «ابوعبدالله جلا»؛ «ذوالنون مصری» را دریافته بود. در سال ۳۲۶ هجری درگذشت. المنتظم ۲۹۴/۶؛ طبقات سلمی ۳۱۹؛ صفة الصفوة ۱۹۷/۴؛ طبقات الاولیا ۲۹؛ حلیة الاولیا ۳۵۴/۱۰؛ تذکرة الاولیا ۵۰۰؛ نتایج الافکار ۱۸۲/۱؛ طبقات شعرانی ۸۷/۱؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۵۵؛ طبقات انصاری ۴۰۸

ابراهیم مارستانی

ابواسحاق ابراهیم بن احمد مارستانی، از شیوخ صوفیه و از معاصران «جنید» بود. «ابومحمد جریری» از او روایت می‌کرد و «ابوالعباس بن عطا» از شاگردان او بوده است. حلیة الاولیا ۳۳۱/۱۰؛ نفحات الانس ۷۳۵؛ طبقات سلمی (تعلیقات) ۲۶۵؛ تاریخ بغداد ۶/۶

ابن الاعرابی

ابوسعید احمد بن محمد بن زیاد بن بشر البصری الاعرابی، از بزرگان صوفیه بود و در مکه سکونت داشت. با «جنید» و «نوری» و «عمرو بن عثمان» و... مصاحبت کرده بود. در سال ۳۴۰، به روایتی ۳۴۱ هجری در مکه درگذشت.

طبقات شعرانی ۱/۱۰۰، البداية و النهاية ۱۱/۲۵۶، حلیة الاولیا ۱۰/۳۷۵،
 نتایج الافکار ۱/۲۰۱، طبقات الاولیا ۷۷، طبقات انصاری ۴۹۲، طبقات
 سلمی ۴۲۷، نفحات الانس ۲۲۶، المنتظم ۶/۳۷۱، العبر ۲/۲۵۲، تذکرة
 الحفاظ ۳/۸۵۲، شذرات الذهب ۲/۲۵۴، سیر اعلام ۱۵/۴۰۷، تاریخ
 نیشابور - ۲۸۷۷، طبقات الاولیا ۷۷، تاریخ الادب العربی ۴/۷۶

ابن البُنان

ابوالحسن بن بُنان، از مشایخ صوفیه در مصر بود. با «ابوسعید خراز» نسبت و مصاحبت
 داشت. در سال ۳۱۶ هجری در یکی از محلات شام، به نام تیه درگذشت.
 نتایج الافکار ۱/۱۹۹، طبقات شعرانی ۱/۹۶، طبقات الاولیا ۳۸۴، حلیة الاولیا
 ۱۰/۳۶۲، تاریخ گزیده ۶۵۰، طبقات انصاری ۴۸۸، طبقات سلمی ۳۸۹،
 شرح شطحیات ۳۹

ابن جُلّا

ابوعبدالله احمد بن یحیی الجلا البغدادی، در اصل بغدادی بود اما در رمله و دمشق
 اقامت داشت. از بزرگان مشایخ شام در عصر خود به حساب می آمد. با «ابوتراب
 نخشبی»، «ذوالنون مصری» و «ابوعبید بسری» صحبت داشت و استاد «محمد بن داود
 دُقی» بود.

البداية والنهاية ۱۱/۱۴۷، جامع کرامات ۱/۴۸۴، کشف المحجوب ۱۶۹،
 حلیة الاولیا ۱۰/۳۱۴، النجوم الزاهرة ۳/۱۷۰، تاریخ نیشابور - ۲۸۲۲، تاریخ
 بغداد ۵/۲۱۳، صفة الصفوة ۲/۴۴۳، مرآة الجنان ۲/۲۴۹، العبر ۲/۱۳۲،
 نفحات الانس ۱۱۱، طبقات انصاری ۲۹۵، طبقات سلمی ۱۷۶، طبقات
 الاولیا ۸۱، طبقات شعرانی ۱/۷۵

ابن خُبیب

ابومحمد عبدالله بن خُبیب بن سابق انطاکی، از شیوخ صوفیه، و از معاصران «شبلی» کوفی
 بود سپس انطاکی شد. با «ابن اسباط» مصاحبت داشت. طریقتش در تصوف، طریقت
 «ابوالحسن نوری» بوده است. «محمد بن مسیب»، «جعفر بن سّوار» و گروهی دیگر از او
 روایت کرده اند.

طبقات شعرانی ۱/۷۱، طبقات الاولیا ۳۳۸، دایرة المعارف بستانی ۱۱/۵۰۲،
 تذکرة الاولیا ۴۱۴، حلیة الاولیا ۱۰/۱۶۸، صفة الصفوة ۴/۲۸۰، تاریخ
 گزیده ۶۵۴، طبقات سلمی ۱۴۱، نفحات الانس ۶۵

ابن خفیف

ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی، شیخ المشایخ شیراز؛ مادر وی نشابوری بود. با «ابوالحسین مزین»، «یوسف بن حسین رازی» و «ابوالحسین دراج» مصاحبت داشت و از شاگردان «ابوطالب خزرج بغدادی» بود. در سال ۳۷۱ هجری درگذشت.

طبقات شعرانی ۱/۱۰۳؛ طبقات الاولیا/ ۲۹۰؛ نتایج الافکار ۲/۶؛ سیر اعلام
 ۱۶/۳۴۳؛ احیاء علوم ۴/۳۴۱؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۸۵؛ العبر ۲/۳۶۰؛
 شذرات الذهب ۳/۷۶؛ تذکرة الاولیا/ ۵۷۱؛ طبقات سلمی ۴۶۲؛ کشف
 المحجوب/ ۱۹۹؛ جامع کرامات ۱/۱۷۶؛ مرآة الجنان ۲/۳۹۷؛ البداية و النهایة
 ۱۱/۳۴۰؛ المنتظم ۷/۱۱۲؛ طبقات الشافعیه ۳/۱۴۹؛ طبقات انصاری/ ۵۳۷؛
 تاریخ الادب العربی ۴/۷۷

ابن زیری

ابو یعقوب ابن زیری، از صوفیه معاصر با «شیخ ابوطالب خزرج»، «ابو عبدالله خفیف» و «ابراهیم خواص» بود. اطلاعات زیادی درباره او موجود نیست جز این که از شاگردان «جنید» بوده است.

سیرت ابن خفیف/ ۱۰۴؛ نفحات الانس/ ۱۳۴

ابن سالم

ابو عبدالله محمد بن احمد بن سالم البصری، معروف به «ابن سالم الکبیر»، از مصاحبان «سهل تستری» بود و حدود ۶۰ سال با او مصاحبت داشت. سال ۲۹۷ هجری درگذشت.
 حلیة الاولیا ۱۰/۳۷۸؛ طبقات شعرانی ۱/۹۹؛ الانساب ۳/۲۰۰؛
 اللباب ۱/۵۲۳؛ مرآة الجنان ۲/۲۷۳؛ طبقات الاولیا/ ۲۳۶

ابن الفوطی

ابوبکر بن الفوطی، از مشایخ صوفیه در قرن سوم و چهارم، و هم عصر با «ابوالحسین دراج» و «ابراهیم خواص» بود. با «ابوعمر بن الادمی» دوستی داشت. «محمد بن داود الدقی» از او روایت کرده است. اطلاعات درباره زندگی او بسیار اندک است. در سال ۳۲۰ هجری درگذشت.

تاریخ بغداد ۱۴/۳۸۸؛ اللباب ۲/۲۲۸؛ طبقات سلمی (تعلیقات)/ ۳۰۷؛ الانساب
 ۴/۴۰۹

ابن کاتب

ابوعلی حسن بن احمد الکاتب، از کبار مشایخ مصر بود. با «ابوبکر مصری» و «ابوعلی رودباری» صحبت داشت و مرید «ابوعلی مَشْتُولی» بود. آورده اند که «ابوعثمان مغربی» او را بسیار تکریم می کرد. در سال سیصد و چهل و اندی درگذشت.

طبقات الاولیا/ ۵۷؛ حلیۃ الاولیا/ ۱۰/ ۳۶۰؛ نتایج الافکار/ ۱/ ۱۹۷؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۹۶؛ نفحات الانس/ ۲۰۸؛ المنتظم/ ۶/ ۳۷۵؛ طبقات انصاری/ ۴۵۳؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۶۷؛ صفة الصفوة/ ۴/ ۳۲۳؛ طبقات سلمی/ ۳۸۶؛ اللمع/ ۲۰۶

ابن الکَرْنَبی

ابوجعفر (یا ابوالحسن) بن الکرنبی، از اجله مشایخ بغداد بود و از اقران «جنید». گویند از استادان «جنید» نیز بوده است. اطلاعات زیادی درباره او موجود نیست.

تاریخ بغداد/ ۱۴/ ۴۱۳؛ طبقات انصاری/ ۲۲۳؛ نفحات الانس/ ۸۲؛

ابن مسروق

ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق الطوسی، از مشایخ صوفیه قرن سوم؛ طوسی بود ولی در بغداد سکونت گزید. شاگرد «حارث محاسبی»، «سری سقطی»، «محمد بن منصور» و «محمد بن حسین برجلانی» بود و از استادان «ابوعلی رودباری». «جنید» از او روایت کرده است. در سال ۲۹۸، و به روایتی ۲۹۹ هجری درگذشت.

طبقات شعرانی/ ۱/ ۸۰؛ نتایج الافکار/ ۱/ ۱۶۹؛ طبقات سلمی/ ۲۳۷؛ حلیۃ الاولیا/ ۱۰/ ۲۱۳؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۳۲؛ سیر اعلام/ ۱۳/ ۴۹۴؛ تاریخ بغداد/ ۵/ ۱۰۰؛ صفة الصفوة/ ۴/ ۱۲۸؛ النجوم الزاهرة/ ۳/ ۱۷۵؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۲۳۱؛ شذرات الذهب/ ۲/ ۲۲۷؛ طبقات انصاری/ ۲۴۵؛ طبقات الاولیا/ ۸۹؛ کشف المحجوب/ ۱۸۵؛ تذکرة الاولیا/ ۵۵۴؛ نفحات الانس/ ۸۹

ابن منصور

ابوالمغیث حسین بن منصور الحلاج، از مردم بیضای فارس، عارف و شهید تصوف اسلامی؛ به واسطه و عراق بود و با «جنید» و «نوری» صحبت داشت. از شاگردان «عمرو بن عثمان مکی» بود. مشایخ درباره او اختلاف دارند. گروهی او را رد کرده اند و عده ای پذیرفته اند. «ابن عطا»، «شبلی»، «ابن خفیف»، «ابو القاسم نصرآبادی» و «ابوالعباس بن سرج» به کشتن وی رضا ندادند. در سال ۳۰۹ هجری به قتل رسید.

کشف المحجوب/ ۱۹۰؛ وفيات الاعيان/ ۱۴۰؛ شذرات الذهب/ ۲۳۳ و ۲۵۳؛ سير اعلام/ ۱۴/ ۳۱۳؛ نفحات الانس/ ۱۵۳؛ البداية و النهاية/ ۱۱/ ۱۵۲؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۹۲؛ تاريخ الخميس/ ۲/ ۳۴۷؛ سيرت ابن خفيف/ ۹۳؛ المنتظم/ ۶/ ۱۶۰؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۲۵۳؛ تاريخ بغداد/ ۸/ ۱۱۲؛ اعلام زرکلی/ ۲/ ۲۵۷؛ طبقات سلمی/ ۳۰۷؛ عرفان حلاج؛ طبقات الاوليا/ ۱۸۷؛ قوس زندگي منصور حلاج؛ مصايب حلاج؛ الانساب/ ۲/ ۲۹۲؛ تذكرة الاوليا/ ۵۸۳؛ تاريخ نيشابور/ -/ ۲۸۵۰؛ تاريخ الادب العربي/ ۴/ ۶۶

ابن يزدانيار

ابوبکر حسين بن علي بن يزدانيار أرموى؛ از مشايخ أرميه (اروميه) بود. در تصوف طريقتي خاص داشت. به علوم ظاهر و معارف عالم بود. اقوال بعضی از مشايخ عراق را انکار می کرده است و بعضی مشايخ چون «شبلې» او را انکار کرده اند. اطلاعات زيادی از او موجود نیست.

نتايج افکار/ ۱/ ۲۰۱؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۹۷؛ مناقب بايزيد/ ۱۰۴ و ۱۰۶؛ اللمع/ ۱۸۰؛ طبقات سلمی/ ۴۰۶؛ نفحات الانس/ ۱۸۷؛ تاريخ گزيده/ ۶۵۸؛ طبقات الاوليا/ ۳۳۵؛ حلية الاوليا/ ۱۰/ ۳۶۲؛ طبقات انصاری/ ۴۶۲؛ تاريخ نيشابور/ -/ ۲۸۷۲

ابواحمد صغير

ابواحمد حسن بن علي شیرازی، از ياران و مریدان «ابن خفيف شیرازی» بود. پسرش، ابو عبدالله صوفي از او روايت کرده است. در سال ۳۸۵ هجری درگذشت.
تذكرة الاوليا/ ۵۷۵

ابواحمد قلانسی

ابواحمد مصعب بن احمد القلانسی المروزی، از صوفیة مروزی الاصل بود که در بغداد زندگی می کرده است. «ابن الاعرابی» با او مصاحب، و در تصوف بدو منسوب بوده است. وی از اقربان «جنید» و «رویم» بود. سال ۲۷۰، و به قولی ۲۹۰ هجری درگذشت.
طبقات انصاری/ ۲۹۲؛ احیاء علوم/ ۵/ ۳۲۶ و ۳۳۷؛ النجوم الزاهرة/ ۳/ ۶۶؛ تاريخ بغداد/ ۳/ ۱۱۴؛ حلية الاوليا/ ۱۰/ ۳۰۶؛ سير اعلام/ ۱۳/ ۱۷۰؛ اللباب/ ۳/ ۱۵؛ نفحات الانس/ ۱۰۹

ابو احمد کبیر

ابو احمد فضل بن محمد، از یاران و مریدان «ابن خفیف شیرازی» بود. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

تذکره الاولیا/ ۵۷۵

ابو احمد مغازلی

ابو احمد مغازلی هم عصر «ابو محمد جریری» بود. در طبقات الصوفیه انصاری، سخنی از او در باب «نوری» و «جنید» نقل شده است. در نفحات الانس، جمله‌ای از وی در باب «ابراهیم آجری» آمده است. در تذکره الاولیا و احیاء علوم به جای «ابو احمد»، «ابو محمد» ضبط شده است. از زندگی و احوال او اطلاعی در دست نیست.

طبقات انصاری/ ۱۹۱؛ صفة الصفوة ۲/ ۴۶۱؛ احیاء علوم ۵/ ۵۹۴؛ نفحات

الانس/ ۴۳

ابوبکر اشکیب

از این شخص در مراجع مختلف، اطلاعی به دست نیامد. شاید «ابوبکر اسکاف» باشد که نام او در نفحات الانس، فضایل بلخ، تاریخ ملازاده، سیرت ابن خفیف و معجم المؤلفین هم آمده است. استاد «فروزانفر» نیز یک جا آن را به همین صورت ضبط کرده است.^۱ طبق معرفی «کحاله»، ابوبکر محمد بن احمد الاسکاف البلخی در سال ۳۳۳ هجری درگذشته است^۲ و «ملازاده» هم در تاریخ خود، درگذشت او را ۳۱۳ آورده است.^۳ به نظر می‌رسد شخص اخیر الذکر، غیر از «ابوبکر اسکاف» موصوف در رساله قشیریه باشد زیرا به تصریح متن رساله، وی از معاصران «امام قشیری» بوده است.^۴

ابوبکر دُقی

ابوبکر محمد بن داود الدینوری الدُقی الدمشقی، از اقران «ابوعلی رودباری» و شاگرد «زقاق کبیر» بود. با «ابوبکر مصری»، «جنید» و «ابن جلا» مصاحبت داشت. در بغداد زندگی می‌کرد سپس به دمشق رفت و در سال ۳۵۹ هجری در همانجا درگذشت.

طبقات انصاری/ ۵۰۵؛ نتایج الافکار ۲/ ۳؛ طبقات شعرانی ۱/ ۱۰۲؛ نفحات

۲ - معجم المؤلفین: ج ۸، ص ۳۲

۱ - ترجمه رساله قشیریه: ص ۲۰۲

۳ - تاریخ ملازاده: احمد بخاری، ص ۳۸

۴ - ترجمه رساله قشیریه: ص ۷۰۸؛ و همچنین الرسالة القشیریه: تحقیق معروف زربو و...، ص ۳۷۰

الانس/ ۱۹۲؛ تاریخ بغداد ۵/ ۲۶۶؛ اللباب ۱/ ۴۲۲؛ طبقات سلمی ۴۴۸/؛
طبقات الاولیا/ ۳۰۶؛ الانساب ۲/ ۴۸۶؛ سیر اعلام ۱۶/ ۱۳۸

ابوبکر رازی

ابوبکر محمد بن عبدالله بن عبدالعزيز بن شادان المقری الرازی، از کبار مشایخ خراسان بود و در نیشابور زندگی می‌کرد. استاد «ابوعبدالرحمن سلمی»، و شاگرد «ابوبکر بیکندی» بود. محضر «ابوعلی ثقفی» را دریافت کرده بود. «سلمی» در طبقات خود، از طریق او، روایات زیادی از بزرگان صوفیه نقل کرده است. در سال ۲۷۶ هجری درگذشت.
طبقات انصاری/ ۵۲۵؛ نفحات الانس/ ۲۳۵؛ طبقات الاولیا (تعلیقات)/ ۳۳۲؛
تاریخ بغداد ۵/ ۴۶۴؛ طبقات سلمی/ فهرست اعلام؛ شذرات الذهب ۳/ ۸۷؛ سیر
اعلام ۱۶/ ۳۶۴

ابوبکر زقاق

ابوبکر احمد بن نصر زقاق مصری، استاد «ابوبکر زقاق صغیر» و «ابوبکر دقی»، و از اصحاب و اقران «جنید» بوده است. در سال ۲۹۰ هجری درگذشت. در برخی منابع، نام او «محمد بن عبدالله» ضبط شده است.

طبقات انصاری/ ۴۳۴؛ نفحات الانس/ ۱۸۰؛ جامع کرامات ۱/ ۴۸۲؛ تاریخ
گزیده/ ۶۴۵؛ النجوم الزاهرة ۳/ ۱۳۱؛ طبقات الاولیا/ ۹۱؛ الانساب ۳/ ۱۶۰؛
اللمع/ فهرست اعلام؛ حلیة الاولیا ۱۰/ ۳۴۴؛ اللباب ۱/ ۵۰۵

ابوبکر صیدلانی

ابوبکر صیدلانی اهل فارس، و از دوستان و مریدان «شبلی» بود. در نیشابور هم فوت کرده است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.
نفحات الانس/ ۱۸۸؛ تذکرة الاولیا/ ۷۲۰

ابوبکر طمستانی

ابوبکر طمستانی اهل فارس، و از شاگردان «شبلی» و «ابراهیم دباغ شیرازی» بود. آورده‌اند «شبلی» او را بسیار تکریم می‌کرد. به نیشابور سفر کرد و در سال ۳۴۰ هجری همانجا درگذشت.

حلیة الاولیا ۱۰/ ۳۸۲؛ نتائج الافکار ۲/ ۸؛ طبقات شعرانی ۱/ ۱۰۴؛ طبقات
انصاری/ ۵۱۴؛ مجمل فصیحی/ - ۳۴۰؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۹۰؛ تاریخ
گزیده/ ۶۵۴؛ طبقات الاولیا/ ۳۵۳؛ شرح شطحیات/ ۳۲۸؛ طبقات
سلمی/ ۴۷۱

ابوبکر عطوفی

ابوبکر محمد بن علی بن الحسن بن وهب العطوفی، از صوفیان محدث و از شاگردان «جنید» بود که در بغداد زندگی می‌کرد. بعدها به شام رفت و آنجا ساکن شد و حدیث می‌گفت. او را محدثی ثقة دانسته‌اند. در سال ۳۴۵ هجری در رمله وفات یافت.

الانساب ۴/۲۱۰، نفحات الانس ۱۹۰/۲، اللباب ۲/۱۴۲، طبقات انصاری ۴۶۵/۴، حلیه الاولیا ۱۰/۲۶۴، تاریخ بغداد ۳/۷۹

ابوبکر بن عفان

از شخصیت و احوال او اطلاعی بدست نیامد جز این که «شریبه» در تعلیقات خود بر طبقات سلمی، او را داماد «مهدی بن حفص» معرفی نموده که اهل حدیث، او را به دروغ‌گویی متهم کرده‌اند.

طبقات سلمی (تعلیقات) ۴۵/

ابوبکر قحطبی

ابوبکر قحطبی از صوفیه قرن چهارم، و از شاگردان «ابوعثمان حیری» بود. در سال ۲۹۸ هجری درگذشته است.

شرح تعرف / فهرست اعلام، نفحات الانس ۱۷۹/۲، کشف الاسرار ۲/۱۰۹

ابوبکر کتانی

ابوبکر محمد بن علی بن جعفر البغدادی الکتانی، معروف به «سراج الحرم»، اهل بغداد، و از اصحاب «جنید» بود. به مکه رفت و سالهای زیادی مجاور کعبه بود تا این که در سال ۳۲۲ هجری همانجا به رحمت حق پیوست.

حلیه الاولیا ۱۰/۳۵۷، طبقات سلمی ۳۷۳/۲، نفحات الانس ۱۸۱/۲، العبر ۲/۱۹۴، الانساب ۵/۳۲، تاریخ بغداد ۳/۷۴، صفة الصفوة ۲/۴۵۵، تاریخ نیشابور - ۲۸۶۴، تذکرة الاولیا ۵۶۴/۲، طبقات الاولیا ۱۴۴/۲، مرآة الجنان ۲/۲۸۶، اللباب ۳/۲۸، اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/۶۴۷، شذرات الذهب ۲/۲۶۶، طبقات انصاری ۴۳۸/۱، نتایج الافکار ۱/۱۹۴، سیر اعلام ۱۴/۵۳۳، طبقات شعرانی ۱/۹۴، جامع کرامات ۱/۱۷۶

ابوبکر واسطی

ابوبکر محمد بن موسی الواسطی، در فرغانه متولد شد؛ جوانی را در بغداد گذراند سپس به خراسان و مرو برگشت. آورده‌اند کسی در اصول تصوف چون او سخن نگفته است.

به «ابن الفرغاني» نیز شهرت دارد. از قدمای اصحاب «جنید» و «نوری» بود، و «ابوالعباس سیاری» از شاگردان او بوده است. «سلمی» در طبقات خود آورده است که از سخنان او در عراق چیزی نشنیدم و دلیلش آنست که او هنوز جوان بود که از عراق خارج شد و استادانش زنده بودند. بیشتر سخنانش در مرو و ابیورد بوده است. حدود سال ۳۲۰ هجری در مرو درگذشت.

طبقات شعرانی ۸۵/۱؛ حلیه الاولیا ۳۴۹/۱۰؛ جامع کرامات ۱۷۵/۱؛ طبقات سلمی ۳۰۲/۱؛ تاریخ التراث ۱۵۴/۴؛ نتایج افکار ۱۷۸/۱؛ کشف المحجوب ۱۹۴/۱؛ المنتظم ۲۶۲/۶؛ تذکرة الاولیا ۷۳۲/۱؛ اعلام زرکلی ۳۳۹/۷؛ تاریخ بغداد ۲۴۴/۳؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۴۸؛ طبقات الاولیا ۱۴۸/۱؛ طبقات انصاری ۴۳۲/۱؛ شرح شطحات ۴۰/۱؛ نفحات الانس ۱۷۹/۱؛ تاریخ الادب العربی ۷۳/۴

ابوبکر وراق

ابوبکر محمد بن عمر الحکیم الوراق الترمذی، در اصل ترمذی بود ولی در بلخ اقامت گزید. با «احمد بن خسرویه» صحبت داشت. گویند کتاب‌های زیادی در تصوف و فقه و موضوعات ادبی تألیف کرد. از آثار او العالم والمتعلم را نام برده‌اند. در سال ۲۸۰ هجری درگذشت.

طبقات سلمی ۲۲۱/۱؛ حلیه الاولیا ۲۳۵/۱۰؛ نتایج افکار ۱۶۶/۱؛ تاریخ التراث ۱۲۸/۴؛ معجم المؤلفین ۷۸/۱۱؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۲۹؛ طبقات شعرانی ۷۸/۱؛ صفة الصفوة ۱۶۵/۴؛ طبقات الاولیا ۳۷۴/۱؛ طبقات انصاری ۳۱۷/۱؛ کشف المحجوب ۱۷۹/۱؛ نفحات الانس ۱۲۳/۱؛ تذکرة الاولیا ۵۳۴/۱

ابوتراب نخشبی

ابوتراب عسکر بن حصین نخشبی، صوفی محدث، و از مشایخ بزرگ خراسان بود. با «ابوحاتم عطاء بصری» و «حاتم اصم بلخی» مصاحبت داشت. استاد «ابوعبدالله جلا» و «ابوعبید بصری» بود. سال ۲۴۵ هجری در بادیه درگذشت.

طبقات الشافعیه ۳۰۶/۲؛ طبقات انصاری ۹۰/۱؛ طبقات سلمی ۱۴۶/۱؛ سیر اعلام ۵۴۵/۱۱؛ جامع کرامات ۳۰۴/۲؛ تذکرة الاولیا ۳۵۶/۱؛ طبقات شعرانی ۷۱/۱؛ اعلام زرکلی ۲۵/۵؛ الانساب ۴۷۳/۵؛ حلیه الاولیا ۴۵/۱۰؛ النجوم الزاهرة ۳۲۱/۲؛ شذرات الذهب ۱۰۸/۲؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۱۴؛ صفة الصفوة ۱۷۲/۴؛ طبقات الاولیا ۳۰۶/۱؛ کشف المحجوب ۱۵۱/۱؛ نفحات الانس ۴۹/۱؛ تاریخ بغداد ۳۱۵/۱۲

ابوجعفر حدّاد

ابوجعفر حدّاد، نام دو نفر از صوفیه است که یکی به ابوجعفر حدّاد کبیر شهرت دارد و دیگری به ابوجعفر حدّاد صغیر. ابوجعفر حدّاد کبیر از شیوخ صوفیه بود. در بغداد زندگی می‌کرد سپس به دمشق سفر کرد. او از نزدیکان «جنید»، «رویم» و «ابوتراب نخشی» بود. ابوجعفر حدّاد صغیر، مصری بود و از اصحاب «ابوجعفر حدّاد کبیر» تاریخ بغداد ۴۱۲/۱۴؛ نفحات الانس/ ۱۷۲؛ طبقات سلمی (تعلیقات)/ ۲۳۴؛ طبقات انصاری/ ۴۱۸؛ حلیه الاولیا/ ۱۰؛ ۳۳۹؛ طبقات انصاری/ ۴۱۸

ابوجعفر بن الفرّج

ابوجعفر محمد بن یعقوب الفرّج، معروف به «ابن فرجی»، از صوفیان فقیه و محدث، و از اصحاب «ابوتراب نخشی»، «حارث محاسبی» و «ذوالنون مصری» بود. نوشته‌اند مال زیادی به ارث برده بود که همه را بر فقرا و نساک، و یا در راه کسب علم انفاق کرد. در در رمله مقیم شد و در همانجا مجلس وعظ داشت. کتاب‌های صفة المریدین و الورع از جمله آثار صوفیانه اوست. از نظر فقهی و حدیث هم جایگاه بزرگی داشت. مرگ او را بعد از سال ۲۷۰، و به روایتی ۲۹۰ هجری در رمله ذکر کرده‌اند. سیر اعلام/ ۲۸۰/ ۱۵؛ طبقات سلمی (تعلیقات)/ ۱۴۶؛ اللباب/ ۲/ ۲۰۲؛ اعلام زرکلی/ ۱۶/ ۸؛ حلیه الاولیا/ ۱۰؛ ۲۸۷؛ الانساب/ ۴/ ۳۶۰

ابوالحارث الاولاسی

ابوالحارث فیض بن الخضر الاولاسی، از مشایخ بزرگ شام و از شاگردان «ابراهیم سعد علوی» بود. با «ذوالنون» معاصر بود اما موفق به دیدار او نشده بود. در سال ۲۹۷ هجری درگذشت.

حلیه الاولیا/ ۱۵۶/ ۱؛ اللباب/ ۷۶/ ۱؛ النجوم الزاهرة/ ۳/ ۱۷۰؛ الانساب/ ۱/ ۲۲۹؛ طبقات انصاری/ ۲۵۴؛ المنتظم/ ۱/ ۹۳؛ نفحات الانس/ ۳۹؛ صفة الصفوة/ ۲۸۱/ ۴

ابوالحسن بوشنجی

ابوالحسن علی بن احمد بن سهل بوشنجی، از بزرگان صوفیه خراسان در قرن چهارم؛ «ابوعثمان حیری» را دیده بود. در عراق با «ابوالعباس عطا» و «جریری»، و در شام با «طاهر مقدسی» و «بوعمرو دمشقی» صحبت داشت. سرانجام به نیشابور آمد و در سال ۳۴۸ هجری همانجا درگذشت.

طبقات الاولیا/ ۲۵۲، حلیه الاولیا/ ۱۰/ ۳۷۹، طبقات الشافعیه/ ۳/ ۳۴۴، تذکره الاولیا/ ۵۲۱، طبقات انصاری/ ۴۹۷، طبقات شعرانی/ ۱/ ۱۰۳، طبقات سلمی/ ۴۵۸، المنتظم/ ۶/ ۳۹۱، نفحات الانس/ ۲۳۰

ابوالحسن خرقانی

ابوالحسن علی بن احمد بن سلمان خرقانی، صدر عارفان قرن پنجم و یکی از نمونه‌های شگفت آور تصوف ایران و اسلام؛ امی بود، با این همه، قطب زمانه و قبله عارفان روزگار خود به حساب می‌آمد. امثال امام «قشیری» و «شیخ الاسلام انصاری» همواره آرزوی دیدار او را داشتند. کتابی به نام نورالعلوم که نمونه‌ای از گفته‌های اوست، از او باقی مانده است. در سال ۴۲۵ درگذشت.

الانساب/ ۲/ ۳۴۷، تلیس ابلیس/ ۳۳۹، اللباب/ ۱/ ۳۵۶، تذکره الاولیا/ ۶۶۱، طبقات انصاری/ ۴۳۱ و ۶۲۸، نامه‌های عین القضاة/ ۱/ ۹۳، ۲۱۲، ۲۸۵ و ۱۱۲/ ۲، کشف الاسرار/ ۲/ ۵۶۳، ۱۸/ ۶، ۱۳۴/ ۸ و ۳۲۷، نورالعلوم و مقدمه مینوی بر آن، اسرار التوحید (تعلیقات)/ ۲/ ۶۵۰، کشف المحجوب/ ۲۰۴، تمهیدات/ ۱۳۴

ابوالحسن سیروانی

ابوالحسن علی بن جعفر بن داود سیروانی، از سیروان مغرب بود و در دمیاط اقامت داشت. شاگرد «سیروانی کبیر»، و خادم «ابرهیم خواص» بود. با بسیاری از مشایخ، از جمله «جنید»، «شبلی»، «ابوبکر مصری»، «کتانی»، «ابوالخیر اقطع» مصاحبت داشت. تاریخ بغداد/ ۱۱/ ۳۹۲، طبقات انصاری/ ۵۶۷، طبقات سلمی (تعلیقات)/ ۵۱، نفحات الانس/ ۲۷۷، طبقات الاولیا/ ۲۹۷

ابوالحسن الصائغ

ابوالحسن علی بن محمد بن سهل الصائغ الدینوری، از پیران عصر، و مشایخ دینور بود. مقیم مصر شد. در سال ۳۳۰، و به قولی ۳۳۱ هجری درگذشت. «قشیری» وفات او را به سال ۳۰۳ هجری ذکر کرده است که اشتباه به نظر می‌رسد^۱

طبقات انصاری/ ۴۰۳، نفحات الانس/ ۱۶۵، طبقات الاولیا/ ۱۵۹ و ۳۴۹، طبقات شعرانی/ ۱/ ۸۷، طبقات سلمی/ ۳۱۲، نتایج الافکار/ ۱/ ۱۸۰، تذکره

الاولیا/ ۷۳۰؛ البداية و النهاية ۱۱/ ۲۳۱؛ حلیة الاولیا ۱۰/ ۳۵۳؛ المنتظم
۳۲۸/ ۶؛ صفة الصفوة ۴/ ۷۸؛ شذرات الذهب ۲/ ۳۳۰؛ مرآة الجنان ۲/ ۳۱۰

ابوالحسن همدانی علوی

ابوالحسن محمد بن ابی اسماعیل علی بن الحسن همدانی، از معاصران «شیخ جعفر خلدی»، و از مریدان «ابراهیم خواص» بود. وقتی «ابوالحسن بوشنجی» درگذشت، «ابوالحسن علوی» او را غسل نمود و دفن کرد. وفات او در ۳۹۵ هجری بوده است.
طبقات الاولیا/ ۲۵۲؛ تذکرة الاولیا/ ۶۰۶

ابوالحسن درّاج

ابوالحسن سعید بن حسین درّاج، اهل بغداد بود و از مصاحبان «ابراهیم خواص». آورده‌اند اهل سفر نبود، فقط یک بار به شام رفت و یک بار هم برای زیارت «یوسف بن حسین رازی» نیز به ری آمد. در سال ۳۲۰ هجری درگذشت.
نفحات الانس/ ۱۷۷؛ ترجمه احیاء علوم/ ۶۵۰؛ تاریخ بغداد ۹/ ۱۰۵؛ طبقات
انصاری/ ۴۲۸؛ الانساب ۲/ ۴۶۶؛ سیرت ابن خفیف/ ۶۸، ۷۲ و ۱۸۷؛ اللباب
۴۱۴/ ۱؛ حلیة الاولیا/ فهرست اعلام

ابوالحسن دیلمی

ابوالحسن (ابوالحسن) علی دیلمی از صوفیه قرن چهارم، و از معاصران «ابوعبدالله خفیف» بود. مرحوم «فروزانفر» به نقل از شدّ الازارکنیه او را «ابوالحسن» آورده است. از احوال او اطلاعی به دست نیامد.

ابوالحسن زنجانی

از معاصران «ابراهیم خواص» و «ابوبکر شبلی» بود و از آن دو روایت می‌کرده است. «عبدالرحمن سلمی» با یک واسطه (ابوبکر رازی) از او در طبقات خود روایت کرده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.
طبقات سلمی/ ۲۸۶؛ طبقات الاولیا/ ۲۱۴ و ۳۳۲

ابوالحسن فارسی

ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم فارسی، از بزرگان صوفیه در قرن چهارم، و از معاصران «ابومحمد جریری»، «کتانی»، «ابن عطا»، «ابراهیم بن فاتک» و «حسن علویه» بود. «سلمی» در طبقات خود سخنان بسیاری را از طریق ابوالحسن فارسی، از بزرگان

تصوف نقل کرده است. این شخص غیر از «ابوالحسین هند فارسی» است که شرحش بعداً خواهد آمد.

طبقات سلمی / فهرست اعلام

ابوالحسین قرافی

ابوالحسین (ابوالحسن) علی بن عثمان بن نصیر قرافی، از صوفیه مصر و شاگرد «ابوالخیر اقطع» و «ابوالحسن صائغ» بود و از آن دو روایت می‌کرده است. می‌گویند حدود ۱۱۰ سال عمر کرد و در سال ۳۸۰ هجری درگذشت.

طبقات انصاری / ۵۲۰، نفحات الانس / ۲۳۳، طبقات الاولیا / ۱۹۲

ابوالحسین مالکی

ابوالحسین احمد بن سعید مالکی، از صوفیه عراق بود. در بغداد زندگی می‌کرد و با «جنید»، «نوری» و «خیرالنساج» صحبت داشت، به طرطوس رفت و همانجا درگذشت.

طبقات انصاری / ۴۲۹، طبقات الاولیا / ۱۹۸، تاریخ بغداد / ۱۷۲، نفحات

الانس / ۱۷۸، طبقات سلمی / ۳۲۳

ابوالحسین نوری

ابوالحسین احمد بن محمد النوری البغوی البغدادی، معروف به «ابن البغوی»، از مشایخ بزرگ بغداد بود. با «سری»، «محمدعلی قصاب» و «ابن ابی الحواری» مصاحبت داشت. از اقربان «جنید» بود و «ذوالنون» را دریافته بود. در سال ۲۹۵ هجری درگذشت.

کشف المحجوب / ۱۶۴، نفحات الانس / ۷۸، النجوم الزاهرة / ۱۶۳/۳، سیرت

ابن خفیف / ۵۸، جامع کرامات / ۴۸۳/۱، طبقات سلمی / ۱۶۴، البدایة و

النهاية / ۱۱/۱۱۹، ترجمة احياء علوم / ۷۶۴، طبقات انصاری / ۱۹۰، تذكرة

الاولیا / ۴۶۴، صفة الصفوة / ۲/۴۳۹، طبقات الاولیا / ۶۲، المنتظم / ۷۷/۶، تاریخ

بغداد / ۵/۱۳۰، طبقات شعرانی / ۷۴/۱، حلیة الاولیاء / ۱۰/۲۴۹، تاریخ

نیشابور / -۲۸۱۸

ابوالحسین وراق

ابوالحسین محمد بن سعد الوراق، از مشایخ بزرگ نیشابور و از قدمای ایشان بود. با «ابو عثمان خیری» مصاحبت داشت. قبل از سال ۳۲۰ هجری درگذشت.

طبقات انصاری / ۴۲۸، البدایة و النهایة / ۱۱/۱۹۰، حلیة الاولیا / ۱۰/۲۴۶، تاریخ

نیشابور / -۲۸۴۷، طبقات شعرانی / ۷۸/۱، نفحات الانس / ۱۷۷، طبقات

الاولیا / ۳۸۵، طبقات سلمی / ۲۹۹، المنتظم / ۶/۲۴۰

ابوالحسین بن هندو

ابوالحسین علی بن هندو القرشی الفارسی، از مشایخ فارس بود. با «جعفر حدّاد»، «عمرو بن عثمان»، «جنید» و «ابو عبدالله خفیف» صحبت داشت. مقداری از سخنان او در کتب تصوف نقل گردیده است.

طبقات انصاری/ ۴۸۸؛ طبقات الاولیا/ ۱۴۹؛ طبقات شعرانی/ ۹۷/۱؛ حلیۃ الاولیا/ ۳۶۲/۱۰؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۷۰؛ شرح شطحیات/ ۴۱؛ طبقات سلمی/ ۳۹۹؛ نفحات الانس/ ۲۲۴

ابوحفص حدّاد

ابوحفص عمرو بن سلمة الحداد نیشابوری، از مشایخ بزرگ و صاحبان نظریهٔ ملامت در عرفان، از مردم کورآباد نیشابور بود و از دوستان «احمد بن خسرویه»، «ابو عثمان حیری» و «شاه شجاع کرمانی» منتسب به اویند. مردی عامی بود و عربی نمی دانست. دکان آهنگری داشت و در نتیجهٔ حالتی که به او دست داد، همهٔ کارها را رها کرد. جاذبهٔ سخنان او در باب فتوت، همهٔ صوفیان بغداد را شیفتهٔ او کرد. سال وفات او را ۲۶۷ و ۲۷۰ هجری نوشته اند. (تعلیقات اسرار التوحید ۲/ ۶۵۳)

کشف المحجوب/ ۱۵۴؛ طبقات انصاری/ ۱۱۳؛ جامع کرامات/ ۴۱۱/۲؛ طبقات سلمی/ ۱۱۳؛ نفحات الانس/ ۵۶؛ صفة الصفوة/ ۴/ ۱۱۸؛ الانساب/ ۲/ ۱۸۱؛ حلیۃ الاولیا/ ۱۰/ ۲۲۹؛ سیر اعلام/ ۱۲/ ۵۱۰؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۷۹۱؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۷۰؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۱۷۹؛ شذرات الذهب/ ۲/ ۱۵۰؛ تذکرة الاولیا/ ۳۹۰

ابوحلمان دمشقی

ابوحلمان صوفی، اهل شام بود و در قرن چهارم زندگی می کرد. «ابو عبدالله رازی» از او روایت می کرده است. پیروان او به حلول و اباحه متهم هستند. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

کشف المحجوب/ ۳۳۴؛ طبقات سلمی (تعلیقات)/ ۳۱۹

ابوحمزه بغدادی البزاز

ابوحمزه محمد بن ابراهیم بغدادی البزاز، از مشایخ عراق و از اولاد «عیسی بن أبان» بود. با «ابوتراب نخشی» معمولاً هم سفر بود. با «سری» و «بشر حافی» مصاحبت داشت. «ابوبکر کتانی» و «خیر نساج» از او روایت کرده اند. گویند وقتی در مسجد جامع مدینه

سخن می‌گفت، حالش دگرگون گشت و از کرسی افتاد و درگذشت. سال وفات او ۲۸۹ هجری بوده است.

تاریخ بغداد ۱/ ۳۹۰؛ طبقات شعرانی ۱/ ۸۵؛ الفهرست ۲۷۷/؛ نتایج الافکار ۱/ ۱۷۷؛ کشف المحجوب ۱۹۴؛ طبقات انصاری ۱۴۸؛ سیر اعلام ۱۳/ ۱۶۵؛ طبقات سلمی ۲۹۵؛ نفحات الانس ۷۰/؛ تذکرة الاولیا ۷۲۳؛ طبقات الاولیا ۱۵۰؛ جامع کرامات ۱/ ۴۴۹؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۴۶؛ تاریخ‌گزیده ۶۴۵

ابوحمزة خراسانی

اهل محله ملقباد نیشابور بود و با مشایخ بغداد مصاحبت داشت. از اقران «جنید»، و از مریدان «ابوتراب نخشی» بود. با «ابوتراب نخشی» و «ابوسعید خراسانی» هم‌سفر بوده است. او را از جوان‌ترین مشایخ و پرهیزگارترین آنها به حساب آورده‌اند. در سال ۲۹۰ هجری درگذشت.

طبقات شعرانی ۱/ ۸۸؛ نتایج الافکار ۱/ ۱۸۵؛ کشف المحجوب ۱۸۳؛ طبقات انصاری ۱۴۴؛ جامع کرامات ۱/ ۴۴۹؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۵۳؛ تذکرة الاولیا ۵۵۱/؛ نفحات الانس ۶۹؛ تاریخ‌گزیده ۶۴۵؛ طبقات سلمی ۳۲۶؛ طبقات الاولیا ۱۵۵

ابوالخیر الأقطع التینانی

ابوالخیر حماد بن عبدالله الاقطع التینانی، اصل او از مغرب بوده است. زنبیل بافی می‌کرد. با «ابن جلا» دوستی داشت. «ابوالحسن قرافی» از مریدان او بود. گویند با درندگان و حیوانات زهردار مؤانست داشت. حدود ۳۴۰ هجری وفات کرد.

طبقات شعرانی ۱/ ۹۳؛ نتایج الافکار ۱/ ۱۹۳؛ کشف المحجوب ۳۹۱؛ طبقات انصاری ۴۷۱؛ طبقات سلمی ۳۷۰؛ الانساب ۱/ ۵۰۱؛ المنتظم ۶/ ۳۷۶؛ جامع کرامات ۱/ ۴۵۰؛ حلیة الاولیا ۱۰/ ۳۷۷؛ صفة الصفوة ۴/ ۲۸۲؛ سیر اعلام ۱۶/ ۲۲؛ البداية و النهایة ۱۱/ ۲۵۹؛ تذکرة الاولیا ۵۴۸؛ اللباب ۱/ ۱۹۰؛ نفحات الانس ۲۱۴؛ طبقات الاولیا ۱۹۰

ابوالخیر عسقلانی

ظاهراً از صوفیه خراسان بود که به بغداد رفت و همانجا درگذشت. درباره او آگاهی دیگری به دست نیامد.

طبقات انصاری ۴۷۳؛ نفحات الانس ۲۲۰

ابودجانه

این شخص ظاهراً غیر از سماک بن خرشه، صحابی مکنی به «ابودجانه» است که در واقعه یمامه در سال دوازدهم هجری به قتل رسید. چون طبق نقل «قشیری» و «خواجه عبدالله» این شخص از «ذوالنون مصری» روایت می‌کرده است.

طبقات الصوفیه انصاری ۱۲/

ابوریع واسطی

از صوفیه هم عصر داود طائی بوده است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.

تذکره الاولیا/ ۲۶۶

ابوسعید خَراز

ابوسعید احمد بن عیسی الخراز، از بزرگان صوفیه در قرن سوم؛ اصلاً بغدادی بود، به مصر رفت سپس مجاور مکه شد. از شاگردان «محمد بن منصور طوسی» بود و با «ذوالنون»، «ابوعبید بسری»، «سری» و «بشر حافی» مصاحبت داشت. او خود را شاگرد «جنید» به حساب می‌آورد اما قبل از او در سال ۲۷۹، به قولی ۲۸۶ هجری درگذشت.

تاریخ بغداد ۴/ ۲۷۶، نتایج الافکار ۱/ ۱۶۷، شذرات الذهب ۲/ ۱۹۲، طبقات انصاری ۱۵۹ و ۱۸۱، البدایة و النهایة ۱۱/ ۶۷، طبقات شعرانی ۱/ ۷۸، تاریخ گزیده ۶۴۵، تذکره الاولیا ۴۵۶، اللباب ۱/ ۳۵۴، کشف المحجوب ۱۸۰، جامع کرامات ۱/ ۳۹۱ و ۴۸۲، طبقات سلمی ۲۲۸، طبقات الاولیا ۴۰، تاریخ نیشابور - ۲۸۳۰، سیر اعلام ۱۳/ ۴۱۹، حلیة الاولیا ۱۰/ ۲۴۶، نفحات الانس ۷۲، کشف الاسرار ۷/ ۲۸۵ و ۴۱۷.

ابوسعید شَمَام

ممکن است ابوسعید حمزة بن محمد بن احمد شمامی باشد که از پدرش، و «ابویعلی مهلبی» روایت می‌کرده است. عین روایت «قشیری» را امام «محمد غزالی» نیز نقل کرده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

احیاء علوم ۴/ ۷۳۷، منتخب من السیاق ۳۱۸

ابوسعید قُرشی

از صوفیه قرن سوم و چهارم بود. از «ابن عطا» و «جابر بن زید» روایت می‌کرد و «همام بن حارث» نیز از او روایاتی دارد. جملاتی از او در حلیة الاولیا نقل شده است.

حلیة الاولیا ۱۰/ ۳۴۲

ابوسلیمان خَوّاص

از مشایخ مغرب، و از اقران «ابی الخیر» بود. در دمشق درگذشت.

طبقات انصاری/ ۵۲۱؛ جامع کرامات/ ۱/ ۴۵۹؛ نامه دانشوران/ ۲/ ۳۹۴؛ سیر اعلام/ ۸/ ۱۷۸؛ نفحات الانس/ ۲۳۴

ابوسلیمان دارانی

ابوسلیمان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه العنسی الدارانی، صوفی محدث، و از زهاد و عباد اهل شام بود. از «ربیع بن صبیح» و اهل عراق روایت می‌کرد. استاد «ابن ابی الحواری» بود و «ابن ابی الحواری» و «قاسم بن عثمان جوعی» از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۵۰ هجری وفات کرد.

تاریخ بغداد/ ۱۰/ ۲۴۸؛ البدایة و النهایة/ ۱۰/ ۲۷۸؛ سیر اعلام/ ۱۰/ ۱۸۲؛ شذرات الذهب/ ۲/ ۱۳؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۶۸؛ جامع کرامات/ ۲/ ۱۴۴؛ تاریخ نیشابور/ -۲۸۰۸؛ صفة الصفوة/ ۴/ ۲۲۳؛ اللباب/ ۱/ ۴۰۳؛ طبقات سلمی/ ۷۵؛ نفحات الانس/ ۳۵؛ تاریخ گزیده/ ۶۳۸؛ تذکرة الاولیا/ ۲۷۶؛ حلیة الاولیا/ ۹/ ۲۵۴؛ طبقات الاولیا/ ۳۸۶؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۲۹؛ کشف المحجوب/ ۱۳۹؛ طبقات انصاری/ ۴۳

ابوسهل خَشَّاب کبیر

ابوسهل عبدالواحد بن محمد بن الخشّاب الصوفی، اهل نیشابور، و هم عصر «قشیری» بود اما مصاحبتی با هم نداشته‌اند. وی قبل از «قشیری» درگذشت. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.

منتخب من السیاق/ ۵۱۸

ابوسهل صُعلوکی

ابوسهل محمد بن سلیمان صعلوکی، از صوفیان فقیه و محدث بود. با «شبلی»، «مرتعش» و «ابوعلی ثقفی» صحبت داشت. به ری، بصره، بغداد و اصفهان سفر کرد. سرانجام به موطن خود، یعنی نیشابور برگشت و مدتی رئیس نیشابور بود. از «ابن ابی حاتم» و «ابن اسحاق» حدیث شنید. «ابو عبدالله حاکم» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. در سال ۳۶۹ هجری در نیشابور درگذشت.

احیاء علوم/ ۴/ ۲۲۵ و ۷۳۷؛ شذرات الذهب/ ۳/ ۶۹؛ طبقات انصاری/ ۵۸۴؛ طبقات الاولیا/ ۲۱۵؛ الانساب/ ۳/ ۵۴۰؛ نفحات الانس/ ۳۱۷؛ العبر/ ۲/ ۳۹۲

مرآة الجنان ۲/۳۹۳، سیر اعلام ۱۶/۲۳۵، طبقات الشافعیه ۳/۱۶۷،
اللباب ۲/۵۵، وفيات الاعیان ۴/۲۰۴

ابوصالح

ابوصالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار، از اکابر مشایخ صوفیه و پیشوای فرقهٔ قِصَّاریه بود که آنان را حمدونیه و ملامتیه نیز می‌نامند. اندیشهٔ ملامت را در نیشابور او نشر داد. با «ابوتراب نخشبی» و «علی نصرآبادی» و «ابوحفص» دوستی و صحبت داشت و بر مذهب «ثوری» بود. در سال ۲۷۱ هجری در نیشابور درگذشت.

طبقات شعرانی ۱/۷۱، دایرة المعارف بستانی ۷/۱۷۳، کشف المحجوب ۱۵۶/۱،
حلیة الاولیا ۱۰/۲۳۱، الانساب ۴/۵۰۸، تاریخ گزیده ۶۴۴/۱، اعلام زرکلی
۲/۳۰۵، سیر اعلام ۱۳/۵۰، صفة الصفوة ۴/۱۲۲، طبقات انصاری ۱۲۱/۱،
تذکره الاولیا ۱/۴۰۱، طبقات سلمی ۱۲۳/۱

ابوطیب عَکّی

ابوطیب احمد بن مقاتل عَکّی، از صوفیهٔ قرن چهارم بغداد، معاصر با «شبلّی» و «جعفر خلدی» بود. از «شبلّی» روایاتی دارد. «ابونصر سراج» هم از او روایت کرده است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.

المع/فهرست اعلام، طبقات سلمی/فهرست اعلام، طبقات انصاری ۲۷۹/۱

ابوالعباس بغدادی

ابوالعباس محمد بن الحسن بن سعید بن الخشاب المخرمی البغدادی، در نیشابور زندگی می‌کرد. «ابوعبدالرحمن سلمی» و «ابوعبدالله حاکم» از شاگردان او بودند. از «شبلّی» و «محمد بن عبدالله الفرغانی» روایاتی دارد. مدتی در بغداد مقیم بود سپس به مکه رفت و در سال ۳۶۱ هجری همانجا درگذشت.

طبقات سلمی/فهرست اعلام، تاریخ التراث ۴/۱۵۹، تاریخ بغداد ۲/۲۰۹

ابوالعباس دینوری

ابوالعباس احمد بن محمد دینوری، از مشایخ صوفیه در قرن سوم؛ در دینور متولد شد، به نیشابور رفت و از درک صحبت «عبدالله خراز»، «ابومحمد جریری»، «ابن عطا» و «رویم» بهره‌مند شد. سلسلهٔ خود را به «یوسف بن حسین رازی» می‌پیوست. در نیشابور مجلس وعظ داشت. سپس به سمرقند رفت و در سال ۳۴۰ هجری همانجا درگذشت.

نتایج الافکار ۹/۲؛ نامه دانشوران ۶۱/۴؛ تاریخ نیشابور -/۲۸۹۲؛ طبقات سلمی
/۴۷۵؛ حلیه الاولیا ۱۰/۳۸۳؛ طبقات شعرانی ۱۰۴/۱؛ طبقات انصاری ۳۶۳/

ابوالعباس زوزنی

ابوالعباس ولید بن احمد بن محمد بن الولید الزوزنی، از صوفیان محدث بود. در نیشابور سکونت داشت. برای استماع حدیث به ری، بغداد، شام، مصر و حجاز سفر کرد. «ابوعبدالله حاکم» از او روایت کرده است. در سال ۲۷۶ هجری درگذشت.
الانساب ۱۷۶/۳؛ اللباب ۵۱۲/۱

ابوالعباس سیّاری

ابوالعباس قاسم بن قاسم سیاری، از صوفیه قرن چهارم؛ مروی بود و دخترزاده «احمد بن سیار». آورده اند که میراث پدر بسیار داشت، جمله بداد و دو تار موی پیغمبر (ص) بخیرید، خداوند تعالی او را به برکت آن موی توبه داد و به صحبت «ابوبکر واسطی» افتاد و امام صنفی از صوفیه شد که به سیاریه مشهورند. در سال ۳۴۲، به قولی ۳۴۴ هجری در مرو درگذشت.

حلیه الاولیا ۱۰/۳۸۰؛ طبقات شعرانی ۱۰۲/۱؛ نتایج الافکار ۳/۲؛ المنتظم
/۳۷۶؛ طبقات سلمی /۴۴۰؛ طبقات الاولیا /۳۶۶؛ اللباب ۱/۵۸۴؛ نفحات
الانس /۱۴۷؛ تذکرة الاولیا /۷۷۷؛ شرح شطحیات /۴۰؛ الانساب ۳/۳۵۲؛
النجوم الزاهرة ۳/۳۰۹؛ شذرات الذهب ۲/۳۶۴؛ تاریخ نیشابور -/۲۸۷۹؛
العبر ۲/۲۶۰؛ طبقات انصاری /۳۶۴

ابوالعباس صیّاد

از صوفیه قرن سوم بود و در مصر زندگی می کرد. طبق نقل «قشیری» و «سلمی» از معاصران «ابوسعید خراز» بود و از او روایت می کرده است. «ابوعبدالله رازی» هم از او روایت کرده است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.
طبقات سلمی ۲۳۲/

ابوالعباس بن عطا

ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل عطا الادمی، از علمای مشایخ بود و در بغداد زندگی می کرد. آورده اند که به زبان اشارت قرآن را از اول تا آخر تفسیر کرده است. شاگرد «ابراهیم مارستانی» بود و از یاران «جنید». «ابوسعید خراز» او را تکریم می کرد. گفته اند

در هر شبانه‌روز یکبار قرآن را ختم می‌کرد. به خاطر حمایت از «حلاج» در سال ۳۰۹، به روایتی ۳۱۱ هجری کشته شد.

تاریخ بغداد ۵/۲۶، حلیه الاولیا ۱۰/۳۲، طبقات سلمی ۲۶۵/، سیرت ابن خفیف ۱۹۱/، سیر اعلام ۱۴/۲۵۵، البدایه و النهایه ۱۱/۱۶۴، تاریخ نیشابور - ۲۸۳۸، المنتظم ۶/۱۶۰، طبقات انصاری ۳۵۷/، العبر ۲/۱۴۴، نفحات الانس ۱۴۳/، طبقات شعرانی ۱/۸۱، شذرات الذهب ۲/۲۵۷، کشف المحجوب ۱۸۸/، طبقات الاولیا ۵۹/، تذکره الاولیا ۴۸۸/، صفة الصفوة ۲/۴۴۴

ابوالعباس قصاب

ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالکریم آملی، شیخ آمل و طبرستان بود و مرید «محمد بن عبدالله طبری». امی بود اما کلام و نکته‌های عالی داشته است. او مراد و مرشد «ابوسعید ابی‌الخیر» بود و «ابوسعید» خرقة تبرک از او گرفته است. بسیاری از بزرگان تصوف از جمله «بوسعید» و «خرقانی» از شاگردان او بوده‌اند. «انصاری هروی» آرزوی دیدار او را داشته است. «سهروردی» در کنار «حلاج» و «بایزید» و «خرقانی»، «قصاب» را نیز یکی از ادامه دهندگان حکمت خسروانی و عرفان ایران باستان می‌شمارد. (با اندکی تصرف به نقل از تعلیقات اسرارالتوحید ۲/۶۶۰)

نامه‌های عین القضاة ۲/۳۳ و ۱۷۳، تذکره الاولیا ۶۴۱/، نفحات الانس ۲۹۲/، فردوس المرشده ۱۵۰/، طبقات انصاری ۳۷۲/، کشف المحجوب ۲۰۲/

ابوالعباس بن مسروق

ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق، از کبار مشایخ خراسان و اهل طوس بود ولی در بغداد زندگی می‌کرد. با «سری» و «حارث محاسبی» صحبت داشت. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

سیر اعلام ۱۳/۴۹۴، تذکره الاولیا ۵۵۴/، طبقات انصاری ۲۴۵/

ابوعبدالرحمن سلمی

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی، عارف، محدث، مفسر و مورخ برجستهٔ تصوف، صاحب تألیفات گران بها در تفسیر و تصوف، و از مشایخ بزرگ قرن چهارم بود. گویند از «نصرآبادی» خرقة یافت. آثار «سلمی» را در مجموع تا صد

مجلد یاد کرده اند که مهم ترین آنها طبقات الصوفیه، حقایق التفسیر، رساله ملامتیه و کتاب الفتوة می باشد. سال تولدش را ۳۲۵ و سال وفاتش را ۴۱۲ هجری آورده اند.

اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/ ۶۶۰؛ تلیس ابلیس/ ۱۶۴؛ منتخب من السیاق/ ۹؛ مقدمه نورالدین شریه بر طبقات الصوفیه سلمی و کتابشناسی آثار او در همانجا؛ اعلام زرکلی ۶/ ۳۳۰؛ طبقات الاولیا/ ۳۱۳؛ تاریخ التراث ۴/ ۱۷۸؛ العبر ۳/ ۱۰۹؛ طبقات الشافعیه ۴/ ۱۴۳؛ تاریخ بغداد ۲/ ۲۴۸؛ حلیه الاولیا ۲/ ۲۵؛ النجوم الزاهرة ۴/ ۲۵۶؛ سیر اعلام ۱۷/ ۲۴۷؛ البداية و النهایه ۱۲/ ۱۵؛ شذرات الذهب ۳/ ۱۷۶؛ جامع کرامات ۱/ ۱۷۸؛ نفحات الانس ۳/ ۳۱۶؛ تذکره الحفاظ ۳/ ۱۰۴۶؛ معجم المؤلفین ۹/ ۲۵۸؛ مرآة الجنان ۳/ ۲۶؛ طبقات المفسرین ۳۱/ ۳؛ تاریخ الادب العربی ۴/ ۸۵

ابوعبدالله انطاکی

ابوعبدالله احمد بن عاصم انطاکی، از مشایخ صوفیه در قرن سوم، و از اقرا «بشر حافی»، «سری سقطی» و «حارث محاسبی»، و از استادان «ابن ابی الحواری» بوده است.

تذکره الاولیا/ ۴۱۰؛ طبقات الاولیا/ ۴۶؛ سیر اعلام ۱۰/ ۴۸۷؛ البداية و النهایه ۱۰/ ۳۵۰؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۱۵-؛ الجرح و التعذیل ۱/ ۶۶؛ صفة الصفوة ۴/ ۲۷۷؛ طبقات انصاری/ ۱۲۳؛ حلیه الاولیا ۹/ ۲۸۰؛ نفحات الانس ۱/ ۶۱؛ کشف المحجوب/ ۱۵۹؛ طبقات سلمی/ ۱۳۷؛ تاریخ گزیده/ ۶۴۲؛ تاریخ الادب العربی ۴/ ۵۶

ابوعبدالله تروغبدی

ابوعبدالله محمد بن محمد بن الحسن تروغبدی از صوفیه قرن چهارم، و از مشایخ طوس بود. با «ابوعثمان حیری» صحبت داشت. «حسین بن منصور حلاج» را دیده بود. بعد از سال ۳۵۰ هجری درگذشته است.

تذکره الاولیا/ ۲۴۲؛ تاریخ گزیده/ ۶۵۰؛ المنتظم ۷/ ۲۲؛ نفحات الانس ۱/ ۲۷۱؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۹۱-

ابوعبدالله خُصری

از قدمای مشایخ طریقت و زهد، و از اصحاب «فتح موصلی»؛ اهل بصره بود و صحبت «بشر حافی» را درک کرده بود. اطلاع دیگری از او حاصل نشد.

اللمع/ ۱۸۰؛ نفحات الانس/ ۱۱۵؛ طبقات انصاری/ ۲۹۹؛ شرح شطحیات/ ۴۴

ابوعبدالله رازی

ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمد بن جعفر، از شاگردان «ابوجعفر محمد بن عبدالله فرغانی» بود. از «عباس بن مهتدی» و «ابوحلیمان صوفی» روایت می‌کرده است. در طبقات «سلمی» اقوال و احوال بسیاری از مشایخ قرن سوم و اوایل قرن چهارم از طریق او بیان شده است. حدود سال ۳۷۰ هجری درگذشت.

اللمع / ۳۱۶؛ طبقات سلمی / ۳۱۹؛ تاریخ‌گزیده / ۶۵۵؛ کیمیای سعادت / ۴۲/۱؛
مجمل فصیحی / ۳۰۸/۲؛ اسرار التوحید (تعلیقات) / ۶۶۳/۲

ابوعبدالله رودباری

ابوعبدالله احمد بن عطاء بن احمد الرودباری، شیخ شام و خواهرزاده «ابوعلی رودباری»، صوفی محدث و عالم به قرآن و حدیث بود. در سال ۳۶۹ هجری در صور درگذشت.

طبقات شعرانی / ۱۰۵/۱؛ شذرات الذهب / ۶۸/۳؛ نتائج الافکار / ۱۶/۲؛ البدایة و
النهاية / ۱۱/۳۳۶؛ سیر اعلام / ۱۶/۲۲۷؛ النجوم الزاهرة / ۴/۱۳۵؛ تاریخ
نیشابور - / ۲۸۹۴؛ طبقات الاولیا / ۵۴؛ مجمل فصیحی - / ۳۶۹؛ تاریخ بغداد
۴/۳۳۶؛ کشف المحجوب / ۴۱۰؛ حلیة الاولیا / ۱۰/۳۸۳؛ طبقات سلمی
/ ۴۹۷؛ نفحات الانس / ۳۷۱؛ طبقات انصاری / ۵۵۳؛ المنتظم / ۷/۱۰۱

ابوعبدالله صوفی

ابوعبدالله محمد بن عبدالله باکویه شیرازی، از بزرگان صوفیه در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم؛ در جوانی موفق به درک «ابوعبدالله خفیف» شده بود. دیوان مبتنی را از نزد «متنبی» سماع کرد. به نشاپور رفت و با «قشیری» و «ابوسعید» ملاقات داشت. در خانقاه سلمی ساکن شد و در جمع‌آوری احوال و اقوال صوفیه بسیار کوشید. «قشیری» دیوان مبتنی را نزد او خواند. از آثار اوست: *بدایة حال الحلاج و نهایتہ*. در پایان عمر به شیراز برگشت و در سال ۴۲۸ هجری همانجا درگذشت.

منتخب من السیاق / ۲۶؛ النجوم الزاهرة / ۴/۲۸۰؛ طبقات انصاری / ۳۸۰ و ۳۹۲؛
العبر / ۱۶۷؛ نفحات الانس / ۳۲۵؛ اسرار التوحید / ۱/۲۰۷ و تعلیقات آن
/ ۲/۶۶۱؛ تاریخ بغداد / ۸/۱۱۲؛ شذ الازار / ۳۸۲

ابوعبدالله مغربی

ابوعبدالله محمد بن اسماعیل المغربي، از شیوخ صوفیه در قرن سوم بود. نزد «ابوالحسن علی رزین هروی» تعلم کرد. از استادان «ابراهیم خواص»، «ابراهیم بن شیبان» و «ابوبکر

بیکنندی» بود. در سال ۲۷۹، و به قولی ۲۹۹ هجری درگذشت و قبرش بر سر کوه طور سیناست.

نتایج الافکار ۱/ ۱۶۹؛ النجوم الزاهرة ۳/ ۱۷۸؛ حلیه الاولیا ۱۰/ ۳۳۵؛ البداية و النهاية ۱۱/ ۱۳۳؛ طبقات شعرانی ۱/ ۷۹؛ کشف المحجوب ۱۸۵/؛ نفحات الانس ۸۹/؛ طبقات سلمی ۲۴۹/؛ صفة الصفوة ۴/ ۳۳۶؛ المنتظم ۶/ ۱۱۳؛ طبقات انصاری ۲۴۷/؛ تذکرة الاولیا ۵۵۹/؛ طبقات الاولیا ۴۰۲/

ابوعبدالله نباجی

ابوعبدالله سعید بن بُرید النباجی، از اقران «ذوالنون مصری»، و از استادان «احمد بن ابی الحواری» بود و «احمد» احوال و حکایات او را روایت کرده است. آگاهی دیگری از او حاصل نشد.

طبقات انصاری ۲۵۱/؛ حلیه الاولیا ۹/ ۳۱۰؛ نفحات الانس ۹۱/؛ اللمع ۲۲۲/؛ الانساب ۵/ ۴۵۳؛ جامع کرامات ۲/ ۲۶؛ شرح تعرف / فهرست اعلام؛ کشف المحجوب ۱۳۸/؛ طبقات الاولیا ۲۲۵/؛ صفة الصفوة ۴/ ۲۷۹؛ اللباب ۳/ ۲۱۱

ابوعبدالله نصیبی

از این نام و نشان، در هیچ مرجعی آگاهی به دست نیامد. آیا همان «ابوعثمان نصیبی» است که از معاصران و راویان «شبلی» بود و در نسابور دفن شده است؟
طبقات انصاری ۲۴۲/؛ نفحات الانس ۸۷ و ۸۸

ابوعبید البسری

ابوعبید محمد بن حسان البسری، از مشایخ صوفیه در قرن سوم بود. با «ابوتراب نخشبی» صحبت داشت. «ابن جلا» موفق به زیارت او شده بود و در قدر و شأن او سخن گفته است. در سال ۲۴۵ هجری درگذشت.

طبقات سلمی (تعلیقات) ۱۷۶/؛ جامع کرامات ۱/ ۴۶۵؛ الانساب ۱/ ۳۵۰؛ اللمع ۱۶۳/؛ النجوم الزاهرة ۲/ ۱۹۱؛ اللباب ۱/ ۱۲۳؛ طبقات شعرانی ۱/ ۷۶؛ نتایج الافکار ۱/ ۱۶۱؛ طبقات الاولیا ۳۶۲/؛ صفة الصفوة ۴/ ۲۴۱؛ نفحات الانس ۱۱۲/؛ حلیه الاولیا ۱۰/ ۳۱۸

ابوعثمان حیری

ابوعثمان سعید بن اسماعیل الحیری، از مشایخ صوفیه بود. در ری متولد شد و همانجا تربیت یافت سپس به نیشابور رفت و در آنجا سکونت کرد. شاگرد «شاه شجاع کرمانی»

و مرید «ابوحفص حداد» بود. با «یحیی بن معاذ رازی» مصاحبت داشت. در سال ۲۹۸ هجری در نیشابور درگذشت.

النجوم الزاهرة ۳/ ۱۷۷؛ البداية و النهاية ۱۱/ ۱۲۹؛ حلیة الاولیا ۱۰/ ۲۴۴؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۱۹؛ جامع کرامات ۲/ ۹۶؛ شذرات الذهب ۲/ ۲۳۰؛ سیر اعلام ۱۴/ ۶۲؛ طبقات انصاری ۲۴۰؛ وفيات الاعیان ۲/ ۳۶۹؛ المنتظم ۶/ ۱۰۶؛ طبقات شعرانی ۲/ ۷۴؛ طبقات سلمی ۱۷۰؛ الانساب ۲/ ۲۹۸؛ کشف المحجوب ۱۶۶؛ مرآة الجنان ۲/ ۲۳۶؛ طبقات الاولیا ۲۳۹؛ تاریخ بغداد ۹/ ۹۹؛ صفة الصفوة ۴/ ۱۰۳؛ تذکرة الاولیا ۴۷۵

ابوعثمان مغربی

ابوعثمان سعید بن سلمان (سلام) المغربي، از مشایخ شام، و اهل قیروان بود. به نیشابور آمد و در آنجا زندگی می کرد. شاگرد «ابوالحسن صائغ»، و از استادان «ابوعبدالرحمن سلمی» بود. گویا در تصوف کتابی نوشته بود که نامش بر ما معلوم نیست اما «سلمی» از آن بسیار استفاده کرده است. در سال ۲۷۳ هجری درگذشت.

طبقات انصاری ۲۴۲؛ طبقات سلمی ۴۷۹؛ نتائج الافکار ۲/ ۱۲؛ تاریخ بغداد ۱۱۲/ ۹؛ شذرات الذهب ۳/ ۸۱؛ جامع کرامات ۱/ ۴۶۶؛ سیر اعلام ۱۶/ ۳۲۰؛ طبقات شعرانی ۱/ ۱۰۴؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۸۶؛ النجوم الزاهرة ۴/ ۱۴۴؛ نفحات الانس ۸۷؛ مرآة الجنان ۲/ ۴۰۱؛ المنتظم ۷/ ۱۲۲؛ تذکرة الاولیا ۷۸۰/؛ طبقات الاولیا ۲۳۷؛ کشف المحجوب ۱۹۹/

ابوعقال مغربی

ابوعقال بن علوان (غلون) مغربی، از صوفیه شام بود و با «ابوهارون اندلسی» صحبت داشت. در سال ۲۹۱ هجری در مکه درگذشته است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

طبقات انصاری ۱۴۶؛ نفحات الانس ۷۶

ابوعلی بن احمد عثمانی

ابوعلی حسن بن احمد عثمانی از شاگردان و مریدان «قشیری» بود که برای اولین بار به ترجمه رساله قشیری به زبان فارسی اقدام کرد ولی متأسفانه ترجمه کامل آن نسخه از بین رفته است. ممکن است همان «ابوعلی حسین بن عبدالله بن عثمانی» باشد که از «شیخ الاسلام صابونی» سماع حدیث کرده و در چهارصد و هفتاد و اندی درگذشته است. چراکه وی نیز شاگرد «امام قشیری»، و معاصر «ابوسعید ابوالخیر» بوده است. (با اندکی تصرف از تعلیقات اسرار التوحید ۲/ ۶۶۸)

ابوعلی ثقفی

ابوعلی محمد بن عبد الوهاب ثقفی، از بزرگان تصوف در قرن چهارم بود. پدرش از بصره به نیشابور آمد و او در نیشابور متولد شد و در اکثر علوم شرعی امام و مقتدای عصر خود گردید. «ابوعثمان حیری» همواره از او به بزرگی یاد می‌کرد. «ابوحفص حداد» و «حمدون بن قصار» را دیده بود. از تمام علوم می‌که داشت، دست کشید و به تصوف گرایید. در سال ۳۲۸ هجری در نیشابور درگذشت.

طبقات شعرانی ۱/۹۱؛ نتایج الافکار ۱/۱۹۲؛ شذرات الذهب ۲/۳۱۵؛ النجوم الزاهرة ۳/۲۶۷؛ الانساب ۱/۵۰۹؛ نفحات الانس ۲۰۷/۲؛ العبر ۲/۲۱۴؛ طبقات انصاری ۴۵۰/؛ طبقات سلمی ۳۶۱/؛ طبقات الشافعیه ۳/۱۹۲؛ تذکرة الاولیا ۷۴۹/؛ مجمل فصیحی -/۳۲۷؛ سیر اعلام ۱۵/۲۸۰؛ تاریخ نیشابور -/۲۸۶۱

ابوعلی جوزجانی

ابوعلی حسن بن علی جوزجانی، از مشایخ بزرگ خراسان بود. با «محمد بن علی ترمذی» و «محمد بن فضل» مصاحبت داشت. «عبدالله بن محمد رازی» از او روایت کرده است. گویا تصانیفی در معارف، حکم و عرفان عملی داشته است.

طبقات الاولیا ۳۳۳/؛ حلیه الاولیا ۱۰/۳۵۰؛ تاریخ نیشابور -/۲۸۳۴؛ تاریخ گزیده ۶۴۸/؛ کشف المحجوب ۱۸۶/؛ طبقات شعرانی ۱/۷۷؛ طبقات سلمی ۲۴۶/؛ تذکرة الاولیا ۵۶۲/؛ طبقات انصاری ۳۲۸/

ابوعلی دقاق

ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن اسحاق دقاق، نیشابوری الاصل بود و امام روزگار خویش؛ فقه را در مرو نزد «خضری» و «قفال» خواند و همانجا از «ابوعلی شبّوی» حدیث استماع کرد. با استاد «ابوالقاسم نصرآبادی» مصاحبت داشت. «قشیری» از شاگردان او بود و دختر او را بزنی داشت. از او غالباً به «استاد شهید» یاد می‌کنند با آنکه به مرگ طبیعی درگذشته است. سال وفات او ۴۰۵ هجری بوده است.

المنتخب من السیاق ۲۶۸/؛ مرآة الجنان ۳/۱۷؛ اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/۶۶۶؛ نفحات الانس ۲۹۷/؛ طبقات الشافعیه ۴/۳۲۹؛ تذکرة الاولیا ۶۴۶/؛ کشف المحجوب ۲۰۴/؛ المنتظم ۸/۷؛ العبر ۳/۹۳؛ مجمل فصیحی -/۴۰۶؛ النجوم

الزهره ۴/۲۵۶؛ طبقات اسنوی ۱/۵۲۳؛ البداية و النهاية ۱۲/۱۶؛ طبقات
انصاری ۶۳۰/۱؛ جامع کرامات ۱/۴۶۶

ابوعلی رازی

ابوعلی محمد بن حسن بن حمزه، از صوفیان ری در قرن سوم هجری است. از زندگی او اطلاع چندانی موجود نیست. مقداری از سخنان او در کتب صوفیه آمده است.
نفحات الانس ۲۱۰/؛ طبقات انصاری ۵۹۵ و ۴۵۵؛ نامه دانشوران ۳/۱۳۳؛
جامع کرامات ۱/۴۶۷

ابوعلی رودباری

ابوعلی احمد بن محمد بن قاسم رودباری، از مشایخ بزرگ بغداد بود؛ ساکن مصر شد و
شیخ آنجا گشت. دایی «ابو عبدالله رودباری» بود. با «جنید»، «نوری»، «ابو حمزه»، «حسن
مسوحی» و «ابن جلا» مصاحبت داشت. صوفی محدث و شاعر بود. در سال ۳۲۱، و به
قولی ۳۲۲ هجری فوت کرده است.

حلیه الاولیا ۱۰/۳۵۶؛ صفة الصفوة ۲/۴۵۲؛ نتائج الافکار ۱/۱۹۰؛ اللباب
۱/۴۸۰؛ نفحات الانس ۲۰۵/؛ العبر ۲/۱۹۵؛ البداية و النهاية ۱۱/۲۰۴؛
النجوم الزاهرة ۳/۲۴۷؛ کشف المحجوب ۱۹۷/؛ سیر اعلام ۱۴/۵۳۵؛ طبقات
الشافعیه ۳/۴۸؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۵۹؛ طبقات سلمی ۳۵۴/؛ تاریخ بغداد
۱/۳۲۹؛ شذرات الذهب ۲/۲۹۶؛ طبقات شعرانی ۱/۹۱؛ مرآة الجنان
۲/۲۸۶؛ طبقات انصاری ۴۴۴؛ تذکرة الاولیا ۷۵۵؛ المنتظم ۶/۲۷۲

ابوعلی سندی

از بزرگان صوفیه بود که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری می زیسته است.
استاد «بایزید بسطامی» بود و «بایزید» در حق او گفته است: من از او علم فنا در توحید
آموختم و وی از من «الحمد» و «قل هو الله» فراگرفت. همچنین گفت: تا «بوعلی» را
ندیدم بعضی مقامات مرا کشف نشد و فهم پاره ای سخنان شیوخ بر من مشکل بود.
اللمع ۱۷۷ و ۳۳۴؛ شرح شطحیات ۳۵/؛ نفحات الانس ۵۶/

ابوعلی شبوی

ابوعلی محمد (یا احمد) بن عمر شبوی، از صوفیان محدث و فقیه بود که در مرو زندگی
می کرده است و در تصوف و حدیث اعتبار و اهمیت والایی داشت. از اصحاب
«ابوالعباس سیاری» بود. بسیاری از محدثین خراسان از جمله: «ابوعلی دقاق»، «ابوسعید

ابی الخیر» و «ابو عثمان عیار»، صحیح بخاری را از وی استماع کرده‌اند. دختر او همسر «ابو عبدالله خضری» بوده است. حدوداً در سال ۴۲۰ هجری درگذشته است.

اسرار التوحید (تعلیقات) ۶۶۷/۲؛ طبقات الشافعیه ۳۲۹/۴؛ تذکره الاولیا/ ۶۴۷
(ترجمه ابوعلی دقاق)؛ نفحات الانس/ ۲۹۹؛ وفيات الاعیان/ ۲۱۶؛
الانساب ۳۹۸/۳

ابوعمران الکبیر

این شخص ظاهراً از رجال صوفیه قرن سوم است که طبق نقل نفحات الانس و طبقات سلمی، «عبدالله بن محمد خراز رازی» موفق به مصاحبت با او شده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

نفحات الانس/ ۱۶۰؛ طبقات الاولیا/ ۳۴۸؛ طبقات انصاری/ ۳۹۶؛ طبقات سلمی/ ۲۸۸

ابوعمر و انماطی

ابوعمر و علی بن محمد بن علی بن بشار انماطی، از اصحاب «جنید» و «نوری» بود و در بغداد زندگی می‌کرد.

تاریخ بغداد ۷۳/۱۲

ابوعمر و دمشقی

از مشایخ شام، و از اصحاب «ذوالنون» و «ابو عبدالله جلا» بود و در سال ۳۲۰ هجری درگذشت.

تاریخ نیشابور/ - ۲۸۴۰؛ طبقات شعرانی ۸۶/۱؛ مجمل فصیحی/ - ۳۲۰؛
طبقات الاولیا/ ۸۳؛ النجوم الزاهرة ۲۳۵/۳؛ العبر ۱۸۴/۲؛ شرح شطحیات/ ۳۹؛
حلیه الاولیا ۳۴۶/۱۰؛ طبقات سلمی/ ۳۹۲؛ شذرات الذهب ۲۸۷/۲؛ نفحات
الانس/ ۱۵۹

ابوعمر و زجاجی

ابوعمر و محمد بن ابراهیم بن یوسف بن محمد زجاجی، نیشابوری الاصل بود. با «ابو عثمان حیری»، «رویم» و «خواص» صحبت داشت. حدود چهل سال مجاور مکه مکرمه بود. در سال ۳۴۸ هجری درگذشت.

مجمل فصیحی/ - ۳۴۸؛ سیرت ابن خفیف/ ۷۴؛ حلیه الاولیا/ ۳۷۶/۱۰؛
المنتظم ۳۹۱/۶؛ طبقات شعرانی ۱۰۰/۱؛ نامه دانشوران ۲۲۹/۲؛ تاریخ

نیشابور/ ۲۸۷۸-؛ طبقات الاولیا/ ۱۵۶؛ تذکرة الاولیا/ ۷۸۲؛ طبقات
انصاری/ ۴۹۴؛ نفحات الانس/ ۲۲۷؛ طبقات سلمی/ ۴۳۱

ابوعمر و بن نجید

ابوعمر و اسماعیل بن نجید بن احمد سلمی، جد «ابوعبدالرحمن سلمی» از جانب مادر، و
از یاران «ابوعثمان حیری» بود. «جنید» را دریافته بود. حدیث فراوان در یاد داشت.
آخرین شاگرد «ابوعثمان» بود که در نیشابور به سال ۳۶۵ هجری درگذشت.
اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/ ۶۷۰؛ حلیة الاولیا/ فهرست اعلام؛ العبر ۲/ ۳۶۶؛
شذرات الذهب ۳/ ۵۰؛ نتایج الافکار ۲/ ۴؛ طبقات شعرانی ۱/ ۱۰۲؛ سیر اعلام
۱۶/ ۱۴۶؛ طبقات الاولیا/ ۱۰۷؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۸۳؛ طبقات انصاری
۵۰۷/؛ تذکرة الاولیا/ ۷۲۷؛ طبقات الشافعیة ۳/ ۲۲۲؛ طبقات سلمی/ ۴۵۴؛
نفحات الانس/ ۲۳۱؛ المنتظم ۷/ ۸۴

ابوالفتوح النیشابوری

ابوالفتوح عبدالرحمن بن محمد النیشابوری، از زهاد و شیوخ نامدار بود که به کرمان رفته
بود و «احمد بن ابراهیم»، معروف به «پارسا» او را به اصلاح ترجمه «ابوعلی بن احمد
عثمانی» سفارش کرد، برخی از جمله «دکتر بسیونی» و «دکتر صفا»، ترجمه دوم رساله
قشیریه را از او می دانند. درباره او از مراجع دیگر اطلاعی به دست نیامد.
ترجمه رساله قشیریه (دیباچه) ۱/

ابوالقاسم دمشقی

از عرفای قرن چهارم، و از معاصران و اصحاب «ابوبکر کتانی»، «طاهر مقدسی»، و استاد
«ابوعبدالله سلمی» بود.
نفحات الانس/ ۱۸۲؛ طبقات انصاری/ ۴۴۰؛ حلیة الاولیا ۱۰/ ۳۱۷

ابوالقاسم بن مردان نهاوندی

بر اساس نقل «قشیری» و «سلمی»، از اصحاب «ابوسعید خراز»، و از مصاحبان «ابوبکر
وراق» بوده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.
طبقات انصاری/ ۱۸۱

ابوالقاسم منادی گر

از پیران نیشابور، و از اصحاب «حمدون قصار»، و استاد «حسن حداد» بود.
طبقات سلمی/ ۱۲۵

ابوالقاسم نصرآبادی

ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن محمود نصرآبادی، از مردم نصرآباد نیشابور؛ صوفی نامدار نیمه اول قرن چهارم و از یاران «شبلی»، «ابوعلی رودباری» و «مرتعش» و شاگرد «ابراهیم بن شیبان» بوده است. در اواخر عمر مجاور مکه شد. او را استاد متأخران اهل خراسان خوانده‌اند. «حاکم نیشابوری» و «ابوعبدالرحمن سلمی» از شاگردان اویند. در سال ۳۶۷، و به قولی ۳۷۲ هجری در مکه درگذشت.

اسرار التوحید (تعلیقات) ۶۷۸/۲؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۸۷-؛ الانساب ۴۹۲/۵؛ المنتظم ۸۹/۷؛ تاریخ بغداد ۱۶۹/۶؛ العبر ۳۴۳/۲؛ تذکرة الاولیا/ ۷۸۷؛ النجوم الزاهرة ۱۲۹/۴؛ طبقات انصاری/ ۵۲۴؛ سیر اعلام ۲۶۳/۱۶؛ کشف المحجوب/ ۲۰۰؛ مرآة الجنان ۳۷۸/۲؛ طبقات شعرانی ۱۰۵/۱؛ نفحات الانس/ ۲۳۴؛ طبقات سلمی/ ۴۸۴

ابومحمد جریری

ابومحمد احمد بن محمد بن الحسین الجریری، از صوفیان نامدار قرن سوم و اوائل قرن چهارم، صاحب سر «جنید»، و از اصحاب «سهل تستری» بود. منسوب به «جریر بن عباد» از بنی بکر بن وائل است. در باب نام او اختلاف است، بعضی «حسن بن محمد» و گروهی «عبدالله بن یحیی» گفته‌اند که به نظر «سلمی» هیچ یک درست نیست. بعد از مرگ «جنید» در سال ۳۱۱ هجری درگذشت.

نتایج الافکار ۱۷۱/۱؛ سیر اعلام ۴۶۷/۱۴؛ نفحات الانس/ ۱۴۱؛ طبقات انصاری/ ۳۵۴؛ کشف المحجوب/ ۱۸۷؛ البدایة و النهایة ۱۶۸/۱۱؛ تاریخ بغداد ۴۳۰/۴؛ حلیة الاولیا ۳۴۷/۱۰؛ طبقات سلمی/ ۲۵۹؛ سیرت ابن خفیف ۹۳؛ طبقات شعرانی ۸۰/۱؛ مجمل فصیحی/ ۳۱۱؛ تاریخ نیشابور/ ۲۸۳۷؛ کشف الاسرار ۴۲۳/۵؛ صفة الصفوة ۴۷۷/۲؛ تذکرة الاولیا/ ۵۷۹؛ طبقات الاولیا/ ۷۱

ابومعاویة الأسود

ابومعاویة الیمان الاسود، از زاهدان نابینای قرن دوم هجری بود که «ابوموسی مغازلی»، «یحیی بن معین»، «احمد بن فضل» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. از احوال او اطلاع زیادی در دست نیست. گفته‌اند نزیل طرسوس بود.

سیر اعلام ۷۸/۹، حلیه الاولیا ۲۷۱/۸، جامع کرامات ۴۷۹/۱، صفة الصفوة ۲۷۱/۴

ابوموسی دَیْبَلِی

شاگرد «بایزید بسطامی» از دیبل (کرسی ارمینیه) بود. چون به زیارت شیخ آمد و سخن او بشنید، روزگاری در خدمت او ماند و از او فواید فراوان گرفت. او بیش از دیگر واردان و زائران گفته‌های شیخ را ازبر داشت.

۵۴/ طبقات انصاری/ ۱۰۵؛ نفحات الانس (تعلیقات)/ ۶۷۹/

ابونصر سَراج

ابونصر عبدالله بن علی بن محمد بن یحیی سراج، ملقب به «طاووس الفقراء»، اصلش طوسی بود. بسیار سفر کرد به طوری که به بغداد و مصر هم رفت و بسیاری از مشایخ روزگار خود را از نزدیک دید. خاندان وی خاندان زهد بوده‌اند. مرید «ابومحمد مرتعش» بود. از «جعفر خلدی» و «ابوبکر دُقی» و جز ایشان روایت می‌کرده است. «سری سقطی» و «سهل تستری» را دیده بود. اللمع فی التصوف از آثار مشهور اوست. در سال ۳۷۸ هجری در طوس درگذشت.

اسرار التوحید (تعلیقات) ۶۸۱/۲؛ شذرات الذهب ۹۱/۳؛ تلبیس ابلیس ۱۶۴/؛ العبر ۷/۳؛ تذکرة الاولیا ۶۳۹/؛ نفحات الانس ۲۸۹/؛ معجم المؤلفین ۸۹/۶؛ اعلام زرکلی ۲۴۱/۴؛ النجوم الزاهرة ۱۵۳/۴؛ مرآة الجنان ۴۰۸/۲؛ تاریخ الادب العربی ۷۸/۴

ابویعقوب أَقْطَع بصری

از صوفیه قرن سوم، معاصر با «جنید» بود و در بغداد می‌زیست. مدتی هم مجاور مکه بوده است. «حلاج»، داماد او بود. «ابوعبدالله خفیف» از او به نیکی یاد کرده است.

طبقات انصاری/ ۳۳۷؛ سیرت ابن خفیف/ ۵۱؛ تذکرة الاولیا/ ۵۸۵؛ نفحات الانس/ ۱۳۳؛ کشف الاسرار/ ۴۸۴

ابویعقوب سوسی

ابویعقوب یوسف بن حمدان سوسی، از صوفیه قرن سوم، استاد «ابویعقوب نهرجوری» بود و در ابله بصره زندگی می‌کرده است.

طبقات انصاری/ ۳۳۸؛ نفحات الانس/ ۱۳۱؛ شرح تعرف/ ۲۲۷

ابویعقوب مزابلی

از صوفیه قرن سوم، و از اقران «جنید» بود و در بغداد می‌زیست. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

طبقات انصاری/۳۳۷؛ نفحات الانس/۱۳۲

ابویعقوب نهرجوری

ابویعقوب اسحاق بن محمد نهرجوری، با «جنید» و «عمرو بن عثمان مکی» مصاحبت داشت و شاگرد «ابویعقوب سوسی» بود. در سال ۳۳۰ هجری در مکه درگذشت.

شذرات الذهب/۲/۳۲۵؛ نتایج الافکار/۱/۱۹۵؛ نفحات الانس/۱۳۱؛ البداية و النهاية/۱۱/۲۳۰؛ جامع کرامات/۱/۵۸۷؛ تذکرة الاولیا/۵۰۶؛ النجوم الزاهرة/۳/۲۷۵؛ سیر اعلام/۱۵/۲۳۲؛ تاریخ نیشابور/۲۸۶۵؛ سیرت ابن خفیف/۷۲؛ طبقات سلمی/۳۷۸؛ حلیة الاولیا/۱۰/۳۵۶؛ مرآة الجنان/۲/۲۹۷؛ العبر/۲/۲۲۱؛ طبقات انصاری/۳۴۱؛ طبقات شعرانی/۱/۹۵

احمد بن ابراهیم

از صوفیه قرن پنجم هجری، معروف به پارسا و معاصر با «عبدالرحمن بن محمد نیشابوری»؛ در کرمان زندگی می‌کرد. در مرجع دیگری اطلاعی از او به دست نیامد.
ترجمه رساله قشیریه (دیباچه)/۱

احمد بن ابی الحواری

ابوالحسن احمد بن عبدالله بن ابی الحواری الدمشقی، در سال ۱۶۴ هجری در دمشق متولد شد. از صوفیان محدث بود. با «ابوسلیمان دارانی»، «ابوعبدالله نباجی» و مشایخ دیگر مصاحبت داشت. پسر وی «عبدالله بن احمد بن ابی الحواری»، از زهاد وقت به شمار می‌آمد. خاندان ایشان، خاندان زهد و ورع بودند. از «وکیع بن جراح» و «ولید بن مسلم» و گروهی دیگر روایت حدیث می‌کرده است. «ابوزرعه» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. در سال ۲۳۰ هجری درگذشت.

صفة الصفوة/۴/۲۳۷؛ طبقات الاولیا/۳۱؛ طبقات شعرانی/۱/۷۰؛ الانساب/۲/۲۸۵؛ حلیة الاولیا/۱۰/۵؛ البداية و النهاية/۱۰/۳۸۴؛ جامع کرامات/۱/۴۸۱؛ الجرح و التعديل/۱/۴۷؛ مجمل فصیحی/-/۲۳۰؛ تاریخ نیشابور/-/۲۸۱۱؛ نفحات الانس/۶۴؛ کشف المحجوب/۱۴۶؛ مرآة الجنان/۲/۱۵۳؛ تذکرة الاولیا/۳۴۵

احمد اسود

احمد اسود دینوری از معاصران «قشیری» بود. اطلاع دیگری از او به دست نیامد. این شخص غیر از «احمد اسود دینوری» است که معاصر «عبدالله بن منازل» بود و از دست «ممشاد دینوری» خرقه پوشیده بود. درباره «اسود» اخیرالذکر به منابع زیر مراجعه شود:
نفحات الانس/ ۵۵۸، تذکرة الاولیا/ ۵۴۳

احمد بصری

از یاران «سهل تستری» بود. بنابر نظر استاد فروزانفر، ظاهراً همان «احمد بن الحسین بصری» است که در اللع روایتی از «جنید» نقل کرده است.
اللع/ ۲۴۸

احمد بن خُضْرَوِیَه

ابوحامد احمد بن خضرویه البلخی، از بزرگان مشایخ خراسان بود. با «ابوتراب نخشی» و «حاتم اصم» مصاحبت داشت. «ابراهیم ادهم»، «ابو حفص حداد» و «بایزید بسطامی» را ملاقات کرده بود. در سال ۲۴۰ هجری در بلخ درگذشت.
جامع کرامات ۱/ ۴۸۰، سیر اعلام ۱۱/ ۴۸۷، طبقات انصاری/ ۹۸، نفحات الانس/ ۵۲، طبقات سلمی/ ۱۰۳، صفة الصفوة ۴/ ۱۶۳، شرح تعرف/ ۲۱۳، طبقات شعرانی ۱/ ۷۰، حلیة الاولیا ۱۰/ ۴۲۰، تاریخ بغداد ۴/ ۱۳۷، تاریخ گزیده/ ۶۴۰، فضایل بلخ/ ۲۱۹، تذکرة الاولیا/ ۳۴۸، طبقات الاولیا/ ۳۷، کشف المحجوب/ ۱۴۹

احمد طابروانی سرخسی

ظاهراً همان ابوحامد احمد بن محمد بن محمد شجاعی سرخسی است که از معاصران قشیری، و از مشایخ سرخس بود. برای سماع حدیث به نیشابور آمد و در سال ۴۸۲ هجری همانجا درگذشت.
جامع کرامات ۱/ ۴۸۶، کشف المحجوب/ ۲۸۷، منتخب من السياق/ ۱۴۳، اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/ ۶۸۵

احمد بن علی

ابوالحسین احمد بن علی، معاصر با «ابویعقوب نهرجوری» بود و از وی روایت می کرد. از احوال و زندگانی او اطلاعی به دست نیامد.

احمد بن عیسی

ابوالحسن احمد بن عیسی، معروف به «ابن ابی الورد»، از مشایخ بزرگ عراق، معاصر با «بشر حافی» و «حارث محاسبی» بود. با «سری سقطی»، «حارث محاسبی» و «بشر حافی» مصاحبت داشت و از اقران «جنید» بود.

نفحات الانس / ۱۲۹، صفة الصفوة ۲ / ۳۹۵، المنتظم ۵ / ۴۲، تاریخ بغداد ۵ / ۶۰

احمد بن یوسف بنا

از معاصران «ابوتراب نخشبی» بود که از او روایت می‌کرده است و شاید هم «احمد بن یوسف نیشابوری» محدث باشد که از نیشابور به یمن رفت و در آنجا حدیث فراگرفت و در سال ۲۶۴ هجری درگذشت.

لغت‌نامه دهخدا/ذیل همین نام

اسحاق بن احمد

از مریدان «سهل تستری» بود. مردی ثروتمند بود، همه ثروت خود را بر مستمندان نفقه کرد و توبه نمود و تهیدست از دنیا رفت. او قبل از «تستری» درگذشت.

ترجمه رساله قشیریہ / ۶۴۹

ایوب حمال

ابوسلیمان ایوب حمال، از صوفیه، و از زهاد بغدادی بود که در مصر زندگی می‌کرد. با «سهل تستری» مصاحبت داشت و از اقران «سری سقطی» و «بشر حافی» به حساب می‌آمد. «احمد بن مسروق» از او روایت کرده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

الانساب ۲ / ۲۵۵، احیاء علوم ۵ / ۱۶۶، صفة الصفوة ۲ / ۳۹۳

بشر بن حارث الحافی

ابونصر بشر بن حارث بن علی المروزی الحافی، از صوفیان محدث و از زاهدان و عابدان قرن دوم و اوایل قرن سوم بود و در بغداد می‌زیست. مقداری از گفتارهای او در حلیه الاولیا و تذکرة الاولیا آمده است. در سال ۲۲۷ هجری درگذشت.

تذکرة الاولیا / ۱۲۸، طبقات ابن سعد ۷ / ۳۴۲، جامع کرامات ۱ / ۶۰۷، سیر اعلام ۱۰ / ۴۶۹، البدایة و النهایة ۱۰ / ۳۲۶، حلیة الاولیا ۸ / ۳۳۶، کشف المحجوب / ۱۳۰، تاریخ بغداد ۷ / ۶۷ و ۷ / ۱۱۲، طبقات سلمی / ۳۹، اللباب ۱ / ۲۷۰، تاریخ گزیده / ۶۳۸، مرآة الجنان ۲ / ۹۲، نفحات الانس / ۴۵، طبقات

انصاری / ۸۵ ؛ اعلام زرکلی ۲/ ۲۶ ؛ طبقات شعرانی ۱/ ۶۲ ؛ وفيات الاعیان
 ۱/ ۲۷۴ ؛ الانساب ۲/ ۱۵۸ ؛ تاریخ نیشابور /- ۲۸۰۴ ؛ الجمع / ۲۱۰ ؛ تاریخ
 الادب العربی ۴/ ۵۷

بلال خواص

این نام فقط در حلیۃ الاولیا و جامع کرامات الاولیا به نظر رسید. ظاهراً از زاهدان و عابدان
 قرن سوم هجری است که با «بشر حافی» و «احمد بن حنبل» معاصر بود و «ابن دربیج» از
 او روایت کرده است.

حلیۃ الاولیا ۹/ ۱۸۷ ؛ جامع کرامات الاولیا ۱/ ۶۱۱

بنان بن محمد بن حمدان

ابوالحسن بنان بن محمد بن حمدان الحمال الواسطی المصری، از صوفیۃ صاحب کرامت
 واسط بود که در مصر زندگی می کرد. با «جنید» مصاحبت داشت و از استادان
 «ابوالحسن نوری» بود. در سال ۳۱۶ هجری درگذشت.

طبقات سلمی / ۲۹۱ ؛ حلیۃ الاولیا ۱۰/ ۳۲۴ ؛ نتایج الافکار ۱/ ۱۷۶ ؛ تاریخ بغداد
 ۷/ ۱۰۰ ؛ صفة الصفوة ۲/ ۴۴۸ ؛ نفحات الانس / ۱۶۱ ؛ العبر ۲/ ۱۶۳ ؛ مرآة
 الجنان ۲/ ۲۶۸ ؛ سیر اعلام ۱۴/ ۴۸۸ ؛ جامع کرامات ۱/ ۶۱۱ ؛ النجوم الزاهرة
 ۱/ ۳۹۳ ؛ المنتظم ۶/ ۲۱۷ ؛ طبقات الاولیا / ۱۲۲ ؛ الانساب ۲/ ۲۵۴ ؛ البدایة و
 النهایة ۱۱/ ۱۸۰ ؛ طبقات شعرانی ۱/ ۸۴ ؛ شذرات الذهب ۲/ ۲۷۱ ؛ تاریخ
 نیشابور /- ۲۸۴۴

بندار بن الحسین

ابوالحسن بندار بن الحسین بن محمد بن مهلب شیرازی، شیرازی بود ولی در ارجان
 زندگی می کرد. خادم «ابوالحسن اشعری» بود. «ابوبکر شبلی» بزرگش می داشت. بین او و
 «ابو عبدالله خفیف» در مسائل مختلف گفت و گوهای زیادی صورت گرفت. در سال
 ۳۵۳ هجری درگذشت.

حلیۃ الاولیا ۱۰/ ۳۸۴ ؛ نتایج الافکار ۲/ ۷ ؛ تاریخ نیشابور /- ۲۸۸۸ ؛ النجوم
 الزاهرة ۳/ ۳۳۸ ؛ سیر اعلام ۱۶/ ۱۰۸ ؛ طبقات شعرانی ۱/ ۱۰۳ ؛ طبقات سلمی
 ۴۶۷/ ؛ طبقات انصاری / ۵۰۱ ؛ طبقات الاولیا / ۱۲۰ ؛ نفحات الانس / ۲۳۰

جابر رخیبی

ظاهراً از صوفیۃ قرن سوم بود که در برخی آثار صوفیانه، نام او در ردیف اولیا آمده و

کراماتی به او منسوب است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.

حلیة الاولیا ۱۰/۱۶۶؛ صفة الصفوة ۴/۲۴۱؛ جامع کرامات ۲/۳

جَبَلَه

ابو یوسف جبلة بن حمّود بن جبلة بن یوسف الصدفی الافریقی، از زهاد و عباد هم عصر با «ابو عبدالله جلا» بود که از «سحنون بن سعید» روایت می کرده است. سال مرگ او را ۲۹۷، و ۲۹۹ هجری نوشته اند.

الانساب ۳/۵۲۹؛ نفحات الانس ۱۹۷/

جعفر بن احمد الرازی

ابو القاسم جعفر بن احمد بن محمد الرازی، از صوفیه قرن چهارم بود و در نشابور زندگی می کرد. با «ابن عطا»، «ابن ابی الحواری» و «ابوعلی رودباری» مصاحبت داشت. گویند بسیار متمول بود اما همه اموال خود را بر فقرا و صوفیه نفقه کرد و خود در سال ۳۷۸ هجری با فقر و درویشی از دنیا رفت.

طبقات سلمی ۵۰۹؛ طبقات الاولیا ۲۳۲؛ نفحات الانس ۱۲۴/

جعفر الخدّاء

ابو محمد جعفر الخدّاء، از شاگردان «ابوعمر و اصطرخی»، و از اصحاب «جنید» بود. «شبلّی» او را تکریم می کرد. آورده اند که «بندار بن الحسین» او را بر «شبلّی» برتر می دانست. موفق به دیدار «ابن خفیف» شده بود. «ابونعیم اصفهانی» با یک واسطه از او روایت کرده است. در سال ۳۴۱ هجری در شیراز درگذشت.

نفحات الانس ۲۴۳؛ طبقات الاولیا ۳۳۱؛ سیرت ابن خفیف ۱۴۱؛ تحفة العرفان ۹؛ شرح شطحیات ۴۱؛ حلیة الاولیا ۱۰/۳۳۱؛ مجمل فصیحی - ۳۴۱

جعفر بن نصیر

ابو محمد جعفر بن نصیر الخلدی، بغدادی بود و از شاگردان «جنید» و «ابراهیم خواص». با «نوری»، «رویم»، «سمنون» و «جریری» صحبت داشت و در سال ۳۴۸ هجری در بغداد درگذشت.

طبقات سلمی ۴۳۴؛ نفحات الانس ۲۲۸؛ اللباب ۱/۳۸۲؛ تاریخ بغداد ۲۲۶/۷؛ حلیة الاولیا ۱۰/۳۸۱؛ سیر اعلام ۱۵/۵۵۸؛ صفة الصفوة ۲/۴۶۸؛ المنتظم ۶/۳۹۱؛ کشف المحجوب ۱۹۷/۱۹۷؛ العبر ۲/۷۹؛ مرآة الجنان ۲/۲۴۲؛

طبقات الاولیا/ ۱۷۰؛ شذرات الذهب/ ۲/ ۳۷۸؛ نتایج الافکار/ ۲/ ۲؛ طبقات
شعرانی/ ۱/ ۱۰۱

جنید بن محمد

ابوالقاسم جنید بن محمد القواریری النهاوندی البغدادی، از مشایخ نامدار تصوف در
قرن سوم و صوفی بزرگ بغداد بود. به او نسبت قواریری و زجاج بدان گفته اند که پدر
وی آبگینه می فروخت. اصلش نهاوندی بود ولی در بغداد به دنیا آمد. شاگرد بزرگ امام
«شافعی» بود. گویند مذهب «سفیان ثوری» داشت. با «سری سقطی»، «حارث محاسبی» و
«محمد قصاب» صحبت داشت و از شاگردان ایشان بود. سال ۲۹۷ هجری از دنیا رفت.
طبقات سلمی/ ۱۵۵؛ حلیه الاولیا/ ۱۰/ ۲۵۵؛ نفحات الانس/ ۷۹؛ العبر/ ۱۱۰/ ۲
؛ طبقات الشافعیه/ ۲/ ۲۶۰؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۷۲؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۲۳۱؛ البداية
و النهایة/ ۱۱/ ۱۲۸؛ جامع کرامات/ ۲/ ۱۱؛ المنتظم/ ۶/ ۱۰۵؛ سیر اعلام/ ۱۴/ ۶۶؛
تاریخ نیشابور/ -۲۸۱۷؛ کشف المحجوب/ ۱۶۱؛ وفيات الاعیان/ ۱/ ۳۷۳؛
شذرات الذهب/ ۲/ ۲۲۸؛ تاریخ بغداد/ ۷/ ۲۴۱؛ تذکرة الاولیا/ ۴۱۶؛ طبقات
الاولیا/ ۱۲۶؛ طبقات انصاری/ ۱۹۶؛ اعلام زرکلی/ ۲/ ۱۳۷؛ صفة الصفوة
۴۱۶/ ۲؛ تاریخ الادب العربی/ ۴/ ۶۴

جهم دُقی

از صوفیه قرن چهارم، و از معاصران «ابوبکر دقی» بود که حدود سال ۳۵۰ هجری
درگذشته است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد. در برخی مراجع، نام او «جهم رقی»
ضبط شده است.

طبقات انصاری/ ۵۳۱؛ نفحات الانس/ ۲۳۹

حاتم اصم

ابوعبدالرحمن حاتم بن عنوان الاصم، از صوفیان محدث، و از قدمای مشایخ خراسان
بود که در بلخ می زیست. او استاد «احمد خسرویه» بود. با «شقیق بلخی» صحبت داشت.
سال ۲۳۷ هجری در واشجَرْد درگذشت.

طبقات سلمی/ ۹۱؛ حلیه الاولیا/ ۸/ ۷۳؛ نفحات الانس/ ۶۳؛ اعلام زرکلی
۱۵۱/ ۲؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۶۸؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۱۱۸؛ سیر اعلام/ ۱۱/ ۴۸۳؛
شذرات الذهب/ ۲/ ۸۷؛ صفة الصفوة/ ۴/ ۱۶۱؛ الانساب/ ۱/ ۱۸۱؛ اللباب/ ۱/ ۵۷؛
تاریخ نیشابور/ -۲۸۱۰؛ وفيات الاعیان/ ۲/ ۲۶؛ تاریخ بغداد/ ۸/ ۲۴۱؛ طبقات
الاولیا/ ۱۷۸؛ تذکرة الاولیا/ ۲۹۳

حارث مُحَاسِبِي

ابوعبدالله حارث بن اسد المحاسبی، از صوفیان محدث قرن سوم، و از علمای مشایخ بود. اکثر بغدادیان شاگرد او بوده‌اند. «احمد بن حنبل» به خاطر آراء کلامی اش، با او میانه خوبی نداشته است. تصنیفاتی دارد که از جمله آنها می‌توان کتاب المکاسب، المسائل فی الزهد، المسائل فی اعمال القلوب و الجوارح و کتاب الرعاية لحقوق الله را نام برد. از «یزید بن هارون» و «ابن کثیر» روایت می‌کند. «احمد بن مسروق» از او روایت کرده است. در سال ۲۴۳ هجری درگذشت.

حلیة الاولیا ۷۳/۱۰؛ سیر اعلام ۱۱۰/۱۲؛ تاریخ نیشابور -/۲۸۰۶؛ نفحات الانس ۴۸؛ طبقات شعرانی ۶۴/۱؛ طبقات سلمی ۵۶؛ اعلام زرکلی ۱۵۳/۲؛ مرآة الجنان ۱۴۴/۲؛ شذرات الذهب ۱۰۲/۲؛ جامع کرامات ۱۷/۲؛ تاریخ بغداد ۲۱۱/۸؛ وفيات الاعیان ۵۷/۲؛ تهذیب التهذیب ۱۳۴/۲؛ صفة الصفوة ۳۶۷/۲؛ کشف المحجوب ۱۳۴؛ تاریخ التراث ۱۱۳/۴؛ طبقات انصاری ۸۹/؛ الانساب ۲۰۷/۵؛ تاریخ الادب العربی ۵۷/۴

حامد آسود

از صوفیه قرن سوم، و از استادان «ابوعلی رودباری» بود. به مصر سفر کرد، و حدود سی سال هم مجاور کعبه بوده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد. طبقات انصاری ۴۰۵؛ نفحات الانس ۱۶۷ و ۶۰۱

حامد لفاف

ابوعلی حامد بن محمود بن حرب لفاف نیشابوری، رئیس قرا نیشابور، و از زاهدان معاصر با «حاتم اصم» بود. سنایی در حدیقه الحقیقه حکایتی درباره او سروده است که با بیت زیر شروع می‌شود:

آن شنیدی که حامد لفاف در حریم حرم چو کرد طواف ...
طبقات سلمی (تعلیقات) ۶۳؛ حدیقه سنایی ۴۶۸؛ تاریخ گزیده ۶۷۶؛ احیاء علوم ۳۳۱/۲ و ۸۱/۴

حبیب مغربی

از مشایخ شام در قرن چهارم هجری، و از استادان «ابوعثمان مغربی» بوده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

طبقات سلمی ۴۷۹؛ طبقات انصاری ۲۴۲

حَدَّثَمَةُ المَرَعَشِي

حذیفه بن قتاده المَرَعَشِي از زهاد و مشایخ شام بود. با «ابراهیم ادهم»، «علی بَکَّار» و «مسلم خواص» دوستی داشت. آورده‌اند که این چهار نفر با هم بیعت کردند که هیچ چیز نخورند مگر که بدانند حلال است. چون از یافتن حلال بی‌شبهه در مانند، چندان بخورند که از آن چاره نباشد. «سفیان ثوری» را هم دریافته بود. در سال ۲۰۷ هجری درگذشت. سیر اعلام ۲۸۳/۳؛ تذکرة الاولیا ۵۰۲/۵۰۳؛ صفة الصفوة ۴/۲۶۸؛ طبقات انصاری ۷۲/؛ حلیة الاولیا ۸/۲۶۷؛ طبقات شعرانی ۱/۵۳

حسن حَدَّاد

حسن بن یعقوب بن یوسف، معروف به حداد، از زهاد و شیوخ محدث بود. در نیشابور خانقاهی داشت که مجمع زهاد و صوفیه بوده است. از «حسن بن سفیان» و «عمران بن موسی» و جز آن دو، روایت می‌کرد. «ابو عبدالله حاکم» از او روایت دارد. در سال ۳۳۶ هجری درگذشت.

الانساب ۱۸۱/۲

حسن خِیَاط

ممکن است ابوعلی حسن بن مهران الخیاط باشد. وی شخصی صالح و نیکوکار معرفی شده که از «علی بن حجر» و «اسحاق بن منصور» روایت می‌گفته است و شاید هم حسن خیاط معاصر با «مرتشم» و «حسین داود» بوده باشد. اطلاع دیگری از او حاصل نشد. الانساب ۲/۴۲۵؛ طبقات انصاری ۳۹۲/

حسن بن عَلَوِیَه

ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن سلیمان القطان، مشهور به «ابن علویه»، از زهاد و عباد قرن سوم بود. در سال ۲۰۵ هجری متولد شد. از «یحیی بن معاذ»، «بایزید بسطامی»، «محمد بن فضل» و «ابوبکر وراق» روایت می‌کرده است. «ابو الحسنین فارسی» و «منصور بن عبدالله» از او روایت کرده‌اند.

تاریخ بغداد ۷/۲۷۵؛ احیاء علوم ۵/۱۳۰؛ طبقات سلمی (تعلیقات) ۶۹/

حسن مُسَوِّحِي

ابوعلی حسن بن علی مسوحی، از صوفیه قرن سوم، و از اصحاب «سری سقطی»، و از اقران «جنید» بود. اکثر بغدادی‌ها از جمله «ابو حمزه بغدادی» و «ابو محمد جریری»

شاگرد او بوده‌اند. «جنید» از او، و او از «بشر بن حارث» روایت می‌گفته است. گویند او اولین کسی بود که با تشکیل انجمنی در بغداد، در زهد و تصوف صحبت می‌کرد. طبقات الاولیا (تعلیقات) / ۱۱۷؛ طبقات سلمی (تعلیقات) / ۴۳؛ الانساب / ۵/ ۲۹۹؛ طبقات انصاری / ۲۶۰؛ اللباب / ۳/ ۱۴۰؛ تاریخ بغداد / ۷/ ۳۶۶

حُصری

ابوالحسن علی بن ابراهیم حصری، از صوفیه قرن چهارم؛ بصری بود ولی در بغداد اقامت داشت و خود را به «شبلّی» منسوب می‌کرد. «سلمی» آورده است: از شیوخی که دیدیم، کسی را به کمال حال و حسنِ کلام او مشاهده نکردیم. در سال ۳۷۱ هجری در بغداد درگذشت.

طبقات سلمی / ۴۸۹؛ نتایج الافکار / ۱۶/ ۲؛ طبقات شعرانی / ۱/ ۱۰۵؛ طبقات الاولیا / ۲۱۳؛ البدایة و النهایة / ۱۱/ ۳۳۹؛ تاریخ بغداد / ۱۱/ ۳۴۰؛ الانساب / ۲۲۷/ ۲ و ۶۲۴؛ اللباب / ۱/ ۳۰۲؛ طبقات انصاری / ۵۲۹؛ تاریخ نیشابور / - ۲۸۸۹؛ کشف المحجوب / ۲۰۱

حمزة بن عبدالله العلوی

ابوالقاسم حمزة بن عبدالله العلوی الحسینی، از اصحاب و مریدان «ابوالخیر اقطع» و «شیخ جعفر خلدی» بود.

طرائق الحقایق / ۵۱۳ و ۵۱۴؛ احیاء علوم / ۳/ ۴۱؛ طبقات انصاری / ۱۵۶

خیر النساج

ابوالحسن محمد بن اسماعیل (خیر بن عبدالله) النساج السامری، از مشایخ بزرگ عراق در قرن سوّم و اوایل قرن چهارم بود. در بغداد می‌زیست و از اقران «جنید» بود. با «ابو حمزه بغدادی» و «سری سقطی» صحبت داشت؛ استاد «نوری»، «ابن عطا» و «جریری» بود. «ابراهیم خواص» و «شبلّی» هر دو در مجلس او توبه کردند. در سال ۳۲۲ هجری درگذشت.

کشف المحجوب / ۱۸۲؛ البدایة و النهایة / ۱۱/ ۲۰۵؛ حلیة الاولیا / ۱۰/ ۳۰۷؛ طبقات شعرانی / ۱/ ۸۸؛ سیر اعلام / ۱۵/ ۲۶۹؛ وفيات الاعیان / ۲/ ۲۵۱؛ طبقات سلمی / ۳۲۲؛ جامع کرامات / ۱/ ۱۷۵؛ صفة الصفوة / ۲/ ۴۵۱؛ نفحات الانس / ۱۳۶؛ شذرات الذهب / ۲/ ۲۹۴؛ نتایج الافکار / ۱/ ۱۱۴؛ حلیة الاولیا / ۱۰/ ۳۰۷؛ تاریخ بغداد / ۲/ ۴۸ و ۳۴۵/ ۸؛ تاریخ نیشابور / - ۲۸۵۱؛ اللباب / ۳/ ۲۲۳؛

طبقات الاولیا/ ۱۸۲ ؛ الانساب/ ۵/ ۴۸۳ و/ ۵۴۵ ؛ المنتظم/ ۶/ ۴۷۶ ؛ طبقات
انصاری/ ۳۴۴ ؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۸۸

داود الطائی

ابوسلیمان داود بن نصیر الطائی، از بزرگان تصوف در قرن دوم هجری بود. با «ابوحنیفه» مصاحبت داشت. مدتی فقه و علوم دینی تدریس کرد سپس به تصوف روی آورد و عزلت اختیار نمود. او از مریدان «حبیب راعی» و از اقران «فضیل عیاض» و «ابراهیم ادهم» در طریقت بود. تاریخ درگذشت او را ۱۶۰، ۱۶۲ و ۱۶۵ نقل کرده‌اند.

جامع کرامات/ ۲/ ۶۳ ؛ تاریخ بغداد/ ۸/ ۳۴۷ و ۱۱/ ۲۲۱ ؛ اعلام زرکلی/ ۳/ ۱۱ ؛
نفحات الانس/ ۳۷ ؛ کشف المحجوب/ ۱۳۶ ؛ حلیه الاولیا/ ۷/ ۳۳۵ ؛ شرح
تعرف/ ۲۰۴ ؛ اللباب/ ۲/ ۱۰۲ ؛ النجوم الزاهرة/ ۲/ ۳۲ ؛ تهذیب التهذیب/ ۳/ ۲۰۳ ؛
الانساب/ ۴/ ۳۶ ؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۶۵ ؛ شذرات الذهب/ ۱/ ۲۵۶ ؛ البداية و
النهاية/ ۱۰/ ۱۵۴ ؛ صفة الصفوة/ ۳/ ۱۳۱ ؛ سیر اعلام/ ۷/ ۴۲۲ ؛ وفیات
الاعیان/ ۲/ ۲۵۹ ؛ طبقات انصاری/ ۴۹۰ ؛ طبقات الاولیا/ ۲۰۰ و ۲۶۳

دلف بن جحدر

ابوبکر دلف بن جحدر الشبلی، از عرفای بزرگ قرن چهارم بود. نام او را «جعفر بن یونس» و «دلف بن جعفر» نیز آورده‌اند. اصلش از فرغانه اسروشنه بود، در سامره متولد شد و در بغداد زندگی می‌کرد. در مجلس «خیر النساج» توبه کرد. از شاگردان «جنید» بود و مذهب «مالک» داشت. در سال ۳۳۴ هجری در بغداد درگذشت.

اللمع/ ۳۹۵ ؛ نفحات الانس/ ۱۸۳ ؛ کشف المحجوب/ ۱۹۵ ؛ صفة الصفوة
۲/ ۴۵۶ ؛ حلیه الاولیا/ ۱۰/ ۳۶۶ ؛ سیر اعلام/ ۱۵/ ۳۶۷ ؛ تاریخ بغداد/ ۱۴/ ۳۸۹ ؛
البدایة و النهایة/ ۱۱/ ۲۴۳ ؛ اللباب/ ۲/ ۱۰ ؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۸۹ ؛ اعلام/ ۳/ ۲۰ ؛
طبقات سلمی/ ۳۳۷ ؛ شذرات الذهب/ ۲/ ۳۳۸ ؛ المنتظم/ ۶/ ۳۴۷ ؛ الانساب
۳/ ۳۹۶ ؛ نتایج الافکار/ ۱/ ۱۷۸ ؛ طبقات الاولیا/ ۲۰۴ و ۶۱۴ ؛ وفیات الاعیان
۲/ ۲۷۳ ؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۳۱۷ ؛ شرح شطحیات/ ۴۰ ؛ سیرت/ ۱۰۳ ؛ النجوم
الزاهرة/ ۳/ ۲۸۹ ؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۵۷ ؛ جامع کرامات/ ۲/ ۶۷ ؛ طبقات
انصاری/ ۴۴۸ ؛ تاریخ التراث/ ۴/ ۱۵۵ ؛ تاریخ الادب العربی/ ۴/ ۷۴

ذوالنون مصری

ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم ذوالنون مصری، از مشاهیر عرفای اسلام در قرن سوم هجری

بود. در اخمیم مصر - آنجا که قبر امام «شافعی» است - زندگی می‌کرد. شاگرد امام «مالک» بود و مذهب وی داشت. پیر او در مغرب «اسرافیل» بود. علاوه بر علم، فقاہت و تصوف، در شمار حکیمان نیز به حساب می‌آمده است. وفات وی به اختلاف روایت در سالهای ۲۴۵، ۲۴۶ و ۲۴۸ هجری نقل شده است.

اسرار التوحید (تعلیقات) ۲/ ۶۹۹؛ طبقات سلمی ۱۵؛ البدایة و النہایة ۱۰/ ۳۸۳؛
نفحات الانس ۲۸؛ حلیة الاولیا ۹/ ۳۳۱؛ شرح تعرف ۹۴؛ تاریخ بغداد
۸/ ۳۹۳؛ جامع کرامات ۱/ ۶۲۳؛ تاریخ گزیده ۶۴۰؛ مجمل فصیحی - ۲۴۵؛
طبقات شعرانی ۱/ ۵۹؛ الفهرست ۵۱۷؛ شذرات الذهب ۲/ ۱۰۷؛ الانساب
۱/ ۹۶؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۰۳؛ سیر اعلام ۱۱/ ۵۳۲؛ طبقات الاولیا ۲۱۸؛
وفیات الاعیان ۱/ ۳۱۵؛ مرآة الجنان ۲/ ۱۴۹؛ النجوم الزاهرة ۲/ ۳۲۰؛ طبقات
انصاری ۱۱؛ صفة الصفوة ۴/ ۳۱۵؛ اعلام زرکلی ۲/ ۸۸؛ کشف المحجوب
۱۲۴/؛ تاریخ الادب العربی ۴/ ۶۱

رباع القیسی

ابوالمہاجر رباع (رباع) بن عمرو القیسی البصری، از زاهدان قرن دوم هجری بود و از
«ثور بن یزید» و «عتبة الغلام» روایت می‌گفت. «سعید بن حارث» و «اسحاق بن ابراهیم» و
گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. بخشی از سخنان او در حلیة الاولیا آمده است.
سیر اعلام ۸/ ۱۷۴؛ احیاء علوم ۴/ ۵۹۰؛ الانساب ۴/ ۵۵۷؛ حلیة الاولیا
۶/ ۱۹۲؛ صفة الصفوة ۳/ ۳۶۷

رؤیم بن احمد

ابوالحسن (ابومحمد) رویم بن احمد بن یزید بن رویم بغدادی، از صوفیان عالم و فقیه
بود و مذهب «داود اصفهانی» داشت. با «جنید»، «ابوعمر و زجاج» و «ابو عبدالله خفیف»
مصاحبت کرده بود. در سال ۳۰۳ هجری درگذشت.

اعلام زرکلی ۳/ ۶۵؛ طبقات سلمی ۱۸۰؛ نفحات الانس ۹۵؛ حلیة الاولیا
۱۰/ ۲۹۶؛ تاریخ بغداد ۸/ ۴۳۰؛ البدایة و النہایة ۱۱/ ۱۴۲؛ جامع کرامات
۲/ ۷۷؛ صفة الصفوة ۲/ ۴۴۲؛ سیر اعلام ۱۴/ ۲۳۴؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۲۰؛
طبقات شعرانی ۱/ ۷۵؛ طبقات الاولیا ۲۲۸؛ تذكرة الاولیا ۴۸۴؛ شرح
شطیحات ۳۷؛ نفحات الانس ۹۵؛ طبقات انصاری ۲۶۲؛ المنتظم ۶/ ۱۳۶؛
کشف المحجوب ۱۷۰

زکریا شَختَنی

زکریا بن بحر شختنی از مریدان «ابو عثمان حیری» بود. اطلاع دیگری از او به دست نیامد جز اینکه «سلمی»، نام برادر او را بدین صورت آورده است: «محمد بن بحر الشجینی، اخو زکریا». احتمالاً «شجینی» در اینجا تصحیف «شختنی» است.
طبقات سلمی/ ۱۱۷

سری

ابوالحسن سری بن المغلس السقطی، از عرفای بزرگ قرن سوم و استاد اکثر بغدادیان؛ او شاگرد «معروف کرخی»، استاد «جنید»، و از اقران «حارث محاسبی» و «بشر حافی» بود. وفات او را با اختلاف روایت، سالهای ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶ و ۲۵۷ هجری نقل کرده‌اند.

جامع کرامات ۸۸/۲؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۰۵؛ طبقات سلمی/ ۴۷؛ حلیه الاولیا ۱۱۶/۱۰؛ البدایة و النهایة ۱۷/۱۱؛ سیر اعلام ۱۸۵/۲؛ تاریخ بغداد ۱۸۷/۹؛ کشف المحجوب/ ۱۳۷؛ سیرت/ ۱۸۲؛ العبر ۵/۲؛ صفة الصفوة ۳۷۱/۲؛ طبقات شعرائی ۶۳/۱؛ طبقات الاولیا/ ۱۶۰؛ تذکرة الاولیا/ ۳۳۰؛ طبقات انصاری/ ۹۶؛ تاریخ گزیده/ ۶۴۳؛ اعلام زرکلی/ ۱۲۹/۳؛ نفحات الانس/ ۵۱؛ وفيات الاعیان/ ۳۵۷/۲؛ مرآة الجنان/ ۱۵۸/۲؛ شذرات الذهب/ ۱۲۷/۲

سعید بن عثمان

ابو عثمان سعید بن عثمان بن عیاش الخیاط، از معاصران «ذوالنون مصری» بود و از او روایت می‌کرده است. در سال ۲۹۴ هجری درگذشت.
تاریخ بغداد ۹۹/۹

سلیمان خواص

ابوایوب سلیمان خواص از زهاد قرن دوم هجری که با «ابراهیم ادهم»، «اوزاعی»، «سعید بن عبدالعزیز» و «عمر بن عبدالعزیز» معاصر و مصاحب بود. «ابن کثیر»، «مضاء بن عیسی» و «محمد بن یوسف» از وی روایت کرده‌اند. در سال ۱۶۲ هجری درگذشت.
سیر اعلام/ ۱۷۸/۸؛ احیاء علوم/ ۱۳۷/۳؛ حلیه الاولیا/ ۲۷۶/۸؛ صفة الصفوة/ ۲۷۳/۴

سمّون بن حمزه

ابوالحسن سمّون بن حمزة المحب، از بزرگان مشایخ عراق بود. با «سری سقطی»،

«محمد بن علی القصاب» و «ابو احمد القلانسی» صحبت داشت، و از اقران «جنید» و «نوری» بود. در آثار صوفیه اشعاری بدو نسبت داده‌اند. حدود سال ۲۹۰ هجری درگذشت.

حلیه الاولیا ۳۰۹/۱۰؛ سیر اعلام ۵۶۰/۱۳؛ مجمل فصیحی /- ۲۹۷؛ طبقات شعرانی ۷۶/۱؛ کشف المحجوب ۱۷۲/۱۷۲؛ الانساب ۲۱۰/۵؛ اعلام زرکلی ۲۰۴/۳؛ البداية و النهایة ۱۳۰/۱۱؛ جامع کرامات ۱۰۶/۲؛ صفة الصفوة ۴۲۶/۲؛ تاریخ بغداد ۲۳۴/۹؛ المنتظم ۱۰۸/۶؛ نفحات الانس ۱۰۰/۱۰؛ نتایج الافکار ۱۵۹/۱۱؛ تاریخ نیشابور /- ۲۸۲۳؛ شرح شطحیات ۳۰ و ۳۸؛ طبقات الاولیا ۱۶۵/۱۶۵؛ تاریخ گزیده ۶۴۸/۶۴۸؛ طبقات انصاری ۲۷۲/۲۷۲

سهل بن عبدالله تستری

ابو محمد سهل بن عبدالله تستری، از بزرگان تصوف در قرن سوم هجری بود. در بصره زندگی می‌کرد. با «ذوالنون مصری» مصاحبت داشت. به روایت بعضی از نسخ «ابن خلکان»، وقتی «یعقوب لیث» در فارس بیمار شد و اطبا از معالجتش در ماندند، «سهل» را بر بالین او آوردند و او دعایی بکرد و «یعقوب» آسایش یافت، و هدایایی بدو تقدیم کرد ولی «سهل» نپذیرفت و بیرون آمد. از او اثری باقی مانده است که نخستین نمونه تفسیر عرفانی از قرآن محسوب می‌شود. در سال ۲۸۳ هجری درگذشت.

طبقات سلمی ۲۰۶/۲۰۶؛ حلیه الاولیا ۲۱۲/۱۰؛ نفحات الانس ۶۶/۶۶؛ الانساب ۴۶۵/۱؛ کشف المحجوب ۱۷۵/۱۷۵؛ صفة الصفوة ۶۴/۴؛ المنتظم ۱۶۲/۵؛ الباب ۱۷۶/۱؛ النجوم الزاهرة ۱۹۵/۳؛ مرآة الجنان ۲۰۰/۲؛ نتایج الافکار ۱۰۹/۱؛ تاریخ التراث ۱۲۹/۴؛ معجم المؤلفین ۲۸۴/۴؛ جامع کرامات ۱۱۰/۲؛ سیر اعلام ۳۳۰/۱۳؛ تاریخ نیشابور /- ۲۸۲۶؛ وفيات الاعیان ۴۲۹/۲؛ طبقات انصاری ۱۳۳/۱۳۳؛ طبقات شعرانی ۶۶/۱؛ الفهرست ۲۷۷/۲؛ سیرت ۱۵۲/۱۵۲؛ تاریخ گزیده ۶۴۵/۶۴۵؛ تذکرة الاولیا ۳۰۴/۳۰۴؛ العبر ۷۰/۲؛ طبقات الاولیا ۲۳۲/۲۳۲؛ شرح شطحیات ۳۸/۳۸؛ شذرات الذهب ۱۸۲/۲؛ اعلام زرکلی ۲۱۰/۳؛ اسرار التوحید (تعلیقات) ۷۰۲/۷۰۲؛ تاریخ الادب العربی ۱۲/۴

شاه بن شجاع الکرمانی

ابوالفوارس شاه بن شجاع الکرمانی از اولاد ملوک بود. با «ابوتراب نخشبی» و «ابوعبید بسری» صحبت داشت و استاد «ابوعثمان حیری» بود. در فضل فقر بر غنا، کتابی نوشت

که ردیه‌ای است بر کتاب فضل غنا بر فقر «یحیی بن معاذ رازی». وی در سال ۲۷۰، و به قولی ۲۸۸ هجری در بغداد درگذشت.

جامع کرامات ۱۱۲/۲؛ تاریخ نیشابور/ - ۲۸۲۴؛ طبقات سلمی/ ۱۹۲؛ حلیه الاولیا ۲۳۷/۱۰؛ طبقات شعرانی ۷۷/۱؛ نفحات الانس/ ۸۴؛ سیرت/ ۱۱۷؛ طبقات انصاری/ ۲۳۶؛ طبقات الاولیا/ ۳۶۰؛ تذکرة الاولیا/ ۳۷۷؛ کشف المحجوب ۱۷۴؛ صفة الصفوة ۶۷/۴؛ المنتظم ۱۱۱/۶؛ شرح شطحیات/ ۳۵

شقیق بن ابراهیم البلخی

ابوعلی شقیق بن ابراهیم البلخی، از قدمای مشایخ بلخ، استاد «حاتم اصم» و شاگرد «زُفر» بود. با «ابراهیم ادهم» صحبت داشته است. آورده‌اند که او را در سال ۱۷۴، و به قولی ۱۹۴ هجری در ختلان شهید کردند.

حلیه الاولیا ۵۸/۸ و ۲۳۲؛ نفحات الانس/ ۴۶؛ صفة الصفوة ۱۵۹/۴؛ الانساب ۳۸۹/۱؛ سیر اعلام ۳۱۳/۹؛ وفیات الاعیان ۴۷۵/۲؛ جامع کرامات ۱۲۲/۲؛ شذرات الذهب ۳۴۱/۱؛ مرآة الجنان ۴۴۵/۱؛ طبقات شعرانی ۶۵/۱؛ طبقات انصاری ۸۶؛ تاریخ گزیده/ ۷۹۰؛ طبقات الاولیا/ ۱۲؛ کشف المحجوب ۱۳۸

شیبان راعی

ابو محمد شیبان راعی از زهاد معاصر با امام «شافعی» و «سفیان ثوری» بود. آورده‌اند امام «شافعی» در احوال، به او مراجعه می‌نمود، او را بسیار تکریم می‌کرد و پیش وی به دو زانو می‌نشست. مولوی در شرح کرامت او، حکایتی در مثنوی آورده که با بیت زیر شروع می‌شود:

همچو آن شیبان که از مرگ عنید وقت جمعه بر رعا خط می‌کشید
مثنوی معنوی ۹۹۲/۶؛ حلیه الاولیا ۳۱۷/۸؛ جامع کرامات ۱۶۷/۱؛ احیاء علوم
۳۵/۱؛ صفة الصفوة ۳۷۶/۴

طیفور بن عیسی البسطامی

ابویزید طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی، از قدمای مشایخ تصوف، و از عرفای نامدار قرن سوم هجری است. جدش مجوسی بود سپس مسلمان شد. دو برادر کوچک او به نام‌های «آدم» و «علی» از زهاد و عباد عصر خود بودند. «ابویزید» از اقران «احمد خضرویه»، «ابو حفص» و «یحیی معاذ» بود و در کتب صوفیه کرامات زیادی از او نقل کرده‌اند. در سال ۲۶۱، و به قولی ۲۶۴ هجری درگذشت.

جامع کرامات ۱۳۳/۲؛ تاريخ نيشابور /- ۲۸۰۷؛ البداية و النهاية ۴۱/۱۱؛ حلية الاوليا ۳۳/۱۰؛ اعلام زرکلی ۳۳۹/۳؛ الانساب ۳۵۹/۱؛ طبقات انصاری ۳۸۰؛ اسرار التوحيد (تعليقات) ۶۹۰/۲؛ شذرات الذهب ۱۴۳/۲؛ طبقات سلمی ۶۷؛ تذکرة الاوليا ۱۶۰؛ نفحات الانس ۵۴؛ کتاب النور؛ سير اعلام ۸۶/۱۳؛ وفيات الاعيان ۵۳۱/۲؛ تاريخ الادب العربي ۶۲/۴؛ شذرات الذهب ۱۴۳/۲؛ طبقات شعرانی ۶۵/۱؛ طبقات الاوليا ۳۹۸؛ مرآة الجنان ۱۷۳/۲؛ شرح شطحيات ۷۸؛ صفة الصفوة ۱۰۷/۴؛ كشف المحجوب ۱۳۲

عباس بن المتهدي

از اصحاب «ابو سعيد خراز» بود و با «جنيد» نیز مصاحبت داشته است. «ابو عبدالله رازی» از او روايت کرده است. سال درگذشت او را حدود ۳۱۷ هجری نوشته اند.
طبقات الاوليا ۱۴۷ و ۴۶؛ جامع کرامات ۱۳۸/۲

عبدالعزيز بن عمير

عبدالعزيز بن عمير الخراساني الدمشقي، از زاهدان قرن دوم هجری است که «احمد بن ابی الحواری» از وی روايت می کرده است. مقداری از کلمات او در حلية الاوليا و صفة الصفوة آمده است. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.
حلية الاوليا ۱۰/۱۰، ۱۸ و ۱۹؛ صفة الصفوة ۲۳۴/۴

عبدالله خراز

ابو محمد عبدالله بن محمد الخراز الرازی، از بزرگان مشايخ ری بود. و با «شيخ ابو عمران کبير» صحبت داشت. سالها مجاور کعبه بود و به ملاقات «ابو حفص حداد» هم رسیده بود. اصحاب «بایزید» او را بزرگ می داشتند. قبل از ۳۱۰، و به روايتی ۳۲۰ هجری درگذشت.

طبقات الاوليا ۳۴۸؛ نتایج الافکار ۱۷۵/۱؛ طبقات انصاری ۳۹۶؛ مجمل فصیحی - ۳۰۹؛ سير اعلام ۱۶/۶۵؛ تاريخ نيشابور /- ۲۸۴۳؛ طبقات شعرانی ۸۴/۱؛ نفحات الانس ۱۶۰؛ طبقات سلمی ۲۲۸

عبدالله خياط

شايد ابو عبدالله صالح بن راشد الخياط باشد که اهل بصره بود و از «مالک بن دينار» و «حسن بصری» روايت می کرد! اطلاع دیگری از او حاصل نشد.
الانساب ۴۲۵/۲

عبدالله رازی

ابو محمد عبدالله بن محمد الرازی الشعرانی، اصلاً رازی بود ولی در نیشابور زندگی می‌کرد. با «جنید»، «ابو عثمان»، «محمد بن فضل»، «رویم»، «یوسف بن حسین» و «سمنون» مصاحبت داشت. از یاران بزرگ «ابو عثمان» بود و «ابو عثمان» او را تکریم می‌کرد. در سال ۳۵۳ هجری درگذشت.

مجله فصیحی / - ۳۵۳، نتایج الافکار ۴/۲، نفحات الانس / ۲۳۲، طبقات انصاری / ۵۱۹، طبقات شعرانی ۱/۱۰۲، تاریخ نیشابور / - ۲۸۸۲، طبقات سلمی / ۴۵۱، طبقات الاولیا / ۲۳۱

عبدالله بن طاهر الابهری

ابوبکر عبدالله بن طاهر بن حاتم الطائی الابهری، از مشایخ بزرگ جبل در قرن چهارم بود. با «یوسف بن حسین» و پیران دیگر مصاحبت داشت و از اقران «شبللی» بود. حدود سال ۳۳۰ هجری درگذشت.

حلیه الاولیا ۱۰/۳۵۱، نتایج الافکار ۱/۱۶۸، طبقات شعرانی ۱/۹۶، المنتظم ۷/۳۲۴، نفحات الانس / ۱۸۹، اللمع / ۲۱۲ و ۲۱۶، طبقات سلمی / ۳۹۱، النجوم الزاهرة ۳/۳۷۲، مجله فصیحی / - ۳۳۰، تاریخ نیشابور / - ۲۸۶۸، طبقات الاولیا / ۲۱۶

عبدالله بن محمد

ابو محمد عبدالله (جعفر) بن محمد المرتعش، از مشایخ بزرگ خراسان بود که در بغداد می‌زیست. با «ابو حفص حداد» مصاحبت داشت و به دیدار «جنید» هم راه یافته بود. در سال ۳۲۸ هجری در بغداد درگذشت.

جامع کرامات ۲/۲۲۵، النجوم الزاهرة ۳/۲۶۹، حلیه الاولیا ۱۰/۳۵۵، نتایج الافکار ۱/۱۸۹، صفة الصفوة ۲/۴۶۲، مرآة الجنان ۲/۲۹۵، البداية و النهایة ۱۱/۲۱۸، تاریخ نیشابور / - ۲۸۵۸، شذرات الذهب ۲/۳۱۷، تاریخ بغداد ۷/۲۲۱، الانساب ۵/۳۵۳، تذکرة الاولیا / ۵۱۵، المنتظم ۶/۳۰۱، نفحات الانس / ۲۱۱، طبقات الاولیا / ۱۴۱، طبقات سلمی / ۳۴۹، العبر ۲/۲۱۵، طبقات انصاری / ۴۴۵، طبقات شعرانی ۱/۹۰

عبدالله بن منازل

ابو محمد عبدالله بن محمد بن منازل، از صوفیان محدث نیشابوری بود. با «حمدون

قصار» مصاحبت داشت و پیرو طریقت او بود. از علوم ظاهر آگاهی داشت. «ابوعلی ثقفی» تکریمش می‌کرد. در سال ۳۲۹ هجری در نیشابور درگذشت.

نتایج الافکار ۱/ ۱۹۱؛ نفحات الانس ۲۱۲؛ طبقات سلمی ۳۶۶؛ اعلام زرکلی ۲۶۳/۴؛ طبقات شعرانی ۱/ ۹۲؛ شذرات الذهب ۲/ ۳۳۰؛ العبر ۲/ ۲۲۶؛ سیر اعلام ۱۵/ ۲۹۷؛ مجمل فصیحی - ۳۲۹؛ تذکرة الاولیا ۵۴۰؛ مرآة الجنان ۳/ ۳۱۰؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۶۲؛ طبقات انصاری ۴۵۹؛ طبقات الاولیا ۳۴۵؛ طبقات الاولیا ۳۴۵؛

عبدالواحد

ابو عبید عبدالواحد بن زید البصری، از زهاد قرن دوم، و از شاگردان «حسن بصری» بود. «عفان بن مسلم» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. «علی بن رزین» از اصحاب و شاگردان او بوده است.

سیر اعلام ۷/ ۱۷۸؛ جامع کرامات ۲/ ۲۷۱؛ طبقات شعرانی ۱/ ۳۹؛ شذرات الذهب ۱/ ۲۸۷؛ طرائق الحقایق ۲/ ۹۳؛ طبقات انصاری ۱۳۰؛ صفة الصفوة ۳/ ۳۲۱

عُتْبَةُ بن الغلام

عتبة بن الغلام بن ابان، از زهاد قرن دوم هجری، و از شاگردان «حسن بصری» بود. «عبدالواحد بن زید بصری» از او روایت می‌کرده است.

سیر اعلام ۷/ ۶۲؛ جامع کرامات ۲/ ۲۸۶؛ تذکرة الاولیا ۶۹؛ حلیة الاولیا ۶/ ۲۲۶؛ صفة الصفوة ۳/ ۳۷۰؛ طبقات شعرانی ۱/ ۴۰

عطاء سلمی

عطاء سلمی بصری از زاهدان قرن دوم هجری، و از معاصران «ابراهیم ادهم» بود که از او روایت هم می‌کرده است. اغلب آثار، نام او را «عطاء سلیمی» ضبط کرده‌اند. پاره‌ای از سخنان او در حلیة الاولیا آمده است.

سیر اعلام ۶/ ۸۶؛ احیاء علوم/ فهرست اعلام؛ حلیة الاولیا ۶/ ۲۱۵؛ صفة الصفوة ۳/ ۳۲۵؛ طبقات شعرانی ۱/ ۴۰؛ تذکرة الاولیا ۱۱۵

علی بن فضیل

ابوعلی علی بن فضیل بن عیاض، جوانی از زهاد و کبار صالحان بود و شیفته عشق الهی؛ در زمان حیات پدرش فوت کرد. از قول «ابوعلی رازی» آمده است که سی سال با

«فضیل بن عیاض» مصاحبت داشت اما هیچ وقت ندیده است که او بخندد و حتی تبسم کند مگر آن روزی که پسرش «علی» درگذشت. حکایاتی از او در احیاء علوم نقل شده است. در سال ۱۷۴ هجری درگذشت.

سیر اعلام ۴۴۲/۸؛ البدایة و النہایة ۱۸۳/۱۰؛ حلیۃ الاولیا ۲۹۷/۸؛ طبقات الاولیا/ ۲۷۰؛ تہذیب التہذیب ۳۷۳/۷؛ خلاصۃ تہذیب الکمال ۱۳۴؛ وفیات الاعیان ۴۹/۴؛ صفة الصفوة ۲۴۷/۲؛ احیاء علوم/فہرست اعلام؛ طبقات انصاری ۳۴/

علی بن بکار

ابوالحسن (ابوالحسن) علی بن بکار البصری الشامی، از صوفیان محدث بود. با «ابراہیم ادم»، «اسحاق فزازی» و «مخلد بن الحسن» مصاحبت داشت. در سال ۱۹۹ هجری در مصیصہ درگذشت.

سیر اعلام ۵۸۴/۹؛ احیاء علوم/فہرست اعلام؛ نفحات الانس ۱۱۹؛ جامع کرامات ۳۱۱/۲؛ طبقات ابن سعد ۴۹۰/۷؛ صفة الصفوة ۲۶۶/۴؛ النجوم الزاهرة ۱۶۴/۲؛ حلیۃ الاولیا ۳۱۷/۹؛ کشف المحجوب ۴۱۷؛ طبقات انصاری ۷۰/

علی بن حسین بن جہضم

ابوالحسن علی بن عبداللہ بن حسین بن جہضم الہمدانی، شیخ صوفیہ در حرم (مکہ) بود و از «احمد بن عثمان»، «ابوسلمہ قطان» و گروہی دیگر روایت می کرده است. کتاب های بہجۃ الاسرار فی التصوف و اخبار الصالحین و حکایاتہم از اوست. در سال ۴۱۴ هجری درگذشت.

شذرات الذهب ۲۰۰/۳؛ البدایة و النہایة ۲۱/۱۲؛ سیر اعلام ۲۷۵/۱۷؛ مرآة الجنان ۲۸/۳؛ تاریخ التراث ۱۸۷/۴؛ معجم المؤلفین ۱۳۴/۷؛ العبر ۱۱۷/۳؛ طبقات انصاری ۹۲؛ نفحات الانس ۲۷۸؛ المنتظم ۱۶/۸

علی بن رزین

ابوالحسن علی بن رزین، اهل ترمذ، و به قولی هرات بود. با «ابوعبداللہ مغربی» دوستی داشت. «ابراہیم بن شیبان» از شاگردان او بود. آورده اند کہ حدود یکصد و بیست سال عمر کرد. در سال ۲۲۵ هجری درگذشت و در کوه طور در کنار دوستش، «ابوعبداللہ مغربی» دفن شد.

حلیۃ الاولیا ۲۲۸/۱۰؛ صفة الصفوة ۱۶۷/۴؛ طبقات سلمی (تعلیقات) ۲۴۲/

علی بن سهل الاصفهانی

ابوالحسن علی بن سهل الاصفهانی، از قدمای مشایخ اصفهان بود. با «ابوتراب نخشی» و «عمرو بن عثمان مکی» مصاحبت داشت. شاگرد «محمد بن یوسف البنا»، و از اقران «جنید» بود و میان ایشان مکاتبت وجود داشت. در سال ۳۰۷ هجری درگذشت.

حلیه الاولیا ۴۰۴/۱۰، ذکر اخبار اصفهان ۱۴/۲، نتایج الافکار ۱۷۱/۱، شرح سطحیات ۳۹، طبقات سلمی ۲۳۳، نفحات الانس ۱۰۳، المنتظم ۱۵۵/۶، النجوم الزاهرة ۱۹۷/۳، تاریخ نیشابور - ۲۸۳۱، صفة الصفوة ۸۵/۴، طبقات الاولیا ۱۵۸، تذکرة الاولیا ۵۴۳، طبقات شعرانی ۸۰/۱، طبقات انصاری ۲۸۳/، کشف المحجوب ۱۸۱/

علی العطار

ممکن است ابوالحسن علی بن الحسن بن جعفر البزاز بوده باشد که به «ابن کرینب» و «ابن العطار المخرمی» شناخته می شود. وی در سال ۲۹۸ متولد شد و در سال ۳۷۶ هجری درگذشت. اطلاع دیگری از او به دست نیامد.

تاریخ بغداد ۳۸۵/۱۱

علی بن محمد

ابوالحسن علی بن محمد المزمین البغدادی، از صوفیه قرن سوم و اوایل قرن چهارم بود. با «سهل تستری» و «بنان الحمال» دوستی داشت. مدت مدیدی مجاور مکه بود تا این که در سال ۳۲۸ هجری همانجا درگذشت.

الانساب ۲۸۱/۵، اللباب ۱۳۳/۳، العبر ۲۱۵/۲، تاریخ بغداد ۷۳/۱۲، نتایج الافکار ۱۹۶/۱، طبقات شعرانی ۹۵/۱، نفحات الانس ۱۶۴، طبقات الاولیا ۱۴۰، حلیه الاولیا ۳۳۵/۸، المنتظم ۳۰۵/۶، مرآة الجنان ۲۹۵/۲، النجوم الزاهرة ۲۶۹/۳، البداية و النهاية ۲۱۸/۱۱، شذرات الذهب ۳۱۶/۲، تذکرة الاولیا ۵۵۴ و ۵۶۵، سیر اعلام ۲۳۲/۱۵، طبقات سلمی ۳۸۲/

علی بن محمد الصیرفی

احتمالاً ابوالحسن علی بن محمد الرمجاری المفید الصیرفی باشد که او را صوفی ای کثیر الحدیث و کثیر الشیوخ معرفی کرده اند. در نیشابور از «ابوطاهر بن خزیمه»، «مخلدی»، «جوری» و گروهی دیگر سماع حدیث کرده است و در حیره مدفون است.

منتخب من السیاق ۵۵۷/

علی بن موسی تاهرتی

ابو عبدالله علی بن موسی تاهرتی، از اصحاب «شبلی» و جوانترین آنها بود و در سال ۳۲۱ هجری در مصر درگذشت.

الانساب ۱/ ۴۴۴

علی بن موفق

ابوالحسن علی بن موفق، از قدمای مشایخ عراق، و از اقران «ذوالنون مصری» بود و در سال ۲۶۵ هجری درگذشت.

حلیه الاولیا ۱۰/ ۳۱۲، مجمل فصیحی / - ۲۶۵، النجوم الزاهرة ۳/ ۴۱، نفحات الانس ۱۰۸، طبقات انصاری / ۲۹۰، تاریخ بغداد ۱۲/ ۱۰، صفة الصفوة ۲/ ۳۸۶، طبقات الاولیا / ۳۴۰

عمرو بن سنان

ابوبکر عمرو بن سعید بن سنان المنبجی، از قدمای مشایخ شام، و از اصحاب «ذوالنون مصری» بود. از «احمد بن ابی شعیب» و «ابومصعب زهری» و دیگران روایت می‌کرده است. «سلیمان بن احمد» و «عبدالله بن عدی» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند.

طبقات الاولیا / ۲۲۶، اللباب ۳/ ۱۸۰، نفحات الانس (تعلیقات) / ۷۵۳، الانساب ۵/ ۳۸۸

عمرو بن عثمان مکی

ابو عبدالله عمرو بن عثمان بن کرب المکی، از مشاهیر صوفیه عراق در قرن سوم بود و در بغداد زندگی می‌کرد. چند کتاب در موضوعات مختلف صوفیه نوشته که گویا از بین رفته است. با «ابوسعید خراز» مصاحبت داشت. وفات او را به اختلاف روایت در سالهای ۲۸۱، ۲۹۱ و ۲۹۷ هجری در بغداد ذکر کرده‌اند.

حلیه الاولیا ۱۰/ ۲۹۱، ذکر اخبار اصفهان ۲/ ۳۳، سیر اعلام ۱۴/ ۵۷، نتائج الافکار ۱/ ۱۵۷، تاریخ بغداد ۲/ ۲۳۳، معجم المؤلفین ۸/ ۱۰، مجمل فصیحی / - ۲۸۱، تاریخ التراث ۴/ ۱۳۶، المنتظم ۶/ ۹۳، اعلام زرکلی ۵/ ۲۵۲، شذرات الذهب ۲/ ۲۲۵، مرآة الجنان ۲/ ۲۲۷، نفحات الانس ۸۳، طبقات انصاری ۲۳۲، طبقات سلمی / ۲۰۰، تاریخ نیشابور / - ۲۸۲۵، تذکره الاولیا / ۴۵۲، طبقات الاولیا / ۳۴۱، طبقات شعرانی ۱/ ۷۶، صفة الصفوة ۲/ ۴۴۵، العبر ۲/ ۱۰۷

عُمّی بسطامی

ابوعمران موسی بن عیسی بسطامی، برادرزاده «بایزید» و مرید وی بود. با واسطه پدرش از «بایزید بسطامی» روایت می‌کرده است.

نفحات الانس / ۳۰۵، طبقات سلمی / ۶۷، ۷۰ و ۷۱

فارس بن عیسی

ابوالطیب (یا ابوالقاسم) فارس بن عیسی الصوفی الدینوری، اهل بغداد بود و از خلفای «حسین بن منصور حلاج». به خراسان، نیشابور و سمرقند سفر کرد و عاقبت در سمرقند درگذشت.

نفحات الانس / ۱۵۷، تاریخ بغداد / ۱۲ / ۳۹۰، طبقات انصاری / ۳۴۵

فتح موصلی

ابونصر فتح بن علی (سعید) موصلی، از بزرگان و متقدمان مشایخ موصل، و از اقربان «بشر حافی» و «سری سقطی» بود. در سال ۲۲۰ هجری درگذشت.

نفحات الانس / ۴۴ و ۳۴۲، طبقات انصاری / ۸۱، الفهرست / ۲۶۳، صفة الصفوة

۴ / ۱۸۳، اللمع / ۱۸۴، تاریخ بغداد / ۱۲ / ۳۸۱، تاریخ گزیده / ۶۵۴، سیر اعلام

۱۰ / ۴۸۳، جامع کرامات / ۲ / ۴۳۷، طبقات شعرانی / ۶۸

فُرّغانی

ابوجعفر محمد بن عبدالله فرغانی، از شیوخ اهل فرغانه بود که در بغداد می‌زیست. شاگرد «جنید» بود و از او روایت می‌کرده است. به قولی خادم «ابوعثمان حیری» بوده است. «ابوالعباس محمد بن الحسن الخشاب» و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند.

نفحات الانس / ۱۷۱، تاریخ بغداد / ۵ / ۴۵۰، اللباب / ۲ / ۲۰۶، الانساب / ۴ / ۳۶۸،

طبقات انصاری / ۱۴۴

فُضَیل بن عیاض

ابوعلی فضیل بن عیاض از مشاهیر عرفای قرن دوم، اکابر عباد، و از صوفیان محدث بود. در مورد اصل او اختلاف است: بعضی او را مروی، برخی کوفی، و گروهی بخاری دانسته‌اند. امام «شافعی» از شاگردان او بود و از او سماع حدیث کرده است. در سال ۱۸۷ هجری در مکه درگذشت.

طبقات سلمی / ۶، حلیه الاولیاء / ۸ / ۸۴، طبقات انصاری / ۳۲، جامع کرامات

۲ / ۴۴۰، تاریخ نیشابور / - / ۲۸۰۱، صفة الصفوة / ۲ / ۲۳۷، طبقات شعرانی

۵۸/۱؛ تاریخ التراث ۴/۱۰۶؛ طبقات ابن سعد ۵/۵۰۰؛ سیر اعلام ۸/۴۲۱؛
تهذیب التهذیب ۸/۲۹۴؛ وفیات الاعیان ۴/۴۷؛ کشف المحجوب ۱۲۰/اعلام
زرکلی ۵/۳۶۰؛ نفحات الانس ۳۳؛ مرآة الجنان ۱/۴۱۵؛ طبقات الاولیا
۲۶۶/؛ تذکرة الحفاظ ۱/۲۴۵؛ شذرات الذهب ۱/۳۱۶؛ البداية و
النهاية ۱۰/۲۱۴

قاسم جوعی

ابو عبد الملك قاسم بن عثمان العبدي دمشقي الجوعی، از بزرگان صوفیه و عرفا بود و با
«ابو سلیمان دارانی» مصاحبت داشت. صوفی محدث بود و از «ابن عیینه» و گروهی دیگر
روایت می کرد. محدثان او را ثقه می دانند.

شذرات الذهب ۲/۱۱۸؛ الانساب ۲/۱۲۳؛ حلیة الاولیا ۹/۳۲۲؛
اللباب ۱/۲۵۳؛ صفة الصفوة ۴/۲۳۶؛ سیر اعلام ۱۲/۷۷

قنّاد

ابو الحسن علی بن عبد الرحیم الواسطی، مشهور به «قنّاد»، از مشایخ صوفیه بود. از
«حسین بن منصور»، «ابو الحسن نوری» و «ابو موسی دبلی» روایت می کرد. اشعاری هم
بدو نسبت داده اند. پاره ای از سروده های منسوب به او، در اللمع نقل گردیده است.
طبقات سلمی (تعلیقات) ۱۶۵؛ اللمع / فهرست اعلام؛ طبقات انصاری ۶۲۳

محمد بن احمد

ابوبکر محمد بن احمد القنادیلی، از معاصران «عمرو بن عثمان مکی»، و از راویان او
بوده است. آگاهی دیگری از او به دست نیامد.
طبقات سلمی ۲۰۲

محمد بن اسماعیل الفرغانی

ابوبکر محمد بن اسماعیل الفرغانی، از عابدان و زاهدان قرن سوم و چهارم بود. گویند
خانه نداشت و معمولاً شب ها در مساجد می خوابید. استاد «ابوبکر دقّی» بود و از
«ابو الحارث اولاسی» روایت می گفت. در سال ۳۳۱ هجری درگذشت.
طبقات الاولیا ۳۰۲؛ النجوم الزاهرة ۳/۲۷۹؛ سیر اعلام ۱۵/۲۹۰؛
شذرات الذهب ۲/۳۲۹

محمد بن حامد

ابوبکر محمد بن حامد بن اسماعیل الترمذی، از جوانمردان مشایخ خراسان بود. «احمد

خضرویه» و گروهی دیگر از مشایخ را دیده بود. پسرش، «ابونصر محمد بن محمد»، نیز از فتیان خراسان بوده است.

تاریخ نیشابور / - ۲۸۴۱ ؛ نفحات الانس / ۱۵۹ ؛ طبقات انصاری / ۳۹۳ ؛ طبقات سلمی / ۲۸۰ ؛ تاریخ بغداد / ۲۸۸ ؛ طبقات شعرانی / ۷۸

محمد بن الحسین

ابوجعفر محمد بن الحسین البرجلانی، از صوفیان محدث بود. در بغداد زندگی می‌کرد. در زهدیات آثاری نوشته است که از جمله آنها می‌توان از کتاب *الکرم و الجود و سخاء النفوس* نام برد. «ابن ابی الدنيا» و «ابراهیم بن عبدالله» از او استماع حدیث کرده‌اند. در سال ۲۳۸ هجری درگذشت.

الانساب / ۱ / ۳۱۰ ؛ اللباب / ۱ / ۱۰۸ ؛ شذرات الذهب / ۲ / ۹۰ ؛ معجم المؤلفین / ۹ / ۲۳۵ ؛ تاریخ التراث / ۴ / ۱۱۱ ؛ تاریخ بغداد / ۲ / ۲۲۲ ؛ سیر اعلام / ۱۱ / ۱۱۲

محمد بن سلم الباروسی

احتمالاً فرزند «ابوالحسن مسلم بن الحسن الباروسی» بوده است که وی از قدمای مشایخ نیشابور بود و استاد «حمدون قضا» (باروس یکی از دهات نیشابور بود).
الانساب / ۱ / ۲۵۵ ؛ اللباب / ۱ / ۸۷

محمد بن سوار

خال و استاد «سهل تستری»، صوفی محدث، و از قدمای مشایخ بصره بود. از «معروف کرخی» و «جعفر بن سلیمان» روایت می‌کرده است.
تذکره الاولیا / ۳۰۵ ؛ طبقات انصاری / ۱۳۵ ؛ خلاصه تهذیب الکمال / ۲۸۰ ؛ طبقات الاولیا / ۲۳۳ ؛ احیاء علوم / ۳ / ۱۱۲

محمد بن علی القصاب

ابواحمد (ابوجعفر) محمد بن علی القصاب البغدادی، استاد «جنید» بود. نقل است که «جنید» گفته است مرا به «سری سقطی» منسوب کرده‌اند در حالی که استاد «محمد قصاب» بوده است. در سال ۲۷۵ هجری درگذشت.

سیر اعلام / ۱۶ / ۲۱۳ ؛ طبقات سلمی (تعلیقات) / ۱۵۵ ؛ تاریخ بغداد / ۳ / ۶۲ ؛ طبقات الاولیا / ۱۳۶ ؛ طرائق الحقایق / ۲ / ۴۲۲

محمد فراء

ابوبکر محمد بن احمد بن حمدون الفراء، از بزرگان صوفیه و از راویان حدیث بود. در

نیشابور زندگی می‌کرد. از اصحاب «ابوبکر شبلی» بود و با «ابوعلی ثقفی» و «عبدالله بن منازل» مصاحبت داشت. در سال ۳۷۰ هجری درگذشت.
نفحات الانس/ ۱۹۴؛ طبقات انصاری/ ۵۳۲؛ طبقات شعرانی/ ۱۰۷/۱؛ طبقات
الاولیا/ ۲۱۴؛ طبقات سلمی/ ۵۰۷

محمد بن الفضل البلخی

ابوعبدالله محمد بن فضل البلخی، از صوفیان محدث بلخ بود که ساکن سمرقند شد. با «احمد بن خضرویه» و گروهی دیگر از مشایخ مصاحبت داشت. «ابوعثمان حیری» به او بسیار علاقه‌مند بوده است. در سال ۳۱۹ هجری در سمرقند درگذشت.

البداية و النهاية/ ۱۱/ ۱۹۰؛ اعلام زرکلی/ ۷/ ۲۲۱؛ طبقات سلمی/ ۲۱۲؛
حلیة الاولیا/ ۱۰/ ۲۳۲؛ العبر/ ۲/ ۱۷۶؛ نتائج الافکار/ ۱۵۵؛ سیر اعلام
۵۲۳/ ۱۴؛ تاریخ نیشابور/ -۲۸۲۷؛ معجم المؤلفین/ ۱۱/ ۱۲۸؛ النجوم
الزاهرة/ ۳/ ۲۳؛ مرآة الجنان/ ۲/ ۲۷۸؛ شذرات الذهب/ ۲/ ۲۸۲؛ تذكرة الاولیا
/ ۵۱۸؛ صفة الصفوة/ ۴/ ۱۶۵؛ طبقات شعرانی/ ۱/ ۷۵؛ المنتظم/ ۶/ ۲۳۹؛ کشف
المحجوب/ ۱۷۷؛ طبقات انصاری/ ۳۰۵؛ نفحات الانس/ ۱۱۷

محمد بن منصور الطوسی

ابوجعفر محمد بن منصور بن داود بن ابراهیم الطوسی، از صوفیان محدث بود. «احمد بن حنبل» هم مکتبی او بوده، و از او به نیکی از او یاد کرده است. «جنید»، «ابوسعید خراز»، «ابوجعفر حداد» از شاگردان او بودند. حدود هشتاد سال زندگی کرد. در سال ۲۵۴، و به قولی ۲۵۶ هجری در بغداد درگذشت.

تاریخ بغداد/ ۳/ ۲۴۷؛ طبقات انصاری/ ۱۲۶؛ سیر اعلام/ ۱۲/ ۲۱۲

محمد بن النصر الحارثی

ابوعبدالرحمن محمد بن النصر الحارثی الکوفی، از زهاد و عباد کوفه بود و در سال ۱۷۴ هجری درگذشت.

طبقات شعرانی/ ۱/ ۵۲؛ سیر اعلام/ ۸/ ۱۷۵

محمد بن الواصل البصری

در نسخه بدل، عمر بن الواصل البصری آمده است که منطبق با متن عربی است و به نظر می‌رسد ضبط درست، همین باشد. وی بصری بود اما در بغداد سکونت داشت. زاهدی

محدث بود و از «سهل تستری» و «عبدالله بن لؤلؤ السلمي» روایت حدیث می‌کرده است.
تاریخ بغداد ۲۲۱/۱۱

مَخْلَد بن الحسین

ابو محمد مخلد بن الحسین الازدی المهلبی البصری، از زهاد و صلحا عصر خود بود. در مصیبه زندگی می‌کرده است و در سال ۱۹۱ هجری درگذشته است.

سیر اعلام ۲۳۶/۹؛ شذرات الذهب ۳۲۹/۱؛ طبقات ابن سعد ۴۸۹/۷؛ طبقات انصاری ۳۵؛ صفة الصفوة ۲۶۶/۴

مظفر قَرمیسینی

از بزرگان مشایخ همدان، و از صوفیه اواخر قرن سوم بود. با «عبدالله خراز» مصاحبت داشت. در سال ۳۰۷ هجری درگذشت.

نفحات الانس ۲۲۳؛ طبقات انصاری ۴۸۲؛ اللمع ۱۹۱؛ حلیه الاولیا ۳۶۰/۱۰؛ طبقات الاولیا ۳۷۱؛ مجمل فصیحی - ۳۰۷؛ نتایج الافکار ۱۹۷/۱؛ طبقات شعرانی ۹۷/۱؛ احیاء علوم ۱۰۱/۵ و ۱۶۵؛ طبقات سلمی ۳۹۶؛ تاریخ نیشابور - ۲۸۶۹

معروف کرخی

ابو محفوظ معروف بن فیروز (فیروزان) الکرخی، از قدمای مشایخ بغداد، و استاد «سری سقطی» بود. با «داود طائی» صحبت داشت. وی صوفی محدث بود و «خلف بن هشام» و عده‌ای دیگر از او سماع حدیث کرده‌اند. در برخی مراجع آمده است که مدتی دربان «امام موسی الرضا» (ع) بوده است. در سال ۲۰۰ هجری در بغداد درگذشت.

اعلام زرکلی ۱۸۵/۸؛ طبقات سلمی ۸۳؛ الانساب ۵۱/۵؛ اللباب ۳۵/۳؛ شذرات الذهب ۳۶۰/۱؛ نفحات الانس ۳۵؛ طبقات انصاری ۳۸؛ حلیه الاولیا ۳۶۰/۸؛ تاریخ بغداد ۱۳/۱۹۹؛ سیر اعلام ۳۳۹/۹؛ وفيات الاعیان ۲۳۱/۵؛ تاریخ نیشابور - ۸۰۹؛ کشف المحجوب ۱۴۱؛ تذکرة الاولیا ۳۲۴؛ مرآة الجنان ۴۶۰/۱؛ تاریخ گزیده ۶۳۷؛ طبقات شعرانی ۶۱/۱؛ تاریخ التراث ۱۰۸/۴؛ صفة الصفوة ۳۱۸/۲

مَمَشَاد دینوری

از بزرگان مشایخ عراق، و از اقران «جنید»، «رویم» و «نوری» بود. با «یحیی جُلا» مصاحبت داشت و در سال ۲۹۹ هجری درگذشت.

سیر اعلام ۱۳/۵۶۳؛ نفحات الانس/۹۲؛ جامع کرامات ۲/۴۹۳؛ نتایج الافکار ۱/۱۸۳؛ طبقات انصاری/۲۵۴؛ طبقات الاولیا/۲۸۸؛ النجوم الزاهرة ۳/۱۷۹؛ تاریخ نیشابور/۲۸۵۲؛ تذکرة الاولیا/۶۱۰؛ صفة الصفوة ۴/۷۸؛ طبقات شعرانی ۱/۸۷؛ طبقات سلمی/۳۱۶

منصور بن خلف المغربي

ابوالقاسم منصور بن خلف بن حمود المغربي المالکی، از بزرگان صوفیه در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بود. در سال ۴۱۵ هجری در نیشابور درگذشت و قبرش در حیره است. منتخب من السياق/۶۷۱

منصور بن عبدالله

ابوالحسن منصور بن عبدالله الديرتي الاصفهانی، از صوفیه قرن چهارم بود. از «ابوعلی رودباری»، «ابوعلی ثقفی»، «ابوبکر ابهری»، «شبلی» و «ابوبکر طمستانی» روایت می کرده است.

طبقات سلمی/فهرست اعلام

منصور بن عمار

ابوسری منصور بن عمار مروزی، اهل مرو، و از صوفیان محدث بود. او را به باورد و پوشنگ و بصره هم منسوب کرده اند. در بصره زندگی می کرد. از «لیث بن سعد» و گروهی دیگر روایت می کرده است. در سال ۲۲۵ هجری درگذشت.

طبقات انصاری/۱۲۳؛ سیر اعلام ۹/۹۳؛ نتایج الافکار ۱/۱۳۵؛ النجوم الزاهرة ۲/۲۴۴؛ تاریخ نیشابور/۲۸۱۳؛ تاریخ بغداد ۳/۷۱؛ تاریخ التراث ۴/۱۰۹؛ تذکرة الاولیا/۴۰۵؛ صفة الصفوة ۲/۳۰۸؛ طبقات شعرانی ۱/۷۱؛ طبقات الاولیا/۲۸۶؛ طبقات سلمی/۱۳۰؛ نفحات الانس/۶۰؛ کشف المحجوب/۱۵۷؛ تاریخ گزیده/۶۵۸

یحیی بن معاذ الرازی

ابوزکریا یحیی بن معاذ الرازی، از صوفیه و وعاظ بزرگ قرن سوم بود. در بلخ زندگانی داشت. از «اسحاق بن سلیمان رازی» روایت می کرد. پایان عمر به نیشابور رفت و در سال ۲۵۸ هجری همانجا درگذشت.

حلیة الاولیا/۵۱؛ طبقات شعرانی ۱/۶۹؛ معجم المؤلفین ۱۳/۲۳۲؛ طبقات الاولیا/۳۲۱؛ طبقات انصاری/۱۰۱؛ اعلام زرکلی ۹/۲۱۸؛ سیر اعلام ۱۳/۱۵؛ تاریخ بغداد ۱۴/۲۰۸؛ شذرات الذهب ۲/۱۳۸؛ تاریخ التراث

۱۲۳/۴؛ وفیات الاعیان ۱۶۵/۶؛ تاریخ گزیده ۶۴۳؛ طبقات سلمی ۱۰۷/؛
نصفحات الانس ۵۳؛ صفة الصفوة ۹۰/۴؛ الفهرست ۲۷۴؛ کشف المحجوب
۱۵۲/؛ تذکرة الاولیا ۳۶۱؛ مرآة الجنان ۱۶۹/۲

یحیی بن منصور

ابوزکریا یحیی بن منصور الجنزى، صوفی و قاری مشهور نیشابور در قرن پنجم؛ پدر
«محبی الدین محمد بن یحیی» و مرید «ابوالقاسم قشیری» بود. از «قشیری» حدیث و
روایت شنید، به اصفهان رفت و در سال ۴۹۶ هجری همانجا درگذشت.
منتخب من السياق ۷۴۵

یوسف بن أسباط

یوسف بن اسباط بن واصل الشیبانی الکوفی، صوفی محدث بود. از «سفیان ثوری» و
غیره روایت می‌کرد. «مسیب بن واضح» و «عبدالله بن خبیق انطاکی» از او روایت
کرده‌اند. با «حذیفه مرعشی» مکاتبه داشت. وفات او را به اختلاف روایت، در سالهای
۱۹۲، ۱۹۶ و ۱۹۹ هجری نوشته‌اند.

احیاء علوم/فهرست اعلام؛ سیر اعلام ۱۶۹/۹ و ۵۰۲؛ صفة الصفوة ۲۶۱/۴؛
نصفحات الانس ۳۴؛ طبقات انصاری ۳۵؛ تاریخ گزیده ۶۴۸؛ طبقات
شعرانی ۱/۵۲؛ مجمل فصیحی/۱۹۵؛ حلیة الاولیا ۲۳۷/۸

یوسف بن الحسین الرازی

ابویعقوب یوسف بن الحسین الرازی، از مشایخ تصوف در منطقه ری و جبال، و از
اصحاب و شاگردان «ذوالنون مصری» بود. با «ابوتراب نخشی»، «ابوسعید خراز» و
«یحیی بن معاذ رازی» مصاحبت داشت و به شیوه ملامتیان زندگی می‌کرد. از «احمد بن
حنبل» استماع حدیث کرده بود. در سال ۳۰۳ یا ۳۰۴ هجری درگذشت.

تاریخ نیشابور/۲۸۲۱؛ طبقات سلمی ۱۸۵؛ حلیة الاولیا ۱۰/۲۳۸؛ تاریخ
بغداد ۳۱۴/۴؛ نتایج الافکار ۶۳/۱؛ العبر ۱۲۸/۲؛ سیر اعلام ۱۴/۲۴۸؛
کشف المحجوب ۱۷۱؛ صفة الصفوة ۱۰۲/۴؛ البدایة و النهایة ۱۱/۱۴۴؛
تذکرة الاولیا ۳۸۲؛ المنتظم ۱۴۱/۴؛ طبقات شعرانی ۱/۷۷؛ شذرات الذهب
۲/۲۴۵؛ طبقات انصاری ۲۶۷؛ النجوم الزاهرة ۳/۱۹۱؛ طبقات الاولیا ۳۷۹/۲
؛ تاریخ التراث ۱۳۷/۴

۶- گروه ادبا، شعرا، امرا و ...

آصف برخیا

وزیر حضرت «سلیمان» (ع) که بعضی وی را پسر خاله آن حضرت هم گفته‌اند. به داشتن خرد و رأی شهرت داشت. بنابر روایاتی اسم اعظم را می‌دانست و بر علوم غریبه دست داشت. در قرآن کریم ذکر او آمده است. او تخت «بلقیس»، ملکه سبا را از فاصله دو ماهه راه، به کمتر از لمح بصر و چشم زخمی به پیشگاه «سلیمان» حاضر ساخت.
داستان پیامبران در کلیات شمس / ۳۴۷؛ قصص قرآن مجید (سورآبادی) / ۳۶۷؛ کامل ابن اثیر ۱/ ۲۳۹؛ البداية و النهاية ۲/ ۲۸؛ فرهنگ تلمیحات / ۷۴

ابن الانباری

ابوبکر محمد بن قاسم بن بشار الانباری، ادیب، نحوی و لغوی مشهور قرن سوم و اوایل قرن چهارم؛ در سال ۲۷۱ هجری متولد شد. منسوب است به انبار از دهات بلخ است. آثار زیادی تألیف کرده است که از جمله آنها می‌توان غریب الحديث، المشکل، اللامات، الزاهر و الاضداد را نام برد. وی در سال ۳۲۷، و به روایتی ۳۲۸ هجری درگذشت.
شذرات الذهب ۲/ ۳۱۵؛ وفيات الاعیان ۴/ ۳۴۱؛ البداية و النهاية ۱۱/ ۲۲۲؛ تاریخ بغداد ۳/ ۱۸۱؛ مرآة الجنان ۲/ ۲۹۴؛ الفهرست ۱۱۸؛ اللباب ۱/ ۶۹؛ سیر اعلام ۱۵/ ۲۷۴؛ معجم المؤلفین ۱۱/ ۱۴۳؛ معجم الادبا ۱۸/ ۳۰۶؛ تذكرة الحفاظ ۳/ ۸۴۲؛ اعلام زرکلی ۷/ ۲۲۶

ابن طولون

امیر ابوالعباس احمد بن طولون، دومین امیر بنی طولون، و اولین فرد از این سلسله که تا ۲۹۲ هجری در مصر پادشاهی داشته‌اند. «طولون» پدر احمد، مملوک «نوح» پسر اسد سامانی، عامل بخارا بود. «نوح» طولون را به «مأمون» بخشید. احمد در سامرا متولد شد و از دست «معتز» عباسی ولایت مصر یافت، بعد از چندی اعلان استقلال کرد سپس شام را به حوزه حکومت خود افزود و تا پایان عمر بر این منصب بود. در سال ۲۷۰ هجری درگذشت.

سیرت احمد بن طولون (از ابو محمد البلوی)؛ اعلام زرکلی ۱/ ۱۳۷؛ وفيات الاعیان ۱۷۳/۱؛ البداية و النهاية ۱۱/ ۵۳؛ سیر اعلام ۱۳/ ۹۴؛ الانساب ۴/ ۸۲؛ شذرات الذهب ۴/ ۱۵۷؛ تاریخ یعقوبی ۲/ ۵۰۳

ابن معتز

ابوالعباس عبدالله بن المعتز بن المتوکل، از ادبا، شعرا، و فصحای معروف عرب در قرن سوم هجری بود. سال ۲۴۷ هجری در بغداد متولد شد؛ از فصحای عرب، شعر و لغت فرا گرفت. در علوم ادبیه شاگرد «مبرد» و «ثعلب» بود. اولین کتاب در فن بدیع را او نوشت. با بسیاری از علمای نحو و تاریخ مصاحبت داشت. یک شبانه روز خلافت کرد سپس معزول شد. از جمله آثار اوست: کتاب البدیع، الآداب، طبقات الشعراء، اشعار الملوك، الزمر و الرياض و دیوان شعر. در سال ۲۹۶ هجری به قتل رسید.

اعلام زرکلی ۴/۲۶۱؛ سیر اعلام ۱۳/۵۷۸؛ تاریخ بغداد ۱۰/۹۵؛ الاغانی ۱/۲۷۴؛ تاریخ گزیده ۳۳۸؛ تاریخ یعقوبی ۲/۵۰۴؛ المنتظم ۶/۸۴؛ الفهرست ۱۷۴؛ معجم المؤلفین ۶/۱۵۴؛ البداية و النهایة ۱۱/۱۲۲؛ وفيات الاعیان ۳/۷۶؛ شذرات الذهب ۴/۲۲۱؛ مرآة الجنان ۲/۲۲۵

ابوالحسن سپهسالار

ابوالحسن (ابوالحسین) محمد بن ابراهیم بن سیمجور، امیر قوهستان، معاصر با «منصور اول» و «نوح دوم» سامانی؛ سه بار به حکمرانی خراسان رسید، آخرین بار پس از عزل «ابوالحسین عتبی» بود که تا آخر عمر او ادامه داشته است و پس از وی پسرش «ابوعلی» جای او را گرفت. مورخین درباره او اختلاف دارند بعضی که مأخذشان «عتبی» بوده است او را به جور و صفات ذمیمه منسوب کرده‌اند و برخی دیگر به عدل و داد و خصائل حسنه ستوده‌اند.

حیب السیر ۲/۳۶۳ و ۳۶۶؛ تاریخ گزیده ۲/۳۸۲ و ۳۸۴

ابودوانیق

ابوجعفر عبدالله بن محمد المنصور العباسی، دومین خلیفه عباسی که پس از مرگ برادرش، «سفاح»، به سال ۱۳۶ هجری به خلافت رسید. در فقه، ادب، فلسفه و نجوم دست داشت و به علما اظهار محبت می‌کرد. شهر بغداد را بسال ۱۴۵ هجری او بنا کرد. در زمان خلافت او اعراب به علوم یونان و ایران توجه کردند و خیلی از آثار یونانی و ایرانی را به عربی ترجمه نمودند. دوازده سال خلافت کرد و در سال ۱۵۸ هجری در بثر میمون در حوالی مکه درگذشت.

اعلام زرکلی ۴/۲۵۹؛ تاریخ بغداد ۱۰/۵۳؛ تاریخ گزیده ۲۹۳/؛ حبیب السیر ۲/۲۰۷؛ تاریخ یعقوبی ۲/۳۶۳ و ۳۸۱؛ البدایة و النهایة ۱۰/۱۲۹؛ شذرات الذهب ۱/۲۴۴؛ تاریخ الخمیس ۲/۳۲۴ و ۳۲۹؛ تاریخ الخلفا ۲۴۱/

اصمعی

ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک الباهلی البصری الاصمعی، از ادبای مشهور قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری؛ اهل بصره بود، به بادیه‌ها رفت و از مردم آنجا لغت و شعر و ادب آموخت و روایت کرد. در وصف او گفته‌اند که دریایی از لغت بود اما چهره زشتی داشت. آثار زیادی تألیف کرد که از جمله آنها می‌توان کتاب الامثال، کتاب اللغات، کتاب النجوم و اسراره، کتاب النوادر و کتاب اللغات القرآن را نام برد. وی در سال ۲۱۶ هجری درگذشت.

اعلام زرکلی ۴/۳۰۷؛ الانساب ۱/۱۷۷؛ شذرات الذهب ۲/۳۶؛ الفهرست ۸۸؛ معجم المؤلفین ۶/۱۸۷؛ تاریخ بغداد ۱۰/۴۱۰؛ سیر اعلام ۱۰/۱۷۵؛ وفيات الاعیان ۳/۱۷۰؛ اللباب ۱/۵۶

بلعام

بلعام بن باعورا، برادر زاده «شعیب» پیغمبر بود و امام شهر اریحا. گویند پادشاه موآب او را دعوت کرد تا با اخذ اجرت، عبرانیان را نفرین کند، بلعام به اصرار زنش، پذیرفت و عزم سفر کرد ولی مرکب او از رفتن باز ایستاد و هر چه او را بزد پیش رفت، بالاخره بدانجا رسید و آنها را نفرین کرد. «موسی» و قوم او به خاطر آن، در بیابان گرفتار شدند. در عوض، حضرت «موسی» هم او را نفرین کرد که خدایا بهترین چیزی که به او داده‌ای از او بستان، در نتیجه او کافر شد.

قصص قرآن مجید ۸۸؛ تاریخ گزیده ۴۳؛ فرهنگ تلمیحات ۱۵۸/

ثعلب

ابوالعباس احمد بن یحیی بن یزید الشیبانی البغدادی، معروف به «ثعلب»، ادیب و مورخ نامدار قرن سوم؛ در سال ۲۰۰ هجری متولد شد، اصلاً ایرانی بود و در کوفه می‌زیست. شاگرد «ابن الاعرابی» و «زبیر بن بکار»، و استاد «ابوعلی رودباری» بود. «ابن انباری» و «اخفش صغیر» از او روایت کرده‌اند. در نحو، لغت، ادب، حفظ، درستی بیان، علم به عربیت و روایت شعر قدیم، فردی ثقه و مشهور بوده است. کتاب فصیح اللغة از اوست. در سال ۲۹۱ هجری درگذشت.

وفیات الاعیان ۱/۱۰۲؛ تاریخ بغداد ۵/۲۰۴؛ الانساب ۵/۴۶۷؛ اللباب ۳/۲۱۷؛
 النجوم الزاهرة ۳/۱۳۳؛ شذرات الذهب ۲/۲۰۷؛ البداية و النهاية ۱۱/۱۱۰؛
 معجم المؤلفین ۲/۲۰۳؛ معجم الادبا ۵/۱۰۲؛ الفهرست ۱۱۶/۱۲۳، ۲۳۰ و
 ۲۳۱؛ اعلام زرکلی ۱/۲۵۲؛ سير اعلام ۱۴/۵؛ تذكرة الحفاظ ۲/۶۶۶

جریج راهب

راهبی که پیش از خاتم الانبیا و پس از رفع مسیحا در میان بنی اسرائیل به زنا متهم شد و
 تکلم کردن طفل زن زاینه موجب شد تا بنی اسرائیل بر عصمت او ایمان بیاورند.
 نفحات الانس ۱۹؛ حبیب السیر ۱/۱۵۳؛ البداية و النهاية ۲/۱۶۰

جعفر بن حنظله

از معاصران «منصور»، دومین خلیفه عباسی بود. طبق نقل «ابن خلکان» وقتی «ابومسلم
 خراسانی» را پیش منصور کشته می‌بیند، به منصور می‌گوید این روز را اولین روز خلافت
 خود قرار بده.

وفیات الاعیان ۳/۱۵۴

حجاج بن یوسف

ابو محمد حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی، امیر ستمگر «عبدالملک بن مروان»؛ در سال
 ۴۱ هجری متولد شد. «عبدالملک» فرماندهی سپاه خود را به او سپرد و او را مأمور
 سرکوبی «عبدالله بن زبیر» کرد. وی به صحابه و مردم حرمین انواع عقوبت‌ها روا داشت
 و با منجنیق، خانه خدا را تخریب کرد. علاوه بر حجاز، حکومت عراق را هم داشت.
 شهر واسط را او بنا کرد و پایتخت خود قرار داد. در سال ۹۵ هجری در همین شهر
 درگذشت.

اعلام زرکلی ۲/۱۷۵؛ تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۶؛ جهان‌گشای جوینی/فهرست اعلام
 ؛ تاریخ الخلفاء ۲۰۰؛ تهذیب التهذیب ۲/۲۱۰؛ حبیب السیر ۲/۱۴۹؛ وفیات
 الاعیان ۲/۲۹؛ شذرات الذهب ۱/۱۰۶؛ کامل ابن اثیر ۴/۲۲۲؛ البداية و
 النهاية ۹/۱۳۶؛ النجوم الزاهرة ۱/۲۳۰

حمید طوسی

از امیران مأمون در بغداد، معاصر با «داود طائی» که طبق نقل «قشیری» سبب توبه «داود
 طائی» او بوده است.

اعلام زرکلی ۲/۳۱۸؛ النجوم الزاهرة ۲/۱۹۰

ذوالقرنین

صاحب دو شاخ، عموماً به «اسکندر مقدونی» اطلاق می‌شود که پس از تسخیر مصر و شناخته شدن او به منزله «ژوپتر آمون»، در سکه‌ها وی را به دو شاخ - که زینت سر او بود - تصویر کرده‌اند. «ابوالکلام آزاد» با قرائن و اماراتی، مراد از «ذوالقرنین» مذکور در قرآن را «کوروش» پادشاه هخامنشی دانسته است.

لغت نامه/ذیل ذوالقرنین و ذوالقرنین ثانی؛ قصص قرآن مجید/۲۲۰؛ تاریخ گزیده/۵۸؛ اعلام قرآن/۳۱۳؛ قصص الانبیا/۳۲۱؛ حبیب السیر/۱/۴۰؛ البداية و النهایة/۲/۱۲۲

عزیز مصر

پادشاه مصر در زمان حضرت «یوسف»، و شوهر «زلیخا»؛ و هم اوست که به خاطر تهمت «زلیخا»، «یوسف» را به زندان انداخت.
قرآن کریم/سورة یوسف و تفاسیر مختلف مربوط به آن

علی بن عیسی

ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن الجراح البغدادی، وزیر «المقتدر» و «القاهر» عباسی؛ در سال ۲۴۴ هجری متولد شد، وزیری خوشنام و عادل بود. گفته‌اند در بین وزرا، چون «عمر بن عبدالعزیز» بود در بین خلفا. وی در عصر خود از بزرگان علم بود و آثاری تألیف کرد که از میان آنها می‌توان کتاب‌های معانی قرآن، جامع الدعا و دیوان رسائل او را نام برد. در سال ۳۳۴ در بغداد درگذشت.

شذرات الذهب/۲/۳۳۶؛ معجم المؤلفین/۷/۱۶۱؛ المنتظم/۶/۳۵۱؛ اعلام زرکلی/۵/۱۳۳؛ تاریخ بغداد/۱۲/۱۴؛ سیر اعلام/۱۵/۲۹۸؛ حبیب السیر/۲/۳۰۲؛ معجم الادبا/۴/۶۸

علی بن عیسی ماهان

از سرداران بزرگ عباسی در دوره «هارون الرشید» و «امین»؛ وی در سال ۱۸۰ هجری از طرف «هارون» به حکومت خراسان منصوب شد و بعد از چندی عزل گردید. در زمان «امین» هم به طرفداری از او با لشکر «مأمون» جنگید و سرانجام در سال ۱۹۵ هجری از «طاهر ذوالیمینین» شکست خورد.

شذرات الذهب/۱/۳۴۲؛ حبیب السیر/۲/۲۳۰ و ۲۴۴؛ النجوم الزاهرة/۲/۱۴۹؛ تاریخ یعقوبی/۲/۴۲۵ و ۴۳۶؛ اعلام زرکلی/۵/۱۳۳؛ البداية و النهایة/۱۰/۲۰۲

فرعون

لقب عمومی سلاطین باستانی مصر؛ اغلب پادشاه مصر معاصر باحضرت «موسی» را بدین عنوان می خوانند و او «منقلی دوم»، پسر «رامسس سیزدهم» بود. در روزگار این پادشاه از سطوت و اقتدار مصر کاسته شد و به همین جهت، وی به تکمیل آرامگاه خود موفق نگردید.

تاریخ یعقوبی ۳۳/۱ و ۱۸۶، البداية و النهایة ۲۹۳/۱، تاریخ گزیده ۳۸/، قصص قرآن مجید ۲۹۶/، فرهنگ تلمیحات ۴۳۷/، کامل ابن اثیر ۱۶۹/، فرهنگ معین/ذیل این نام، بررسی تاریخی قصص قرآن ۱۸۱/۲ و ۲۵۷، حیب السیر ۸۱/۱

لقمان حکیم

مردی حکیم که بنا بر روایات اسلامی، حبشی بود و در روزگار «حضرت داود» می زیسته است. می گویند از خاندان «ابراهیم» و خواهرزاده یا پسرخاله «ایوب» بود. اسم او در قرآن آمده و به صفت حکمت از او تعبیر شده است. سوره سی و یکم قرآن به نام اوست. خدای تعالی او را مخیر کرد میان نبوت و حکمت، که او حکمت اختیار کرد.

البداية و النهایة ۱۴۶/۲، فرهنگ تلمیحات ۵۰۲/، حیب السیر ۱۵۸/۱، قصص قرآن مجید ۳۱۷/، قصص الانبیا ۳۳۳/، تاریخ گزیده ۶۲/

متنبی

ابوالطیب احمد بن حسین الجعفی الکندی، معروف به متنبی، شاعر مشهور عرب در قرن چهارم هجری بود. در سال ۳۰۳ متولد شد. ملازم و مداح «عضدالدوله دیلمی» بود. دیوان شعر او بارها به چاپ رسیده و از دیرباز شرح های مختلفی بر آن نوشته اند که از مشهورترین آنها می توان از شرح ابن جنی، شرح واحدی، شرح عکبری، شرح ابن سیده و شرح ابوالعلاء نام برد. در وصف او گفته اند که شاعرتر از او در عرب کسی نبوده است. در سال ۳۵۴ هجری هنگام مراجعت از ایران، نزدیک کوفه به قتل رسید.

شذرات الذهب ۱۳/۳، وفيات الاعیان ۱۲۰/۱، کتاب المتنبی (از محمود شاکر)، مع المتنبی (از طه حسین)، معجم المؤلفین ۲۰۱/۱، المنتظم ۲۴/۷، مرآة الجنان ۳۵۱/۲، اعلام زرکلی ۱۱۰/۱، البداية و النهایة ۲۸۹/۱۱، تاریخ الادب العربی ۸۱/۲، سیر اعلام ۱۹۹/۱۶

متوکل

جعفر بن المعتصم بن الرشید، ملقب به المتوکل، دهمین خلیفه عباسی؛ در سال ۲۰۵، و به قولی ۲۰۷ هجری متولد شد و در سال ۲۳۲ به خلافت رسید. روزگار خلافت او، اوج مباحثات کلامی بود. وی مردم را به ترک جدال در این بحث‌ها امر می‌کرد. در عهد او پایتخت عباسیان از بغداد به دمشق منتقل شد اما او پس از دو ماه به سامرا آمد و در آنجا اقامت گزید. در سال ۲۴۶ گویا به تحریک پسرش کشته شد.

تاریخ الخمیس ۲/ ۳۳۷؛ البدایة و النهایة ۱۰/ ۳۸۶؛ سیر اعلام ۱۲/ ۳۰؛ حبیب السیر ۲/ ۶۸؛ تاریخ گزیده ۳۲۱؛ تاریخ الخلفاء ۳۲۰؛ اعلام زرکلی ۲/ ۱۲۲؛ تاریخ یعقوبی ۲/ ۴۸۲؛ تاریخ بغداد ۷/ ۱۶۵؛ شذرات الذهب ۲/ ۱۱۴

مجنون بنی عامر

قیس بن الملوح بن مزاحم العامری، معروف به «مجنون»، بر طبق روایات افسانه‌ای از طفولیت به دختر عموی خود «للیلی» محبت سرشاری پیدا کرد. چون پدر و مادر «للیلی» از ملاقات آن دو ممانعت کردند، او دچار جنون شد و سر به بیابان گذاشت و با حیوانات محشور گردید و «للیلی» هم از دوری او بیمار شد و در این بیماری جان داد. وقتی خبر مرگ او را به «مجنون» دادند، بر سرگور «للیلی» رفت و آنقدر شعر و ندره خواند تا همانجا درگذشت و او را در کنار «للیلی» دفن کردند. مرگ او را ۶۸ هجری نوشته‌اند. بعضی از جمله «اصمعی» منکر وجود او بوده و او را اسمی بی مسما دانسته‌اند. به نظر «جاحظ» او شعری نگفته است و اشعاری که بدو منسوب است، مجهول القائل است.

النجوم الزاهرة ۱/ ۱۸۲؛ معجم المؤلفین ۸/ ۱۳۵؛ شذرات الذهب ۱/ ۲۷۷؛ کشف المحجوب ۴۵۹؛ طبقات انصاری ۲۳۷؛ اعلام زرکلی ۶/ ۶۰

نوح عیار

نام یکی از رؤسای عیاران نیشابور، که گویا هم عصر «استاد ابوالقاسم قشیری» بوده است. سخنان حکیمانه و عارفانه‌ای از قول او نقل کرده‌اند.

کشف المحجوب ۲۲۸

یحیی بن زیاد الحارثی

ابوالفضل یحیی بن زیاد الحارثی، شاعر کوفی اواخر عهد بنی امیه بود. به بغداد رفت و مدتی در آنجا به سر برد. شاعری خوش طبع و نکته سنج بود. «سفاح» و «مهدی» عباسی را مدح گفت. در ایام خلافت «مهدی»، حدود سال ۱۶۱ هجری درگذشت.

تاریخ بغداد ۱۴/۱۰۶، لسان المیزان ۶/۲۵۶، اعلام زرکلی ۹/۱۷۸،
الفهرست ۱۷۷/

یعقوب لیث

ابویوسف یعقوب بن اللیث الصفار، از امرای بزرگ قرن سوم؛ رویگزراده‌ای جوانمرد بود و برای نخستین بار بعد از اسلام، دولتی مقتدر بر اساس استقلال ملی در ایران تشکیل داد. از طرف مردم به امارت رسید و شهرهای هرات، سیستان، کرمان، فارس و کابل را مسخر خود ساخت. از طرف «معتز»، خلیفه عباسی مورد حمایت قرار گرفت. سپس به بغداد طمع کرد و در سال ۲۶۲ در جنگ با «المعتد»، خلیفه عباسی شکست خورد. پس از شکست در سال ۳۶۵ هجری در جندی شاپور به مرض قولنج درگذشت.

مرآة الجنان ۲/۱۸۰، تاریخ بیهقی ۳۲۳/، النجوم الزاهرة ۳/۴۰، اعلام زرکلی ۹/۲۶۵، تاریخ سیستان ۲۰۸/، البدایة و النهایة ۱۱/۴۵، وفيات الاعیان ۶/۴۰۲

۷- گروه زنان

ام الدرداء

هُجَيْمَةُ بنت عيسى الوصائية، ام الدرداء کوچک، صحابیة فقیه و محدثه بود. آورده اند که در صفوف مردان نماز می خواند و در حلقه قرا می نشست. «ابوالدرداء» او را از این کار بر حذر داشت سپس با او ازدواج کرد. پس از مرگ شوهرش، «معاویه» از او خواستگاری کرد که نپذیرفت. وفات او بعد از ۸۱ هجری بوده است.

استیعاب ۴/۵۵، البدایة و النهایة ۹/۵۸، تهذیب التهذیب ۱۲/۴۶۵، الاصابة

۴-۱۲۵۶، اعلام زرکلی ۹/۶۸، تذکرة الحفاظ ۱/۵۳، اسد الغابة ۵/۵۸۰،

اعلام النساء ۱۵۸۱، صفة الصفوة ۴/۲۹۴، خلاصة تهذیب الکمال ۴۲۹

شاید زن دیگر ابوالدرداء، یعنی خیره بنت ابی خدرود باشد که از زنان صحابه بود و به ام الدرداء بزرگ معروف است. در مدینه سکونت داشت. زن فاضل و اندیشمندی بود. از رسول اکرم (ص) و شوهرش روایت می کرد و گروهی از تابعان، از جمله: «میمون بن مهران»، «زید بن اسلم» از او روایت کرده اند. در عهد خلافت «عثمان»، حدود سال سی ام هجری در شام درگذشت.

اعلام زرکلی ۲/۳۷۵، اسد الغابة ۵/۵۸۰، الاصابة ۴-۱۲۵۶، صفة الصفوة

۴/۲۹۴

ام علی

فاطمه، دختر امیر بلخ و زن «احمد بن خضرویه»؛ از زنان عارف و دل سوخته بود. گویند مال بسیار داشت، همه را بر فقرا نفقه کرد و با «احمد» و آنچه که داشت، موافقت نمود. مؤفق به دیدار «ابو حفص» و «بایزید» شده بود.

نفعات الانس ۶۲۰، کشف المحجوب ۱۴۹، فضایل بلخ ۲۲۶

حوّا

دومین بشر مخلوق خداوند، و همسر حضرت «آدم» بر طبق روایات اسلامی. این نام به تصریح در قرآن نیامده است اما در چند جا به زوجه «آدم» اشاره شده است. گویند این نام را «آدم» بر او نهاد و به معنی زندگی است. بنابر نقل مفسرین، خلق «حوّا» از پهلوی چپ «آدم» بوده است.

فرهنگ تلمیحات ۲۳۴، قصص قرآن مجید ۴/۷۴، ترجمه تفسیر طبری

۱/ ۵۰؛ اعلام زرکلی ۱/ ۳۶؛ داستان پیامبران در کلیات شمس ۱۳۱/؛ تاریخ یعقوبی ۱/ ۵؛ قصص الانبیا ۲۲؛ کشف الاسرار ۱۴۷/

دختر شعیب

صفورا، دختر حضرت «شعیب» و زوجه حضرت «موسی» که حضرت «موسی» پس از هشت سال شبانی «شعیب»، موفق شد با وی ازدواج کند.
حبیب السیر ۱/ ۸۴؛ قصص قرآن مجید ۳۰۲ و ۲۴۳

رابعه

ام‌الخیر رابعة بنت اسماعیل العدویه البصریة، از زنان صالح، عارف و فاضل قرن دوم؛ بصری بود، به بیت المقدس کوچ کرد و در سال ۱۳۵ هجری همانجا درگذشت. آورده‌اند «سفیان ثوری» از وی مسائل می‌پرسید و به موعظت وی رغبت می‌نمود. حکایاتی از او در زهد و عبادت نقل کرده‌اند و اشعاری هم بدو نسبت داده‌اند.
رابعة العدویه (از عبدالرحمن بدوی)؛ نفحات الانفس ۶۱۳؛ البدایة و النهایة ۱۰/ ۲۰۱؛ تاریخ بغداد ۲/ ۴۰؛ جامع کرامات ۲/ ۷۱؛ شذرات الذهب ۱/ ۱۹۳؛ وفيات الاعیان ۲/ ۲۸۵؛ کشف الاسرار ۵/ ۲۲۰؛ طبقات شعرانی ۱/ ۵۶؛ طبقات الاولیا ۴۰۸؛ مرآة الجنان ۱/ ۳۷۸؛ تذکرة الاولیا ۷۲؛ صفة الصفوة ۴/ ۲۷

زبیده

ام‌جعفر، امة‌العزيز زبیده بنت جعفر بن المنصور الهاشمية، زوجه «هارون» و مادر «امین» عباسی بود. «هارون» در سال ۱۶۵ با او ازدواج کرد. زن فاضل و نیکوکاری بود. «ابن جبیر» گوید: این همه ساختمانها، برکه‌ها، چاهها و منازل که از بغداد تا مکه همه جا به چشم می‌خورند، همه از آثار «زبیده» است. در سال ۲۱۶ هجری در بغداد درگذشت.
وفیات الاعیان ۲/ ۳۱۴؛ سیر اعلام ۱۰/ ۲۴۱؛ اعلام النساء ۱/ ۴۳۰؛ الفهرست ۱۸۰؛ النجوم الزاهرة ۲/ ۲۱۳؛ اعلام زرکلی ۳/ ۷۳؛ تاریخ بغداد ۱۴/ ۴۳۳؛ البدایة و النهایة ۱۰/ ۲۹۶

زلیخا

زن عزیز مصر، و دختر پادشاه مغرب به نام «طیموس»، که فریفته جمال حضرت «یوسف» بود. آورده‌اند به «یوسف» چنان دل بست که از عشق او نحیف و فقیر و نابینا شد. وقتی «یوسف» از زندان آزاد گشت، بر سر راه او می‌نشست و مویه می‌کرد تا آنکه

سرانجام به دین او درآمد و از عشق به «یوسف» به عشق الهی روی آورد. از این رو، بر اثر دعای «یوسف» دوباره زیبایی و بینایی خود را به دست آورد.
قصص قرآن مجید/ ۱۱۴؛ لغت نامه/ ذیل زلیخا؛ فرهنگ تلمیحات/ ۳۱۱

زیتونه

فاطمه، ملقب به «زیتونه»، خادمه «ابوالحسین نوری»، که به برخی از صوفیه، مثل «ابوحمزه» و «جنید» خدمت کرده بود. حکایاتی از او در بعضی کتب صوفیه آمده است.
تذکره الاولیا/ ۴۷۲؛ نفحات الانس/ ۶۱۹

عایشه

ام المومنین عایشه، دخت «ابوبکر صدیق»، از زنان رسول خدا (ص) و مشهورترین آنها؛ کنیت او «ام عبدالله» بود. سال چهارم یا پنجم بعد از بعثت متولد شد. رسول اکرم (ص) پس از رحلت «حضرت خدیجه» با او ازدواج کرد. درباره او گفته اند که عالم به فقه، حدیث، و همچنین شعر جاهلی بود. روایات زیادی از پیامبر (ص) نقل کرده است. آورده اند که پیامبر او را بسیار دوست می داشت و «حمیرا» خطاب می کرد. در سال ۵۷، و به قولی ۵۸ هجری درگذشت.

قصص قرآن مجید/ ۳۳۴؛ شذرات الذهب/ ۱/ ۶۲؛ حبيب السیر/ ۱/ ۵۲۷؛ اعلام زرکلی/ ۴/ ۵؛ تاریخ الخميس/ ۱/ ۴۷۵؛ اعلام النساء/ ۲/ ۷۶۰؛ الاصابة/ ۴/ ۷۰۴؛ استیعاب/ ۴/ ۴۴؛ طبقات ابن سعد/ ۸/ ۵۸؛ سیر اعلام/ ۲/ ۱۳۵؛ حلیه الاولیا/ ۲/ ۴۳؛ تذکره الحفاظ/ ۱/ ۲۷؛ صفة الصفوة/ ۲/ ۱۵؛ اسد الغابة/ ۵/ ۵۰۱؛ مرآة الجنان/ ۱/ ۱۲۹

فاطمه (ع)

ام الحسن، فاطمة بنت رسول الله (ص)، ملقب به «زهراء»؛ مادرش «حضرت خدیجه» بنت خویلد بود. درباره تولد او اختلاف است: برخی سال پنجم قبل از بعثت ذکر کرده اند، بعضی دوم بعد از بعثت، و گروهی پنجم آورده اند. وی از زنان فصیح و عاقله صدر اسلام بود. با «علی بن ابی طالب» ازدواج کرد و حاصل ازدواج او «حسن» و «حسین»، «ام کلثوم» و «زینب» علیهم السلام بود. شش ماه پس از رحلت رسول اکرم (ص) در سال یازدهم هجری وفات کرد. آن حضرت اولین فرد مسلمان بود که برایش نعش (تابوت) ساختند. به چند مأخذ محدود درباره او بسنده می کنیم.

اعیان الشیعة ۱/ ۳۰۶؛ تاریخ الخمیس ۱/ ۲۷۷؛ قصص قرآن مجید ۳۳۸/ اعلام
 زرکلی ۵/ ۳۲۹؛ فاطمة زهراء (از سید جعفر شهیدی)؛ سیر اعلام ۲/ ۱۱۸؛ اعلام
 النساء ۳/ ۱۱۹۹؛ طبقات ابن سعد ۸/ ۱۹؛ استیعاب ۴/ ۴۷؛ حلیة الاولیاء ۲/ ۳۹؛
 شذرات الذهب ۱/ ۱۵؛ مرآة الجنان ۱/ ۶۱؛ صفة الصفوة ۲/ ۹؛ الاصابة
 ۴/ - ۸۳۰؛ اسد الغابة ۵/ ۵۱۹

فاطمه

خواهر «ابوعلی رودباری» و مادر «ابوعبدالله رودباری»
 نفحات الانس ۲۷۱؛ احیاء علوم ۴/ ۶۹۹

مریم

مریم عذرا، مادر «عیسی مسیح» و دختر «عمران» از نسل «داود»؛ طبق نقل قرآن مادرش
 قبل از ولادت کودک نذر کرده بود که فرزند آینده خود را در مسجد به خدمت
 بگمارد؛ چون فرزند او دختر شد، از طرف خداوند به او الهام شد که «مریم» را مجاور
 مسجد سازد. وقتی پدرش درگذشت، تکفل او را «زکریا» بر عهده گرفت. در هیجده
 سالگی روح القدس بر او دمید و او به «عیسی» حامله شد.
 فرهنگ تلمیحات ۵۳۹؛ حبیب السیر ۱/ ۱۳۷ و ۱۴۰؛ تاریخ یعقوبی ۱/ ۶۸؛
 تاریخ گزیده ۵۴؛ قصص قرآن مجید ۲۲۵؛ قصص الانبیا ۳۶۴

مستدرک فصل اول

«القصيدة الصوفية»

بِحَنَدِ اللَّهِ أَفْتَحُ الْمَقَالَا
وَأَغْقِبُ بِالصَّلَاةِ عَلَى الْمُعَلَّى
وَقَفْتُ عَلَى مَعَانِي مَا سَأَلْتُمْ
بِنَظْمٍ لَا مُخِلَ بِالْمَعَانِي
سَأَسْعِفُكُمْ بِرَبِّي مُسْتَعِينَا
حَكَمْنَا بِالْعُدُوثِ لِكُلِّ شَيْءٍ
تَذُلُ الْمُحَدَّثَاتُ عَلَى قَدِيمٍ
قَدِيرٍ عَالِمٍ حَيٍّ فَرِيدٍ
وَلِاسْتِخْفَافِهِ هَذِي الْأَسَامِي
فَلَا يَخْوِيهِ قُطْرٌ أَوْ مَكَانٌ
وَرَاءَ أَوْ مُقَابِلَهُ وَفَوْقًا
تَقْدَسُ أَنْ يَكُونَ لَهُ شَبِيهُ
وَلَا جِنْسٌ يُمَاتِلُ مُحَدَّثَاتٍ
يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ بِغَيْرِ شَكٍّ
وَمَا الْقُرْآنُ مَخْلُوقًا حَدِيثًا
وَلَوْ فِي مُلْكِهِ مَا لَمْ يُرَدَّهُ
وَقَدْ جَلَّتْ أَيَادِيهِ تَعَالَى
عَلَى كُلِّ الْوَرَى شَرَفًا وَحَالَا
مِنَ التَّوْحِيدِ أَذْكُرُهُ ازْتِجَالَا
وَلَا بَسْطٍ فَيُورِثُكُمْ مَلَالَا
أَوْ مَلُ أَنْ يُجَنِّبَنِي الضَّلَالَا
وَجَدْنَاهُ تَغَيَّرَ وَاسْتِجَالَا
يُحَصِّلُهَا وَلَمْ يَقْبَلْ زَوَالَا
سَمِيعٌ مُبْصِرٌ لَيْسَ الْجَمَالَا
صِفَاتٌ يَسْتَحِقُّ بِهَا الْكَمَالَا
وَلَا حَدٌّ قَسَمْتُدْعَى مِثَالَا
وَتَخْتَأُ أَوْ يَمِينًا أَوْ شِمَالَا
تَعَالَى أَنْ يُظَنَّ وَأَنْ يُقَالَا
مُؤَلَّفَةٌ قِصَارًا أَوْ طَوَالَا
وَلَمْ يُوجِبْ لَهُ وَصْفًا مُحَالَا
وَفِي انْزَالِهِ بَادٍ وَقَالَا
لَكَانَ لِنَعْتِ عِزَّتِهِ انْتِجَالَا

وَيَخْلُقُ فَعَلَّمَا خَيْرًا وَشَرًّا
وَقَدَرْتُمَا لَكُمَا صَلَاحًا بِخَلْقِي
بَلِ الْفَعَالُ وَالْأَكْسَابُ مِثْلًا
وَلَيْسَ الْكَسْبُ مُوجِبٌ مَا يُلَاقِي
فَلَا قَدْرٌ وَلَا فِي الدِّينِ جَبْرٌ
وَلَمْ يَخْرُجْ عَنِ الْإِيمَانِ عَبْدٌ
وَلِلَّهِ الْعَزِيزِ يَحِقُّ مُلْكُ
وَأَرْسَلَ بِالْهَدْيِ رُسُلًا كِرَامًا
وَحَصَّ مُحَدِّدًا بِعُلُوِّ قَدْرِ
وَأَعْطَاهُ مِنْ إِفْضَالٍ وَمَجْدٍ
شَفَاعَةً أُمِّيَّةً وَكَمَالَ دِينٍ
إِذَا رَامَ الْخَطِيبُ لَكُمَا بَيَانًا
فَكَانَ الشَّمْسُ وَالْبَاقُونَ بَذْرًا
فَمَهَّدَ لِلْوَرَى شَرَفًا قَوِيمًا
وَبَيَّنَ أَنَّ أَفْعَالًا حَرَامًا
وَلِلْخَيْرَاتِ قَدْ وَعَدَ الْعَطَايَا
فَلَمَّا أَنْ مَضَى تَرَكَ الْبَرَائِيَا
وَبَعْدَ وَفَاتِهِ الصَّدِيقُ ثَانِي
وَذَوَالْثَوَرَيْنِ بَعْدَهُمْ عَلِيٌّ
فَلَا تَذْكُرْ صَحَابَتَهُ بِسُوءٍ
وَخَالَفَ كُلَّ مُبْتَدِعٍ تَصَدَّى
وَجَانِبَ كُلِّ مُسْتَحِيلٍ ضَلَالَا
وَقُلْ أَنَا مُؤْمِنٌ وَبِفَضْلِ رَبِّي

سَدَادًا أَوْ قَسَادًا أَوْ خَبَالَا
وَحَاوَلْنَا الْجَوَاهِرَ فَاسْتَحَالَا
أَمَارَاتٌ قَدَحَ عَنْكَ الْمُحَالَا
وَلَا لِجَزَاءٍ مَوْلَانَا اغْتِدَالَا
بَلَى كَسْبٌ شَرَحَتْ بِهِ الْفَعَالَا
يَدُونِ الْكُفْرِ لَمْ يُخْسَنَ فَعَالَا
بَعِيدٌ مِنْ تَكَلُّفِهِ الْفِعَالَا
لَهُمْ بُزْهَانُ صِدْقٍ قَدْ تَوَالَى
وَعَزَّ قَدْ كَسَاهُ بِهِ جَلَالَا
وَأَوْضَافُ حَمِيدَاتٍ خِلَالَا
وَمِغْزَاوَاتٍ وَمَا فِي ذَاكَ نَالَا
أَضَابَ لِجَسَدِ قَالَتِهِ مَجَالَا
وَكَانَ الْبَذْرُ وَالْبَاقِي هِلَالَا
وَلَمْ يَتْرُكْ لِإِلَهَامٍ مَقَالَا
وَأَفْعَالًا مُبَاهَا أَوْ حَلَالَا
وَمَنْ يَغْصُ الْبَالَةَ يَذُقْ وَبَالَا
عَلَى بَيْضَاءٍ مِنْ دُرٍّ تَلَالَا
وَفَارُوقُ تَعَقُّبُهُ وَلَا لَا
هُمُ الْخُلَفَاءُ وَالْبَاقُونَ لَا لَا
وَدَعَا مَا قَدْ جَرَى وَدَعَا السُّؤَالَا
لِتَشْبِيهِهِ وَتَغْطِيلِهِ وَقَالَ
وَمَنْ يَخْتَارُ رَفْضًا وَاعْتِزَالَا
أَرَى مِنْهُ التَّجَاوُزَ وَالنُّوَالَا

فهرست آیات

- أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (ص ۹)
- إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفَى خُسْرٍ (ص ۱۸)
- بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (ص ۱۰)
- قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ (ص ۱۰)
- قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (ص ۱۰)
- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (ص ۲۱)
- مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (ص ۱۰)
- مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ (ص ۱۶۷)
- مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ (ص ۱۰)
- وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ (ص ۱۱)
- وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ (ص ۱۵)
- وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ (ص ۱۰)
- يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا (ص ۹)

فهرست احادیث

- آلُ مُحَمَّدٍ كُلُّ تَقِيٍّ. (ص ۱۲۲)
- أُبْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا. (ص ۱۲۲)
- اتَّضَحَكُونَ؟ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحَكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً. (ص ۱۲۲)
- إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (ص ۱۲۳)
- أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحَيَّانَا وَ حَيَّاكُمْ. (ص ۱۰۷)
- إِخْفِظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ وَ لِيَسْعَكَ بَيْتُكَ وَ ابْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ. (ص ۱۲۳)
- إِلَّا خِلَاصُ سِرٍّ مِنْ سِرِّي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي. (ص ۱۲۳)
- أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي إِتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا إِتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ ... (ص ۱۲۲)
- إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَبْدَ قَالَ لِحَبْرَتَيْهِ: يَا حَبْرَتَيْ! إِنِّي أَحَبُّ فَلَانًا فَاحْبَبْنِي ... (ص ۱۲۲ و ۱۲۴)
- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَغْمَلَهُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ يَسْتَغْمِلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ ... (ص ۱۲۴)
- إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ قُسِّمَتْ بَيْنَهُمَا مِائَةٌ رَحْمَةٍ، تَسْعُونَ لِأَبَشِهِمَا فَأَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ ... (ص ۱۲۴)
- إِذَا رَأَيْتُمْ الرَّجُلَ قَدْ أُوْتِيَ زُهْدًا فِي الدُّنْيَا وَ مَنْطَقًا فَافْتَرَبُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِنُ الْحِكْمَةَ. (ص ۱۵ و ۱۲۴)
- إِذَا غَضِبَ الرَّجُلُ أَنْ يَجْلِسَ فَإِنْ ذَهَبَ عَنْهُ وَ إِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ. (ص ۱۲۵)
- إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا فِيهَا فَقِيلَ لَهُ: وَ مَا الرِّيَاضُ الْجَنَّةِيَّةُ؟ ... (ص ۱۲۵)
- أُرَيْتُ الْأَمَمَ بِالْمَوْسِمِ فَرَأَيْتُ أُمَّتِي قَدْ مَلَأُوا السَّهْلَ وَ الْجَبَلَ وَ أَعْجَبَنِي كَثَرَتُهُمْ وَ ... (ص ۱۲۵)
- أَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ. (ص ۱۲۶)
- أَسْأَلُكَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ. (ص ۱۲۶)
- اسْتَحْيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ. قَالُوا: إِنَّا نَسْتَحْيِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ ... (ص ۱۲۶)
- اسْتَقِيمُوا وَ لَنْ تُخْصُوا وَ اعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ دِينِكُمُ الصَّلَاةُ وَ لَنْ يُحَافِظَ عَلَى ... (ص ۱۲۷)

- إِشْتَاَقَتِ الْجَنَّةِ إِلَى ثَلَاثَةٍ : عَلِيٍّ وَعَمَّارٍ وَسَلْمَانَ. (ص ١٢٧)
- أَصْدَقُكُمْ رَوْيَا أَصْدَقُكُمْ حَدِيثًا. (ص ١٢٧)
- أَطِيبَ كَسْبِكَ تُسْتَجَبُ دَعْوَتُكَ. (ص ١٢٧)
- إِعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ. (ص ١٢٧)
- أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ الْعَدْلِ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ. (ص ١٢٨)
- أَكَلْتُمْ أَخَاكُمْ وَاعْتَبْتُمُوهُ. (ص ١٢٨)
- أَلَا أَسْتَحْيِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ. (ص ١٢٨)
- أَلَا بُنِيْتُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرٌ ... (ص ١٢٨)
- اللَّهُمَّ يَعْلَمُكَ وَقُدِّرَتْكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيَيْ مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّنِي ... (ص ١٢٩)
- اللَّهُمَّ يَكْ أَمْسَيْنَا وَبَكَ نَحْيَا وَبَكَ نَمُوتُ وَإِلَيْكَ النُّشُورُ. (ص ١٣٩)
- اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَأَكْرِمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ. (ص ١٢٩)
- أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي. (ص ١٣٠)
- أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي ، إِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ، ذَكَرْتُهُ فِي ... (ص ١٣٠)
- إِنَّ الْأَنْصَارَ فِيهِمْ غَزَلٌ فَلَوْ أَرْسَلْتُمْ مَنْ يَقُولُ : أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحْيُونَا نُحْيِيكُمْ. (ص ١٣٠)
- أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (ص ١٨٤)
- إِنَّ دَعَامَةَ الْبَيْتِ آسَاسُهُ وَدَعَامَةُ الدِّينِ الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَالْيَقِينُ وَالْعَقْلُ ... (ص ١٣٠)
- إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدَمَةِ الْأُولَى. (ص ١٣١)
- إِنْ طَلَّقَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَأَوَاهُمْ الْمَبِيتُ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ فَأَنحَدَرَتْ ... (ص ١٣١ و ١٣٢)
- إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ (ص ١٨٢)
- إِنَّ الْعَبْدَ لِيُغَالِجَ كَرْبَ الْمَوْتِ وَسَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَإِنَّ مَفَاصِلَهُ لَيُسَلِّمُ بَعْضُهَا عَلَى ... (ص ١٣٣)
- إِنَّ فِي الْبَدَنِ لِمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ جَمِيعُ الْبَدَنِ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ جَمِيعُ الْبَدَنِ ... (ص ١٣٣)
- إِنَّ الْعَبْدَ يَدْعُو اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ يُجِيبُهُ فَيَقُولُ : يَا جَبْرِئِيلُ أَخْرَجْ حَاجَةَ عَبْدِي فَإِنِّي ... (ص ١٣٣)
- إِنَّكُمْ لَا تَسْعَوْنَ النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ لَيَسْعَهُمْ مِنْكُمْ بَسْطُ الْوَجْهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ. (ص ١٣٤)
- إِنَّ اللَّهَ إِذَا تَجَلَّى لِشَيْءٍ خَشَعَ لَهُ. (ص ١٣٤)
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُسْتَجِيبُ دُعَاءَ عَبْدٍ مِنْ قَلْبٍ لَاهٍ. (ص ١٣٤)
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَضْحَكُ مِنْ يَأْسِ الْعِبَادِ وَقُنُوطِهِمْ وَقُرْبِ الرَّحْمَةِ مِنْهُمْ ، فَقُلْتُ : ... (ص ١٣٤)
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدْبَنِي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي. (ص ١٣٥)
- إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ أَهْلَ الْبَيْتِ اللَّحِمِينَ. (ص ١٣٥)

- إِنَّ اللَّهَ يُجِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ. (ص ١٣٥)
- إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ وَإِنَّ الْمُؤْمِنُ يَغَارُ وَغَيْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَأْتِيَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ... (ص ١٣٥)
- إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ إِسْمًا، مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، إِنَّهُ وَثَرٌ وَيُحِبُّ الْوِثَرَ، مَنْ أَحْصَاهَا... (ص ١٧)
- إِنَّ الْمُسْكِينَ لَيْسَ بِالطَّوَّافِ الَّذِي تَرُدُّهُ اللَّقْمَةُ وَاللَّقْمَتَانِ وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ... (ص ١٣٥)
- إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِبَالِيبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا تَصْنَعُ. (ص ١٣٦)
- إِنَّمَا بُعِثَتْ رَحْمَةٌ وَلَمْ يُبْعَثْ عَذَابًا. (ص ١٣٦)
- إِنَّمَا يَكْفِي أَحَدَكُمْ مَا قَعَتَ بِهِ نَفْسُهُ وَإِنَّمَا يَصِيرُ إِلَى أَرْبَعَةِ أَذْرُعٍ وَشِبْرٍ وَإِنَّمَا... (ص ١٣٦)
- إِنَّ الْمُتَّبِتَ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى. (ص ١٣٦)
- إِنَّ مِنْ خَيْرِ مَعَارِشِ النَّاسِ كُلِّهِمْ رَجُلًا أَخَذَ بِعِنَانٍ فَرَسِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ سَمِعَ... (ص ١٣٧)
- إِنَّهُ أَوَّلُ طَعَامٍ دَخَلَ فَمَ أَبِيكَ مِنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. (ص ١٣٧)
- إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفِرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً. (ص ١٣٧)
- إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً. (ص ١٣٦)
- إِيَّاكُمْ وَمُجَالَسَةَ الْمَوْتَى قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنِ الْمَوْتَى؟ قَالَ: الْأَغْنِيَاءُ. (ص ١٣٧)
- لَا يِمَانُ الصَّبْرُ وَالسَّمَاحَةُ. (ص ١٣٨)
- لَا يِمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ وَحُلُوهِ وَ... (ص ١٣٨)
- يَكُ أَحْيَاءُ وَيَكُ أَمْوَتُ. (ص ١٣٨)
- بَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي مَجْلِسٍ لَهُمْ إِذْ سَطَعَ لَهُمْ نُورٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَرَفَعُوا رُؤُسَهُمْ... (ص ١٣٩)
- بَيْنَا رَجُلٌ ذَكَرَ كَلِمَةً إِذْ سَمِعَ رَعْدًا فِي السَّحَابِ فَسَمِعَ صَوْتًا فِي السَّحَابِ أَنْ... (ص ١٤٠)
- بَيْنَا رَجُلٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا التَّوْحِيدَ، فَقَالَ لِأَهْلِهِ إِذَا... (ص ١٤٠ و ١٤١)
- بَيْنَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا الْتَفْتَتِ الْبَقْرَةِ وَقَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا... (ص ١٤١)
- الْثَانِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يُضِرَّهُ ذَنْبٌ. قِيلَ يَا... (ص ١٤١)
- تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ، تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ، تَعَسَّ عَبْدُ الْخَمِصَةِ. (ص ١٤٢)
- ثَلَاثٌ لَا يَبْعَلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ مُسْلِمٍ: الْإِخْلَاصُ الْعَمَلُ لِلَّهِ وَمُنَاصَحَةُ وَلَاؤُهُ الْأُمُورِ... (ص ١٤٢)
- ثَلَاثٌ هُنَّ أَضَلُّ كُلِّ خَطِيئَةٍ فَاتَّقُوهُنَّ: إِيَّاكُمْ وَالْكِبْرَ فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبْرَ... (ص ١٤٢)
- حُبُّكَ الشَّيْءَ، يُعْمَى وَيُصِمُّ. (ص ١٤٢)
- الْحَجَّ عَرَفَةً. (ص ١٤٣)
- الْحَجَّ عَرَفَاتُ. (ص ١٤٣)
- حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا. (ص ١٧٨)

- حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَيُحْسِنَ مَوْضِعَهُ وَيُحْسِنَ أَدَبَهُ. (ص ۱۴۳)
- الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ. (ص ۱۴۳)
- الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ. (ص ۱۴۳)
- الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ. (ص ۱۴۳)
- ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا. (ص ۱۴۳)
- ذَهَبَ صَفْوُ الدُّنْيَا وَبَقِيَ الْكَدَرُ، فَالْمَوْتُ الْيَوْمَ تُخَفَّةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ. (ص ۱۴۴)
- رَأَيْتُ رَبِّي وَفِي رَجُلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ ذَهَبٍ (ص ۱۶)
- رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ الصُّورَةِ. (ص ۱۴۴)
- الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ... (ص ۱۴۴)
- سُبْحَانَ الَّذِي سَحَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، اَللَّهُمَّ إِنَّا... (ص ۱۴۴ و ۱۴۵)
- سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ... (ص ۱۴۵)
- سُوءُ الْخَلْقِ سُوءٌ. (ص ۱۴۶)
- سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ. (ص ۱۴۶)
- شَيْئَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا يَرْجُو... (ص ۱۴۶)
- شَيْبَتُنِي هُوْدُ. (ص ۱۴۷)
- صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ: صَوْتُ وَيْلٍ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَصَوْتُ مِزْمَارٍ عِنْدَ نِعْمَةٍ. (ص ۱۴۷)
- عَبْدِي مَا عَبْدْتَنِي وَرَجَوْتَنِي وَلَمْ تُشْرِكْ بِي شَيْئاً غَفَرْتُ لَكَ عَلَى مَا كَانَ... (ص ۱۴۷)
- عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أَصْحَابِي (ص ۱۴۷)
- عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهُ جَمَاعُ كُلِّ خَيْرٍ وَعَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رَهْبَانِيَّةُ الْمُسْلِمِ... (ص ۱۴۷)
- عَلَى وَجْهِهِ مَسْحَةٌ مَلَكٍ. (ص ۱۷۷)
- عَوْنُ حَكِيمٍ أَمْتَى (ص ۱۷۲)
- الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى. (ص ۱۴۸)
- الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ. (ص ۱۴۸)
- كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا. (ص ۱۴۸)
- كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ نَفْعًا فَهُوَ رَبًّا. (ص ۱۴۸)
- كَمْ مِنْ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِلَّابَرَةِ. (ص ۱۴۸)
- كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَكُنْ قَنِعًا تَكُنْ أَشْكَرَ النَّاسِ وَاجِبٌ لِلنَّاسِ... (ص ۱۴۹)
- لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ. (ص ۱۴۹)
- لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ. (ص ۱۴۹)
- لَا تَرْضَيْنَ أَحَدًا بِسُخْطِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا تَحْمَدَنَّ أَحَدًا عَلَى فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ... (ص ۱۴۹)

- لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ اللَّهُ اللَّهُ. (ص ۱۵۰)
- لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدٍ يَقُولُ اللَّهُ اللَّهُ. (ص ۱۵۰)
- لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ شَيْئاً. (ص ۱۵۰)
- لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ كِبَرٍ. (ص ۱۵۰)
- لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ فِي قَلْبِهِ ... (ص ۱۵۰ و ۱۵۱)
- لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَلِجَ اللَّبَنُ فِي الضَّرْعِ وَلَا يَجْتَمِعُ ... (ص ۱۵۱)
- لَا يُزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ وَ يَتَحَرَّى الصَّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقاً وَلَا يُزَالُ الْعَبْدُ ... (ص ۱۵۱)
- لَا يُزَالُ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَاجَةِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ. (ص ۱۵۲)
- لَقَدْ أَوْتِيَتْ مِنْ مَرَامِيرِ آلِ دَاوُدَ. (ص ۱۵۲)
- لَقَدْ لَقِّنَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَسْمَاءَ الْحُسْنَى الَّتِي إِذَا دُعِيَ بِهَا أَجَابَ وَإِذَا ... (ص ۱۵۲)
- لِكُلِّ شَيْءٍ حِلْيَةٌ وَ حِلْيَةُ الْقُرْآنِ صَوْتُ الْحَسَنِ. (ص ۱۵۲)
- لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحٌ وَ مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ حُبُّ الْمَسَاكِينِ وَ الْفُقَرَاءِ الصُّبْرُ هُمْ جُلَسَاءُ اللَّهِ ... (ص ۱۵۲)
- لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةً : عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ صَيِّ فِي زَمَنِ جُرَيْجٍ وَ صَيِّ ... (ص ۱۵۳)
- لَوْ أَرَادَ بَقِينَا لَمَشَى عَلَى الْهَوَاءِ كَمَا مَشَيْتُ فِيهِ. (ص ۱۵۴)
- لَوْ بَقَيْنَا عَلَى مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ عِنْدِي لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ. (ص ۱۵۴)
- لَوْ خَشَعَ الْقَلْبُ هَذَا لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ. (ص ۱۵۵)
- لَوْ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا أَدْرَكَ بَصَرُهُ. (ص ۱۵۵)
- لِي وَقْتُ لَا يَسْمَعُنِي فِيهِ غَيْرُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ. (ص ۱۵۵)
- مَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ. (ص ۱۵۵)
- مَا أَدْنَى اللَّهُ تَعَالَى لِشَيْءٍ كَأَدْنَى لِنَبِيٍّ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ. (ص ۱۵۵)
- مَا أَكْرَمَ شَابٌ شَيْخاً لِسَنِهِ إِلَّا قَبِضَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مِنْ يُكْرَمُهُ عِنْدَ سِنِّهِ. (ص ۱۵۶)
- مَا تَقَرَّبَ إِلَى الْمُتَقَرَّبِينَ بِمِثْلِ آدَاءِ مَا افْتَرَضْتَهُ عَلَيْهِمْ وَ لَا يُزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى ... (ص ۱۵۶)
- مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَابٍ تَائِبٍ. (ص ۱۵۶)
- مَا مِنْ شَيْءٍ يُصِيبُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنْ وَصَبٍ أَوْ نَصَبٍ أَوْ حَزَنِ أَوْ لَمْ يَهْمُهُ إِلَّا كَفَّرَ ... (ص ۱۵۶)
- مَتَى أَلْقَى أَحِبَّابِي؟ فَقَالَ أَصْحَابُهُ : يَا بَيْنَا أَنْتَ وَ أَمْنَا أَوْ لَسْنَا أَحِبَّابِكَ؟ فَقَالَ : أَنْتُمْ ... (ص ۱۵۷)
- الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. (ص ۱۵۷)
- مَنْ آذَى وَلِيّاً فَقَدْ اسْتَحَلَّ مُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ آدَاءِ مَا افْتَرَضْتُ ... (ص ۱۵۸)
- مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَائَهُ وَ مَنْ لَمْ يَجِبْ لِقَاءَ اللَّهِ لَمْ يَجِبِ اللَّهُ لِقَائَهُ. (ص ۱۵۷)
- مَنْ أَلْقَى جُلُبَابَ الْحَيَاءِ عَنْ وَجْهِهِ فَلَا غِيْبَةَ لَهُ. (ص ۱۵۸)
- مَنْ تَوَاضَعَ لِعَنِي لِاجْلِ غِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ. (ص ۱۵۸)
- مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ. (ص ۱۵۸)

- مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَثَّلُ فِي صُورَتِي. (ص ۱۵۸)
- مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ. (ص ۱۵۹)
- مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُوْذِ جَارُهُ وَ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ... (ص ۱۵۹)
- مَنْ كَانَ فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ. (ص ۱۵۲)
- مَنْ نَظَرَ إِلَى مُحَاسِنِ امْرَأَةٍ فَعَصَّ بَصَرَهُ فِي أَوَّلِ مَرَّةٍ أَحَدَتْ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ... (ص ۱۵۹)
- النَّدَمُ تَوْبَةٌ. (ص ۱۶۰)
- النَّوْمُ أَخُو الْمَوْتِ. (ص ۱۶۰)
- وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ غَضَبَانُ فَيُغْرِضُ عَنْهُ ثُمَّ... (ص ۱۶۰)
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْتَعَوْا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ ، قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الرِّيَاضُ الْجَنَّةِيَّةُ ؟... (ص ۱۶۰)
- يَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ ذَرِينِي أَتَعْبُدُ لِرَبِّي ، أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا ؟ وَلِمَ لَا أَفْعَلُ وَقَدْ... (ص ۱۶۱)
- يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِمِائَةِ عَامٍ. (ص ۱۶۱)
- الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ يَدِ السُّفْلَى. (ص ۱۶۱)
- يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ : أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ شَعِيرٍ... (ص ۱۶۲)

فهرست اشعار عربی

إِذَا صَفَتِ الْمَوَدَّةُ بَيْنَ قَوْمٍ

وَكُنَّا عَلَى أَنْ لَنَحُولَ عَنِ الْهَوَى

أَمَّا الْخِيَامُ فَإِنَّهَا كَخِيَامِهِمْ

قَالُوا: بُيُوتُهُ لَا تَفِي بِعِدَاتِهَا
إِنْ كَانَ نُجْزَ عِدَاتِهَا مُسْتَأْخِرًا

وَعَنِّي لِي مِنْ قَلْبِي
وَكُنَّا حَيْثُ مَا كَانُوا

بَكَتْ عَيْنِي غَدَاةَ الْبَيْنِ دَمْعًا
فَعَاقَبْتُ الَّتِي بَخَلْتُ بِدَمْعٍ

فَجَازَيْتِ الَّتِي جَاءَتْ بِدَمْعٍ

لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَرَحَ بِمَيِّتٍ

جَنَّبَانِي الْمُجْرِمُونَ يَا صَاحِبِيَا
قَدْ أَجَبْنَا لِزَاجِرِ الْعَقْلِ طَوْعًا
وَمَنْحُنَا لِمَوْجِبِ الشَّرْعِ نَشْرًا
وَجَعَدْنَا إِلَى الْقِنَاعَةِ بَابًا

وَدَامَ وَلَاؤُهُمْ سَمُجَ الثَّنَاءِ
(ص ۸۶)

فَقَدْ وَ حَيَاةِ الْحُبِّ حُلْتُمْ وَ مَا حُلْنَا
(ص ۱۰۹)

وَ أَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرَ نِسَائِهَا
(ص ۸۸)

رُوحِي فِدَاءُ عِدَاتِهَا وَ مِطَالِهَا
فَلَقَدْ تَشَرَّفْنَا بِنَقْدِ مَقَالِهَا
(ص ۳۱)

وَ غَسَّيْتُ كَمَا غَسَّيْتُ
وَ كَانُوا حَيْثُ مَا كُنَّا

(ص ۸۷)

وَ أُخْرَى بِالْبُكَاءِ بَخَلْتُ عَلَيْنَا
بِأَنْ غَمَّضْتُهَا يَوْمَ التَّقِينَا
(ص ۸۷)

بِأَنْ أَقَرَّرْتُهَا بِالْحُبِّ عَيْنَا
(ص ۸۷)

إِنَّمَا الْمَيِّتُ مَيِّتُ الْأَخْيَارِ
(ص ۸۶)

وَ اتَّكَلُوا سُورَةَ الصَّلَاةِ عَلَيْنَا
وَ تَرَكْنَا حَدِيثَ سَلْمَى وَ مَيَّا
وَ شَرَعْنَا لِمَوْجِبِ اللَّهِ طَيًّا
وَ وَضَعْنَا عَلَى الْمَطَامِعِ كَيًّا

كُنْتُ فِي حَرٍّ وَحَشْتِي لاختیاری
إِنْ مَنْ يَهْتَدِي لِقَطْعِ هَوَاهُ
وَالَّذِينَ ارْتَوَوْا بِكَاسٍ مِنْهُمْ

ثُمَّ قَطَعْتُ اللَّيْلَ فِي مَهْمَةٍ
يَغْلِبُنِي شَوْقِي فَأَطْوِي السُّرَى

وَدَادُكُمْ هَجْرٌ وَحُبُّكُمْ قَلَى

وصالكم صرم وحبكم قلی

فَصَحْوُكَ مِنْ لَفْظِي هُوَ الْوَضْلُ كُلُّهُ
فَمَا مَلَّ سَاقِيهَا وَمَا مَلَّ شَارِبُ

فَمَا مَلَّ سَاقِيهَا وَمَا مَلَّ شَارِبُ
يطوف بها طرف من السحر فاتر
يقول بلفظ يخجل الصب حسنه
فسرك من لفظي هو الوجد كله

فَلَمَّا اسْتَبَانَ الصُّبْحُ أَدْرَجَ ضَوْؤُهُ
يُجَرِّعُهُمْ كَأْسًا لَوَابِثِلَى اللَّطَى

فَبِتَّ بِخَيْرٍ وَالدُّنَى مُطْمَنَّةٌ

وَأَمْطَرَ الْكَأْسَ مَاءً مِنْ أَبَارِقِهَا
وَسَبَّحَ الْقَوْمُ لَمَّا أَنْ رَأَوْا عَجَبًا
سُلَاقَةً وَرَثَتَهَا عَادَ عَنْ إِرَمٍ

فَاللَّيْلُ يَشْمَلُنَا بِفَاضِلِ بُرْدِهِ

لَيْسَ فِي الْقَلْبِ وَ الْفُؤَادِ جَمِيعًا
هُوَ سُؤْلِي وَ هِمَّتِي وَ حَبِيبِي

فَتَعَوَّضْتُ بِالرِّضَى مِنْهُ قِيًّا
فَهُوَ فِي الْعِزِّ حَارٌّ أَوْجَ الثُّرَيَّا
فَعَلَى الصَّدِّ سَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا
(ص ۳۱)

لَا أَسَدًا أَخْشَى وَلَا ذُنْبًا
وَلَمْ يَزَلْ ذُو الشَّوْقِ مَغْلُوبًا
(ص ۸۹)

وَقُرْبُكُمْ بُعْدٌ وَ سِلْمُكُمْ حَرْبٌ
(ص ۸۹)

و عطفكم صد و سلمكم حرب
(ص ۸۹)

و سُكْرُكَ مِنْ لَحْظِي يُبِيحُ لَكَ الشُّرْبَا
عُقَارٍ لِحَاطِ كَأْسِهِ يُسْكِرُ اللَّبَا
(ص ۸۸)

عقار لحاظ كاسه يسكر اللبا
على جسم نور ضوؤه يخطف القلب
تجاوزت يا شغوف في حالك الحب
و صحوك من لفظي يبيح لك الشرب
(ص ۸۸)

بِأَنْوَارِهِ أَنْوَارَ ضَوْءِ الْكَوَاكِبِ
يَتَجَرَّعُهُ طَارَتْ كَأْسَرَجُ ذَاهِبِ
(ص ۹۰)

وَأَصْبَحَتْ يَوْمًا وَ الزَّمَانُ تَقَلَّبَا
(ص ۳۱)

فَأَتَبَتَ الدَّرَّ فِي أَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ
نُورًا مِنَ الْمَاءِ فِي النَّارِ مِنَ الْعِنَبِ
كَانَتْ ذَخِيرَةً كَسَرَى عَنْ أَبِي قَابِ
(ص ۸۹)

وَالصُّبْحُ يُلْحِقُنَا رِدَاءَ مُذْهَبَا
(ص ۸۸)

مَوْضِعُ فَارِغٍ لِغَيْرِ الْحَبِيبِ
وَيِهِ مَا حَيِّتُ عَيْشِي يَطِيبُ

وَإِذَا مَا السَّقَامُ حَلَّ بِقَلْبِي

لَمْ أَجِدْ غَيْرَهُ لِسُقْمِي طَبِيبُ
(ص ۹۰)

مَنْ مَاتَ عِشْقًا فَلَيِّمْتُ هَكَذَا

لَا خَيْرَ فِي عِشْقِي بِلَا مَوْتِ
(ص ۹۱)

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقُولُ ذَكَرْتُ رَبِّي
شَرِبْتُ الْحُبَّ كَأَسَا بَعْدَ كَأْسِ

وَهَلْ أَنْسَى فَأَذْكُرُ مَا نَسِيتُ
فَمَا نَفِدَ الشَّرَابُ وَ مَا رَوِيتُ
(ص ۹۱)

قَدْ كُنْتُ مَيِّتًا فَصِرْتُ حَيًّا
عَزَّ بِدَارِ الْفَنَاءِ بَيْتُ

وَعَنْ قَرِيبٍ تَصِيرُ مَيِّتًا
فَبَابِنِ بِدَارِ الْبَقَاءِ بَيْتًا
(ص ۹۰)

اموت اذا ذكرتك ثم احيا
فاحيا بالمني و اموت شوقا
فليت خياله نصب لعيني

و لولا حسن ظني ماحيت
فكم احيا عليك و كم اموت
فان قصرت في نظري عميت
(ص ۹۲)

طَلَعَ الصَّبَاحُ فَلَاتَ حِينَ سِرَاجِ
حَصَلَ الَّذِي كُنَّا نَوُمُّ لُنَيْلِهِ
والبُغْدُ قَوْضٌ بالدُّنُو خِيَامِهِ
قد حَانَ عَهْدُ لِسُرُورٍ فحيهلا

وَأَتَى الْيَقِينُ فَلَاتَ حِينَ جِجَاجِ
مِنْ عَقْدِ الْوَيْيَةِ وَ حَلَّ رِتَاجِ
وَالْوَصْلُ وَكَدَّ سَجْلُهُ بِعَنَاجِ
لِهُوَاجِمِ الْأَحْزَانِ بِالْأَزْعَاجِ
(ص ۹۳)

أَقْبَلْتُ فَلَا حَ لَهَا
أَدْبَرْتُ فَقُلْتُ لَهَا
هَلْ عَلَيَّ وَيْحُكُمَا

عَارِضَانِ كَالسَّبَجِ
وَالْفُقُودُ فِي وَهَجِ
إِنْ عَشِيقْتُ مِنْ حَارِجِ
(ص ۹۲)

كُلُّ بَيْتٍ أَنْتَ سَاكِنُهُ
وَجْهُكَ الْمَأْمُولُ حُجَّتُنَا

غَيْرُ مُخْتِاجٍ إِلَى الشُّرُجِ
يَوْمَ يَأْتِي النَّاسُ بِالْحُجَجِ
(ص ۹۲)

لا اتاح الله لي فرجا

يَوْمَ ادْعُو مِنْكَ بِالْفِرَجِ
(ص ۹۲)

إِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ لِنَجْمِ رَاحِ

تَسَاوَى فِيهِ سَكْرَانُ وَ ضَاحِ
(ص ۹۳)

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا

عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا
(ص ۹۳)

أَيَّامَنْ لَيْسَ لِي مِنْهُ
وَيَّامَنْ نَالَ مِنْ قَلْبِي

وَإِنْ عَذَّبْنِي بُدْ
مَنَالاً مَا لَهُ حَدٌّ
(ص ۹۴)

إِذَا مَا بَدَأَ لِي تَعَاظُمْتُ
جَمَعْتُ وَفَرَّقْتُ عَيْنِي بِهِ

فَاصْدُرْ فِي حَالٍ مَنْ لَمْ يَرِدْ
فَفَرَّدُ التَّوَاصُلِ مَثْنَى الْعَدَدِ
(ص ۹۳)

كُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْ تُرْجَى إِزَالَتُهَا

إِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ
(ص ۹۴)

يَا مَنْ شَكَا شَوْقَهُ مِنْ طُولِ فُرْقَتِهِ

إِصْبِرْ لَعَلَّكَ تَلْقَى مَنْ تُحِبُّ عِنْدَا
(ص ۹۳)

اجده اذا غبت عني به
فلا الوصل يشهدني غيره

و اشهد وجدى له قد فقد
ولانا اشهدده منفرد
(ص ۹۳)

يَا عَيْنُ سَحَى أَبَدًا
وَلَا تُجِيبِي أَحَدًا

يَا نَفْسُ مُوتِي كَمَدًا
إِلَّا الْجَلِيلَ الصَّمَدَا
(ص ۹۴)

كَأَهْلِ النَّارِ إِنْ نَضِجَتْ جُلُودُ

أَعِيدَتْ لِلسَّقَاءِ لَهُمْ جُلُودُ
(ص ۹۴)

و مالى فى الوجود كثير حظ

ولكن وجد موجود الوجود
(ص ۹۵)

الَصَّبْرُ عَنْكَ مَذْمُومٌ عَوَاقِبُهُ

وَالصَّبْرُ فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ مَحْمُودُ
(ص ۹۵)

وَجُودِي أَنْ أَغِيبَ عَنِ الْوُجُودِ

بِمَا يَبْدُو عَلَيَّ مِنَ الشُّهُودِ
(ص ۹۵)

يعز على ان تجدى كوجدى
رايت الحب نيراناً تسلطى
فليت لها اذا احترقت تفانت

لان الحب اهـونه شديد
قلوب العاشقين لها وقود
ولكن كلما احترقت تعود
(ص ۹۵)

يَا ذَا الَّذِي زَارَ وَمَا زَارَا
مَرَّ بِبَابِ الدَّارِ مُسْتَعِجِلًا

كَأَنَّهُ مُقْتَسِسٌ نَارًا
مَا ضَرَّهُ لَوْ دَخَلَ الدَّارَا
(ص ۹۶)

تَبِيتُ الْحَيَّةُ النَّضْنَاضُ مِنْهُ

مَكَانَ الْحَبِّ يَسْتَمِعُ السَّرَارَا
(ص ۹۶)

لَا تَدْعُ خِدْمَةَ الْأَكَابِرِ وَاعْلَمْ
وَابْغِ مَنْ فِي يَمِينِهِ لَكَ يُمْنٌ

و ابرح ما يكون الشوق يوماً

و لَمَّا أَتَى الْوَاشِينَ أَنَّى زُرْتَهَا
فَقَالُوا : نَرَى فِي وَجْهِكَ الْيَوْمَ نَضْرَةً
و بُرْدُكَ لَا ذَاكَ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ
فَمَا كَانَ مِنِّي مِنْ بَيَانٍ أَقِيمَهُ

ضَابِرَ الصَّبْرِ فَاسْتَفَاتَ بِهِ الصَّبْ

سَارُوا فَلَمْ يَبْقَ لِأَرْسَمٍ وَلَا أَثَرٍ
أَحْسَنْتَ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسَنْتَ
و سَأَلَمْتُكَ اللَّيَالِي فَاعْتَرَزَتْ بِهَا

أَتَمَنْتِي عَلَى الزَّمَانِ مُحَالاً

مَا بَقِيَ فِي النَّاسِ حُرٌّ
قَدْ مَضَى حُرُّ الْفَرِيقَيْنِ

الْعَيْنُ بِأَكْبِيَّةٍ لَمْ تُشْبِعِ النَّظْرَا
نَحْنُ فِي أَكْمَلِ الشُّرُورِ وَلَكِنْ
عَيْنُ مَا نَحْنُ فِيهِ يَا أَهْلَ وَدَى

مَنْ سَرَّهُ الْعِيدُ الْجَدِيدُ
كُلَّ مَا الشُّرُورُ يَتِمُّ لِي

فَمِنْهُمْ صَغِيرٌ وَمِنْهُمْ كَبِيرٌ
فَأَسْكَرَ الْقَوْمَ دَوْرَ كَاسِي

وَكَمْ مِنْ مَوْضِعٍ لَوُمْتُ فِيهِ

أَنَّ فِي عِشْرَةِ الصَّغَارِ صَغَارًا
و تَرَى فِي الْيَسَارِ مِنْهُ الْيَسَارَا
(ص ۳۱)

اذا دنت الديار من الديار
(ص ۱۰۷)

جَحَدْتُ حِذَاراً أَنْ تَشِيعَ السَّرَائِرُ
كَسْتُ مُحَيَّاكَ وَ هَذَاكَ ظَاهِرُ
بِهِ طَيْبُ نَشْرِ لَمْ تُشِغْهُ الْمَجَابِرُ
و هِيَهَاتَ أَنْ يُخْفِيَ مُرِيبُ مَسَائِرُ
(ص ۳۲)

رُفْصَاحَ الْمُحِبِّ بِالصَّبْرِ صَبْرًا
(ص ۹۶)

(ص ۹۸)

و لَمْ تَخَفْ سُوءَ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ
و عِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَحْدُثُ الْكَدَرُ
(ص ۹۸)

أَنْ يَرَى مُقْلَتَايَ طَلْعَةَ حُرٍّ
(ص ۹۷)

لَا وَ لَا فِي الْجِنِّ حُرٌّ
نِ فَاحْلُوا الْعَيْشِ مُرَّ
(ص ۹۷)

(ص ۹۶)

لَيْسَ إِلَّا بِكُمْ يَتِمُّ الشُّرُورُ
أَنْكُمْ غَيِّبٌ وَ نَحْنُ حُضُورُ
(ص ۹۸)

فَقَدْ عَدِمْتُ بِهِ الشُّرُورَا
لَوْ كَانَ أَحْبَابِي حُضُورَا
(ص ۹۶)

(ص ۹۹)

و كَانَ سُكْرِي مِنَ الْمُدِيرِ
(ص ۹۹)

لَكُنْتُ بِهِ نَكَالًا فِي الْعَشِيرَةِ
(ص ۱۱۴)

فاعدوا المسير بل ان قدرتم

إِنَّمَا الْكَأْسُ رِضَاعٌ بَيْنَنَا

فَافْتَرَقْنَا حَوْلًا فَلَمَّا التَقَيْنَا

بَابِي مَنْ وَدَدْتَهُ فَاْفْتَرَقْنَا
افترقنا حولاً فلما التقينا

يَا أَيُّهَا الْبَرْقُ الَّذِي يَلْمَعُ

طَوَارِقُ أَنْوَارٍ تَلُوحُ إِذَا بَدَتْ

لَوْ كُنْتُ سَاعَةً بَيْنَنَا مَا بَيْنَنَا
أَيَّقَنْتُ أَنَّ مِنَ الدُّمُوعِ مُحَدَّثًا

مَا خِضَابِي بِيَاضُ شَعْرِي الْأَ

نَهَانِي حَيَائِي مِنْكَ أَنْ أَكْثِمَ الْهَوَى
تَلَطَّفَتْ فِي أَمْرِي فَأَبْدَيْتَ شَاهِدِي
تَرَاءَيْتَ لِي بِالْغَيْبِ حَتَّى كَانَهَا
وَتُحْيِي مُحِبًّا أَنْتَ فِي الْحُبِّ حَتْفُهُ

أَرَاكَ وَبِي مِنْ هَيْبَتِي لَكَ وَخَشَةً

بِاللَّهِ فَارْدُدْ فُؤَادَ مُكْتَتِبٍ

وَمَنْ كَانَ مِنْ طُولِ الْهَوَى ذَاقَ سَلْوَةً
وَ أَكْثَرَ شَيْءٍ نِلْتَهُ مِنْ وَصَالِهَا

مَا يَرْجِعُ الطَّرْفُ عَنْهُ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ

ان تطيروا مع الرياح فطيروا
(ص ۹۹)

فَإِذَا مَا لَمْ نَذُقْهَا لَمْ نَعِشْ
(ص ۹۹)

كَأَنَّ تَسْلِيمَهُ عَلَيَّ وَدَاعًا
(ص ۹۹)

و قضي الله بعد ذاك اجتماعا
كان تسليمه عليّ وداعا
(ص ۹۹)

مِنْ أَىْ أَكْنَافِ السَّمَاءِ تَسْطَعُ
(ص ۱۰۰)

فَتُظْهِرُ كِثْمَانًا وَ تُخْخِرُ عَنْ جَمْعِ
(ص ۱۰۰)

و شَهِدْتَ حِينَ نَكَّرُ التُّودِيْعَا
و عَلِمْتَ أَنَّ مِنَ الْحَدِيثِ دُمُوعًا
(ص ۳۱)

جِذْرًا أَنْ يُقَالَ: الشَّيْخُ خَلِيعُ
(ص ۳۲)

وَ أَغْنَيْتَنِي بِالْفَهْمِ مِنْكَ عَنِ الْكُشْفِ
إِلَى غَائِبِي وَ اللَّطْفُ يُدْرِكُ بِاللُّطْفِ
تُبَشِّرُنِي بِالْغَيْبِ أَنْكَ فِي الْكَفِ
وَ ذَا عَجَبٍ كَوْنُ الْحَيَاةِ مَعَ الْحَتْفِ
(ص ۱۰۰)

فَتُوَسِّنِي بِاللُّطْفِ مِنْكَ وَ بِالْعَطْفِ
(ص ۱۰۱)

لَيْسَ لَهُ مِنْ حَبِيبِهِ خَلْفُ
(ص ۱۰۰)

فَإِنِّي مِنْ لَيْلِي لَهَا غَيْرُ ذَائِقِي
أَمَانِي لَمْ تَصُدُقْ كَلِمَةَ بَارِقِي
(ص ۳۲ و ۱۰۱)

حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ الطَّرْفُ مُشْتَاقًا
(ص ۱۰۱)

هیهات ان سبیل الصبر قد ضاقا

حتى يعود اليها الطرف مشتاقا

(ص ۱۰۱)

وَهُمُومٌ سِرَّكَ مُطْرِقَةٌ

(ص ۱۰۲)

عَمَّا فَعَلْتَ وَأَنَّ بِرَّكَ نَاطِقٌ

إِنِّي إِذَا لِيَدِ الْكَرِيمِ لَسَارِقٌ

(ص ۱۰۱)

لَكَالْطُّقِ لَفْظًا أَوْ يَبِينُ عَنِ الطُّقِ

وَالْمَعْتُ لِي بَرْقًا فَأَنْطَقْتُ بِالْبَرْقِ

(ص ۱۰۲)

وَالسَّحَرُ مِنْ طَرْفِكَ مَسْرُوقٌ

عَبْدُكَ مِنْ صَدِّكَ مَرْزُوقٌ

(ص ۳۲)

لجَمِيعِ مَا ظَنُّوا بِنَا تَحْقِيقُ

(ص ۳۲)

بِعَيْنِ الْمَوَدَّةِ حَتَّى آرَاكَ

وَبِالْخَدِّ الْمُرَوِّدِ مِنْ جَنَّاكَ

(ص ۱۰۳)

طَمِعْتُ فِي أَنْ تَرَاكَ

أَنْ تَرَى مَنْ قَدْ يَرَاكَ

(ص ۱۰۳)

قَلْبِي وَ سِرِّي وَ رُوحِي عِنْدَ ذِكْرَاكَ

إِيَّاكَ وَيُحَاكَ وَ التِّذْكَارَ إِيَّاكَ

(ص ۱۰۳)

وَتَغْرُ الْهَوَىٰ فِي رَوْضَةِ الْأُنْسِ ضَا حِكُ

وَأَصْبَحْتُ يَوْمًا وَالْجُفُونُ سَوَافِكُ

(ص ۳۲)

لَا تَرْفَعِ الشُّكُوى إِلَى خَالِكَ

أَنْكَ لَمْ تَنْظُرْ إِلَى وَامِقِكَ

(ص ۳۳)

لاموا وقالوا اصطبر عنها فقلت لهم

ما يرجع الطرف عنه عند رؤيته

تَجْرِي عَلَيْكَ ضُرُوفُهُ

وَمِنَ الرَّزِيَّةِ أَنَّ شُكْرِي ضَامِتٌ

وَأَرَى الصَّنِيعَةَ مِنْكَ ثُمَّ أَيْرُهَا

نَطَقْتُ بِهَا نُطْقِي هُوَ النُّطْقُ إِنَّهُ

تَرَاءَيْتُ كَيْ أَخْفَى وَقَدْ كُنْتُ خَافِيًا

الْبَدْرُ مِنْ وَجْهِكَ مَخْلُوقٌ

يَا سَيِّدًا تَعْنِي حُبُّهُ

يَا مَنْ تَغَيَّرَ صُورَتِي لَمَّا بَدَا

وَحَفَّتْ لَانْظَرْتُ إِلَى سِوَاكَ

أَرَاكَ مُعَذِّبِي بِفُتُورٍ لَحْظِ

كَبُرْتُ هِمَّةً عَبْدِ

أَوْ مَا حَسْبُ لِعَيْنِي

مَا إِنْ ذَكَرْتُكَ إِلَّا هَمَّ يَزُجُّنِي

حَتَّى كَانَ رَقِيًّا مِنْكَ يَهْتَفُ بِي

سَقَى اللَّهُ وَقْتًا كُنْتُ أَخْلُو بَوَجْهِكُمْ

أَقَمْتُ زَمَانًا وَالْعُيُونُ قَرِيرَةٌ

يَا مَنْ تَشَكَّى رَمَدًا مَسَّهُ

مَوْجِبُ مَا مَسَّكَ مِنْ عَارِضٍ

يَقُولُ مَوْلَايَ : أَمَا تَسْتَحْي
قُلْتُ : يَا مَوْلَايَ رِفْقًا فَقَدْ

صَغِيرُ هَوَاكَ عَذَّبَنِي
وَ أَنْتَ جَمَعْتَ مِنْ قَلْبِي
أَمَا تَرْنِي لِمُكْتَنِبٍ

جَعَلْتَ تَنْزَهِي نَظْرِي إِلَيْكَ
إِنِّي لَأَخْشُدُ نَاطِرِي عَلَيْكَ
وَ أَرَاكَ تَخْطُرُ فِي شَمَائِلِكَ الَّتِي

لَوْ لَمْ تَحُلْ مَا سُمِيتَ حَالَا
أَنْظُرُ إِلَى الْفَيْءِ إِذَا مَا انْتَهَى

بِأَيِّ خَدْيِكَ تَبَدَّى الْبَلَى

أَفَكَّرُ مَا أَقُولُ إِذَا افْتَرَقْنَا
فَأَتَسَاهَا إِذَا نَحْنُ التَّقَيْنَا

وَ كَيْفَ الصَّبْرُ عَمَّنْ حَلَّ مِنِّي
إِذَا لَعِبَ الرَّجَالُ بِكُلِّ شَيْءٍ

خَطْرَةٌ فِي السَّرِّ مِنْهُ خَطِرَتْ
أَيُّ زَوْرٍ لَكَ لَوْ قَصْدًا سَرَى

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدَّ
كُلُّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ

الصَّبْرُ يَجْمَلُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا

لَا تَهْتَدِي نُوْبَ الزَّمَانِ إِلَيْهِمْ

مِمَّا أَرَى مِنْ سُوءِ أَفْعَالِكَ
جَرَّأَنِي كَثُرَتْ إِفْضَالُكَ
(ص ۳۳)

فَكَفَيْتَ بِهِ إِذَا اخْتَنَكَ
هَوًى قَدْ كَانَ مُشْتَرَكَا
إِذَا ضَاحَكَ الْخَلْقُ بِكَ
(ص ۱۰۳)

(ص ۱۰۴)
حَتَّى أَغْضُ إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْكَ
هِيَ فَتَنَتِي فَأَغَارُ مِنْكَ عَلَيْكَ
(ص ۱۰۲)

وَ كُلُّ مَا حَالَ فَقَدْ زَالَا
يَأْخُذُ فِي النَّفْسِ إِذَا طَالَا
(ص ۱۰۴)

وَ أَيُّ عَيْنَيْكَ إِذَا سَالَا
(ص ۱۰۴)

وَ أَحْكِمُ دَائِبًا حُجَجَ الْمَقَالِ
فَأَنْطِقُ حِينَ أَنْطِقُ بِالْمُحَالِ
(ص ۱۰۴)

بِمَنْزِلَةِ الْيَمِينِ مِنَ الشَّمَالِ
وَجَدْتُ الْحُبَّ يَلْعَبُ بِالرِّجَالِ
(ص ۱۰۵)

خَطْرَةَ الْبَرْقِ ابْتَدَأَ ثُمَّ اضْمَحَلَّ
وَ مُلِمَّ بِكَ لَوْ حَقًّا فَعَلَّ
(ص ۱۰۵)

كَأَنَّ مِنِّي لَكَ يُبْدَلُ
غَيْرُ هَذَا بِكَ أَجْمَلُ
(ص ۱۰۵)

إِلَّا عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْمَلُ
(ص ۱۰۶)

وَلَهُمْ عَلَى الْخَطْبِ الْجَلِيلِ لِبَاجُ
(ص ۱۰۶)

عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ

أَنَا إِنِّ مِتُّ فَأَلْهَوِي حَشْوُ قَلْبِي

رَأَيْتُ سُرُورَ قَلْبِي فِي مَنَامِي

وَأَبْرَحَ مَا يَكُونُ الشَّوْقُ يَوْمًا

وَكُتُبُكَ حَوْلِي لَا تَفَارِقُ مَضْجَعِي

دُمُوعُ الْفَتَى عَمَّا يَجْنُ تُتْرَجِّمُ

فِيَّ انْقِبَاضٌ وَحِشْمَةٌ فَإِذَا

أَرْسَلْتُ نَفْسِي عَلَى سَجِيَّتِهَا

أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ

اتينناكم اتينناكم

وَلَوْلَا الْجَنَّةُ السَّمَرَا

إِذَا تَرَحَّلْتَ عَنْ قَوْمٍ وَقَدْ قَدَرُوا

يَا أَيُّهَا السَّيِّدُ الْكَرِيمُ

يَا رَافِعَ النَّوْمِ عَنْ جُفُونِي

سُكْرَانِ سُكْرُ هَوَى وَ سُكْرُ مُدَامَةٍ

وَكَالسَّيْفِ إِنْ لَأَيَّنَتْهُ لَأَنَّ مَسَّهُ

الْأَرْضُ أَوْسَعُ رُفْعَةٍ

وَ إِذَا نَبَّاهَكَ مَنَزَلُ

فَاجْعَلْ سِوَاهُ مُعَرَّسًا

كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ

وَبَدَاءُ الْهَوَى يَمُوتُ الْكِرَامُ

فَأَحْبَبْتُ التَّنَعُّسَ وَالْمَنَامَا

إِذَا دَنَّتِ الْخِيَامُ مِنَ الْخِيَامِ

وَفِيهَا شِفَاءٌ لِلَّذِي أَنَا كَاتِمُ

وَأَنفَاسُهُ يُبْدِينَ مَا الْقَلْبُ يَكْتُمُ

ضَادَفْتُ أَهْلَ الْوَفَاءِ وَالْكَرَمِ

وَقُلْتُ مَا قُلْتُ غَيْرَ مُحْتَشِمِ

فَحَيَانَا وَ حَيَاكُمْ

فـحيونا نـحييكم

لَمْ نَحْلُلْ بِوَادِيكُمْ

أَنْ لَا تَفَارِقَهُمُ فَالزَّاحِلُونَ هُمْ

حُبُّكَ بَيْنَ الْحَشَاءِ مُقِيمُ

أَنْتَ بِمَا مَرَّ بِي عَلِيمُ

فَمَتَى يُفِيقُ فَتَى بِهِ سُكْرَانِ

وَ حَدَاهُ إِنْ خَاشَتْهُ خَشِنَانِ

مِنْ أَنْ يُضْطِيقَ بِكَ الْمَكَانُ

وَيُظِلُّ يَلْحَقُكَ الْهَوَانُ

مِنْ الزَّمَانِ لَكَ الْأَمَانُ

نُونُ الْهَوَانِ مِنَ الْهَوَىٰ مُسْرُوقَةٌ

وَ صَرِيْعُ كُلِّ هَوَىٰ صَرِيْعُ هَوَانٍ
(ص ١١٢)

تاهت علينا بان تمت محاسنها
همت باتياننا حتى اذا نظرت
ما كان هذا جزائي من محاسنها

خود تكمل في اعطافها الفتن
الى المراه نهاها وجهها الحسن
اغرت بي الشوق حتى شغني الشجن
(ص ١١٢)

هَمَّتْ بِإِثْيَانِنَا حَتَّى إِذَا نَظَرَتْ

إِلَى الْمِرَاةِ نَهَاها وَجْهَهَا الْحَسَنُ
(ص ١١٢)

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ فِي مَوَاطِنِهِ

وَ الصَّبْرُ فِي كُلِّ مُوَطِنٍ حَسَنٌ
(ص ١٠٦)

لَوْ أَنَّ مَا بِي عَلَى صَخْرٍ لَأَنَحَلَهُ

فَكَيْفَ يَحْمِلُهُ خَلْقٌ مِنَ الطَّيْنِ
(ص ١١٣)

فَلَا تَكْتُبْ بِخَطِّكَ غَيْرَ شَيْءٍ

يَسْرُوكَ فِي الْقِيَامَةِ أَنْ تَرَاهُ
(ص ١١٣)

وَقَوْمٌ ثَاءَ فِي أَرْضٍ بِقَفْرِ
فَأَفْنُوا ثُمَّ أَفْنُوا ثُمَّ أَفْنُوا

وَقَوْمٌ ثَاءَ فِي مَيْدَانٍ حُبِّهِ
وَأُبْقُوا بِالْبَقَا مِنْ قُرْبِ رَبِّهِ
(ص ١١٣)

وَكَمْ حَدِيثٍ لَكَ حَتَّى إِذَا

مُكِّنْتُ مِنْ لُقْيَاكَ أَنْسَيْتُهُ
(ص ١١٣)

تَسْرِبَلْ ثَوْبَ التَّيِّهِ لَمَّا هَوَيْتُهُ

وَصَدَّ وَلَمْ يَرْضَ بِأَنْ أَكُ عَبْدُهُ
(ص ١١٣)

إِيَّهَا الْبَاحِثُ عَنْ دِينِ الْهُدَى
إِنَّ مَا تَطْلُبُهُ مَجْتَهِدًا

طَالِبًا حُجَّةَ مَا يَعْتَقِدُهُ
غَيْرَ دِينِ الشَّافِعِيِّ لَا تَجِدُهُ
(ص ٣٣)

مَنْ لِي بِمَنْ يَثِقُ الْفَوَادَ بِوُدِّهِ
يَا يَوْسَ نَفْسِي مِنْ أَخٍ لِي بِأَذَلِّ
يُولِي الصَّفَاءَ بِنُطْقِهِ لَا خُلُقَهُ
فَلِسَانُهُ يُبْدِي جَوَاهِرَ عَقْدِهِ
لَا هُمْ أَنِّي لَا أَطِيقُ مِرَاسَهُ

فَإِذَا تَرَحَّلَ لَمْ يَزَعْ عَنْ عَهْدِهِ
حَسَنَ الْوَفَاءِ بِوَعْدِهِ لَا نَقْدَهُ
وَيَدُسُّ صَابًا فِي حِلَاوَةِ شَهْدِهِ
وَجَنَانُهُ تُغْلِي مَرَاجِلَ حَقْدِهِ
بِكِ أَسْتَعِيدُ مِنَ الْحَسُودِ وَكِيدِهِ
(ص ٣٣)

مَازِلْتُ أَخْتَالُ فِي زَمَانٍ وَحَالٍ
حَالٌ عَلَيَّ الصُّدُودُ حَتَّى

حَتَّى أُمِنْتُ الزَّمَانَ مَكْرَهُ
لَمْ تَبْقَ مِنِّي شَيْءٌ ذَرَّةُ
(ص ٣٣)

إِنْ نَابَكَ الدَّهْرُ بِمَكْرُوهِهِ
فَعَنْ قَرِيبٍ يَنْجَلِي غَيْمُهُ

قُولاً لِمَنْ سَلَبَ الْفؤَادَ فِرَاقَهُ
بَعْدَ الْفِرَاقِ... فَبِالَّذِي هُوَ بَيْنَنَا
عَهْدِي بِمَنْ جَحَدَ الْهَوَى أَرْمَانِ كُ
وَالآنَ مُذْ بَخِلَ الزَّمَانُ بِوَصْلِنَا
هَلْ تُرْتَجَى مِنْ وَصْلٍ عِزِّكَ رَجْعَةً
إِنْ كَانَ ذَاكَ كَمَا تَرُومُ فَأَخْبِرُوا

مَا زِلْتُ أَنْزِلُ مِنْ وِدَادِكَ مَنَزِلًا

يَا مَنْ تَقَاصَرَ شُكْرِي عَنْ أَيَادِيهِ
وُجُودُهُ لَمْ يَزَلْ فَرْدًا بِلَا شَبِّهِ
لَا دَهْرٌ يُخْلِقُهُ لَا قَهْرٌ يُلْحَقُهُ
لَا عَدٌّ يَجْمَعُهُ لَا ضِدٌّ يَمْنَعُهُ
لَا كَوْنٌ يَحْضُرُهُ لَا عَوْنٌ يَنْصُرُهُ
جَلَالُهُ أَزَلِّي لَا زَوَالَ لَهُ

لَيْلِي مِنْ وَجْهِكَ شَمْسُ الضُّحَا
فَالنَّاسُ فِي الظُّلْمَةِ مِنْ لَيْلِهِمْ

يَا عَمْرُو ثَارِي عِنْدَ زَهْرَانِي
لَا تُدْعُنِي إِلَّا بِيَا عَبْدَهَا

فَإِنْ سَأَلُونِي قُلْتُ هَا أَنَا عَبْدُهُ

وَلَمَّا ادَّعَيْتُ الْحُبَّ قَالَتْ كَذَبْتَنِي
فَمَا الْحُبُّ حَتَّى يُلْصَقَ الْقَلْبُ بِالْحَشَا
وَتَنْحَلَّ حَتَّى لَا يُبْقَى لَكَ الْهَوَى

فَعِشْ بِتَهْوِينِ تَصَانِفِهِ
وَتَنْقِضِي كُلِّ تَصَارِيفِهِ
(ص ۳۴)

وَلَقَدْ عَاهِدْنَا أَنْ يُبَاحَ عِتَاقُهُ
هَلَّا رَحِمْتُمْ مَنْ دَنَا أَزْهَاقُهُ؟
نَنَا بِالصَّبَابَةِ لَا يَضِيقُ نِطَاقُهُ
ضَاقَ الْبَسِيطَةُ حِينَ دَامَ فِرَاقُهُ
تَحْنُو عَلَيَّ قَمَرٍ يَدُومُ مَحَاقُهُ؟
أَتَسَى لَهُ أَنْ يَعُودَ شُرُوقُهُ؟
(ص ۳۴)

تَتَحَيَّرُ الْأَلْبَابُ دُونَ نُزُولِهِ
(ص ۱۱۴)

وَكُلُّ كُلِّ لِسَانٍ عَنْ مَعَالِيهِ
عَلَا عَنْ الْوَقْتِ مَاضِيهِ وَآتِيهِ
لَا كَشَفَ يُظْهِرُهُ لَا سِتْرَ يُخْفِيهِ
لَا حَدَّ يَقْطَعُهُ لَا قُطْرَ يَحْوِيهِ
وَلَيْسَ فِي الْوَهْمِ مَعْلُومٌ يُضَاهِيهِ
وَمُلْكُهُ دَائِمٌ لَا شَيْءٌ يُفْنِيهِ
(ص ۳۴)

وَأِنَّمَا الظُّلْمَةُ فِي الْجَوِّ
وَنَحْنُ مِنْ وَجْهِكَ فِي الضَّوِّ
(ص ۳۴ و ۹۷)

يَعْرِفُهُ السَّامِعُ وَالرَّائِي
فَلَأَنَّهُ أَصْدَقُ أَشْمَائِي
(ص ۱۱۵)

وَإِنْ سَأَلُوهُ قَالَ هَا ذَاكَ مَوْلَانِي
(ص ۱۱۶)

فَمَا لِي أَرَى الْأَعْضَاءَ مِنْكَ كَوَاسِيَا
وَتَذُبُّلَ حَتَّى لَا تُجِيبَ الْمُنَادِيَا
بِوَيْ مُقْلَةٍ تَبْكِي بِهَا وَتُنَاجِيَا
(ص ۱۱۴)

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ

وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

فَيَا لَيْلُ كَمْ مِنْ حَاجَةٍ لِي مُهِمَّةٍ

إِذَا جِئْتُمْ لَمْ أَدْرِ يَا لَيْلُ مَا هِيَ

قُرْبُكُمْ مِثْلُ بُعْدِكُمْ

فَمَتْنِي وَقْتُ رَاحَتِي

مـحنتی فـیک انـنی
یا شـفائی مـن السـقام
تـبـت دـهـرا عـرـفـتـک

لا ابالى بمحتى
و ان كنت علتى
ضـيـعـت فـيـك تـوبـتى

لِي سَكْرَتَانِ وَلِلنَّدْمَانِ وَاحِدَةٌ

شَيْئًا خُصِصْتُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ وَخُدَى

لَيْلَى بِوَجْهِكَ مُشْرِقُ
فَالنَّاسُ فِي سَدَفِ الظُّلُمَا

م وَنَحْنُ فِي ضَوْءِ النَّهَارِ
وَوَظْلَامُهُ فِي النَّاسِ سَارِ

أَنَا حَامِدٌ أَنَا شَاكِرٌ أَنَا ذَاكِرٌ
هِيَ سَيِّدَةٌ وَأَنَا الضَّمِينُ لِنِصْفِهَا
مَدْحِي لِغَيْرِكَ لَهْبُ نَارٍ خِفْتُهَا

أَنَا جَائِعٌ أَنَا بَائِعٌ أَنَا عَارِي
فَكُنِ الضَّمِينِ لِنِصْفِهَا يَا جَارِي
فَاجِرُ قَدَيْتُكَ مِنْ دُخُولِ النَّارِ

انا شاعر انا شاکر انا ناشر
 هی ستة فکن الضمین لنصفها
 والنار عندی کالسؤال فهل تری

انا راجل انا جائع انا عارى
اكن الضمين لنصفها بعيار
إن لا تكلفني دخول النار

وَإِذْ سَأَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُحَبَّةِ مَصَّةً
كَمْ تُبْتُ قَصْدًا ثُمَّ لَاحَ عِذَارُهُ

أَلْقَيْتُ مِنَ فَرْطِ الْخُمَارِ خِمَارِي
فَخَلَعْتُ مِنْ ذَاكَ الْعِذَارِ عِذَارِي

صَبَرْتُ وَلَمْ أُطْلِعْ هَوَاكَ عَلَى صَبْرِي
مَخَافَةً أَنْ يَشْكُو ضَمِيرِي صَبَابَتِي

وَأَخْفَيْتُ مَا بِي مِنْكَ عَنْ مَوْضِعِ الصَّبْرِ
إِلَى دِمَعَتِي سِرًّا فَتَجَرُّى وَلَا أَدْرِى

سَاَصْبِرُ كَيْ تَرْضَىٰ وَأُتْلِفُ حَسْرَةً

وَحَسْبِيَ أَنْ تَرْضَىٰ وَيُتْلِفَنِي صَبْرِي

أَيَا مَنْ يَرَى الْأَسْبَابَ أَعْلَىٰ وَجُودِهِ

وَيَفْرَحُ بِآلَتِهِ الدُّنْيَىٰ وَبِالنَّاسِ

فَلَوْ كُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْوُجُودِ حَقِيقَةً
وَكُنْتُ بِأَحَالٍ مَعَ اللَّهِ وَاقِفًا

اتیه علی جن البلاد و انسها
اتیه فما ادری من التیه من انا
فان زعموا انی من الانس مثلهم

أَتِيهِ فَلَا أَدْرِي مِنَ التَّيِّهِ مَنْ أَنَا
أَتِيهِ عَلَى جَنِّ الْبِلَادِ وَإِنْسِهَا

كُلُّ يَوْمٍ يَمُرُّ يَأْخُذُ بَعْضِي

عميد المُلْكِ سَاعَدَكَ اللَّيَالِي
فَلَمْ يَكُ مِنْكَ شَيْءٌ غَيْرُ أَمْرِ
فَقَابَلَكَ الْبَلَاءُ بِمَا تُلَاقِي

أَنَا صَبٌّ لِمَنْ هَوَيْتُ وَلَكِنْ

غَرَسْتُ لِأَهْلِ الْحُبِّ غُضًّا مِنَ الْهَوَى

من سره العید فما سرنی
لانہ ذکرنی ما مضی

كَأَنَّ رَقِيبًا مِنْكَ يَزْعِي خَوَاطِرِي
فَمَا رَمَقَتْ عَيْنَايَ بَعْدَكَ مَنَظَرًا
وَلَا بَدَرْتُ مِنْ فَيٍّ دُونَكَ لَفْظَةً
وَلَا خَطَرْتُ فِي السَّرِّ بَعْدَكَ خَطَرَةً
وَإِخْوَانِي صَدَقَ قَدْ سَمِعْتُ حَدِيثَهُمْ
وَمَا الزُّهْدُ أَسْلَى عَنْهُمْ غَيْرَ أَنِّي

ذَكَرْتُكَ لَا إِنِّي نَسِيتُكَ لِمَحَنَةٍ
وَكُنْتُ بِمَا وَجَدِ أَمُوتُ مِنَ الْهَوَى

لَغَبْتُ عَنِ الْإِكْوَانِ وَالْعَرِيشِ وَالْكُرْسَى
تُضَانُ عَنِ التَّذْكَارِ لِلْجَنِّ وَالْإِنْسِ
(ص ۱۱۷)

و لولم اجد خلقاً لتتهت على نفسی
سوی ما يقول الناس فی و فی جنسی
فمالی عیب غیر انی من الانس
(ص ۱۱۸)

سِوَى مَا يَقُولُ النَّاسُ فَيَّ وَفِي جِنْسِي
فَإِنْ لَمْ أَجِدْ شَخْصًا أَتِيهِ عَلَى نَفْسِي
(ص ۱۱۷)

يُورِثُ الْقَلْبَ حَسْرَةً ثُمَّ يَمْضِي
(ص ۱۱۸)

على ما شِئْتَ مِنْ دَرْكِ الْمَعَالِي
بِلَغْنِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى التَّوَالِي
فَقَدْ مَا تَسْتَحِقُّ مِنَ الْوَبَالِ
(ص ۵ و ۳۵)

مَا اخْتِيَالِي بِسُوءِ رَأْيِ الْحَوَالِي
(ص ۱۱۸)

وَلَمْ يَكُ يَذْرَى مَا الْهَوَى أَحَدُ قَبْلِي
(ص ۱۰۵)

بل زاد فی همی و اشجانی
من عهد احبابی و اخوانی
(ص ۹۶)

وَ آخَرَ يَزْعِي نَاطِرِي وَلِسَانِي
يَسُوءُكَ إِلَّا قُلْتُ قَدْ رَمَقَانِي
لِغَيْرِكَ إِلَّا قُلْتُ قَدْ سَمِعَانِي
لِغَيْرِكَ إِلَّا عَرَجَا بِعَيْنَانِي
وَأَمْسَكْتُ عَنْهُمْ نَاطِرِي وَلِسَانِي
وَجَدْتُكَ مَشْهُودِي بِكُلِّ مَكَانٍ
(ص ۱۰۹)

وَ أَيْسَرُ مَا فِي الذِّكْرِ ذِكْرُ لِسَانِي
وَ هَامَ عَلَى الْقَلْبِ بِالْخَفَقَانِ

فَلَمَّا أَرَانِي الْوَجْدَ أَنْكَ حَاضِرِي
فَخَاطَبْتُ مَوْجُوداً بِغَيْرِ تَكَلُّمٍ

وَتَحَقَّقْتُكَ فِي سِرِّي
فَاجْتَمَعْنَا لِمَعَانٍ
إِنْ يَكُنْ غَيْبَكَ التَّعْ
فَلَقَدْ صَيَّرَكَ الْوَجْدَ

خذ یا غلام عنان طرفک فاحمه
سکران ، سکر هوی و سکر مدامه
ما الشأن ويحك في فراق فريقهم

رَأَيْتُكَ تَبْنِي دَائِباً فِي قَطِيعَتِي

رُبَّمَا جِئْتَهُ لِأَسْلَفِهِ الْعُذُ

وَلَيْسَ لِي فِي سِوَاكَ حَظٌّ

کانی بکم و الیبت افضل قولکم

ان کان یرجو سواک قلبی

أَبْكِي وَهَلْ تُدْرِينَ مَا يُبْكِينِي

شَهِدْتُكَ مَوْجُوداً بِكُلِّ مَكَانٍ
وَلَا حِظَّ مَعْلُوماً بِغَيْرِ عَيَانٍ
(ص ۱۱۰)

فَنَاجَاكَ لِسَانِي
وَافْتَرَقْنَا لِمَعَانٍ
ظِيمٌ عَنِ لَحْظِ عَيَانِي
دُ مِّنَ الْأَحْشَاءِ دَانِي
(ص ۱۱۱)

عنی فقد ملک الشمول عنانی
فمتی یفیک فتی به سکران
الشأن ويحك في جنون جنانی
(ص ۱۰۹)

وَلَوْ كُنْتَ ذَا حَزْمٍ لَهَدَمْتُ مَا تَبْنِي
(ص ۱۱۸)

رَلِبْعُ الدُّنُوبِ قَبْلَ التَّجَنِّي
(ص ۱۱۸)

فَكَيْفَ مَا شِئْتَ فَاخْتِرْنِي
(ص ۱۱۲)

الایبتنا کنا اذ الیبت لا یعنی
(ص ۱۱۸)

لَانِلْتُ سَوْلى وَلَا التَّمْنِي
(ص ۱۱۲)

أَبْكِي جِذَا رَأَى تُفَارِقِينِي
وَتَقْطَعِي وَضْلِي وَتَهْجُرِينِي
(ص ۱۱۹)

فهرست اشعار فارسی

در حریم حرم چو کرد طواف ...
ص ۲۶۹

بسود هر روزیش تذکیر نوی
نه رساله خوانده نه قوت القلوب
ص ۴۴

وقت جمعه بر رعا خط می کشید
ص ۲۷۶

و آن چشم دگر بخیل گشت و نگریست
کاری نگرستی و نباید نگریست
ص ۸۷

آن شنیدی که حامد لفاف

نوح نهصد سال در راه سوی
لعل او گویا ز یاقوت القلوب

همچو آن شیبان که از مرگ عنید

یک چشم من از فراق یارم بگریست
چون روز وصال شد جزایش کردم

فهرست كتابها، مقالات و مجلات

- آداب ٢٩١
آداب الشافعي و مناقبه ٢٢٠
آداب الصوفية ٣٧
ابعاد عرفاني اسلام ٥٩، ٦١
ابوالقاسم القشيري (مقاله) ٥٩، ٣٧-٣٥، ٦
اثبات صفات الرب ٢٢٦
الاحاديث الافراد ٢٠٤
الاحاديث التي سمعها... ٣٧
احاديث مثنوى ١٢٣، ١٢٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٨، ١٥٧، ١٦٠
احسن التقاسيم ١
احكام الدلالة على تحرير الرسالة ٤٨
احكام القرآن ٢١٩
احوال حضرت الرضا ٢٢٣
احياء علوم الدين ٥٨، ٨٥، ٨٩، ٩١، ٩٢، ٩٤-
٩٦، ١٠١، ١٠٣، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٣-١١٨،
١٢١، ١٢٤-١٢٩، ١٣٣-١٣٨، ١٤١-١٤٥، ١٤٧
-١٥٣، ١٥٥-١٦٢
اخبار الصالحين و حكاياتهم ٢٨٠
اخبار عمر بن عبدالعزيز ٢٠٦
اختلاف الحديث ٢١٩
اخلاق العلماء ٢٠٦
ادب الاملاء ١٣٥
الاذكار ١٢٣، ١٢٨، ١٣٤، ١٣٩، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٩
- اربع رسائل في التصوف ٣١، ٣٥، ٣٦، ٥٩
اربعون حديث (اربعين في الحديث) ١٦، ٣٦، ٣٧
اربعون حديثا ٢٠٦
اربعين في الشيوخ الصوفية ٢١١
ارزش ميراث صوفيه ٥٩
استفادات (استفاضة) المرادات ٣٧
استيعاب ١٧١-١٨٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١
اسد الغابة ١٦٨-١٨٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١
اسرار التوحيد ٤٥، ٥٥، ٥٩، ١٧٥، ١٩١،
٢١٤، ٢١٨، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٥٣، ٢٥٤،
٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٠-٢٦٢، ٢٦٤، ٢٧٣،
٢٧٥، ٢٧٦
اسماء الرجال ٢٠٧
اشعار الملوك ٢٩١
الاصابة ١٧١-١٨٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١
الاضداد ٢٩٠
الاعتقاد ٢١٩
اعجاز القرآن ٢٠٦
اعلام (زركلی) ٦٠، ١٧١-٢٣١، ٢٣٧، ٢٤١،
٢٤٢، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٨، ٢٦٩،
٢٧٢-٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٦-٢٨٨،
٢٩٠-٣٠١
اعلام قرآن ١٦٤-١٧٠، ٢٩٤
ايعان الشيعة ١٦٨، ١٧٨، ١٨٤، ٣٠١

- الآغانی ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۲۹۱
 الافراد ۱۴۶، ۲۰۴
 الام ۲۱۹
 امالی ۱۵۶
 الامام قشیری ۸، ۱۱، ۳۵، ۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۹
 امثال و حکم ۸۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۵
 انباه الرواة ۶۱
 الانتصاف فی مسائل الخلاف ۲۲۷
 انجیل ۱۶۷
 الانساب ۶، ۶۰، ۱۷۴-۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۴، ۲۱۹-۲۲۲، ۲۲۴-۲۲۷، ۲۲۹-۲۳۱-۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹-۲۵۱، ۲۵۵-۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۷۳-۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۱-۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳
 اوراد الاحباب ۸۸، ۱۰۴
 الاوسط (طبرانی) ۱۲۲، ۱۴۶
 بداية الحال الحلاج و نهايته ۲۵۴
 البداية و النهاية ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۱۶۴-۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۳-۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳-۲۰۶، ۲۰۹-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱-۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷-۲۴۹، ۲۵۲-۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱-۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۸
 بررسی تاریخی قصص قرآن ۱۶۴-۱۷۰، ۱۹۵
 بلغة المقاصد ۳۶
 بهجة الاسرار فی التصوف ۲۸۰
 بهجة المجالس ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۷
 بیان شأن الدعاء ۲۳۶
 البیان و التبيين ۸۶، ۱۱، ۲۱۷
 التاج فی اخلاق الملوك ۲۱۷
- التاریخ (بخاری) ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۹
 تاریخ ابی الفدا ۶۱
 تاریخ ادبیات در ایران ۴۶، ۶۱
 تاریخ بغداد ۱۳، ۶۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۸-۱۱۳، ۱۴۶، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷-۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸-۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۶، ۲۰۸-۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۲، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۵، ۲۴۷-۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴-۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۱-۲۸۳، ۲۸۵-۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹
 تاریخ پیامبر اسلام ۱۶۸
 تاریخ التراث العربیة ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۹-۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹
 تاریخ جهانگشا ۱۱۵
 تاریخ الحكماء ۱۶۶
 تاریخ الخلفاء ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶
 تاریخ الخميس ۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۳۷، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱
 تاریخ سیستان ۲۹۷
 تاریخ طبری ۱۶۴-۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۶-۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹-۲۷۳، ۲۷۶-۲۸۳، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲-۲۹۴، ۲۹۶-۲۹۹، ۳۰۱
 تاریخ ملازاده ۲۳۸
 تاریخ الموصل ۲۲۸
 تاریخ نیشابور ۲۱۱، ۲۳۱-۲۳۷، ۲۴۱-۲۴۳

- ۲۴۵-۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۴، ۲۵۶-۲۶۱، ۲۶۳،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱-۲۷۹، ۲۸۱-
۲۸۸، ۲۸۵، ۲۸۳
تاریخ یعقوبی ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸،
۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۲۳، ۲۹۰-
۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱
تبیین کذب المفتری ۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۶۰
تمة المختصر ۶۱
تمة الیئمة ۸۶
تجیر (التجیر فی علم التذکیر) ۳۶، ۴۱، ۵۶
تذکرة الاولیا ۱۸، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۹۰،
۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷،
۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۱-۲۴۱، ۲۴۳-۲۵۳، ۲۵۵-
۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳-۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵-
۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۰
تذکرة الحفاظ ۱۷۱-۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۵،
۱۸۷-۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵-۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰،
۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۴-۲۳۰، ۲۳۴،
۲۵۳، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۰
ترتیب السلوک ۳۶، ۳۹
ترجمة احياء علوم الدين ۱۷۲، ۲۴۴، ۲۴۵
ترجمة تفسير طبري ۱۶۴-۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۲،
۱۸۴، ۱۸۵، ۲۹۸
ترجمة رسالة قشيره ۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴-
۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵-۴۷، ۵۰، ۵۳-
۵۵، ۵۷-۵۹، ۸۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۳
تعرف (التعرف) ۴۹-۵۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸،
۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸،
۱۵۰-۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸-۱۶۰، ۱۹۷، ۲۲۷،
۲۴۰، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۳
تعليقات حقيقه ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۵
التفسير (ابن أبي حاتم) ۲۲۱
التفسير (ابن جريج) ۲۰۳
التفسير (سفيان ثوري) ۲۱۹
تفسير ابوالفتح رازي ۱۶۶، ۱۶۸
تفسير سهل تستري ۸
التفسير الصوفي للقرآن عند الصادق ۲۱۸
تفسير قرآن ۱۹۱
التفسير قرآن (ابن فورك) ۲۰۷
تفسير قرآن (وكيع بن جراح) ۲۲۹
التفسير الكبير ۷
التفكر والاعتبار ۱۶۱
تلبیس ابلیس ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۲
تلخیص ابن مکتوم ۶۱
التواريخ ۲۲۲
تورات ۱۶۴، ۱۶۵
تهذيب التهذيب ۱۷۱، ۱۷۳-۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹،
۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹-۲۳۱، ۲۶۹، ۲۸۰،
۲۹۳، ۲۹۸
تيسير (التيسير في التفسير) ۶-۸، ۳۶
ثمار القلوب ۹۰، ۹۶، ۱۱۵
الجامع ۱۵۲، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶
جامع الدعاء ۲۹۴
جامع الصغير ۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۷-۱۳۱، ۱۳۴-
۱۳۸، ۱۴۱-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹-
۱۶۱
الجامع الصغير ۲۲۶
الجامع الكبير ۲۲۶
جامع كرامات الاوليا ۱۷۱، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۸-
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱،
۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷،
۲۲۰-۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰-۲۳۵، ۲۳۹-
۲۴۱، ۲۴۵-۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵-۲۵۸،
۲۶۱، ۲۶۳-۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱-۲۸۰،
۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹
الجرح والتعديل ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۸

- الدلالة على فوائد الرسالة ۴۷
الدلائل بیهقی ۱۳۳
دمية القصر ۱۰۸، ۶۰، ۴۵، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۳۰
دول الاسلام ۶۱
دیوان (متنبی) ۲۹۵، ۱۰۹، ۸۶، ۳۰
دیوان رسائل ۲۹۴
دیوان شعر (ابن معتر) ۲۹۱
دیوان الشعر (قشیری) ۳۷، ۳۱، ۳۰
ذکر اخبار اصبهان ۲۱۲، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۹
۲۸۲، ۲۸۱، ۲۲۵
ذکر اسماء التابعین ۲۰۱-۱۹۲، ۱۹۰-۱۸۸
رابعة العدوية ۲۹۹
الرد على اصحاب الهدی ۲۱۴
رسائل جاحظ ۲۱۷
الرسائل القشيرية ۴۲، ۳۶، ۳۵، ۳۱
رساله (الرسالة القشيرية) ۲۰-۱۸، ۱۶-۱۴، ۶
۵۹-۵۱، ۴۹-۴۴، ۳۹، ۳۸، ۳۵، ۲۹، ۲۴-۲۲
۱۴۶، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۳، ۲۳۸، ۱۶۳
رسالة الى مالک بن انس ۲۲۵
رسالة الايمان ۲۰۹
الرسالة في اصول الفقه ۲۱۹
رسالة في بيان ان الايمان جزء من العمل ۲۱۴
الرسالة في علم التوحيد ۲۰۷
رسالة في فضل مكة ۱۹۱
رسالة قشیری در تصوف ۶۱
رسالة لوايح ۱۰۶، ۹۳-۹۰
رسالة المستطرفة ۶۱
رسالة ملامتيه ۲۵۲
الرقیات ۲۲۶
روح الارواح ۳۶
روضات الجنات ۶۰
رياض الصالحين ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۲۱-۲۱۹، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۵۳، ۲۶۳
جستجو در تصوف ايران ۵۹، ۳
جمع الجوامع ۱۳۳
حبيب السير ۱۷۷، ۱۶۷-۱۷۱، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۹۱-۲۹۶، ۲۹۹-۳۰۱
الحجة الصغيرة ۲۳۳
الحديث ۲۰۲
حدیقة الحقیقة ۲۶۹
حقائق التفسير ۲۵۲، ۲۱۷
حلية الاوليا ۱۱۲، ۱۰۱، ۹۱، ۸۹، ۵۵، ۱۸، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷-۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۵-۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵-۲۱۹، ۲۲۵-۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۶، ۲۶۳-۲۸۴، ۲۸۷-۲۹۰
حياة الارواح ۳۶
حيوان (الحيوان) ۲۱۷، ۱۱۵، ۹۶
ختم الاوليا ۲۲۷
خلاصة التهذيب الكمال ۲۸۵، ۲۸۰، ۲۰۰، ۱۷۲، ۲۹۸
داستان پیامبران در کلیات شمس ۱۶۷-۱۶۴، ۲۹۹، ۲۹۰
دايرة المعارف اسلام ۶۱
دايره المعارف الاسلامية ۱۶۴
دايرة المعارف بزرگ اسلامي ۱۶۴
دايرة المعارف بستانی ۲۵۰، ۲۳۴، ۶۱
درر الافكار ۶۱
الدر المنثور ۱۲۳
دلائل النبوة ۱۶۸

- سيرة النبوية (ابن هشام) ۱۶۸
شذرات الذهب ۱۶، ۳۱، ۳۳، ۶۰، ۱۶۸، ۱۷۱-
۲۱۲، ۲۱۴-۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۳۱،
۲۳۳-۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸،
۲۴۹-۲۵۱، ۲۵۴-۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶،
۲۶۹-۲۷۱، ۲۸۲-۲۸۴، ۲۹۶-۲۹۹، ۳۰۱-
شرح ابن جنی (بردیوان متنبی) ۲۹۵
شرح ابن سیده (بردیوان متنبی) ۲۹۵
شرح ابوالعلا (بردیوان متنبی) ۲۹۵
شرح اسماء الحسنی ۳۶
شرح التعرف ۵، ۵۰، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۳،
۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،
۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶،
۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۷، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۵۵،
۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۳
شرح زکریا انصاری (بر رساله قشیری) ۴۹
شرح شطحات ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۶،
۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳،
۲۷۵-۲۷۷، ۲۸۱
شرح شهاب الاخبار ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱،
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰
شرح عکبری (بردیوان متنبی) ۲۹۵
شرح واحدی (بردیوان متنبی) ۲۹۵
شرح فصوص الحکم ۹۲، ۹۵، ۱۱۵
الشعب الايمان ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۶،
۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۰
شکایة (الشکایة اهل السنة...) ۴، ۲۰، ۲۹، ۳۶،
۳۷، ۴۲، ۵۶
صبح الاعشى ۱۰۷، ۱۱۵
صحیح بخاری ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱-
۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۵۸
صحیح مسلم ۱۳، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۳۱، ۱۳۳،
۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶،
۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲،
۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸،
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴،
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰،
۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶،
۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲،
۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸،
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴،
۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰،
۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶،
۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲،
۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸،
۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴،
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰،
۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶،
۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲،
۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸،
۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴،
۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰،
۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۶،
۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۲،
۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸،
۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴،
۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۰،
۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶،
۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۲،
۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۶، ۵۹۸،
۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۶،
۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۲،
۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۸،
۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴،
۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۰،
۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۶،
۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۲،
۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۶، ۷۲۸،
۷۳۰، ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۴،
۷۴۶، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۵۶، ۷۵۸، ۷۶۰،
۷۶۲، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۴، ۷۷۶،
۷۷۸، ۷۸۰، ۷۸۲، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۸، ۷۹۰، ۷۹۲،
۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۶، ۸۰۸،
۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۲۴،
۸۲۶، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۴۰،
۸۴۲، ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۲، ۸۵۴، ۸۵۶،
۸۵۸، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۸، ۸۷۰، ۸۷۲،
۸۷۴، ۸۷۶، ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۲، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۸۸،
۸۹۰، ۸۹۲، ۸۹۴، ۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۰۴،
۹۰۶، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۲۰،
۹۲۲، ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۰، ۹۳۲، ۹۳۴، ۹۳۶،
۹۳۸، ۹۴۰، ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۶، ۹۴۸، ۹۵۰، ۹۵۲،
۹۵۴، ۹۵۶، ۹۵۸، ۹۶۰، ۹۶۲، ۹۶۴، ۹۶۶، ۹۶۸،
۹۷۰، ۹۷۲، ۹۷۴، ۹۷۶، ۹۷۸، ۹۸۰، ۹۸۲، ۹۸۴،
۹۸۶، ۹۸۸، ۹۹۰، ۹۹۲، ۹۹۴، ۹۹۶، ۹۹۸، ۱۰۰۰،
۱۰۰۲، ۱۰۰۴، ۱۰۰۶، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰، ۱۰۱۲، ۱۰۱۴،
۱۰۱۶، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۶، ۱۰۲۸،
۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۴، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸، ۱۰۴۰، ۱۰۴۲،
۱۰۴۴، ۱۰۴۶، ۱۰۴۸، ۱۰۵۰، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶،
۱۰۵۸، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۰،
۱۰۷۲، ۱۰۷۴، ۱۰۷۶، ۱۰۷۸، ۱۰۸۰، ۱۰۸۲، ۱۰۸۴،
۱۰۸۶، ۱۰۸۸، ۱۰۹۰، ۱۰۹۲، ۱۰۹۴، ۱۰۹۶، ۱۰۹۸،
۱۱۰۰، ۱۱۰۲، ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۰۸، ۱۱۱۰، ۱۱۱۲،
۱۱۱۴، ۱۱۱۶، ۱۱۱۸، ۱۱۲۰، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۲۶،
۱۱۲۸، ۱۱۳۰، ۱۱۳۲، ۱۱۳۴، ۱۱۳۶، ۱۱۳۸، ۱۱۴۰،
۱۱۴۲، ۱۱۴۴، ۱۱۴۶، ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۵۲، ۱۱۵۴،
۱۱۵۶، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰، ۱۱۶۲، ۱۱۶۴، ۱۱۶۶، ۱۱۶۸،
۱۱۷۰، ۱۱۷۲، ۱۱۷۴، ۱۱۷۶، ۱۱۷۸، ۱۱۸۰، ۱۱۸۲،
۱۱۸۴، ۱۱۸۶، ۱۱۸۸، ۱۱۹۰، ۱۱۹۲، ۱۱۹۴، ۱۱۹۶،
۱۱۹۸، ۱۲۰۰، ۱۲۰۲، ۱۲۰۴، ۱۲۰۶، ۱۲۰۸، ۱۲۱۰،
۱۲۱۲، ۱۲۱۴، ۱۲۱۶، ۱۲۱۸، ۱۲۲۰، ۱۲۲۲، ۱۲۲۴،
۱۲۲۶، ۱۲۲۸، ۱۲۳۰، ۱۲۳۲، ۱۲۳۴، ۱۲۳۶، ۱۲۳۸،
۱۲۴۰، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴، ۱۲۴۶، ۱۲۴۸، ۱۲۵۰، ۱۲۵۲،
۱۲۵۴، ۱۲۵۶، ۱۲۵۸، ۱۲۶۰، ۱۲۶۲، ۱۲۶۴، ۱۲۶۶،
۱۲۶۸، ۱۲۷۰، ۱۲۷۲، ۱۲۷۴، ۱۲۷۶، ۱۲۷۸، ۱۲۸۰،
۱۲۸۲، ۱۲۸۴، ۱۲۸۶، ۱۲۸۸، ۱۲۹۰، ۱۲۹۲، ۱۲۹۴،
۱۲۹۶، ۱۲۹۸، ۱۳۰۰، ۱۳۰۲، ۱۳۰۴، ۱۳۰۶، ۱۳۰۸،
۱۳۱۰، ۱۳۱۲، ۱۳۱۴، ۱۳۱۶، ۱۳۱۸، ۱۳۲۰، ۱۳۲۲،
۱۳۲۴، ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴، ۱۳۳۶،
۱۳۳۸، ۱۳۴۰، ۱۳۴۲، ۱۳۴۴، ۱۳۴۶، ۱۳۴۸، ۱۳۵۰،
۱۳۵۲، ۱۳۵۴، ۱۳۵۶، ۱۳۵۸، ۱۳۶۰، ۱۳۶۲، ۱۳۶۴،
۱۳۶۶، ۱۳۶۸، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶، ۱۳۷۸،
۱۳۸۰، ۱۳۸۲، ۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲،
۱۳۹۴، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸، ۱۴۰۰، ۱۴۰۲، ۱۴۰۴، ۱۴۰۶،
۱۴۰۸، ۱۴۱۰، ۱۴۱۲، ۱۴۱۴، ۱۴۱۶، ۱۴۱۸، ۱۴۲۰،
۱۴۲۲، ۱۴۲۴، ۱۴۲۶، ۱۴۲۸، ۱۴۳۰، ۱۴۳۲، ۱۴۳۴،
۱۴۳۶، ۱۴۳۸، ۱۴۴۰، ۱۴۴۲، ۱۴۴۴، ۱۴۴۶، ۱۴۴۸،
۱۴۵۰، ۱۴۵۲، ۱۴۵۴، ۱۴۵۶، ۱۴۵۸، ۱۴۶۰، ۱۴۶۲،
۱۴۶۴، ۱۴۶۶، ۱۴۶۸، ۱۴۷۰، ۱۴۷۲، ۱۴۷۴، ۱۴۷۶،
۱۴۷۸، ۱۴۸۰، ۱۴۸۲، ۱۴۸۴، ۱۴۸۶، ۱۴۸۸، ۱۴۹۰،
۱۴۹۲، ۱۴۹۴، ۱۴۹۶، ۱۴۹۸، ۱۵۰۰، ۱۵۰۲، ۱۵۰۴،
۱۵۰۶، ۱۵۰۸، ۱۵۱۰، ۱۵۱۲، ۱۵۱۴، ۱۵۱۶، ۱۵۱۸،
۱۵۲۰، ۱۵۲۲، ۱۵۲۴، ۱۵۲۶، ۱۵۲۸، ۱۵۳۰، ۱۵۳۲،
۱۵۳۴، ۱۵۳۶، ۱۵۳۸، ۱۵۴۰، ۱۵۴۲، ۱۵۴۴، ۱۵۴۶،
۱۵۴۸، ۱۵۵۰، ۱۵۵۲، ۱۵۵۴، ۱۵۵۶، ۱۵۵۸، ۱۵۶۰،
۱۵۶۲، ۱۵۶۴، ۱۵۶۶، ۱۵۶۸، ۱۵۷۰، ۱۵۷۲، ۱۵۷۴،
۱۵۷۶، ۱۵۷۸، ۱۵۸۰، ۱۵۸۲، ۱۵۸۴، ۱۵۸۶، ۱۵۸۸،
۱۵۹۰، ۱۵۹۲، ۱۵۹۴، ۱۵۹۶، ۱۵۹۸، ۱۶۰۰، ۱۶۰۲،
۱۶۰۴، ۱۶۰۶، ۱۶۰۸، ۱۶۱۰، ۱۶۱۲، ۱۶۱۴، ۱۶۱۶،
۱۶۱۸، ۱۶۲۰، ۱۶۲۲، ۱۶۲۴، ۱۶۲۶، ۱۶۲۸، ۱۶۳۰،
۱۶۳۲، ۱۶۳۴، ۱۶۳۶، ۱۶۳۸، ۱۶۴۰، ۱۶۴۲، ۱۶۴۴،
۱۶۴۶، ۱۶۴۸، ۱۶۵۰، ۱۶۵۲، ۱۶۵۴، ۱۶۵۶، ۱۶۵۸،
۱۶۶۰، ۱۶۶۲، ۱۶۶۴، ۱۶۶۶، ۱۶۶۸، ۱۶۷۰، ۱۶۷۲،
۱۶۷۴، ۱۶۷۶، ۱۶۷۸، ۱۶۸۰، ۱۶۸۲، ۱۶۸۴، ۱۶۸۶،
۱۶۸۸، ۱۶۹۰، ۱۶۹۲، ۱۶۹۴، ۱۶۹۶، ۱۶۹۸، ۱۷۰۰،
۱۷۰۲، ۱۷۰۴، ۱۷۰۶، ۱۷۰۸، ۱۷۱۰، ۱۷۱۲، ۱۷۱۴،
۱۷۱۶، ۱۷۱۸، ۱۷۲۰، ۱۷۲۲، ۱۷۲۴، ۱۷۲۶، ۱۷۲۸،
۱۷۳۰، ۱۷۳۲، ۱۷۳۴، ۱۷۳۶، ۱۷۳۸، ۱۷۴۰، ۱۷۴۲،
۱۷۴۴، ۱۷۴۶، ۱۷۴۸، ۱۷۵۰، ۱۷۵۲، ۱۷۵۴، ۱۷۵۶،
۱۷۵۸، ۱۷۶۰، ۱۷۶۲، ۱۷۶۴، ۱۷۶۶، ۱۷۶۸، ۱۷۷۰،
۱۷۷۲، ۱۷۷۴، ۱۷۷۶، ۱۷۷۸، ۱۷۸۰، ۱۷۸۲، ۱۷۸۴،
۱۷۸۶، ۱۷۸۸، ۱۷۹۰، ۱۷۹۲، ۱۷۹۴، ۱۷۹۶، ۱۷۹۸،
۱۸۰۰، ۱۸۰۲، ۱۸۰۴، ۱۸۰۶، ۱۸۰۸، ۱۸۱۰، ۱۸۱۲،
۱۸۱۴، ۱۸۱۶، ۱۸۱۸، ۱۸۲۰، ۱۸۲۲، ۱۸۲۴، ۱۸۲۶،
۱۸۲۸، ۱۸۳۰، ۱۸۳۲، ۱۸۳۴، ۱۸۳۶، ۱۸۳۸، ۱۸۴۰،
۱۸۴۲، ۱۸۴۴، ۱۸۴۶، ۱۸۴۸، ۱۸۵۰، ۱۸۵۲، ۱۸۵۴،
۱۸۵۶، ۱۸۵۸، ۱۸۶۰، ۱۸۶۲، ۱۸۶۴، ۱۸۶۶، ۱۸۶۸،
۱۸۷۰، ۱۸۷۲، ۱۸۷۴، ۱۸۷۶، ۱۸۷۸، ۱۸۸۰، ۱۸۸۲،
۱۸۸۴، ۱۸۸۶، ۱۸۸۸، ۱۸۹۰، ۱۸۹۲، ۱۸۹۴، ۱۸۹۶،
۱۸۹۸، ۱۹۰۰، ۱۹۰۲، ۱۹۰۴، ۱۹۰۶، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰،
۱۹۱۲، ۱۹۱۴، ۱۹۱۶، ۱۹۱۸، ۱۹۲۰، ۱۹۲۲، ۱۹۲۴،
۱۹۲۶، ۱۹۲۸، ۱۹۳۰، ۱۹۳۲، ۱۹۳۴، ۱۹۳۶، ۱۹۳۸،
۱۹۴۰، ۱۹۴۲، ۱۹۴۴، ۱۹۴۶، ۱۹۴۸، ۱۹۵۰، ۱۹۵۲،
۱۹۵۴، ۱۹۵۶، ۱۹۵۸، ۱۹۶۰، ۱۹۶۲، ۱۹۶۴، ۱۹۶۶،
۱۹۶۸، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۷۴، ۱۹۷۶، ۱۹۷۸، ۱۹۸۰،
۱۹۸۲، ۱۹۸۴، ۱۹۸۶، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۱۹۹۴،
۱۹۹۶، ۱۹۹۸، ۲۰۰۰، ۲۰۰۲، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶، ۲۰۰۸،
۲۰۱۰، ۲۰۱۲، ۲۰۱۴، ۲۰۱۶، ۲۰۱۸، ۲۰۲۰، ۲۰۲۲،
۲۰۲۴، ۲۰۲۶، ۲۰۲۸، ۲۰۳۰، ۲۰۳۲، ۲۰۳۴، ۲۰۳۶،
۲۰۳۸، ۲۰۴۰، ۲۰۴۲، ۲۰۴۴، ۲۰۴۶، ۲۰۴۸، ۲۰۵۰،
۲۰۵۲، ۲۰۵۴، ۲۰۵۶، ۲۰۵۸، ۲۰۶۰، ۲۰۶۲، ۲۰۶۴،
۲۰۶۶، ۲۰۶۸، ۲۰۷۰، ۲۰۷۲، ۲۰۷۴، ۲۰۷۶، ۲۰۷۸،
۲۰۸۰، ۲۰۸۲، ۲۰۸۴، ۲۰۸۶، ۲۰۸۸، ۲۰۹۰، ۲۰۹۲،
۲۰۹۴، ۲۰۹۶، ۲۰۹۸، ۲۱۰۰، ۲۱۰۲، ۲۱۰۴، ۲۱۰۶،
۲۱۰۸، ۲۱۱۰، ۲۱۱۲، ۲۱۱۴، ۲۱۱۶، ۲۱۱۸، ۲۱۲۰،
۲۱۲۲، ۲۱۲۴، ۲۱۲۶، ۲۱۲۸، ۲۱۳۰، ۲۱۳۲، ۲۱۳۴،
۲۱۳۶، ۲۱۳۸، ۲۱۴۰، ۲۱۴۲، ۲۱۴۴، ۲۱۴۶، ۲۱۴۸،
۲۱۵۰، ۲۱۵۲، ۲۱۵۴، ۲۱۵۶، ۲۱۵۸، ۲۱۶۰، ۲۱۶۲،
۲۱۶۴، ۲۱۶۶، ۲۱۶۸، ۲۱۷۰، ۲۱۷۲، ۲۱۷۴، ۲۱۷۶،
۲۱۷۸، ۲۱۸۰، ۲۱۸۲، ۲۱۸۴، ۲۱۸۶، ۲۱۸۸، ۲۱۹۰،
۲۱۹۲، ۲۱۹۴، ۲۱۹۶، ۲۱۹۸، ۲۲۰۰، ۲۲۰۲، ۲۲۰۴،
۲۲۰۶، ۲۲۰۸، ۲۲۱۰، ۲۲۱۲، ۲۲۱۴، ۲۲۱۶، ۲۲۱۸،
۲۲۲۰، ۲۲۲۲، ۲۲۲۴، ۲۲۲۶، ۲۲۲۸، ۲۲۳۰، ۲۲۳۲،
۲۲۳۴، ۲۲۳۶، ۲۲۳۸، ۲۲۴۰، ۲۲۴۲، ۲۲۴۴، ۲۲۴۶،
۲۲۴۸، ۲۲۵۰، ۲۲۵۲، ۲۲۵۴، ۲۲۵۶، ۲۲۵۸، ۲۲۶۰،
۲۲۶۲، ۲۲۶۴، ۲۲۶۶، ۲۲۶۸، ۲۲۷۰، ۲۲۷۲، ۲۲۷۴،
۲۲۷۶، ۲۲۷۸، ۲۲۸۰، ۲۲۸۲، ۲۲۸۴، ۲۲۸۶، ۲۲۸۸،
۲۲۹۰، ۲۲۹۲، ۲۲۹۴، ۲۲۹۶، ۲۲۹۸، ۲۳۰۰، ۲۳۰۲،
۲۳۰۴، ۲۳۰۶، ۲۳۰۸، ۲۳۱۰، ۲۳۱۲، ۲۳۱۴، ۲۳۱۶،
۲۳۱۸، ۲۳۲۰، ۲۳۲۲، ۲۳۲۴، ۲۳۲۶، ۲۳۲۸، ۲۳۳۰،
۲۳۳۲، ۲۳۳۴، ۲۳۳۶، ۲۳۳۸، ۲۳۴۰، ۲۳۴۲، ۲۳۴۴،
۲۳۴۶، ۲۳۴۸، ۲۳۵۰، ۲۳۵۲، ۲۳۵۴، ۲۳۵۶، ۲۳۵۸،
۲۳۶۰، ۲۳۶۲، ۲۳۶۴، ۲۳۶۶، ۲۳۶۸، ۲۳۷۰، ۲۳۷۲،
۲۳۷۴، ۲۳۷۶، ۲۳۷۸، ۲۳۸۰، ۲۳۸۲، ۲۳۸۴، ۲۳۸۶،
۲۳۸۸، ۲۳۹۰، ۲۳۹۲، ۲۳۹۴، ۲۳۹۶، ۲۳۹۸، ۲۴۰۰،
۲۴۰۲، ۲۴۰۴، ۲۴۰۶، ۲۴۰۸، ۲۴۱۰، ۲۴۱۲، ۲۴۱۴،
۲۴۱۶، ۲۴۱۸، ۲۴۲۰، ۲۴۲۲، ۲۴۲۴، ۲۴۲۶، ۲۴۲۸،
۲۴۳۰، ۲۴۳۲، ۲۴۳۴، ۲۴۳۶، ۲۴۳۸، ۲۴۴۰، ۲۴۴۲،
۲۴۴۴، ۲۴۴۶، ۲۴۴۸، ۲۴۵۰، ۲۴۵۲، ۲۴۵۴، ۲۴۵۶،
۲۴۵

- ١٣٧-، ١٣٩-١٤١، ١٤٣-١٤٥، ١٤٩-١٥٢، ١٥٧-١٥٩، ١٦١، ١٦٢، ١٧٤، ١٧٩، ٢٠٠
صحيفة سجادية ١٩٦
صفة الصفوة ٩١، ١٦٨، ١٧١، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨-١٨٢، ١٨٤-٢٠٥، ٢١٥-٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٠-٢٣٤، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤٠-٢٤٢، ٢٤٤-٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦١-٢٧٠، ٢٧٢، ٢٨٦-٢٨٩، ٢٩٨-٣٠١
صفة المريدين ٢٤٢
صفوة الصفا ٩٠، ٩٤، ٩٧-١٠٠، ١٠٢، ١٠٧، ١١٠، ١١١، ١١٣
صوفيانها و عارفانه ها ٦٠
طبقات ابن سعد ١٦٨، ١٧١-١٧٧، ١٧٩-١٩٠، ١٩٢-٢٠٤، ٢١٠، ٢١٤-٢١٦، ٢١٩-٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٨-٢٣٠، ٢٣٥، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٧، ٣٠٠، ٣٠١
طبقات ابن الصلاح ٦١
طبقات الاولياء ٦٠، ٨٧، ٨٨، ٩٠-٩٥، ٩٨، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤، ١٠٦، ١١٢، ١١٤، ١١٥، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ٢٠٩، ٢٣١-٢٣٧، ٢٣٩-٢٤١، ٢٤٣-٢٤٩، ٢٥١-٢٦٠، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٦-٢٦٨، ٢٧١-٢٨٢، ٢٨٤-٢٨٩، ٢٩٩
طبقات الشافعية (ابن قاضي) ٦١
طبقات الشافعية (اسنوى) ٦٠
طبقات الشافعية (سبكي) ١، ٥، ٧، ١٣، ١٤، ١٧، ٢٠، ٢٣، ٢٩، ٣١، ٣٣-٣٦، ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٦٠، ١٧٩، ٢٠٥-٢١٣، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٥، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٥٧-٢٦٠، ٢٦٨
طبقات شعرانى ٤٨، ٨٧، ١١٢، ١٧١، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٧-١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٥-٢٠١، ٢٠٣-٢٠٥، ٢١٠، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣١-٢٤٢، ٢٤٧-
٢٤٩، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦١-٢٧٠، ٢٧٢، ٢٨٦-٢٨٩، ٢٩٨-٣٠١
طبقات عبدالرثوف المنادى ٤٩
طبقات فحول الشعرا ٩٦
طبقات المفسرين (داودى) ٦١
طبقات المفسرين (سيوطى) ٦٠
طرائق الحقايق ١٨٠، ١٩٣، ٢٧١، ٢٧٩، ٢٨٥
العالم و المتعلم ٢٤١
العبر ٦٠، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٠، ٢٥٠-٢٥٤، ٢٥٧-٢٦٣، ٢٦٦-٢٦٨، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٨-٢٨٢، ٢٨٦، ٢٨٩
عدة الداعى و النجاج الساعى ١٦٠
عرفان حلاج ٢٣٧
عطف الالف المؤلف ٩٦، ١١٢
عقد الفريد ٨٧، ٩٤، ١١١
عقلاء المجانين ١٠٩
علل العبودية ٢٢٧
عوارف المعارف ٩٦، ١٠٤
عيون اخبار الرضا ١٦٣
عيون الاجوبة فى فنون الاسئلة ٣٧
عيون الاخبار ٩١، ٩٤، ١١٧
غريب الحديث (ابراهيم حري) ٢٠٢
غريب الحديث (ابن الانبارى) ٢٩٠
غريب الحديث (نصر بن شميل) ٢٢٩
فتوى (الفتوى) ٢٠، ٣٦، ٣٩
الفرائض ٢١٩
الفروع فى المذاهب ٢٠٧

- فرهنگ تسلیمات ۱۶۴-۱۷۰، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۸، ۳۰۱
- فرهنگ فارسی معین ۱۶۴، ۲۹۵
- فصل الخطاب فی فضل النطق... ۳۷
- الفصول فی الاصول ۳۷
- فصیح اللغة ۲۹۲
- فضایل بلغ ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۶۴
- فضائل عثمان بن عفان ۲۲۱
- فضائل الصحابة ۲۱۵، ۲۱۸
- فضائل فاطمة ۲۰۴
- الفهرست ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۹
- فی الاخبار و الاحداث ۲۰۵
- قاموس کتاب مقدس ۱۶۴-۱۷۰
- قرآن ۶-۹، ۱۰-۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۹، ۴۲، ۵۲، ۵۶، ۷۹، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۴-۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱
- قرائت و درک متون عرفانی ۶۰
- قصص الاخبار ۲۰۰
- قصص الانبياء ۱۶۴-۱۷۰، ۲۰۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱
- قصص قرآن مجید ۱۶۴-۱۷۰، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹-۳۰۱
- القصيدة الصوفية ۳۶
- قوت القلوب ۴۴، ۴۹، ۸۵، ۸۸، ۱۲۱
- قوس زندگى منصور حلاج ۲۳۷
- کامل (ابن اثیر) ۶۰، ۱۶۴-۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵
- کامل (سیوطی) ۱۲۳
- الکامل (میرد) ۱۱۵
- الکامل فی القرآن ۲۳۰
- الکبير ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۱
- کتاب الابانة ۲۰۹
- کتاب الاخلاص ۱۹۱
- کتاب الامثال ۲۹۲
- کتاب البديع ۲۹۱
- کتاب التعبير الرؤيا ۱۸۸
- کتاب التفسير ۲۰۳
- کتاب التوحيد (ابن خزيمة) ۲۲۶
- کتاب التوحيد (ترمذی) ۲۲۷
- کتاب الجوامع ۱۸۸
- کتاب الجواهر ۳۷
- کتاب الجهاد ۲۰۵
- کتاب الحيوان ۹۶، ۱۱۵، ۲۱۷
- کتاب الرد على الجهمية ۲۲۱
- کتاب الرعاية لحقوق الله ۲۶۹
- کتاب الزهد (احمد حنبل) ۲۱۵
- کتاب الزهد (معافى بن عمران) ۲۲۸
- کتاب الزهد و الرفائق ۲۰۵
- کتاب السماع ۳۶
- کتاب السنن ۲۰۳
- کتاب السنن فى الفقه ۲۱۶
- کتاب السنة (احمد بن حنبل) ۲۱۵
- کتاب السنة (عبدالله بن احمد) ۲۲۱
- کتاب السير ۲۰۵
- کتاب السيرة المشايخ ۳۷
- کتاب الصفات ۲۲۹
- کتاب الصلاة (ابو ثور) ۲۰۸
- کتاب الصلاة (صنعائى) ۲۲۱
- کتاب الطواسين ۲۳۳
- کتاب الطهارة ۲۰۸

- کتاب الغربا ٢٠٦
 کتاب الفتوة (سلمی) ٢٥٣
 کتاب الفتوة (قشیری) ٣٧
 کتاب الکرم و الجود و... ٢٨٥
 کتاب اللغات ٢٩٢
 کتاب اللغات القرآن ٢٩٢
 کتاب المسائل فی الفقه ٢١٦
 کتاب المعراج ١٤، ١٦، ٣٥، ٣٨، ٥٦، ٥٩
 کتاب المکاسب ٢٦٩
 کتاب المناجاة ٣٧
 کتاب المناسک ٢٠٨
 کتاب النجوم و اسراره ٢٩٢
 کتاب النوادر ٢٩٢
 کتاب ثواب الاعمال ٢٠٢
 کتاب شرح السنة ٢٢٤
 کتاب عبارات الصوفیة و معانیها ٣٦
 کتاب مختصر فی التوبة ٣٦
 کشف اصطلاحات الفنون ١١
 کشف الاسرار ١٣، ٨٧، ٩٠، ٩٢، ٩٤، ٩٧، ٩٩، ١٠٣، ١٠٧، ١١٤، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٥، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٩، ٢٠٠، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٦٣، ٢٩٩
 کشف الاسرار فی رد علی الباطنیة ٢٠٦
 کشف الظنون ١١، ٣٥، ٤٨، ٦١
 کشف المحجوب ١٨، ٥٥، ٥٩، ٩٢، ٩٣، ١٠٢، ١١١، ١٢٢، ١٤١، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٥-١٥٧، ١٦٠، ١٧٢، ١٧٨، ١٨٤، ١٩١-١٩٣، ١٩٨، ٢١٤، ٢١٩، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٥٤-٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٣-٢٦٥، ٢٦٧-٢٦٩، ٢٧١-٢٧٧، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٨٦-٢٨٩، ٢٩٦، ٢٩٨
 کنوز الحقایق ١٤٣، ١٤٨
 گلستان سعدی ١٦٠
 اللباب ٦٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٨٨، ١٩٠، ١٩١، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٥-٢١١، ٢١٣، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٧-٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٢-٢٤٤، ٢٤٧-٢٥١، ٢٥٥، ٢٥٨، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٨٢-٢٨٥، ٢٨٧، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٣
 لسان العرب ٨٧، ٩٦
 لسان المیزان ٢١٧، ٢٢٢، ٢٢٦، ٢٩٧
 لطایف الاشارات ٦-٨، ١٢-١٤، ١٨، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٩، ٣١-٣٥، ٥٦، ٥٩، ٩٧، ٩٨، ١٠٦، ١٠٧، ١١٤، ١١٥
 لغت نامه (دهخدا) ١١، ٦٠، ٢٦٥، ٢٩٤، ٣٠٠
 اللمع فی الاعتقاد ٣٧
 اللمع فی التصوف ٤٩، ٥١، ٨٥، ٨٩، ٩٣، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣-١٠٦، ١١١، ١١٤، ١١٨، ١١٩، ١٢١، ٢٠٨، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٥٠، ٢٥٣-٢٥٥، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٦٦، ٢٧٢، ٢٧٨
 ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٧
 اللؤلؤ والمرجان ١٣١، ١٤٤، ١٥٧
 مبانى عرفان و احوال عارفان ٥٩
 المبسوط ٢٢٦
 مثنوی (مولوی) ٢٧٦، ٢٢٢
 مجالس ابی علی الحسن الدقاق ٣٧
 مجاني الحديث... ٩٥
 مجلة أرنس ٣٦
 مجلة المجمع العلمی العراقي ٣١، ٣٦، ٣٧، ٥٩
 مجلة العلمی العربی بدمشق ٦، ٣١
 مجمع الزوائد ١٢٧، ١٣٦
 مجمل فصیحی ٦٠، ٢١٤، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٩، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٧، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٧-٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٧، ٢٨٩
 مجموعة من احاديثه ٢٢٩

- محاضرات الادبا ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵
- المحمدون من الشعرا ۱۱۶
- المحيط في شرح الوسيط ۲۲۷
- مختصر النوادر الاصول... ۳۷
- مدارج الاخلاص ۳۷
- مرآة الجنان ۶۰، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰
- مرصاد العباد ۹۰، ۱۰۰
- مزامير ۱۶۶
- مسألة العروج في الكتابات الصوفية ۳۶
- المسائل في اعمال القلوب والجوارح ۲۶۹
- المسائل في الزهد ۲۶۹
- المسافر ۲۲۸
- مسالك الابصار ۶۱
- المستدرک (حاكم) ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۰
- المستطرف ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸
- مستند اشعار رسالة قشيري ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸
- المسند (ابن مبارك) ۲۰۵
- مسند (ابويعلى) ۱۳۸
- مسند احمد حنبل ۱۲۳-۱۳۱، ۱۳۳-۱۵۲، ۱۵۴-۱۶۲، ۲۱۵
- مسند الانصار ۲۲۱
- مسند (بزاز) ۱۵۹
- مسند (حارث بن ابي اسامه) ص ۱۳۷
- مسند (شافعي) ۲۱۹
- المسند (نصر بن احمد) ۲۲۸
- مشارك الانوار ۱۱۰
- المشكل ۲۹۰
- مصائب حلاج ۲۳۷
- المصادر ۲۲۹
- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة ۲۱۸
- مصباح الهداية ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵
- المصنف في الحديث ۲۲۱
- مضامين مشترك در ادب فارسی و عربی ۹۳
- المعاني ۲۲۹
- معاني قرآن ۲۹۴
- معجم الادبا ۸۷، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۱۸
- معجم الرجال خويي ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴
- معجم السفر ۶۱
- معجم الشعرا ۱۱۶
- المعجم الكبير ۱۴۷
- المعجم المفهرس لالفاظ الاحاديث النبوي ۱۲۲
- معجم المؤلفين ۶۱، ۱۸۸، ۲۰۳-۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵-۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰-۲۹۶
- المعرفة والتاريخ ۲۲۹
- مفتاح السعادة ۶۱
- مقالات الاسلاميين ۲۰۹
- المقامات الثلاثة ۳۷
- مقدمه ای بر عرفان و تصوف ۶۰
- المقصد الاسنى ۴۱
- مكارم الاخلاق ۱۳۸
- مناقب الابرار و محاسن الاخيار ۴۷
- مناقب بايزيد ۲۳۷
- مناقب عمر بن عبدالعزيز ۱۹۶

- متخب الرسالة القشيرة ٤٨
متخب الكلام فى تفسير الاحلام ١٨٨
المنتخب من السياق ٣، ١٤، ٢٨، ٦٠، ٢٠٥-
٢٠٧، ٢١١، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٩، ٢٤٨، ٢٤٩،
٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٦٤، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٨٩
المستظم ٦٠، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٧،
٢٢٤، ٢٢٨، ٢٣٢-٢٣٧، ٢٤١-٢٤٥، ٢٤٧،
٢٥١-٢٦١، ٢٦٥-٢٦٨، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥،
٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٠-٢٨٢، ٢٨٦، ٢٨٩، ٢٩١،
٢٩٤، ٢٩٥
المنتهى فى نكت أولى النهى ٣٧
مشور الخطاب فى مشهور الابواب ٣٦
منهاج العابدين (ترجمة فارسي) ٩٤، ٩٨
الموطا ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٦، ١٤١،
١٤٤، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨، ١٦١،
٢١٩، ٢٥٥
التوحيد النبوى ٣٧
ناسخ الحديث ومنسوخه ١٦، ٣٧
نامه دانشوران ١٩٢، ٢١٧، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٥٩
نتائج الافكار القدسيه ٤٩، ٢٢٧، ٢٣٣-٢٣٧،
٢٣٩-٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤،
٢٥٨-٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٧١،
٢٧٢، ٢٧٧-٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٦-٢٨٩
النجوم الزاهرة ٦١، ١٧٢، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٠،
١٨١، ١٨٣-١٨٦، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ١٩٥،
١٩٧، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢١،
٢٢٣-٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٦،
٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٥١، ٢٥٣-
٢٥٩، ٢٦١-٢٦٣، ٢٦٦، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٨،
٢٨٠-٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩١-
٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٩
نحو القلوب الصغير ٣٧، ٤٠
نحو القلوب الكبير ٣٧
- نصفحات الانس ٥٩، ٩٠-٩٢، ٩٨، ١٠٣، ١٠٦،
١٠٧، ١١٩، ١٧٩، ١٩٧، ٢٠٨، ٢١٢-٢١٤،
٢٢٧، ٢٣١-٢٤٥، ٢٤٧-٢٦٩، ٢٧١-٢٨٩،
٢٩٣، ٢٩٨-٣٠١
نواذر الحكام ٢٢٢
نور العلوم ٢٤٣
النهاية ابن اثير ١٣٧
نهاية البداية والنهاية ١٢٦، ١٣٧، ١٥٠، ١٦٢
الواجب ٢٢٨
الوافى بالوفيات ٤
الورع ٢٤٢
وفيات الاعيان ١، ٧، ١٧، ٣١، ٣٣، ٦٠، ١٧١،
١٧٨، ١٨١، ١٨٢، ١٨٨-١٩٣، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٨،
٢٠٠-٢٠٣، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٤-٢٢١، ٢٢٣،
٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨-٢٣٠، ٢٣٧، ٢٥٠، ٢٥٦،
٢٥٩، ٢٦٦، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٥، ٢٧٧،
٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٨٩-٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٧، ٢٩٨
الهداية ٢٢٨
هدية العارفين ٣٥، ٦١
يتيمة الدهر ٨٩، ٩٧، ٩٨، ١٠٤، ١١٦

فهرست نام‌ها

- آدم بن ابی ایاس ۲۰۲
 آدم بن عیسی بسطامی ۲۷۶
 آدم (پیامبر) ۱۴۲، ۱۶۴، ۲۹۸، ۲۹۹
 آذر ۱۶۴
 آصف برخیا ۲۹۰
 آلب ارسلان ۵، ۱۷
 آمنه ۱۴۶، ۱۶۸
 آن‌ماری شیمل ۵۹، ۶۱
 ابراهیم آجری ۲۳۱، ۲۳۸
 ابراهیم ادهم ۲۲، ۵۴، ۷۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۴
 ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰
 ابراهیم اطروش ۲۳۱
 ابراهیم بسیون ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۹، ۲۶۰
 ابراهیم بشار ۲۳۱
 ابراهیم بن جنید ۲۰۲
 ابراهیم بن سیار ۲۱۷
 ابراهیم بن شیبان ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۶۱
 ابراهیم بن عباس صولی ۱۰۱
 ابراهیم بن فاتک ۲۳۳، ۲۴۴
 ابراهیم بن محمد اسفراینی ← ابواسحاق اسفراینی
 ابراهیم بن محمد بن الصریفینی ۵۸
 ابراهیم (پیامبر) ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۵۹
 ابراهیم حربی ۲۰۲
 ابراهیم خواص ۷۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۴
 ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۱
 ابراهیم دباغ ۲۳۲، ۲۳۹
 ابراهیم دوحه ۷۴
 ابراهیم رقی ۲۳۲
 ابراهیم ستنه ۷۴، ۲۳۲
 ابراهیم سعد علوی ۲۴۲
 ابراهیم شیبان ۱۸، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۸۰
 ابراهیم قصار ۲۳۳
 ابراهیم مارستانی ۲۳۳، ۲۵۱
 ابراهیم نخعی ۱۸۸
 ابشهی (محمد بن احمد) ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۴
 ابن ابی‌الدنیا ۱۶۱، ۲۰۴، ۲۸۵
 ابن ابی‌الورد ۲۶۴
 ابن ابی‌حاتم ۶۹، ۱۶۱، ۲۲۰
 ابن اثیر ۶۰، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۸
 ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵
 ابن اسباط ۲۳۴
 ابن اسحاق ۷، ۱۹۹، ۲۴۹

- ابن الاعرابی ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۹۲
 ابن الانباری ۲۹۰
 ابن البرقی ۲۰۳
 ابن البغوی ۲۴۵
 ابن البنان ۲۳۴
 ابن الدباغ ۹۵
 ابن السلمانی ۱۱۷
 ابن الصلاح ۶۱
 ابن العطار ۲۸۱
 ابن الفرغانی ← ابوبکر واسطی
 ابن الفوطی ۲۳۵
 ابن الکرنبی ۲۳۶
 ابن انباری ۱۹۲
 ابن باکویه ۱۳، ۱۴، ۳۰، ۵۴، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۵۴
 ابن بزاز ۹۰
 ابن بقال ۱۱۳
 ابن تغری بردی ۶۱
 ابن جبیر ۷، ۲۹۹
 ابن جریج ۷، ۷۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۱
 ۲۲۸، ۲۳۰
 ابن جلا ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۸
 ابن جوزی ۳۶، ۶۰، ۹۱، ۱۹۷
 ابن حبان ۱۶۱
 ابن حبیب ۱۴
 ابن حداد ← ابوبکر کتانی
 ابن حزم ۲۱۶
 ابن حوشب ۱۹۴، ۱۹۶
 ابن خبیق ۲۳۴
 ابن خفیف ۱۹، ۲۳۵-۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۲-۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۳
 ابن خلکان ۱، ۳۰، ۳۱، ۶۰، ۲۷۵، ۲۹۳
 ابن دریج ۲۶۶
 ابن زیدل ۱۹۶
 ابن زیری ۲۳۵
 ابن سالم ۲۳۵
 ابن سربج (ابوالعباس) ۷۶، ۲۱۲، ۲۳۶
 ابن سعد ۲۲۸
 ابن سماک ۲۰۳
 ابن سیرین ۷۴، ۱۵۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۱
 ۲۲۰، ۲۰۸
 ابن شاهین ۱۴۶، ۲۰۳
 ابن شجاع بزاز ۱۵
 ابن طولون ۲۹۰
 ابن عباس ۷، ۷۹، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
 ابن عبدالبر ۱۱۷
 ابن عبدربه ۸۷، ۹۴
 ابن عربی ۳۷، ۴۸، ۲۲۷
 ابن عساکر ۳، ۳۹، ۴۲، ۶۰
 ابن عطا (ابوالعباس) ۵۴، ۸۲، ۱۰۵، ۱۱۷، ۲۳۳
 ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۷، ۲۷۱
 ابن عماد ۱۶، ۳۰، ۳۱، ۶۰
 ابن عمر ← عبدالله بن عمر
 ابن عون ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۲۸
 ابن عیینه ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۸۴
 ابن فرجی ۲۴۲
 ابن قاضی شهبه ۶۱
 ابن قتیبه ۹۱، ۹۴، ۱۱۷
 ابن کاتب ۲۰، ۲۳۶
 ابن کثیر ۷، ۳۰، ۳۱، ۶۰، ۱۱۶، ۲۶۹، ۲۷۴
 ابن کرینب ۲۸۱
 ابن کناسه ۱۰۸
 ابن مالک ← انس (بن مالک)
 ابن مبارک (عبدالله) ۹۴، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۲۵
 ۲۲۷، ۲۲۸
 ابن مردویه ۱۶۱

- ابن مسروق ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۶۹
 ابن مسعود ۱۵
 ابن معتر ۸۹، ۹۰، ۲۹۱
 ابن مکتوم ۶۱
 ابن ملقن ۶۰، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۴
 ابن منظور ۸۷
 ابن نظیف ۳، ۱۴
 ابن وهب ۲۰۴
 ابن یزدانیار ۲۳۷
 ابن یوسف ۱۴
 ابوالاحمد القلانسی ۲۷۴
 ابوالاحمد صغیر ۲۳۷
 ابوالاحمد قلانسی ۲۳۷
 ابوالاحمد کبیر ۲۳۸
 ابوالاحمد مغازلی ۲۳۸
 ابواسامه ۲۱۳
 ابواسحاق ابراهیم بن سیار ← نظام
 ابواسحاق اسفراینی ۲، ۱۷، ۲۸، ۲۰۵
 ابواسحاق شیرازی ۴۴
 ابواسحاق فزاری ۲۰۵
 ابوالاسعد هبة الرحمن ۶، ۱۴
 ابوالحارث اولاسی ۲۴۲، ۲۸۴
 ابوالحسن اشعری ۴، ۲۰، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۲۰۹، ۲۶۶
 ابوالحسن الصائغ ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۶
 ابوالحسن بنان ۲۶۶
 ابوالحسن بوشنجی (بوشنجه) ۷۴، ۲۴۲، ۲۴۴
 ابوالحسن حصری ۲۷۱
 ابوالحسن دراج ۱۱۸
 ابوالحسن سپهسالار ۲۹۱
 ابوالحسن سیروانی ۲۴۳
 ابوالحسن شعرانی ۲۰۹
 ابوالحسن علوی ۶، ۱۴، ۲۴۴
 ابوالحسن مصری ۲۰۹
 ابوالحسن نوری ۲۱۹
 ابوالحسن همدانی ۲۴۴
 ابوالحسین بن بشران ۳، ۱۳، ۱۴
 ابوالحسین بن بنان ۲۳۴
 ابوالحسین بن فضل ۳، ۱۴
 ابوالحسین بن میدانی ۲۱۶
 ابوالحسین بن هندو ۲۴۶
 ابوالحسین خفاف ۱۳-۱۵
 ابوالحسین دراج ۲۳۵، ۲۴۴
 ابوالحسین دیلمی ۲۴۴
 ابوالحسین زنجانی ۲۴۴
 ابوالحسین فارسی ۲۴۴
 ابوالحسین قرافی ۲۴۵، ۲۴۷
 ابوالحسین مالکی ۲۴۵
 ابوالحسین مزین ۲۳۵
 ابوالحسین نوری ۷۷، ۱۱۴، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۸۴، ۳۰۰
 ابوالحسین وراق ۲۴۵، ۲۷۱
 ابوالحسین هند فارسی ۲۴۵
 ابوالخیر اقطع (تینانی) ۲۴۷، ۲۴۳
 ابوالخیر عسقلانی ۲۴۷
 ابوالدنیا ۱۶۱
 ابوالشیص ۱۱۱
 ابوالعباس بغدادی ۲۵۰
 ابوالعباس دینوری ۲۵۰
 ابوالعباس زوزنی ۲۵۱
 ابوالعباس سیاری ۹۰، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۸
 ابوالعباس صیاد ۲۵۱
 ابوالعباس عطا ۲۴۲
 ابوالعباس فرغانی ۲۱۲
 ابوالعباس قصاب ۲۵۲

- ابوالعباس کرجی ۲۱۲
 ابوالعناهیہ ۹۸
 ابوالعلاء عفیفی ۴۹، ۴۸
 ابوالفتح عیدالله ۵
 ابوالفتح نیشابوری ۲۶۰، ۴۷، ۴۶، ۴۵
 ابوالفرج بن بحر ۹۷
 ابوالقاسم اسحاق بن محمد ۲۱۳
 ابوالقاسم الیمانی ۱
 ابوالقاسم بغوی ۲۲۱
 ابوالقاسم بن مردان ۲۶۰
 ابوالقاسم حکیم ۲۱۳
 ابوالقاسم دمشقی ۲۶۰
 ابوالقاسم صیرفی ۲۱۴
 ابوالقاسم گرجی ۱۶۸
 ابوالقاسم منادی گر ۲۶۰
 ابوالکلام آزاد ۲۹۴
 ابوامامہ ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۳، ۱۷۱
 ابوبکر آجری ۲۰۶
 ابوبکر (احمد) بیہقی ۲۰۵، ۴۳، ۲-۲
 ابوبکر اسکاف ۲۳۸
 ابوبکر اسماعیلی ۲۱۵
 ابوبکر اشعری (باقلانی) ۲۰۶، ۱۹، ۳
 ابوبکر اشکیب ۲۳۸
 ابوبکر بلخی ۲۰۶
 ابوبکر بن عبدوس ۱۳
 ابوبکر بن عفان ۲۴۰
 ابوبکر بیکندی ۲۵۴، ۲۳۹
 ابوبکر حیری ۲۱۵
 ابوبکر خلال ۲۲۱
 ابوبکر خوارزمی ۱۰۴
 ابوبکر دق ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۳۳، ۱۰۰، ۷۰، ۶۹
 ۲۸۴، ۲۶۸، ۲۶۲، ۲۳۹
 ابوبکر رازی ۲۴۴، ۲۳۹، ۶۷
 ابوبکر رشیدی ۱۰۹
 ابوبکر زاهرآبادی ۶۸
 ابوبکر زقاق ۲۳۹
 ابوبکر زقاق صغیر ۲۳۹
 ابوبکر سمنون ۲۷۴، ۱۱۲، ۱۱۰
 ابوبکر صدیق ۱۷۱-۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳،
 ۳۰۰، ۱۸۴
 ابوبکر صیدلانی ۲۳۹
 ابوبکر طمستانی ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۸۸
 ابوبکر عطوفی ۲۴۰
 ابوبکر فارسی ۲۰۶
 ابوبکر فورک ← فورک (ابن فورک)
 ابوبکر قحطبی ۲۴۰
 ابوبکر کتانی ۱۰۳، ۲۰۷، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۶،
 ۲۶۰
 ابوبکر مصری ۲۴۳، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۰۷
 ابوبکر واسطی ۵۳، ۶۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۱
 ابوبکر والبی ۱۱۵
 ابوبکر وراق ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۷۰
 ابوتراب نخشبی ۶۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۴۱،
 ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۶۵،
 ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۹
 ابوتمام طائی ۱۰۲
 ابوئور ۲۶، ۸۱، ۲۰۷
 ابوجعفر بلخی ۲۰۸
 ابوجعفر حداد ۶۶، ۲۴۲، ۲۸۶
 ابوجعفر حداد صغیر ۲۴۲
 ابوجعفر حداد کبیر ۲۴۲
 ابوجعفر فرغانی ۲۵۳، ۲۸۳
 ابوجهل ۱۸۲
 ابوحاتم بصری ۲۰۸
 ابوحاتم رازی ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۹
 ابوحاتم سجستانی ۵۱

- ابو حاتم عطار بصری ۲۰۸
 ابو حاتم عطاء بصری ۲۴۱
 ابو حازم اعرج ۲۱۷، ۲۰۸
 ابو حذیفه ۱۶
 ابو حفص حداد ۲۸، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۷، ۲۷۸
 ابو حفص کتانی ۲۰۷
 ابو حلمان دمشق ۲۴۶، ۲۵۴
 ابو حلمان صوفی ← ابو حلمان دمشق
 ابو حمزه بغدادی ۲۷۰، ۲۷۱
 ابو حمزه خراسانی ۲۴۷
 ابو حمزه صوفی ۱۰۱
 ابو حنیفه ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۷۲
 ابو خزیمه ۲۱۳
 ابو خلاد ۱۷۱
 ابو داود ۲۶، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۲
 ابو دجانه ۲۴۸
 ابو دردا ۱۵، ۱۷۲
 ابو دوانیق ۲۹۱
 ابو ذر ۱۷۲، ۱۹۹
 ابو ربیع واسطی ۲۴۸
 ابو سعد عبدالله ۵
 ابو سعید ابوالخیر ۵۵، ۲۵۶
 ابو سعید خدری ۱۱۲
 ابو سعید خراز ۱۱۸، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷
 ابو سعید شمام ۲۴۸
 ابو سعید صفار ۲۱۱
 ابو سعید عبدالواحد ۵
 ابو سعید مالینی ۲۱۱
 ابو سفیان ثوری ← ثوری
 ابو سلمه قطان ۲۸۰
 ابوسلیمان خواص ۲۴۹
 ابوسلیمان دارانی ۶۶، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۸۴
 ابوسهل بن موفق ۴، ۲
 ابوسهل خشاب ۲۱۱
 ابوسهل خشاب کبیر ۲۴۹
 ابوسهل صعلوکی ۱۰۴، ۲۴۹
 ابوسعید قرشی ۲۴۸
 ابوشعیب ۲۲۵
 ابوطالب ۱۶۸
 ابوطالب خزرج ۲۳۵
 ابوطالب مکی ۴۴، ۴۹، ۸۸
 ابوطاهر بن خزیمه ۲۸۱
 ابوطیب طبری ۲، ۲۰۵
 ابوطیب عکی ۲۵۰
 ابو عاصم بصری ۲۱۲
 ابو عباس بن سریج ۲۱۲
 ابو عبدالله انطاکی ۲۵۳
 ابو عبدالله تروغیدی ۲۵۳
 ابو عبدالله جلا ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۹، ۲۶۷
 ابو عبدالله حاکم ۵، ۱۳، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۴۹
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۰
 ابو عبدالله حصری ۲۵۳
 ابو عبدالله خفیف ← ابن خفیف
 ابو عبدالله خیاط ۲۷۷
 ابو عبدالله رازی ۲۱۳
 ابو عبدالله رملی ۲۶۰
 ابو عبدالله رودباری ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۰۱
 ابو عبدالله زراد ۲۱۳
 ابو عبدالله سالمی ۲۶۰
 ابو عبدالله صوفی ← ابن باکویه
 ابو عبدالله فراوی ۱۴
 ابو عبدالله قرشی ۲۱۳
 ابو عبدالله کهمس ۱۹۷

- ابو عبد الله مغربی ۲۸۰، ۲۵۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۶۹
 ابو عبد الله نصیبی ۲۵۵
 ابو عبید بسری ۲۷۵، ۲۴۸، ۲۴۱، ۲۳۴
 ابو عبیده ۱۱
 ابو عبیده بن جراح ۱۷۶
 ابو عثمان حیری ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۴۶، ۲۴۲، ۲۴۰
 ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۷
 ابو عثمان عیار ۲۵۸
 ابو عثمان مغربی ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۳۶، ۶۹
 ابو عثمان نصیبی ۲۵۵
 ابو عقال مغربی ۲۵۶
 ابو عقیل سلمی ۱
 ابو علی ثقفی ۲۸۶، ۲۷۸، ۲۵۶، ۲۴۹، ۲۳۹
 ۲۸۸
 ابو علی جوزجانی ۲۵۷
 ابو علی (حسن بن احمد) عثمانی ۲۵۶، ۴۶-۴۴
 ۲۶۹
 ابو علی حسین بن عبدالله عثمانی ۴۵
 ابو علی رازی ۲۷۹، ۲۵۸
 ابو علی رودباری ۲۳۶، ۱۰۳، ۹۴، ۸۸، ۷۸، ۶۸
 ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۸
 ۳۰۱، ۲۹۲
 ابو علی سندی ۲۵۸
 ابو علی شبوی ۲۵۸، ۲۵۷
 ابو علی مشتولی ۲۳۶
 ابو عماره ۱۷۵
 ابو عمران اصطخری ۲۱۳
 ابو عمران الکبیر ۲۵۹
 ابو عمرو الشبلی ۲۱۰
 ابو عمرو انماطی ۲۵۹
 ابو عمرو بن الادمی ۲۳۵
 ابو عمرو بن نجید ۲۶۰، ۲۱۵، ۲۸
 ابو عمرو دمشقی ۲۵۹، ۲۴۲
 ابو عمرو زجاجی ۲۵۹
 ابو قتاده ۱۷۳
 ابو محمد جریری ۲۵۰، ۲۴۴، ۲۳۸، ۲۳۳، ۱۱۷
 ۲۷۰، ۲۶۱
 ابو محمد جوینی ← امام الحرمین جوینی
 ابو محمد دیلی ۱۱۴
 ابو محمد عبدالله البلوی ۲۹۰
 ابو مرثد ۱۷۳
 ابو مره ۱۷۱
 ابو مسلم خراسانی ۲۹۳
 ابو مسلم خولانی ۱۹۴، ۱۸۸
 ابو مظفر عبدالمنعم ۶، ۵
 ابو معاویه الاسود ۲۶۱
 ابو معاویه بن الضریر ۲۱۴
 ابو منصور عبدالرحمن ۵
 ابو موسی اشعری ۲۰۹، ۱۹۴، ۱۷۳، ۱۲۲، ۶۸
 ابو موسی دیلی ۲۸۴، ۲۶۱
 ابو موسی مغالزی ۲۶۱
 ابو نصر تمار ۲۱۴
 ابو نصر سکری ← ابو نصر صوفی
 ابو نصر صوفی ۲۱۴
 ابو نصر عبدالرحیم ۳۶، ۳۱، ۱۴، ۵
 ابو نعیم احمد بن محمد مهرجانی ۱۳
 ابو نعیم اسفراینی ۱۵-۱۳
 ابو نعیم اصفهانی ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۸، ۸۹، ۸۷، ۵۵
 ۲۶۷، ۲۳۰، ۲۲۴، ۲۱۳، ۱۸۲
 ابو نواس (اهوازی) ۱۰۸، ۹۵
 ابو وائل ۱۹۹
 ابو وائله ← ایاس بن معاویه
 ابوهارون اندلسی ۲۵۶
 ابوهریره ۱۶، ۴۱، ۸۲، ۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۲
 ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۹۳
 ابو یحیی ← اسید بن حضیر

- ابویزید ۱۰۲
 ابویعقوب اقطع بصری ۲۶۲
 ابویعقوب سوسی ۲۶۲، ۲۶۳
 ابویعقوب مزابلی ۲۶۲
 ابویعقوب نهرجوری ۲۶۲-۲۶۴
 ابویعلی ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۶۱
 ابویعلی مهلبی ۲۴۸
 ابویوسف ۲۱۰، ۲۱۵
 ابی الفدا ۶۱
 ابی بن کعب ۸، ۱۹۸
 احمد اسود ۲۶۳
 احمد بخاری ۲۲۷
 احمد بصری ۲۶۴
 احمد بن ابراهیم ۴۶، ۲۶۰، ۲۶۳
 احمد بن ابی الحواری ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۴۶
 احمد بن الحسین الرازی (ابوزرعه) ۲۱۰
 حمد بن سهل التاجر ۲۱۵
 احمد بن سیار ۲۵۱
 احمد بن عطا رودباری ← ابوعبدالله رودباری
 احمد بن عیسی ۲۶۴
 احمد بن محمد (ابوسعید) ← ابن الاعرابی
 احمد بن محمد البردعی ۲۱۵
 احمد بن محمد الفارسی ۲۰۷
 احمد بن محمد چرخ‌ی ۶
 احمد بن مسروق (ابوالعباس) ← ابن مسروق
 احمد بن نصر زقاق ← ابوبکر زقاق
 احمد بن یوسف بنا ۲۶۵
 احمد حنبل ۱۹۵، ۲۰۲-۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۰
 ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۸۷
 احمد خضرویه ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۸
 ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۸
 احمد طابرائی سرخسی ۲۶۴
 احمد مهدوی دامغانی ۸۶
 اخنف بن قیس ۱۸۹
 اخفش صغیر ۲۹۲
 اخنوج ۱۶۴
 ادريس (پیامبر) ۱۶۴
 اسحاق بن ابراهیم ۱۰۷، ۱۶۹، ۲۷۳
 اسحاق بن احمد ۲۶۵
 اسحاق بن بهلول ۱۹۱
 اسحاق بن جریر ۱۹۳
 اسحاق بن خلف ۲۱۶
 اسحاق بن راهویه ۲۲۶
 اسرافیل ۲۷۳
 اسکندر مقدونی ۲۹۴
 اسماعیل بن ابی خلد ۲۲۴
 اسماعیل بن علیه ۲۱۶
 اسماعیل پاشا ۳۵، ۶۱
 اسماعیل (پیامبر) ۱۶۵
 اسماء بن خارجة ۱۸۹
 استوی ۶۰
 اسود بن سفیان ۲۰۵
 اسید بن حضیر ۱۷۴
 اشعث ۱۷۴
 اشیاع ۱۶۶
 اصمعی ۲۱۹، ۲۹۲، ۲۹۶
 اعمش ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۰
 ام البنین فاطمه ۵
 ام الدرداء ۲۹۸
 امام الحرمین جوینی ۳، ۴، ۲۰۹
 امام حسن (ع) ۱۷۵
 امام شافعی ۱۷، ۱۸، ۹۸، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۰۸
 ۲۱۵، ۲۱۹
 امام علی (ع) ۱۰۶، ۱۷۶
 امام موسی الرضا (ع) ۲۸۷
 ام جعفر ۲۹۹

ام حبیب ۲۲۳	بقی بن مخلد ۲۱۶
ام علی ۲۹۸	بکر بن سلیم ۲۱۷
ام فروه ۲۱۷	بکر بن وائل ۲۶۱
ام کلثوم ۳۰۰	بلال بن رباح ۱۷۶
امہ الرحیم ۶	بلال خواص ۲۶۶
امہ الکریم ← امہ الرحیم	بلغام ۲۹۲
امین (خلیفه) ۲۹۹، ۲۹۴	بلقیس ۲۹۰
انس (بن مالک) ۱۶، ۹۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱	بنان الحمال ← بنان مصری
انصاری ← خواجه عبدالله	بنان بن محمد (ابوالحسن) ← بنان مصری
اوریا ۱۶۶	بنان مصری ۸۰، ۸۱، ۲۶۶، ۲۸۱
اوزاعسی ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲	بندار بن الحسین ۲۶۶، ۲۶۷
۲۲۶، ۲۷۴	بوجعفر ← ابوجعفر حداد
اویس بن عامر ۱۸۹	بویزید (بسطامی) ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۱۰۲، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۶
اویس قرنی ۱۹۴	۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۸
ایاس بن معاویه ۱۹۰	پیامبر اکرم (ص) ← رسول اکرم (ص)
ایناخ ۱۶۴	تهانوی (محمد علی) ۱۱
ایوب (پیامبر) ۱۶۵، ۲۱۶، ۲۹۵	ثابت بن اسلم ۱۹۴
ایوب حمال ۲۶۵	ثعالبی ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۶
ایوب سختیانی ۱۹۰، ۲۲۲	ثعلب ۲۹۱، ۲۹۲
باخرزی (ابوالحسن علی) ۲۹، ۳۰، ۴۴، ۶۰، ۱۰۸	ثوبان ۱۷۶
بایزید بسطامی ۹۲، ۲۳۲، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۸۳	ثوری (ابوسفیان) ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۵۰، ۲۶۸
بحتری ۱۱۰، ۱۱۶	۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۹، ۲۹۹
بخاری (محمد بن اسماعیل) ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۲۶	جابر بن رحبی ۲۶۶
براء بن عازب ۱۷۵	جابر بن زید ۲۴۸
بروکلما ۴۷	جابر بن عبدالله ۱۷۶، ۲۰۰
بستانی ۶۱	جاحظ ۸۷، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۱۷، ۲۹۶
بشر بن حارث ۲۷۰	جامی (عبدالرحمن) ۵۹، ۹۰، ۱۰۳
بشر حافی ۹۱، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۳	جبانئ ۲۰۹
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۳	جبله ۲۶۷
	جبیر بن نفیر ۱۸۳
	جریح راهب ۷۹، ۱۵۳

- جریر بن عباد ۱۹۲، ۲۶۱
جریر بن عبدالله ۱۷۷
جریری (ابومحمد) ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴
۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱
جعفر بن احمد الرازی ۲۶۷
جعفر بن حنظلہ ۲۹۳
جعفر بن سوار ۲۳۴، ۲۸۵
جعفر بن نصیر ۲۶۷
جعفر بن یونس ← شبلی
جعفر حذا ۲۴۶
جعفر خلدی ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۶۲
جعفر صادق (ع) ۲۱۲
جلال‌جلی بصری ۲۱۸
جمعی (محمد بن سلام) ۹۶
جناح بن نذیر ۱۴، ۳
جنید ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۷،
۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۶۳، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۲،
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،
۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،
۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵،
۲۸۷، ۲۸۶
جوری ۲۸۱
جوینی (عظاملک) ۱۱۵
جهم (دقی) ۶۹، ۷۰، ۲۶۸
جهم رقی ← جهم (دقی)
حاتم اصم ۲۱۵، ۲۴۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۶
حاجی خلیفه ۳۵، ۴۸، ۶۱
حارث محاسبی ۲۳۶، ۲۳۷
حارثه ۱۷۷
حامد اسود ۲۶۹
حامد لقاف ۲۶۹
حبیب راعی ۲۷۲
حبیب عجمی ۷۵، ۱۹۰
حبیب مغربی ۲۶۹
حجاج بن فراقصه ۱۹۱
حجاج (بن یوسف) ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۹۳
حذیفه بن الیمان ۱۷۷
حذیفه مرعشی ۲۶۹، ۲۸۹
حسان بن ابی سنان ۱۹۱
حسن برادر سنان ۷۲
حسن بصری ۶۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۸،
۲۰۱، ۲۲۰، ۲۷۷، ۲۷۹
حسن بن احمد عثمانی ۴۵
حسن بن سفیان ۲۲۹
حسن بن عبدالله العثماني ۴۵
حسن بن علویه (ابن علویه) ۲۷۰
حسن بن علی نیشابوری ← ابوعلی دقاق
حسن حداد ۲۶۰، ۲۷۰
حسن خیاط ۲۷۰
حسن علویه ۲۴۴
حسن لاهوتی ۴۴
حسن مسوحی ۲۵۸، ۲۷۰
حسین بن علی (ع) ۱۷۸
حسین بن منصور (حلاج) ۵۴، ۱۱۱، ۲۳۳، ۲۵۲،
۲۵۳، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۴
حسین داود ۲۷۰
حصری (ابوالحسن علی بن ابراهیم) ۲۷۱
حصین بن کناز ۱۷۳
حکیم ← ابوالقاسم حکیم
حکیم ترمذی ۲۲۷
حماد بن ابوسلیمان ۱۸۸، ۲۱۰
حماد بن زید ۲۱۸
حماد بن سلمه ۲۱۴، ۲۲۴
حمدون قصار ۲۸، ۶۸، ۷۴، ۸۱، ۲۶۰، ۲۷۸،

- ۲۸۵
 حمزة بن عبدالله العلوی ۲۷۱
 حمزة بن محمد بن احمد ۲۴۸
 حمید الطویل ۲۲۸، ۲۰۵
 حمید طوسی ۲۹۳
 حوا ۲۹۸، ۱۶۴
 حیدر الخجندی ۸۶
 خدیجه (ع) ۳۰۰، ۱۶۸
 خرقانی (ابوالحسن) ۲۵۲
 خزائی (محمد) ۱۶۰
 خضر ۱۰۰، ۱۶۵، ۱۶۶
 خضری ۲۵۷
 خطیب بغدادی ۴، ۱۳، ۶۰، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱
 خلیع الشامی (ابوعبدالله) ۱۰۴، ۱۱۶
 خلیل بن احمد ۲۲۸
 خواجه عبدالله ۹۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶
 ۲۴۸، ۱۱۱
 خواجه نظام الملک ۵، ۱۷
 خوارزمی (تاج الدین حسین) ۹۲، ۱۱۵
 خوانساری ۶۰
 خویلد (پدر حضرت خدیجه) ۳۰۰
 خیمه بن سلیمان (ابوالحسن) ۲۱۸
 خیر النساج ← نساج
 خیره ← ام الدرداء
 خیزران ۹۹
 داود اصفهانی ۲۷۳
 داود (بن نصیر) طائی ۲۸، ۲۴۸، ۲۷۲، ۲۸۷
 ۲۹۳
 داود (پیامبر) ۲۹۵
 داودی ۶۱
 دقاق (ابوعلی) ۲-۶، ۲۲-۲۴، ۲۸، ۲۹، ۶۸، ۸۲
 ۱۶۳، ۲۱۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹
 دق ← ابوبکر دق
 سبحانی (توفیق) ۴۴
 دلف بن جحدر ← شبلی
 دلف بن جعفر ← شبلی
 دهخدا (علی اکبر) ۵۹
 دیاربکری ۶۰
 دیلمی ۹۶
 ذوالقرنین ۲۹۴
 ذوالنون (مصری) ۶۷، ۶۸، ۸۱، ۱۰۴، ۲۲۹
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۷۴
 ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۹
 ذهبی (شمس الدین) ۱۴، ۳۰، ۳۵، ۶۰
 رئیس فراتی (ابوالفضل احمد بن محمد) ۴
 رابعه ۷۷، ۲۹۹
 رازی (عبدالقادر) ۸۷، ۹۸، ۱۱۱
 راغب (اصفهانی) ۱۱، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۸
 رامس سیزدهم ۲۹۵
 ریاح القیسی ۲۷۳
 ربیع بن خثیم ۱۹۲
 ربیع بن صبیح ۲۴۹
 رجاء بن حیوة ۱۹۲
 رسول اکرم (ص) ۱۳، ۲۳، ۳۸، ۴۲، ۵۶، ۹۴
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۶۸، ۱۷۱-۱۸۹، ۱۹۶
 ۱۹۷، ۲۲۵، ۲۹۸، ۳۰۰
 رقام ۲۱۸
 روح بن عبادة ۲۱۸
 رویم ۲۶، ۶۸، ۷۰، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۹
 ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۷
 ریچارد هارتمن ۶۱
 زاهر شحامی ۱۴
 زییده ۲۹۹
 زبیر بن بکار ۲۹۲
 زرکلی (خیرالدین) ۶۰
 زفر (بن هذیل) ۲۱۰، ۲۷۶

- زقاق کبیر ۲۳۸
 زکریا انصاری ۴۸، ۴۹
 زکریا (پیامبر) ۱۶۶، ۳۰۱
 زلیخا ۲۹۴، ۲۹۹
 زهری ۲۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۵
 زهیر بن معاویه ۲۰۰
 زیتونه ۳۰۰
 زید بن ثابت ۷۹، ۱۷۸
 زید بن حارثه ۱۷۴
 زینب ۳۰۰
 ژوپتر آمون ۲۹۴
 ساره ۱۶۵
 ساریه (بن زنیم) ۱۷۹
 سالم (بن عمر بن الخطاب) ۱۹۲
 السامرائی (قاسم) ۳۱، ۳۵-۳۷، ۵۹
 سبکی (تاج الدین) ۱، ۳، ۵، ۱۳، ۱۴، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۶۰
 سحنون بن سعید ۲۶۷
 سدیدالدین اللخمی (عبدالمعطی) ۴۸
 سراج (ابونصر) ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۵۰، ۲۶۲
 سرج بن نعمان ۲۲۰
 سری (سقطی) ۲۸، ۲۹، ۱۱۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵
 ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷
 سعد (بن مالک) ۱۷۹
 سعید بن جبیر ۷، ۱۹۳، ۱۹۴
 سعید بن عثمان ۲۷۴
 سعید بن مسیب ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۸
 سعید بن وهب ۹۸
 سفیان ثوری ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰
 ۲۷۶، ۲۸۹، ۲۹۹
 سلطان محمود (غزنوی) ۱۷، ۲۰۶
 سلمان فارسی ۱۷۲، ۱۸۰
 سلم بن الحسن الباروسی ۲۸۵
 سلمه بن دینار ۲۰۸
 سلمی (ابوعبدالرحمن) ۱، ۳، ۸، ۱۳، ۱۶، ۳۷، ۵۴، ۸۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۳، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰-۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۳
 سلیمان آتش ۳۷
 سلیمان بن داود ۱۶۶
 سلیمان بن مهران ۱۸۹
 سلیمان (پیامبر) ۱۶۶، ۱۶۷
 سلیمان خواص ۲۷۴
 سلیمان عبدالملک اموی ۹۱
 سماک بن حرب ۱۹۳
 سماک بن خرشه ۲۴۸
 سمعانی (ابوالقاسم احمد بن منصور) ۳۶
 سمعانی (عبدالکریم) ۵، ۶، ۶۰
 سور آبادی (ابوبکر) ۲۹۰
 سهروردی ۲۵۲
 سهل بن سعد ۲۰۸
 سهل بن عبدالله ← سهل تستری
 سهل تستری ۱۱۴، ۱۶۳، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷
 سید جعفر شهیدی ۳۰۱
 سید محمد دامادی ۸۶
 سیروانی کبیر ۲۳۲، ۲۴۳
 سیروانی مهین ← سیروانی کبیر
 سیوطی ۶۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱
 شاه شجاع کرمانی ۱۰۶، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۷۵
 شبلی (ابوبکر) ۲۶، ۲۸، ۶۹، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲

- طاهر مقدسی ۲۴۲، ۲۶۰
 طبرانی ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۱۳، ۲۲۲
 طبری ۱۱
 طرازی ۲۱۵
 طغرل بیگ ۳، ۴، ۵، ۲۰
 طلق بن حبیب ۱۹۴
 طلیحة بن خویلد ۱۸۳
 طولون ۲۹۰
 طیفور بن عیسی بسطامی ← بویزید (بسطامی)
 طیموس ۲۹۹
 عاصم ۱۹۹
 عامر بن عبد القیس ۱۹۴
 عایشه ۱۶، ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۳۰۰
 عباس بن احنف ۸۹، ۱۱۲، ۱۸۹
 عباس بن المهتدی ۲۷۷
 عباس بن عبدالمطلب ۱۸۰
 عبدالاعلی ۲۱۹
 عبد الجبار خواری ۱۴
 عبدالحسین زرین کوب ۵۹
 عبدالحلیم محمود ۴۹، ۵۹
 عبد الرئوف المنادی ۴۹
 عبد الرحمن البرقوقی ۱۱۱
 عبد الرحمن بدوی ۲۹۹
 عبد الرحمن بن ابی حاتم ۲۲۰
 عبد الرحمن بن عبدالله بحیری ۱۴
 عبد الرحمن بن عمرو (ابوزرعه) ۲۱۱
 عبد الرحیم گواهی ۵۹، ۶۱
 عبد الرزاق الصنعائی ۲۲۱
 عبد الرزاق بن همام ۲۱۵
 عبد السلام بن رغبان ۱۰۹
 عبد الصمد بن معذل ۹۲
 عبد العزيز بن عمیر ۲۷۷
- ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۶۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷
 ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۱
 ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸
 شریه (نورالدین) ۲۴۰
 شعبه ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۳۰
 شعبی ۲۲۵
 شعرانی (امام عبدالوهاب) ۴۸، ۸۷، ۱۱۲
 شعب بن اسحاق ۲۱۳
 شعب بن جرب ۲۲۰
 شعب (پیامبر) ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۲، ۲۹۳
 شفیعی کدکنی ۴۵، ۲۱۸
 شقیق بلخی ۲۶۸
 شقیق بن ابراهیم ۲۷۶
 شهاب الدین محمود الحلبي ۱۰۷، ۱۱۵
 شهربانو ۱۹۶
 شبیان راعی ۲۷۶
 شیخ الاسلام صابونی ۴۵، ۲۵۶
 صاحب بن عباد ۹۸
 صادق، امام جعفر (ع) ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۱۸
 صالح بن بشیر ۲۲۰
 صالح بن عبد القدوس ۸۷
 صالح مری ۲۲۰
 صدی بن عجلان ۱۷۱
 الصریفینی ۳، ۶۰
 صفا (ذبیح الله) ۴۶، ۶۱
 الصفدی (صلاح الدین خلیل بن ابیک) ۴
 صفورا ۱۶۸، ۲۹۹
 صیرفی ۲۱۵
 ضحاک ۷، ۱۸۹
 ضحاک بن مخلد ← ابو عاصم بصری
 ضیاء الدین سجادی ۶۰
 طالوت ۱۶۶
 طاهر ذوالیمینین ۲۹۴

- عبدالغافر فارسی ۶، ۱۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰
عبدالکریم بن هوازن ← قشیری (ابوالقاسم)
عبدالکریم زهور عدی ۶، ۳۵، ۵۹
عبدالله بن ابی‌اوفی ۱۹۵
عبدالله بن ابی‌قحافه ← ابوبکر صدیق
عبدالله بن احمد حنبل ۲۲۱
عبدالله بن جعفر ۱۸۰
عبدالله بن خبیق ۲۸۹
عبدالله بن زبیر ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۹۳
عبدالله بن سعید ۲۲۱
عبدالله بن سلام ۸
عبدالله بن شقیق ۱۹۷
عبدالله بن طاهر ۱۰۲
عبدالله بن طاهر الابهری ۲۷۸
عبدالله بن عامر ۱۷۴، ۱۸۱
عبدالله بن عباد ۱۸۴
عبدالله بن عباس ۱۸۱
عبدالله بن عمر ۷۷، ۸۲، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۹
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
عبدالله بن عوف ۱۸۸
عبدالله بن عون ۲۰۴
عبدالله بن قیس ۱۷۳
عبدالله بن لؤلؤ السلمی ۲۸۷
عبدالله بن محمد خراز ۲۵۹
عبدالله بن محمد رازی ۲۵۷
عبدالله بن مسعود ۱۸۲، ۱۸۶
عبدالله بن منازل ۶۶، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۸۶
عبدالله بن موسی السلامی ۲۲۲
عبدالله بن یوسف ۱۵
عبدالله خراز ۲۵۰، ۲۷۷، ۲۸۷
عبدالله خیاط ۲۷۷
عبدالله رازی ۲۷۷
عبدالله مروزی ۲۲۲
عبدالمطلب ۱۶۸
عبدالملک بن عبدالعزیز ← ابن جریج
عبدالملک بن عمیر ۲۰۵
عبدالملک بن مروان ۲۹۳
عبدالمنعم سلامة الدنجاوی ۴۱
عبدالمنعم قشیری ۱۴
عبدالواحد بن زید البصری ۲۷۹
عبدالواحد (قشیری) ۱۴
عبد الوهاب بن شادیخی ۱۴
عبد الوهاب بن عبدالمجید ۲۲۲
عبد بن حمید ۱۶۱
عبیدالله بن ابی‌بکره ۱۹۵
عبیدالله بن عبدالکریم (ابوزرعه) ۲۱۰
عبیدالله بن عبدالله ۱۹۷
عبید بن الحصین ۹۶
عتاب بن بشیر ۲۲۲
عتبة بن الغلام ۲۷۳، ۲۷۹
عتبی ۲۹۱
عثمان بن ابی‌عاتکه ۲۲۳
عثمان (خلیفه) ۱۲۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
۱۷۷، ۱۸۰-۱۸۲
عدی بن الرعلاء ۸۷
عروة بن الزبیر ۱۹۵
عزیز مصر ۲۹۴، ۲۹۹
عضدالدوله دیلمی ۲۰۶، ۲۹۵
عطار (نیشابوری) ۹۲
عطاء ۲۰۱
عطاء بن ابی‌ریاح ۲۱۰
عطاء بن دینار ۱۹۳
عطاء بن سائب ۱۹۵
عطاء بن مجاهد ۱۹۴
عطاء سلمی ۲۷۹
عطاء سلیمی ۲۷۹

- عفان بن مسلم ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۷۹
 عقبه بن عامر ۱۸۳
 عقبه بن نافع ۱۸۳
 عکاشه ۱۲۶، ۱۸۳
 عکرمه ۷، ۲۰۱
 علاء بن الحضرمی ۱۸۴
 علاء بن زیاد ۱۹۵
 علی اصغر حلبی ۵۹
 علی اکبر افراسیاب پور ۶۰
 علی العطار ۲۸۱
 علی یکار ۲۶۹
 علی بن ابی طالب (ع) ۸۲، ۹۱، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۳۰۰
 علی بن احمد اموازی ۱۳، ۱۵
 علی بن احمد سلک القالی ۸۸
 علی بن الحسین (ع) ۱۹۳، ۱۹۶
 علی بن بکار ۲۸۰
 علی بن حجر ۲۷۰
 علی بن حسین بن جهضم ۲۸۰
 علی بن حسین سامری ۸۷
 علی بن خشرم ۲۲۳
 علی بن داود ۲۱۳
 علی بن رزین (ابوالحسن) ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۰
 علی بن سهل الاصفهانی ۲۸۱
 علی بن عثمان ماریدینی ۴۸
 علی بن عیسی ۲۹۴
 علی بن فضیل ۲۷۹
 علی بن محمد (ابوالحسن) ← ابوالحسن الصائغ
 علی بن محمد البدیهی ۹۸
 علی بن محمد الصیرفی ۲۸۱
 علی بن محمد بشران ۱۵
 علی بن مسلم ۲۲۶
 علی بن موسی الرضا (ع) ۲۲۳
 علی بن موسی الکاظم (ع) ۲۲۳
 علی بن موسی تاهرتی ۲۸۲
 علی بن موفق ۲۸۲
 علی بن مهروه (ابوالحسن) ۲۱۶
 علی بن یوسف ققطی ۱۱۳
 علی عبدالحمید بلطه جی ۴۹، ۵۹
 علی عبدالقادر ۳۵، ۵۹
 علی مهروه (ابوالحسن) ۲۱۶
 عمار ۱۲۷، ۱۹۸
 عمران ۳۰۱
 عمر بن خطاب (فاروق) ۸۲، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۷۹
 عمر بن عبدالعزیز ۱۹۰، ۲۹۴
 عمرو بن ابی سلمه ۱۹۷
 عمرو بن الواصل ۲۸۶
 عمرو بن دینار ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۴
 عمرو بن سنان ۲۸۲
 عمرو بن عتبہ ۱۹۷
 عمرو بن عثمان ۲۳۳، ۲۴۶
 عمرو بن نجید ۲۸، ۲۱۵
 عمی بسطامی ۲۸۳
 عمیر بن هانی ۲۲۳
 عون بن عبدالله ۱۹۷
 عویمر بن مالک ۱۷۲
 عیاش بن ولید ← رقام
 عیسی الوصایه ۲۹۸
 عیسی بن ابان ۲۲۳، ۲۴۶
 عیسی بن یونس ۲۲۴
 عیسی (پیامبر) ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۳۰۱
 عین القضات ۹۰
 غزاله ۱۹۶
 غزالی (امام محمد) ۴۱، ۴۴، ۵۸، ۸۹، ۹۴، ۱۸۶
 ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۴۸

- غلامحسین یوسفی ۱۶۰
 غلام خلیل ۲۲۴
 فارس بن عیسی ۲۸۳
 فاطمه (خادمه ابوالحسین نوری) ۳۰۰
 فاطمه (خواهر ابوعلی رودباری) ۳۰۱
 فاطمه (ع) ۱۷۸، ۳۰۰
 فاطمه (همسر احمد خسرویه) ۲۹۸
 فتح بن شحرف ۹۱
 فتح موصلی ۲۵۳، ۲۸۳
 فرعون ۱۶۸، ۲۹۵
 فرغانی (ابوجعفر محمد بن عبدالله) ۲۸۳
 فروزانفر (بدیع الزمان) ۳۵، ۳۶، ۴۱
 ۴۵-۴۷، ۴۹، ۵۹، ۶۳، ۸۵، ۸۶، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۶۴
 فریتس مایر ۳۶
 فضل بن موسی ۲۲۴
 فضیل عیاض ۲۲، ۲۳۱، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۳
 فورک (ابن فورک) ۱، ۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹
 ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴
 فیروز آبادی ۱۱
 فیض الله ۳۷
 القادر بالله (خلیفه) ۲۰۶
 قاسم بن محمد بن ابی بکر ۲۱۷
 قاسم جوعی ۲۴۹، ۲۸۴
 قاضی ابوطیب طبری ۲
 قاضی ابی زید ۱۴
 قاضی دامغانی ۴۳
 القاهر (خلیفه) ۲۹۴
 قتاده ۱۹۹
 قشیری (ابوالقاسم) ۱-۳۲، ۳۵-۶۱، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳-۱۱۵، ۲۱۷
 قصاب ع محمد بن علی قصاب
 قفال ۲۵۷
 قفطی ۱۱۶، ۱۶۶
 قلشندی ۱۰۷، ۱۱۵
 قتاد (ابوالحسین علی قتاد) ۲۸۴
 قیس بن سعد ۱۸۵
 قیس بن عاصم ۱۸۶
 کتانی ع ابوبکر کتانی
 کحاله (عمر رضا) ۶۱، ۲۳۸
 کرز بن ویره الحارثی ۱۸۶
 کرکر ۱۸۶
 کلاباذی (ابوبکر) ۴۹، ۵۰، ۸۵
 کناز بن حصین ۱۷۳
 کندری (ابونصر) ۳-۵، ۲۰، ۴۳
 کوروش ۲۹۴
 کهمس الهلالی ۱۹۷
 کهمس بن الحسین (ابومحمد) ۱۹۷
 کهمس بن حسن (ابوعبدالله) ۱۹۷
 کیومرث ۱۶۴
 لیید ۹۸
 لقمان حکیم ۲۹۵
 لیث بن سعد ۲۲۵، ۲۸۸
 لیلی ۲۹۶
 مالک بن انس ۱۲۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۴
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۷۲
 مالک بن دینار ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۷۷
 مالک بن ربیع ۱۹۳
 مالک بن مغول ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶
 ماهک ۶
 مأمون (خلیفه) ۲۲۴، ۲۹۰، ۲۹۴
 میرد (ابوالعباس) ۱۰۸، ۱۱۵، ۲۹۱
 متنبی ۳۰، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۲۵۴، ۲۹۵
 متوکل (خلیفه) ۲۹۶
 مجاهد ۷، ۱۹۸

- مجنون ۸۸، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۹۶
المحاملی ۲۲۱
محمد ابراهیم آیتی ۱۶۸
محمد باقر ساعدی ۶۰
محمد باقر مجلسی ۲۲۳
محمد بن ابراهیم الیمنی ۲۱۱
محمد بن ابوبکر طوسی ۱۷، ۲
محمد بن احمد الرقی ۱۱۶
محمد بن اسحق و شاء ۹۱
محمد بن اسماعیل الفرغانی ۲۸۴
محمد بن الفضل ۲۸۶
محمد بن النصر الحارثی ۲۸۶
محمد بن الواصل ← عمرو بن الواصل
محمد بن بحر الشجینی ۲۷۳
محمد بن بکر طوسی ۱۷
محمد بن حامد ۲۸۴
محمد بن حسن شیبانی ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۶
محمد بن حسین برجلانی ۲۸۵، ۲۳۶
محمد بن خزیمه ۲۲۶
محمد بن داود ← ابوبکر دقّی
محمد بن سلام الجمحی ۲۸۵
محمد بن سلم الباروسی ۲۸۵
محمد بن سوار ۲۸۵
محمد بن صبیح (ابوالعباس) ← ابن سناک
محمد بن عبدالله ← رسول اکرم (ص)
محمد بن عبدالله بلخی ← ابوجعفر بلخی
محمد بن عبدالله رازی ← ابوبکر رازی
محمد بن عبدالله طبری ۲۵۲
محمد بن عبدالله فرغانی ← ابوجعفر فرغانی
محمد بن عبدالله (مصری) ← ابوبکر زقاق
محمد بن عبیدالله ۲۰۷
محمد بن عقیل ۲۰۸
محمد بن علی الصفار (ابوسعید) ۲۱۲
محمد بن علی القصاب ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۷۴، ۲۸۵
محمد بن علی ترمذی ۲۵۷، ۲۲۶
محمد بن فضل ۲۷۸، ۲۷۰، ۲۵۷
محمد بن مبارک ۲۲۷
محمد بن محمد البلخی ← ابوبکر بلخی
محمد بن مخلد ۲۱۸
محمد بن منازل ۹۳
محمد بن منصور (طوسی) ← محمد طوسی
محمد بن منور ۴۵، ۵۵، ۵۹
محمد بن واسع ۱۹۴، ۱۹۸
محمد بن یحیی ۲۲۷
محمد بن یزید واسطی ۲۱۹
محمد بن یوسف البنا ۲۸۱
محمد بن یوسف الجرجانی (ابوزرعة) ۲۱۰
محمد حسن شیبانی ۲۱۰، ۲۲۳
محمد حسن (فیر) ۳۰، ۳۵-۳۷، ۴۲، ۵۹
محمد داود دینوری ۸۱
محمد (ص) ← رسول اکرم (ص)
محمد طوسی ۱۰۹، ۲۳۶، ۲۸۶
محمد فراء ۲۸۵
محمد گیسودراز ۴۷
محمود بن شریف ۴۹، ۵۹
محبی الدین ۲۲۷
مخلد بن الحسین ۲۸۷، ۲۸۰
مخلدی ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۸۱
مرتعش (عبدالله بن محمد) ۶۴، ۸۳، ۲۴۹، ۲۶۱
۲۷۰، ۲۷۸
مرزبانی ۱۱۶
مروان بن معاویه ۲۱۳
مریم ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۰۱
مستلمی بخاری ۵۰، ۱۱۱
مسعر بن کدام ۲۲۶

- مسلم بن ابراهیم ۲۲۵
 مسلم بن حجاج ۲۱۴، ۱۳
 مسلم بن خالد ۲۱۹
 مسیب بن خالد ۲۱۹
 مسیب بن واضح ۲۸۹
 مصطفی محمد عروسی ۴۹
 مصعب بن عمیر ۱۷۴
 مضاء بن عیسی ۲۷۴
 مطرف بن شخیر ۱۹۸
 مظفر کرمان‌شاهی (قرمیسینی) ۲۸۷، ۵۳
 معاذ بن جبل ۱۸۶
 معافی بن عمران ۲۲۷
 معاویه ۲۹۸، ۱۹۵، ۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۴
 معتز (خلیفه) ۲۹۷، ۲۹۰
 معتصم (خلیفه) ۲۳۰
 المعتمد (خلیفه) ۲۹۷
 معروف زربو ۵۹، ۴۹، ۴۸
 معروف کرخی ۲۸۷-۲۸۵، ۲۷۴، ۲۳۱، ۲۱۳، ۲۸
 مقاتل بن سلیمان ۷
 المقتدر (خلیفه) ۲۹۴
 مقدسی (ابو عبدالله) ۱
 مکحول شامی ۱۹۹
 مکی (ابوطالب) ۲۰۳، ۴۴
 ملازاده ۲۳۸
 ملک الشعرا بهار ۷۷
 مشاد دینوری ۲۸۷، ۲۶۴
 منصور بن خلف ۲۸۸
 منصور بن عبدالله ۲۸۸، ۲۷۰
 منصور بن عمار ۲۸۸، ۷۷
 منصور (خلیفه) ۲۹۳، ۲۲۵، ۲۱۹، ۲۱۰، ۲۶
 منصور فقیه ۲۲۸
 منقلی دوم ۲۹۵
 موری عجل ۱۹۹
 موسی بن داود ۲۲۰
 موسی (پیامبر) ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۸۳، ۷۹، ۱۰
 مولانا (مولوی) ۴۴
 مولی علی قاری ۴۸
 مهدی عباسی (خلیفه) ۲۱۹، ۹۹
 میدی (رشیدالدین) ۹۸، ۹۲، ۱۳
 میمون بن مهران ۲۰۵
 مینوی ۲۴۳
 نادر ابراهیمی ۶۰
 نافع ۲۲۵
 نباجی (ابو عبدالله) ۲۶۳، ۲۵۵، ۷۸
 النبیل ۲۱۲
 نجم‌الدین رازی ۱۰۰
 نساج ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۴۶، ۲۴۵
 نصر آبادی (ابوالقاسم) ۱۰۱، ۸۳، ۶۵، ۲۹، ۲۸
 ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۳۶، ۲۱۵
 نصر بن احمد ۲۲۸
 نصر بن احمد موصلی ۴۷
 نصر بن احمد الخیزأرزی ۱۰۲
 نصر بن شمیل ۲۲۸، ۲۱۳
 نظام ۲۱۷
 نمرود ۱۶۴
 نوح (پیامبر) ۲۹۰، ۱۶۹، ۴۴
 نوح عیار ۲۹۶
 نورالدین شریه ۲۵۳
 نوری (ابوالحسن) ۲۳۲، ۷۴، ۷۱، ۶۹، ۶۸
 ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۵۹
 ۲۸۷، ۲۷۴، ۲۷۱، ۲۶۷
 نیکلسون ۴۴
 واسطی ← ابوبکر واسطی
 واصل احدب ۱۹۹
 وجیه شامی ۱۴

- وجیهی ۲۲۹
 وکیع ۲۲۹
 ولید بن عبدالملک ۱۹۴، ۱۹۵
 ولید بن عتبہ ۲۲۹
 وهب بن منبه ۸، ۱۹۹
 هاجر ۱۶۵
 هارون الرشید ۱۶۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۲۹
 ۲۹۴، ۲۹۹
 هجویری (علی بن عثمان) ۴، ۵۹
 هجیمه ← ام الدرداء
 هرم بن حیان ۱۸۷
 هشام بن عبدالملک ۱۹۸
 هشام بن عروه ۲۰۰، ۲۲۵
 همام بن حارث ۲۴۸
 هوازن بن عبدالملک ۱
 یافعی ۶۰
 یاقوت (حموی) ۸۷، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۳
 یتیمک رازی ۱۱۸
 یحیی افندی ۳۷
 یحیی بن ابی‌کثیر ۲۰۰
 یحیی بن اکثم ۷۵، ۲۰۴، ۲۲۹
 یحیی بن بکیر ۲۲۵
 یحیی بن جلا ← ابن جلا (یحیی)
 یحیی بن زیاد ۲۹۶
 یحیی بن سعید ۲۳۰
 یحیی بن معاذ ۲۷۰
 یحیی بن معین ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۱
 یحیی بن منصور ۲۸۹
 یحیی (پیامبر) ۱۶۶
 یزدگرد سوم ۱۹۶
 یزید بن ابان ← یزید رقاشی
 یزید بن هارون ۲۶۹
 یزید رقاشی ۲۰۰
- یعقوب (پیامبر) ۱۶۹
 یعقوب لیث ۲۷۵، ۲۹۷
 یوسف بن حسین ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۷۸
 یوسف بن علی (ابوالقاسم) ۲۳۰
 یوسف (پیامبر) ۱۰، ۱۶۹، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۰
 یوسف بن اسباط ۲۸۹
 یونس بن عبید ۲۰۲

فهرست جای‌ها

- بشر میمون ۲۰۵، ۲۹۲
 بابل ۱۶۴
 باروس ۲۸۵
- باورد ۲۸۸
 بحرین ۱۷۴، ۱۸۴
 بخارا ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۹۰
 برلین ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۶۱
 بریتانیا ۴۵
- بصره ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱،
 ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳،
 ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۵،
 ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۲
- بغداد ۳، ۴، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۱۰۴،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰،
 ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۶،
 ۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲،
 ۲۴۴-۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲،
 ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶،
 ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵-۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳،
 ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹
- بلخ ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۶،
 ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱
- بوشهر ۱۸۷
 بیت المقدس ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۳۳، ۲۹۹
 بیروت ۲۱۶
- آجز ۲۰۶
 آذربایجان ۱۷۵
 آصفیه هند ۳۷
 آمل ۲۳۲، ۲۵۲
 آنکارا ۳۷
 اَبَلَه ۲۶۲
 ابهر ۱۷۵
 اخمیم ۲۷۳
 اَرَجان ۲۶۶
 اردن ۱۸۷
 ارمنیه ۲۶۲
 اُرمیه (ارومیه) ۲۳۷
 اریحا ۲۹۲
 ازبکستان ۴۱
 استانبول ۳۷
 اُسْتوا ۱، ۲
 اُشروشنه ۲۷۲
 اسکوریال ۳۶
 اصفهان ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹-۱۸۱، ۲۱۲، ۲۲۰،
 ۲۴۹، ۲۸۱، ۲۸۹
- افریقیه ۱۸۳
 الجزایر ۴۱
 الجزیره ۱۸۵
 اور ۱۶۴
 ایاصوفیه ۳۷، ۴۱
 ایران ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۹۱، ۲۹۷

رامپور ۳۶	بیضاء ۲۱۷
رامهرمز ۱۸۰	بیهق ۲۰۹
رأس عین ۲۲۸	پاکستان ۴۲، ۳۶
رَبْدَه ۱۷۲	پطرزبورگ ۳۶
رَقَه ۲۳۲	پوشنگ ۲۸۸
رَنَلَه ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۴، ۲۱۳، ۱۷۶	تونس ۳۶
رود نیل ۱۶۸	تهران ۲۱۸
ری ۴، ۸۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۰۴	تیه ۲۳۴
۲۰۷، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۸	جزیره ۲۲۸
۲۸۹، ۲۷۷	جندی شاپور ۲۹۷
زنجان ۱۷۵	جی اصفهان ۱۸۰
سامرا ۲۹۶، ۲۹۰، ۲۰۲	حشه ۱۷۳، ۱۸۰
سجستان ۱۹۵	حجاز ۴، ۲۱۰، ۲۵۱، ۲۹۳
سمرقند ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۵۱، ۲۲۲، ۲۱۴	حران ۲۲۲، ۲۱۹
سیروان ۲۴۳	خَضْرَموت ۱۸۴
سینا ۲۵۵	حلب ۱۱۶، ۱۰۴
شام ۴، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵	خُلوان ۱۹۶، ۱۸۱
۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸	جَنص ۱۷۱، ۱۷۶
۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۲	حمیدیه ۴۱
۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹	جَمَیر ۱۷۶
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۸	حیدرآباد ۴۸
شوروی ۳۶	حیره ۲۸۸، ۲۸۲
شوش ۱۷۳	خراسان ۱-۵، ۴۵، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۶
شیراز ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۶۷	۲۳۹-۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱
صنعا ۲۱۵، ۲۲۱	۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۴
صور ۲۵۴	خوزستان ۱۸۰
طائف ۱۸۱	خیبر ۱۷۳
طبرستان ۲۵۲	دمشق ۳۶، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۵
طرابلس ۲۱۸	۲۱۲، ۲۱۵-۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۲
طَرَسوس ۲۶۱	۲۴۹، ۲۶۳، ۲۹۶
طَرَطوس ۲۴۵	دیماط ۲۴۳
طور ۸۳، ۲۵۵، ۲۸۰	دوشنبه ۳۶، ۴۰
طوس ۲۲۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲	دَییل ۲۶۲
عراق ۴، ۶۸، ۸۱، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۴	دینور ۱۷۷، ۲۴۳، ۲۵۰

- مروالرود ۲۲۸
مصر ۳۷، ۴۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰
مَصِیصه ۲۰۵، ۲۸۰، ۲۸۷
مغرب ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۳، ۳۰۰
مکه ۳، ۱۴، ۳۸، ۶۸، ۷۰، ۸۱، ۸۳، ۹۹، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱-۲۶۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۹
ملقباد ۲۴۷
موصل ۳۶، ۱۸۰، ۱۸۳
مونبخ ۳۷
نسا ۱، ۲۸
نصرآباد ۱۶۱
نصیین ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰
نهاوند ۴۸، ۸۱
نیشابور (نشابور) ۱-۴، ۶، ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۲۸-۳۰، ۴۳، ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۷۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۴-۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴-۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶
واسط ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۹۳
واشجرود ۲۶۸
همدان ۱۷۷، ۲۱۷، ۲۸۷
یشرب ۱۸۰
یمامه ۲۴۸
یمن ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۷-۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹
۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۶۵، ۲۹۳
عسقلان ۲۰۲
غزه ۲۱۹
فارس ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۷۵، ۲۹۷
فاس ۴۱
فرانسه ۴۹
فرغانه ۲۱۲، ۲۴۰، ۲۷۲، ۲۸۳
قادیسیه ۱۷۷
قاهره ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۷
قرمیین ۲۳۳
قزوین ۱۷۵، ۲۳۲
قوچان ۱
قوهستان ۸۱، ۲۹۱
قیروان ۳۶، ۱۸۳، ۲۵۶
کابل ۲۹۷
کرمان ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۱۸۱، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۹۷
کعبه ۱۹۴، ۲۴۰، ۲۶۹، ۲۷۷
کنعان ۱۶۹
کوپرولو ۴۱
کورآباد ۲۴۶
کوفه ۳، ۱۴، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۵
لبنان ۳۲، ۳۴
لیدن ۳۶
ماوراءالنهر ۲۱۲
مدائن ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵
مدینه ۱۶۸، ۱۷۳-۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۳-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۰۲، ۱۹۹، ۲۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۸۸

کتابنامه و مراجع

- قرآن کریم
ابعاد عرفانی اسلام: آن ماری شیمل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵
ابوالقاسم القشیری: عبدالکریم زهور عدی، مجلة العلمی العربی بدمشق، مجلد ۵۶، جزء الرابع، ۱۴۰۱/۱۹۸۱
احادیث مثنوی: بدیع الزمان فروزانفر، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱
احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم: ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱
احیاء علوم الدین: ابوحامد محمد غزالی، بیروت، دارالهادی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲
الاذکار (المنتخبه من کلام سید الابرار): ابوزکریا یحیی بن شرف نووی، بیروت، دار مکتبة الهلال، ۱۹۹۰
اربع رسائل فی التصوف: قاسم السامرائی، مجلة المجمع العلمی العراقی، مجلد ۱۷ و ۱۸، ۱۹۶۹/۱۳۸۹
ارزش میراث صوفیه: عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲
اسد الغابة فی معرفة الصحابة: عزالدین ابوالحسن بن الاثیر [افست تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة]
اسرار البلاغة: عبدالقادر جرجانی، ترجمه جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید: محمد بن منور، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶
الاصابة فی التمييز الصحابة [معه استیعاب فی اسماء اصحاب] احمد بن علی بن حجر عسقلانی، مصر، مطبعة مصطفى محمد، ۱۳۵۸/۱۹۳۹

- الاعلام: خیرالدین زرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة العاشرة، ۱۹۹۲
- اعلام النساء: عمر رضا کحاله، دمشق، ۱۳۵۹
- اعلام قرآن: محمد خزائلی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۱
- اعیان الشیعة: سید محسن الامین، حققه حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۰۶
- الاغانی: ابوالفرج علی بن الحسین اصبهانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- الامام قشیری: الدكتور ابراهیم بسیونی، مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۳۹۲/۱۹۷۲
- امثال و حکم: عبدالقادر محمد بن ابی بکر رازی، ترجمه و توضیح و تصحیح از فیروز حریری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
- انیس التائیین: احمد جام ژنده پیل، تحقیق علی فاضل، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵
- اوراد الاحباب و فصوص الآداب: ابوالمفاخر یحیی باخرزی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵
- البدایة و النهایة: اسماعیل بن کثیر الدمشقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳/۱۹۹۳
- بررسی مآخذ برخی از اشعار رساله قشیریه: محرم رضایتی کیشه خاله، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۴۰۳، ۱۳۸۱
- البيان والتبيين: عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دارالفکر، بی تا
- تاریخ الادب العربی: کارل بروکلمان، نقله الی العربیة الدكتور السید یعقوب بکر و الدكتور رمضان عبدالتواب، دار المعارف، الطبعة الثانية
- تاریخ ادبیات در ایران: ذبیح الله صفاء، انتشارات فردوسی، ج ۲، ۱۳۶۳
- تاریخ اسلام: محمد ابراهیم آیتی و ابوالقاسم گرگی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹
- تاریخ التراث العربی: فؤاد سزگین، نقله الی العربیة محمود فهمی حجازی، [افست قم، نشر کتابخانه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۱۲]
- تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی، دارالفکر، ۱۳۹۴/۱۹۷۴
- تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس: حسین بن محمد الدیار بکری، مصر، ۱۲۸۳
- تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، بغداد، المكتبة العربية، ۱۳۴۹
- تاریخ جهانگشای جوینی: عظاملک بن محمد جوینی، تحقیق محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹/۱۹۱۱
- تاریخ زبان فارسی: پرویز ناتل خانلری، تهران، شرکت سهامی نشرنو، چاپ ۱۳۶۹
- تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی قزوینی، به اهتمام عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲
- تاریخ ملازاده: احمد بن محمود ملازاده بخاری، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۹

- تاریخ نیشابور: ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵
- تاریخ یعقوبی: ابو یعقوب احمد بن واضح یعقوبی، بیروت، دارصادر و داربیروت، ۱۳۷۹/۱۹۶۰
- تبیین کذب المفتری: علی بن الحسن بن عساکر الدمشقی، دمشق، القدسی، ۱۳۴۷
- تتمة الیتمة: ابومنصور عبدالملک ثعالبی، به تحقیق عباس اقبال، تهران، مطبعة فردین، ۱۳۵۳
- تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان: شرف الدین ابراهیم، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷
- تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی: عسگر حقوقی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶
- تذکرة الاولیاء: فریدالدین عطار نیشابوری، به تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، ۱۳۶۰
- تذکرة الحفاظ: شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، حیدرآباد، الطبعة الثالثة، ۱۹۵۵
- ترجمه احیاء علوم الدین غزالی: مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم
- ترجمه رساله فشریه: ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، با تصحیح و مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۱
- ترجمه کلیله و دمنه: ابوالعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید، به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، ۱۳۶۲
- تصوف و ادبیات تصوف: یوگنی ادوارد ویچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، امیرکبیر، ۱۳۷۶
- التعرف لمذهب التصوف: ابوبکر بن ابواسحاق محمد بخاری کلاباذی، تحقیق الدكتور عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، قاهره، دارالکتب العربیة، ۱۳۸۰
- تعلیقات حدیقة الحقیقه: مدرس رضوی، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی، بی تا
- تفسیر ابوالفتوح رازی: ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد رازی، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۶۸
- تلبیس ابلیس: ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸
- تمهیدات: عین القضاة همدانی، تصحیح عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ دوم
- التهذیب التهذیب: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت، دارصادر، الطبعة الاولى، ۱۳۲۵
- ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب: ابومنصور عبدالملک ثعالبی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دارالنهضة، ۱۳۸۴
- جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر: جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۱/۱۹۸۱

جامع کرامات الاولیاء: یوسف بن اسماعیل النبهانی، تحقیق ابراهیم عطوه عوض، بیروت، المكتبة السعیدة، بی تا

الجرح والتعديل: عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی، دایرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد، ۱۳۷۱/۱۹۵۲

جستجو در تصوف ایران: عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
حبيب السیر: غیاث الدین بن همام الدین معروف به خواند میر، تصحیح زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابفروشی خیام، بی تا

حدیقه الحقیقه: محدود بن آدم سنایی، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹
حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء: ابونعیم احمد بن عبدالله اصبهانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹/۱۹۸۸

خلاصة تذهیب الکمال: احمد بن عبدالله بن ابی الخیر، قاهره، المطبعة الخیرية، ۱۳۲۲
داستان پیامبران در کلیات شمس: تقی پورنامداریان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴
دایرة المعارف الاسلامیة: احمد السنتاوی و ابراهیم زکی خورشید، بیروت، دارالفکر، بی تا
دایرة المعارف بزرگ اسلامی: کاظم موسوی بجنوردی (و دیگران)، انتشارات مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۶۹

الدر المثور فی التفسیر بالمأثور: جلال الدین سیوطی [افست قم، منشورات مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی]، ۱۴۰۴

الدلائل الاعجاز فی القرآن: عبدالقادر جرجانی، ترجمه و تحشیه از سید محمد رادمشنش، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸

دلایل النبوه: ابوبکر احمد بن حسن بیهقی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱

دمية القصر و عصرة اهل العصر: ابوالحسن علی باخرزی، تحقیق الدكتور محمد التونجی، دمشق، دارالحیاء، ۱۳۹۲

دیوان الحلاج: حسین بن منصور حلاج، حقه کامل مصطفی الشیبی، بغداد، مطبعة المعارف، ۱۳۹۴
دیوان سنایی: محدود بن آدم سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه سنایی، ۱۳۵۴

دیوان المتنبی: ابوالطیب متنبی، شرح ابی البقاء العکبری، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸/۱۹۹۲

ذکر اخبار اصبهان: ابونعیم احمد بن عبدالله اصبهانی، لیدن، ۱۹۳۱
ذکر اسماء التابعین و من بعد هم: ابوالحسن علی بن عمر الدار قطنی، تحقیق بوران الضناوی و کمال یوسف الحوت، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیة، الطبعة الاولى، ۱۴۰۶

- الرسائل القشيرية: عبدالکريم بن هوازن القشيري، حققها الدكتور (فير) محمد حسن، باكستان، المعهد المركزي للابحاث الاسلامية، بي تا
- رسالة لويح: عين القضاة همداني، تصحيح رحيم فرمنش، كتابخانه طهوري، چاپ دوم
- الرسالة القشيرية: عبدالکريم بن هوازن القشيري، تحقيق الدكتور عبدالحليم محمود و الدكتور محمود بن الشريف، [افست قم، انتشارات بيدار، ۱۳۷۴]
- الرسالة القشيرية: عبدالکريم بن هوازن القشيري، تحقيق معروف زربو و علي عبد الحميد بلطه جي، بيروت دارالجيل، الطبعة الثانية
- روح الارواح: شهاب الدين ابوالقاسم احمد بن منصور السمعاني، به تصحيح و توضيح نجيب مايل هروي، انتشارات علمي فرهنگي، ۱۳۶۸
- روضات الجنات في احوال العلماء و السادات: محمد باقر موسوي خوانساري، ترجمة محمد باقر ساعدي، تهران، انتشارات كتابفروشي اسلاميه، ۱۴۰۱/۱۳۶۰
- رياض الصالحين: ابو زكريا يحيى بن شرف نووي، حققه و خرج احاديثه عبدالعزيز رباح و احمد يوسف الدقاق، كراچي، قديمي كتب خانه آرام باغ، بي تا
- زندگانی فاطمه زهرا(ع): سيد جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۳
- سبك شناسی: ملك الشعرا محمد تقی بهار، تهران، اميركبير، ۱۳۵۵
- سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزويني، تخريج صدقي جميل العطار، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱
- سنن ابی داود: ابو داود سليمان بن اشعث سجستاني، تخريج صدقي جميل العطار، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱
- سنن الترمذی: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذی، تخريج صدقي جميل العطار، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۲
- سنن الدارمی: ابو محمد عبدالله بن بهرام الدارمی، بيروت، دارالفكر، ۱۴۲۰
- سنن النسائي: ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي، تخريج صدقي جميل العطار بيروت، دار الفكر، الطبعة الثانية، ۱۴۲۱
- سير اعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد الذهبي، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة التاسعة، ۱۴۱۳/۱۹۹۳
- سيرت ابن خفيف: ابوالحسن الديلمي، ترجمة ركن الدين شيرازي، به تصحيح شميل - طاري، به كوشش توفيق سبحاني، انتشارات بابك، چاپ اول، ۱۳۶۳
- سيرة النبوة: ابو محمد عبدالملك بن هشام، حققها مصطفى السقاء و جماعة اخرى، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا

- سیره النبویه: اسماعیل بن کثیر الدمشقی، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۶- ۱۹۶۴/۶- ۱۳۸۳
- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب: ابوالفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- شرح التعرف لمذهب التصوف: اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۰
- شرح دیوان المبتنی: عبدالرحمن البرقوقی، مصر، ۱۳۴۸
- شرح رساله قشیریه: سید محمد حسینی گیسودراز، با مقدمه اردو از سید عطا حسین، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۱ هجری
- شرح شطحیات: روزبهان بقلی شیرازی، به تصحیح و مقدمه فرانسوی از هنری کرین، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۰/۱۹۸۱
- شرح فارسی شهاب الاخبار: قاضی قضاعی، مقدمه و تصحیح و تعلیق از سید جلال الدین حسینی ارموی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱
- شرح فصوص الحکم: تاج الدین حسین خوارزمی، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم
- شرح مثنوی شریف: بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۷
- شرح مثنوی معنوی مولوی: رینولد الین نیکلسون، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴
- شرح المختصر: سعدالدین تفتازانی، قم، انتشارات تفی علامه، ۱۳۶۷
- الشعر و الشعراء: عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری، بیروت، دار الثقافة، ۱۹۶۴
- شهيدة العشق الالهی (رابعة عدویة): عبدالرحمن بدوی، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، بی تا
- صبح الاعشى فی صناعة الانشاء: ابوالعباس احمد القلقشندی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷
- صحیح البخاری: ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، تخریج صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱
- صحیح مسلم: مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، تخریج صدقی جمیل العطار، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱
- صفوة الصفا: درویش توکلی ابن بزاز اردبیلی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زریاب، چاپ دوم، ۱۳۷۶
- صفة الصفوة: ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، حققه محمود فاخوری، حلب، انتشارات دارالوعی، الطبعة الاولى، ۱۳۸۹/۱۹۶۹

- صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها: نادر ابراهیمی، تهران، انتشارات حوزه هنری، ۱۳۷۷
- طبقات الاولیا: ابو حفص عمر بن الملتن، تحقیق نورالدین شریه، قاهره، الطبعة الاولى، ۱۳۹۳
- طبقات الشافعية: جمال الدین عبدالرحیم اسنوی، تحقیق عبدالله الجبوری، بغداد، ۱۳۹۰/۱۹۷۰
- طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدین عبدالوهاب سبکی، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، بیروت، عیسی البابي الحلبي، ۹۰ - ۱۳۸۳
- طبقات الشعرا: ابوالعباس عبدالله بن المعتز، تحقیق عبدالستار احمد فراج، مصر، دارالمعارف، بی تا
- طبقات الصوفیه: خواجه عبدالله انصاری هروی، به اهتمام محمد سرور مولائی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲
- طبقات الصوفية: ابو عبدالرحمن السلمی، تحقیق نورالدین شریه، الطبعة الاولى، ۱۳۷۲
- طبقات الكبرى: ابو عبدالله محمد بن سعد، دارصادر و داریروت، بی تا
- طبقات الكبرى: عبدالوهاب الانصاری المعروف بالشعرانی، لبنان، دارالرشاد، الطبعة الاولى ۱۴۱۹
- طبقات الكبرى: عبدالوهاب الانصاری المعروف بالشعرانی، مصر، مطبعة العامرة الشرفية، ۱۳۱۵
- طبقات المفسرين: جلال الدین سیوطی [افست، کتابفروشی اسدی، بی تا]
- طبقات فحول الشعرا: محمد بن سلام الجمحی، شرحه محمود شاکر، دارالمعارف، بی تا
- طرائق الحقایق: نایب الصدر محمد معصوم شیرازی، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران، انتشارات سنایی، بی تا
- طواسین: حسین بن منصور حلاج، لوئی ماسینیون، پاریس، ۱۹۱۳
- عبر فی من عبر: شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تحقیق صلاح الدین المنجد و فؤاد سید، کویت، ۱۹۶۰
- عقد الفريد: شهاب الدین احمد بن عبد ربه اندلسی، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى
- عوارف المعارف: عبدالقادر بن عبدالله السهروردی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۶
- عیون الاخبار: عبدالله بن مسلم بن قتیبہ الدینوری، تحقیق الدكتور محمد الاسکندرانی، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الاولى
- فردوس المرشدية فی اسرار الصمدية: محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸
- فرهنگ تلمیحات: سیروس شمیسا، تهران، انتشارات فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۱
- فرهنگ فارسی: محمد معین، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۶۴
- فرهنگ لاروس (المعجم العربی الحديث): دکتر خلیل جر، ترجمه سید حمید طیبیان، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵

- فرهنگ معاصر عربی - فارسی: آذرنوش آذرتاش، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹
- فضایل بلخ: عبدالله بن عمر واعظ بلخی، ترجمه عبدالله بن محمد حسینی بلخی، به کوشش عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰
- الفهرست: ابوالفرج محمد بن اسحاق النذیم، قاهره، مطبعة الاستقامة، بی تا
- فهرست مقالات فارسی: ایرج افشار، شرکت سهامی کتابهای جیبی و انتشارات فرانکلین، ۷۵ - ۱۳۳۵
- قاموس عام للکل فن و مطلب (دائرة المعارف بستانی): بطرس بستانی، بیروت، دارالمعرفة [افست تهران، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان]
- قاموس کتاب مقدس: جیمز هاکس، انتشارات کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۴۹
- قرائت و درک متون عرفانی: علی اکبر افراسیاب پور، قم، انتشارات زهیر، ۱۳۸۲
- قصص الانبیاء: ابواسحاق نیشابوری، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰
- قصص قرآن مجید (بر گرفته از تفسیر سورآبادی): ابوبکر عتیق نیشابوری سورآبادی، با مقدمه و تعلیقات یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۵
- قوت القلوب فی معاملة المحجوب: ابوطالب محمد بن علی المکی، مصر، ۱۳۸۱ ه. ق.
- قوس زندگی حلاج: لوئی ماسینیون، ترجمه روان فرهادی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸
- الکامل فی التاریخ: عزالدین ابوالحسن بن الاثیر، بیروت، دارصادر و داربیروت، ۱۳۸۵
- الکامل فی اللغة و الادب: ابوالعباس محمد بن یزید المعروف بالمبرد، مصر، مطبعة مصطفى محمد، ۱۳۵۵
- کتاب الانساب: عبد الکریم بن محمد سمعانی، بیروت، دارالجنان، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸/۱۹۸۸
- کتاب الحيوان: ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة
- کتاب المعراج: عبد الکریم بن هوازن القشیری، نشره الدكتور علی عبدالقادر، دارالکتب الحديثة، ۱۹۶۴
- کتاب النور فی کلمات ابی الطیفور: (منسوب به) سهلگی، تصحیح عبدالرحمن بدوی، مصر ۱۹۴۹
- کشاف اصطلاحات الفنون: محمدعلی بن علی التهانوی، وضع خواشیه احمد حسن بسج، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۱۸
- کشف الاسرار و عدة الابرار: رشیدالدین ابوالفضل میبدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم
- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون: مصطفی بن عبدالله معروف به کاتب چلبی (جاجی

- خلیفه)، ناشر حسن حلمی الکتبی، چاپ اول، ۱۳۱۰
- کشف المحجوب: علی بن عثمان هجویری، به تصحیح و - ژوکوفسکی و با مقدمه قاسم انصاری، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۷۱
- کنز الاعمال فی سنن الاقوال و الافعال: علاءالدین علی هندی، حیدرآباد، ۱۳۱۳ ه.ق
- گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی: خسرو فرشید ورد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵
- گلستان: مصلح الدین سعدی شیرازی، تصحیح و توضیح غلام حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹
- اللباب فی تهذیب الانساب: عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الاثیر، قاهره، مکتبه القدسی، ۱۳۵۶-۵۷
- لسان العرب: محمد بن منظور، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸
- لسان المیزان: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، حیدرآباد، ۳۱ - ۱۳۲۹
- لطایف الاشارات: عبدالکریم بن هوازن القشیری، تحقیق الدكتور ابراهیم بسیونی، مرکز تحقیق التراث، الطبعة الثانية
- لطایف الاشارات: عبدالکریم بن هوازن القشیری، تحقیق عبداللطیف حسن عبدالرحمن، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰
- لغت نامه (چهارده جلد با مقدمه): علی اکبر دهخدا، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳
- اللمع فی التصوف: ابونصر سراج طوسی، تصحیح الدكتور عبدالحلیم محمود و طه عبد الباقي سرور، مصر دارالکتب الحديث و بغداد مکتبة المثنی، ۱۹۶۰
- اللوثر و المرجان: محمد فؤاد عبد الباقي، استانبول، المکتبة الاسلامی، بی تا
- مبانی عرفان و احوال عارفان: علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶
- مثنوی معنوی: جلال الدین محمد مولوی، به کوشش دکتر توفیق سبحانی، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۸
- مجانى الحديث عن مجانى الادب: فؤاد افرام البستانی، بیروت، دارالمشرق، المطبعة الثالثة
- مجممل فصیحی: احمد بن محمد فصیح خوافی، به اهتمام محمود فرخ، مشهد، انتشارات باستان، ۴۱ - ۱۳۳۹
- محاضرات الادبا و محاورات الشعرا و البلغاء: ابوالقاسم حسین بن محمد الراغب اصفهانی، بیروت، ۱۹۶۱
- مرآة الجنان و عبدة الیقطان: ابو محمد عبدالله بن اسد یافعی، بیروت، مؤسسة العلمی، الطبعة الثانية ۱۳۹۰/۱۳۹۰
- مرصاد العباد: نجم الدین رازی (معروف به دایه)، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، شرکت

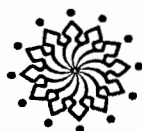
- انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵
- مستند اشعار رساله قشیریه: احمد مهدوی دامغانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (یادنامه استاد بدیع الزمان فروزانفر)، شماره ۱، ۱۳۵۴
- المسند (بهامشه منتخب کثر العمال فی سنن الاقوال و الافعال): الامام احمد بن محمد حنبل، بیروت، المكتب الاسلامی و دار صادر، بی تا
- مصائب حلاج: لوثی ماسینیون، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۲
- مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية: عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح جلال الدین همایی، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ دوم
- مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی: سید محمد دامادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱
- معجم الادباء: یاقوت بن عبدالله الحموی، مصر، ۱۳۵۵/۱۹۳۶
- معجم المفهرس الالفاظ الحديث النبوی: أ.ی. ونینک و جماعة من المستشرقین، لیدن، بریل، ۱۹۳۶-۶۹
- معجم المؤلفین: عمر رضا کحاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
- معجم رجال الحديث و تفضیل طبقات الرواة: السید ابوالقاسم الموسوی خویی، نشر توحید، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۳/۱۹۹۲
- مفتاح النجات: احمد جام زنده پیل، تحقیق علی فاضل، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷
- مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف: سید ضیاءالدین سجادی، انتشارات سمت، ۱۳۷۳
- مقدمة الشعر و الشعراء: عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری، ترجمه آ - آذر نوش، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
- منتخب من السياق (تاریخ نیشابور): انتخابه ابراهیم بن محمد الصریفینی، قم، انتشارات جماعة المدرسین، ۱۴۰۳
- منتخب نور العلوم: ابوالحسن خرقانی، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴
- المنتظم فی تاریخ الملوك والامم: ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷
- منجد الطلاب: فؤاد افراهم البستانی، ترجمه محمد بندرریگی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲
- منهاج العابدین: ابو حامد محمد غزالی، ترجمه عمر بن عبدالجبار سعدی، با مقدمه و تصحیح احمد شریعتی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵
- الموطا: الامام مالک بن انس، صححه محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا
- نامه دانشوران ناصری: شمس العلما عبدالرب آبادی و (دیگران)، قم، چاپخانه دارالعلم، چاپ دوم
- نتایج الافکار القدسیة: مصطفی بن محمد العروسی، بولاق، ۱۲۹۰
- نتایج الافکار القدسیة: مصطفی بن محمد العروسی، صححه عبدالوارث محمد علی، بیروت،

- دارالکتب العلمية الطبعة الاولى، ۱۴۲۰
- النجوم الزاهرة: جمال الدين يوسف بن تغرى بردى، قاهره، مطبعة دارالکتب المصرية، الطبعة الاولى، ۷۵ - ۱۳۴۸
- نفحات الانس من حضرات القدس: نورالدين عبدالرحمن جامى، به تصحيح دكتور محمود عابدى، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰
- نفحة الروح و تحفة الفتوح: مؤيدالدين جندى، تصحيح و تعليق نجيب مايل هروى، تهران، انتشارات مولى، ۱۳۶۲
- نقد صوفى (بررسى انتقادى تاريخ تصوف با تكيه بر اقوال صوفيان تا پايان قرن هفتم): محمد كاظم يوسف پور، انتشارات روزنه، ۱۳۸۰
- نهاية البداية و النهاية: اسماعيل بن كثير الدمشقى، تحقيق محمد فهمى ابوعيه، الرياض، مكتبة النصر الحديثة، الطبعة الاولى، ۱۹۶۸
- النهاية فى غريب الحديث و الاثر: ابوالسعدات مجدالدين مبارك ابن الاثير، تحقيق طاهر احمدى الزاوى و محمود محمد الطناحى [افست قم، مؤسسة اسمائيليان ۱۳۶۴]
- الوافى بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدى، باعتناء احسان عباس، ج ۷، بيروت، دارصادر، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۱/۱۹۹۱
- وفيات الاعيان و انباء الزمان: شمس الدين احمد بن محمد بن خلكان، حققه احسان عباس، بيروت، دارصادر، ۱۳۹۷/۱۹۷۷
- هدية العارفين (اسماء المؤلفين و آثار المصنفين): اسماعيل باشا بغدادى، استانبول [افست تهران، مكتبة الاسلامية، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۷/۱۹۶۷]
- يَتِيْمَةُ الدَّهْرِ: ابومنصور عبدالملك ثعالبى، تحقيق السيد محمد افندى، دمشق، المطبعة الحفنية، بى تا
- al-Kushayri : H . Halm , in Encyclopaedia of Islam , Leiden , Brill , 1986 , vol 5 , pp 526-527

*Studies on
al-Risâlat al-Qushairîyya
and
an investigation on Qushairî's
Thought and works*

by

Muharram Rizâyatî Kîsha Khâlah



**Society for the Appreciation of
Cultural Works and Dignitaries**

Tehran 2005